Title Made in America.

Author Kouwenhoven, J. A.

Accession No 4485

Call No. 973 K 849 M

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
207	Replace		
	27	1297	

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

9622522401

بفرمان

محمدرضا شاه پهلوی آریامهر

انتشارات

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۱۰۰

مجموعهٔ ایران‌شناسی

۲۰

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

از این کتاب سه هزار نسخه روی کاغذ ۷۰ گرمی
در چاپخانهٔ زیبا بطبع رسید .

مجموعهٔ ایران شناسی

زیر نظر احسان یارشاطر

مالک و زارع

در ایران

تألیف

دکتر ا. ک. س. لمتون

استاد ادبیات فارسی در دانشگاه لندن

ترجمهٔ

منوچهر امیری

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

تهران ، ۱۳۴۵

چاپ اول : ۱۳۳۹

چاپ دوم : ۱۳۴۵

منظور ازانتشار مجموعهٔ ایرانشناسی اینست‌که آثار برگزیده‌ای که بزبانی غیر اززبان فارسی دربارهٔ ایران وایرانیان نوشته شده در دسترس فارسی زبانان قرارگیرد .

این مجموعه‌گذشته ازآثار خاورشناسان شامل سفرنامهٔ سیاحانی که اثری سودمند دربارهٔ ایران بجاگذاشته‌اند وهمچنین‌آثار مورخان ونویسندگانی که‌گوشه‌ای ازاحوال مردم‌این‌کشوررا ، خواه بنام ایران و خواه درحدیث دیگران ، بازنموده‌اند خواهد بود .

امید میرودکه انتشار این‌گونه آثاراستفاده ازتحقیقات ایران ـ شناسان ودانشمندان خارجی‌راآسانتر کندوموجب توسعهٔ‌آشنائی‌باتاریخ وفرهنگ وهنر وادبیات ایران وسرگذشت بزرگان‌آن‌گردد .

ا.ی.

Rebou.

OWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
	Convocation		

256

1300
1800

1800
1800

18/2

222
194
216
2120
1300
1202

563641

فهرست مطالب

صفحه

ضمایم

***

کتابشناسی

فهرست اعلام

مقدمهٔ مترجم

« مالك وزارع در ایران »[1] از امّهات کتبی است که خاورشناسان در بارهٔ ایران نوشته اند و قطعاً در نوع خود بی‌مانندست ، زیرا گذشته از اینکه موضوع بحث آن بکلی تازگی دارد ،مؤلف محترم باعمق و دقتی قابل تحسین بتحقیق و موشکافی در هریك از مباحث پرداخته است و «میتوان گفت کمتر منبعی است از منابع و مآخذ موجود از عربی و فارسی و زبانهای فرنگی که مورد استفادهٔ مؤلف قرار نگرفته باشد واگر کسی نظری بصفحات اوّل کتاب بیندازد ، صحت این گفته را تصدیق خواهد نمود و خواهد دید که حتی از مؤلفین قدیمی سنت وتشیع هیچکس نیست که درباب موضوعی که مبحث ماست

۱- Landlord and Peasant in Persia , London,1952. نخستین کسی که در مطبوعات ایران بمعرفی « مالك و زارع درایران » پرداخت وهموطنان خودرا از وجود این کتاب نفیس آگاه ساخت نویسندهٔ نامی آقای سید محمد علی جمال زاده بود . او درمقالهٔ مختصر و مفیدی که تحت عنوان « دو کتاب مفید و گرانبها در بارهٔ ایران » نوشت و درشمارهٔ ۸ مجلهٔ سخن (شهریور ماه ۱۳۳۳) بچاپ رساند، آرزو کرد که این کتاب « هرچه زودتر بهمت جوانان فاضل و دانشخواه ایرانی بفارسی بترجمه برسد . » ازینرو هنگامی که دوست دانشمند آقای دکتر یارشاطر مدیرعامل بنگاه ترجمه ونشر کتاب ، ترجمهٔ « مالك و زارع » را بمن پیشنهاد کرد پذیرفتم وبسی‌شادم که پس ازتحمل چهارسال رنج و کوشش‌مداوم راه دشواری‌را که درپیش گرفته بودم بپایان رسانده‌ام واینك حاصل کارخودرا به پیشگاه‌خداوندان‌علم وادب‌عرضه میدارم.

چیزی نوشته باشد و از نظر کنجکاوی و تحقیق مؤلف باهمت درمانده باشد»[۱]
این را هم من باب معترضه بگویم که مؤلف بااینکه درین کتاب تاریخ ملکداری و ادارهٔ عایدات ارضی را ازصدر اسلام تاامروز بتفصیل برشتهٔ تحریر کشید است وحقاً میبایست آنرا «تاریخ» روابط مالك وزارع خوانده باشد، لفظ تاریخ را بکار نبرده و با فروتنی ای که خاص دانشمندان حقیقی است مینویسد «مقصود از تألیف این کتاب مطالعهٔ وسیع وکلی دربارهٔ وضع مالك و زارع در ایران کنونی و عواملی تاریخی است که بپدید آمدن وضع موجود منجر شده است[۲] .» در جای دیگر میگوید «غرض از تألیف این کتاب فراهم کردن مقدمه‌ای درموضوع مورد بحث است[۳] .»

باری مؤلف برای نوشتن چنین کتابی نه تنها بتحقیق و تتبع در کتب و مقالات بیشمار دست برده است، بلکه ازنزدیك بمشاهدهٔ راه و رسم ملکداری و مطالعهٔ روابط مالك و زارع پرداخته و بدین نیت سفر های دور و درازی باقصی نقاط ایران کرده ومواد ومصالح لازم برای تألیف گرانقدر خودفراهم ساخته است .

بنابرین باید گفت که کتاب او «کامل ترین کتابیست که تا بامروز دربارهٔ ملکداری (املاك زراعتی) و مناسبات ارباب و دهقان مملکت ما نوشته شده است[٤] » و باتوجه باینکه هنوز اکثریت مردم این مرز و بوم را دهقانان تشکیل میدهند، میتوان باهمیت چنین تألیفی پی برد وبامترجم درین نکته همداستان شد که موضوع این کتاب بحث دریکی ازمهمترین فصول تاریخ اجتماعی ایران است.

۱- جمال زاده درمجلهٔ سخن ، ص۶٤۳ .   ۲- ص۱ .   ۳- ص۲ .
٤- مقالهٔ سابق الذکر جمال زاده،ص۶٤۳-۶٤٤ .

☆ ☆ ☆

دکتر لمتون[۱] را طبقهٔ درس خواندهٔ ایران می‌شناسند. زبان و ادبیات فارسی را در «مدرسهٔ مطالعات شرقی و افریقائی» (وابسته بدانشگاه لندن) فرا گرفته و در سال ۱۹۳۹ موفق بگرفتن درجهٔ «دکتری فلسفه[۲]» شده است. وی از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ بعنوان وابستهٔ مطبوعات سفارت انگلیس در طهران مشغول خدمت بوده و در سال ۱۹۴۵ بدانشیاری و در ۱۹۵۲ بمقام استادی ادبیات فارسی دانشگاه لندن نایل آمده و در ۱۹۴۵ موفق بگرفتن درجهٔ «دکتری ادبیات[۳]» شده است. ازمهمترین آثار او باید کتاب «مالك وزارع درایران»، «لغت‌فارسی[۴]»، «دستور زبان فارسی[۵]»، «سه لهجه از لهجه های ایرانی[۶]» را نام برد. گذشته ازین کتاب‌ها، دکتر لمترن مقالات محققانه‌ای‌نوشته ودرمجلات‌مختلف‌انتشارداده‌است که مهمترین آنهابقرارذیل است: «شرحی‌دربارهٔ تاریخ قم»[۷]، «تنظیم آب زاینده‌رود»[۸]، «دوسیورغال متعلق بدورهٔ صفویه»[۹]، «جهانداری سنجر بنابشرح و تفصیل عتبة‌الکتبه»[۱۰]، «جامعهٔ اسلامی درایران»[۱۱]، «اندیشه‌هائی دربارهٔ آئین جهانداری از نظر ایرانیان»[۱۲]، «نصیحة‌الملوك غزالی و آئین شهریاری»[۱۳]، «تأثیر تمدن

۱ـ ANN K.S.Lambton ۲ـ Ph.D. ۳ـ Litt. D.

۴ـ *Persian Vocabulary* (Cambridge University Press, 1953)

۵ـ *Persian Grammar* (Cambridge University Press, 1953)

۶ـ *Three Persian Dialects*, (Forlong Funds, 1938)

۷ـ *An Account of Târîkhi Qumm*, B.S.O.A.S., 1948, xii, 3 and 4

۸ـ *The Regulation of the Waters of the Zâyande Rûd*, B.S.O.A.S. 1937–9, ix, 3

۹ـ *Two Safavid Soyurghâls*, B.S.O.A.S., 1950

۱۰ـ *The Administration of Sanjar's Empire as illustrated in the Atabat-al-kataba*, B.S.O.A.S., 1957, xx.

۱۱ـ *Islamic Society in Persia*, B.S.O.A.S., 1954

۱۲ـ *Quis Custodiet Custodes: Some Reflections on the Persian Theory of Government*, Studia Islamica, fasc. v & vi, 1956

۱۳ـ *The Theory of Kingship in the Nasihat al-Molûk of Ghazâlî*, The Islamic Quarterly, I, i.

غرب درایران» [۱] ، « انجمن‌های سری و انقلاب ایران در ۱۳۲٤ قمری » [۲] در تاریخ تحریر این‌سطور وی در ایران مشغول تحقیق و تألیف تاریخ دورهٔ قاجاریه است.

☆ ☆ ☆

درمیان کتاب های ایرانشناسی که تاکنون بفارسی ترجمه شده است کمتر کتابی را میتوان سراغ کرد که ترجمهٔ آن بقدر ترجمهٔ کتاب مالك وزارع مشکل بوده باشد، زیرا چنانکه اشاره کردم موضوع کتاب تازه‌است، راهی نیست که دیگران کوفته و هموار کرده باشند. ازین گذشته موضوع کتاب بااینکه یکیست اماهمین‌موضوع واحد بامطالب متنوع ومباحث‌مختلف سروکاردارد وجان کلام آنکه بتاریخ چهارده قرن ایران پس‌ازاسلام پیوسته است. ازینرو کوشیده ام که منتهای دقت وامانت‌را درترجمه بکاربندم ولازم میدانم که چندکلمه نیز دربارهٔ روش‌کار خود بنویسم

اساس‌کار مؤلف مانند دیگر دانشمندان اروپائی برین بوده است که بجای ذکر نام مآخذ مذکور درمتن وحواشی کتاب نام مؤلفان را بیاورد وفی‌المثل بجای معجم‌البلدان، یاقوت بنویسد ودرفهرستی جداگانه وصف‌کامل مآخذرا اعم از چاپی و خطی بدست دهد . درترجمه نیز ازین روش پیروی شده‌است. درمورد نام کتاب های فرنگی تنها بنقل عنوان های اصلی اکتفا نکرده بلکه ترجمهٔ فارسی آنهارا نیز آورده‌ام . مؤلف در غالب موارد نخست سنهٔ میلادی و سپس هجری قمری را آورده و این دورا بوسیلهٔ خط فاصلی از هم جدا گردانده است . من نیز چنین کرده‌ام و هرجا که مؤلف بذکر سنهٔ میلادی

۱- *The Impact of the West on Persia*, International Affairs, January, 1958 .

۲- *Secret Societies and the Persian Revolution of 1905-6*, St. Antony's Papers, The Middle East,I, 1958.

اکتفا کرده ، من سنهٔ هجری قمری را بلافاصله بین دو قلاب [ ] قرار داده و بر آن افزوده ام . هرجا که سنهٔ هجری بتنهائی ذکر شده در صورتی که شمسی بوده باعلامت «ش» ودرصورتی که قمری بوده بی هیچ علامت یابانشانهٔ «ق» مشخص شده است . درهمه جای کتاب هرجا لازم بوده است که مطلبی از خود بر مطالب مؤلف بیفزایم (یا در معدودی از موارد جانشین مطالب مؤلف کنم) آنرا نیز بین دو قلاب یعنی این علامت [ ] قرار داده ام .[۱]

تا توانسته ام از بکار بردن لغات غلط فرهنگستان خودداری کرده ام مگر لغاتی که رواجی تام وتمام یافته است و نویسندهٔ امروزی را ازبکاربردن آنها گزیری و گریزی نیست. چون سخن ازلغات وکلمات بمیان آمد باید یادآورشوم که متأسفانه چندجا طغیان قلم موجب شده است که صفت وموصوف عربی را مطابقت دهم ومثلاً بجای ممالك مغلوب ، ممالك مغلوبه بنویسم . همچنین در پاره ای از موارد یك لغت فرنگی را بدو صورت ضبط کنم ومثلاً لیدن (ازشهر های هلند) را هم لیدن وهم لایدن و گیگر (نام یکی ازخاور-شناسان) راهم گیگروهم گایگر بنویسم . همین سخن را باید درمورد املای پاره ای از کلمات فارسی بگویم مانند پاره یی و پاره ای .

☆ ☆ ☆

متن انگلیسی مالك وزارع که اکنون در دسترس است در ۱۹۵۲ انتشار یافته است وناچار ازتحولاتی که درامر ملکداری وروابط مالك وزارع درین

۱ ـ در چندجا که مؤلف مطالبی از متون مختلف نقل کرده وبرای توضیح مطلب یك یاچند کلمه ازخودبرآن مطالب افزوده ودرمیان این علامت [ ] گنجانده است، مترجم آنهارا بین این علامت [( )] قرار داده است .

هشت نه‌سال اخیر درایران روی داده سخنی در آن بمیان نیامده است بهمین سبب درصدد برآمدم که تعلیقاتی[۱] ازخود درپایان کتاب بیاورم ودامنهٔ بحث را بارعایت ایجاز (ودرغالب موارد اقتصار بمنقولات بدون ورود دربحث ونقد مطالب) تابامروز بکشانم.

☆ ☆ ☆

اکنون باید ازهمهٔ دوستان عزیز دانشمندی که هریك بنحوی یارومددکارم بوده اند از دل و جان سپاسگزاری کنم، خاصه از آقای مسعود رجب نیا که زحمت تهیهٔ فهرست مفصل اعلام را برخود هموار کردوازین راه منتی عظیم برمن نهاد.

از جناب آقای حاج محمد آقا نخجوانی و جناب آقای حاج حسین آقا نخجوانی که متن فرمانهای متعلق بخودشان را دراختیار من نهادند وازدانشمند گرامی استاد سعید نفیسی که عدهٔ فراوانی از کتاب های نفیس خودرا بامانت مرحمت فرمود وازآقایان دکتر محمد جواد مشکور ومحمددبیر سیاقی که درواقع کتابخانه های خودرا بمن سپرده بودند بسیار ممنونم. ازآقای عبدالعلی کارنگ که زحمت استنساخ فرمانهای متعلق بآقایان نخجوانی هارا تقبل فرمود وازآقایان محمد جعفر محجوب و فرج‌الله بهروان (متصدی بایگانی راکد مجلس شورای ملی) که دریافتن یکی از لوایح قانونی مرا یاری کردند و از آقای حسین شهیدی رئیس بایگانی کل وزارت دارائی که پاره ای از مدارك مضبوط در وزارت دارائی را دراختیار من نهاد واز آقایان دکتر کیخسرو

۱ـ مترجم «ضمیمه»های مؤلف (appendix) را درمتن کتاب سهواً به «تعلیقه» ترجمه کرده و هرچند این نکته را در جای خودیاد کرده است تکرارش را دراینجا لازم میداند تا «ضمایم» مؤلف با «تعلیقات» مترجم اشتباه نشود.

کیقبادی و جلیل محمودی که بترتیب مرا در ترجمهٔ اصطلاحات مـالی و کشاورزی راهنمائی کردند واز آقای دکتر سیف‌الدین قائم‌مقامی رئیس ادارهٔ آمار و اطلاعات و انتشارات بانك عمران کـه نشریات مربوط بتقسیم املاك پهلوی‌را برایم فراهم کردواز آقای‌حسین کی‌استوان که‌در تصحیح نمونه‌های‌دوم چاپی کتاب منتهای سعی و دقت را مبذول فرمود شکر گزارم .

همچنین مؤلف کتاب بمصداق مثل انگلیسی « بازپسین اما نه کمترین همه »[۱] درحل پاره‌ای ازمشکلات یاریم نمود وهنگامی که کتاب زیرچاپ بود کار مترجم را ستود و درین اوراق بدیدهٔ قبول ورضا نگریست . با این همه اگر خطائی برقلم رفته باشد تمنّای تذکردارم و از او و دیگر خوانندگان عزیزعذرمیخواهم.

منوچهر امیری

طهران، ۲۶فروردین۱۳۳۹

۱- The last but not the least که از امثال انگلیسی است .

دیباچهٔ مؤلف

مقصود از تألیف این کتاب مطالعهٔ وسیع کلّی دربارهٔ وضع مالك وزارع درایران کنونی و عواملی تاریخی است که بپدید آمدن وضع موجود منجر شده است. پس این کتاب بدو بخش تقسیم میشود: در بخش اول سعی شده است که تاریخ ملکداری و دستگاه وصول مالیات ارضی در ایران در دورهٔ پس از اسلام تااعطای مشروطیّت در ۱۹۰۶ [۱۳۲۴ق] بطورمختصر ذکر شود. دربخش دوم وضعی که پس ازآن تاریخ پیش آمده بیان شده است.

بقای راه ورسم قدیم درپاره‌ای از موارد حیرت آورست. برخی مسائل مجدداً درشرف وقوع است واز قدیم درطرز تفکر حکومت های وقت نسبت باین مسائل و نسبت بطبقهٔ ملکدار و کشاورز مشابهتی وجود داشته است. بعلاوه طرز تفکر مالکان نسبت بدهقانان گرچه بر اثر اوضاع و احوال قرن بیستم اندکی تغییر یافته با اینهمه از بسیاری جهات شبیه بطرز تفکر مالکان ازمنهٔ قدیم است. درزمینهٔ کشاورزی نیز تغییرات مختصری حاصل شده‌است. هرچند هنوز این رشته های گوناگون محتاج مطالعهٔ بسیارست با اینهمه در صورت مطرح کردن مواد و مصالحی که حتی درین مرحله از مطالعه و

تحقیق فراهم آمده میتوان خدمت مفیدی انجام داد .

بخش دوم کتاب مشتمل است بر توصیفی از وضع عمومی مالك وزارع درایران که درین مورد اصولا از نظر اجتماعی وسیاسی بحث شده است . مقصود از نوشتن این قسمت بررسی جامعی دروضع اقتصادی مالك وزارع نبوده است چه آمار مورد اعتمادی که بتوان چنین تحقیقی را براساس آن نهاد وجود ندارد . درین بخش از تتبعات ، من کار خود را محدود بشرح ووصف اوضاع نواحی کرده‌ام که شخصاً اطلاعاتی دربارهٔ آنها دارم .

از دلایل وشواهد موجود گرچه میتوان بعضی اصول کلی استنباط کرد با اینهمه این دلایل و شواهد چندان نیست که بتوان اصولی کلی و قابل تعمیم ازآنها بدست آورد . بااینکه بپاره‌ای از مشکلات کـه سکنهٔ ده نشین ایران درحال حاضر باآن مواجه‌اند توجه داشته‌ام اماچون غرض از تألیف این کتاب فراهم کردن مقدمه‌ای درموضوع مورد بحث است ازینرو سعی نکرده‌ام که وسائل حل این مشکلات را نیز بتفصیل پیشنهاد کنم .

عمدهٔ مواد ومصالح بخش دوم در ایران بین ژوئیهٔ ۱۹۴۸ [۱۳۲۷ ش] و سپتامبر ۱۹۴۹ [۱۳۲۸ ش] فراهم آمد . بااینهمه قبلا دربارهٔ مسائل مربوط درطی سفرهای اولیهٔ خود درایران یعنی در ۱۹۳۶–۳۷ [۱۳۱۴–۱۶ ش] و ۱۹۳۹–۴۵ [۱۳۱۷–۲۴ ش] شروع بتحقیق کرده بودم . درهریك ازین سه مورد بسفرهای دور ودراز پرداخته‌ام .

اکنون وقت آنست که از « مؤسسهٔ پادشاهی امور بین‌المللی »[1] و « کمیتهٔ تحقیق لورهلم »[2] که متحمل مخارج مسافرت من در ۱۹۴۸–۴۹ [۱۳۲۶–۲۸ ش] شده‌اند سپاسگزاری کنم . همچنین بایدازهیأت مدیرهٔ مدرسهٔ مطالعات شرقی

۱– The Royal Institute of International Affairs

۲– Leverhulme Research Fellowship Committee

وافریقائی[۱] ، بسبب بزرگواریی کـه نمودند ودر سال تحصیلی ۱۹۴۸-۴۹ [۱۳۲۶-۲۸ش] بمن اجازهٔ مرخصی دادند که بایران بیایم ومواد ومصالح این کتاب را گرد آورم شکر گزار باشم .

وظیفهٔ من اینست که با کمال خوشوقتی مراتب حقشناسی خود را نسبت به سر ریدر بولارد[۲] اظهار کنم چه اونسخهٔ خطیاین کتاب را از آغاز تاانجام خوانده ومرا درین کار یاری وراهنمائی وتشویق کرده است ، نه تنهاهنگامی که تألیف این کتاب عملا بمرحلهٔ نهائیرسیده بود بلکه درسالهای ۱۹۳۹-۴۵ [۱۳۱۷-۲۴ش] نیز که من در طهران میزیستم .

به آقای دکتر دارین وارینر[۳] وسر ملکم دارلینگ[۴] که از روی لطف ومحبت سراسر بخش دوم کتاب را خواندندو پیشنهادهای گرانبهایی کردندو به استاد، وزی فیتزجرالد[۵] بسبب یاریی که درفصل نهم نمود وبه استاد پی. ویتك[۶] بجهت این که بخش اول را سراسر خواند و پیشنهاد هـای گرانبهایی کرد و به سر جایلز اسکوایر[۷] بعلت اظهار نظر او و به آقای ا . سی . ترات[۸] که اجازه داد تا از ترجمه‌ای که از قوانین مدنی ایران کرده است بهره‌مند شوم بسیارمدیونم . دینی که به استاد اچ . ا . آر . گیب[۹] دارم نه تنها بعلت آنست که تمام بخش اول کتاب راخوانده است بلکه سپاسگزاریمن علتیمهمتر دارد . شوق تحقیق در موضوع این کتاب هنگامی در وجودم برانگیخته شد که در مدرسهٔ علوم شرقی شاگرد اوبودم . قسمت اعظم معلومات من که در گذشته و حال جزء بضاعت علمی من شده براثر توجه ومراقبت او بدست آمده است و باید درینجا دین خود را درحق وی ادا کنم . با اینهمه باید این نکته را

۱- School of Oriental and African Studies ۲- Sir Reader Bullard

۳- Dareen Warriner ۴- Sir Malcolm Darling ۵- Vesey-Fitzgerald

۶- P. Wittek ۷- Sir Giles Squire ۸- A. C. Trott

۹- H. A. R. Gibb

بصراحت بگویم که باوجود یاریهایی که ازین اشخاص و از دیگر جاها گرفته‌ام مسؤولیت نظریاتی که درین کتاب اظهار شده ومسؤولیت قصوری که در بسیاری جاها ازمن سر زده است و بیشك درین تألیف دیده میشود تنها متوجه منست .

از خانم اچ . آلیور[۱] عضو مؤسسهٔ پادشاهی امور بین‌المللی بمناسبت مساعدتی که درآماده کردن نسخهٔ خطی این کتاب برای چاپ نموده‌است واز آقای ان . سی . سینزبری[۲] بسبب مطالعهٔ‌فرمهای‌مطبعه وازچاپخانهٔ‌آکسفرد بجهت چاپ دقیق این کتاب تشکر میکنم .

درخاتمه باید سپاسگزاری خودرا نسبت بمقامات ایرانی اظهار کنم‌خاصه برئیس واعضای کتابخانهٔ مجلس شورای ملی و برئیس کتابخانهٔ ملی و آقای حاج حسین‌آقا ملك وآقای حاج محمد آقا نخجوانی و آقای حاج حسین آقا نخجوانی ، بسبب آنکه کرم کردند و کتابخانهای نفیس خود را در اختیار من نهادند .

همچنین از بسیاری از دوستان ایرانی بمناسبت یاری و مهربانیهایی که در سفرهای متعدد بمن نموده‌اند امتنان دارم وعدهٔ این دوستان بیش از آنست که درینجا نام ببرم .

[اوت ۱۹۵۱ اول مرداد ۱۳۳۰ ش]

Miss H. Oliver –۱ N. C. Sainsbury –۲

منابع تحقیق

(۱)

منابع مطالعه و تحقیق دربارهٔ ملک‌داری و تشکیلات روستائی و روابط میان طبقات مختلفی که مالک زمین‌اند یا از عواید زمین یا بوسیله زراعت زمین امرار معاش میکنند بچندین دسته تقسیم میشود که هر کدام از لحاظ ارتباطی که نسبت بجنبه‌های مختلف موضوع مورد بحث ما دارد واجد عنوان و تعریفی وسیع است. نخست منابعی است که نظر شرعی فقها در آنها مطرح شده و این مآخذ را بنوبه خود بسه دسته مهم دیگر میتوان تقسیم کرد: (۱) مؤلفاتی که با نظر اهل سنت سروکار دارد و باید بخاطر داشت که مذهب سنت تا زمان صفویه مذهب اکثریت مردم ایران بود. (۲) منابعی که متضمن نظریه شیعه است (۳) مأخذی که نظریه عرفی جدید را بصورتی که در قانون اساسی و قوانین مدنی و قوانین جدید مطرح شده است در بر دارد.[۱] نظر اهل سنت در آثار فقهای قدیم اعم از مذاهب مختلف مطرح شده است مانند آثار شیبانی و ابویوسف از فقهای حنفی و کتاب شافعی یعنی امّ و کتاب بخاری یعنی شروط و کتاب ابن ماجه یعنی صدقات و آثار نسائی یعنی وصایا و احباس، و کتاب ابن سعد یعنی طبقات و کتاب شیرازی یعنی تنبیه و کتاب یحیی بن آدم یعنی کتاب الخراج و کتاب ماوردی یعنی احکام السلطانیه. در آغاز دورهٔ عباسی ابوبکر الخصّاف[۲] و یحیی بن آدم احادیث

---

(۱) نگاه کنید بفصل هشتم و نهم این کتاب. (۲) دوست دانشمند آقای پروین گنابادی مرا متوجه کردند باین که مولف محترم بجای ابوبکر سهواً ابویوسف نوشته است. آقای گنابادی در یادداشت خود مینویسد «راست است که خصاف هم مانند ابویوسف قاضی یا کوفی کتابی بنام الخراج داشته است اما وی بجز ابویوسف مذکور است بلکه کنیت خصاف ابوبکر است نه ابویوسف ... رجوع شود به المنجد و بمعجم المطبوعات و ریحانة الادب ابن خلکان ج ۲ ص ۴۶۱ و آداب اللغه العربیه ج ۲ ص ۱۴۲ و بنامهٔ دانشوران ج ۲ ص ۴۶۱» (مترجم).

واحکام‌شرعی مربوط بخراج راجمع آوری کردند وحال آنکه اثرماوردی که دارای اهمیت فراوانست تاحدی نشان میدهد که مولف آن کوشیده است تا روشهای گوناگونی را که از هنگام غلبهٔ مسلمین متداول شده بود هم آهنگ وآنها را بااحکام قرآنی واحادیث نبوی وفق دهد .

منابع شیعه برحسب اختلاف فرق وطرق شیعه اندکی باهم اختلاف‌دارند ودرمیان اینهاً طریقهٔ اثنی‌عشری یا جعفری برای تحقیق از همه مهمترست . محمدبن‌الحسن بن‌علی ابوجعفر طوسی که بین سالهای ۱۰۶۵/٤٥۸ـ ٦ و ٤٦۰/۱۰٦۷ـ٦۸ وفات یافته احکامی‌را که پیش‌ازو درمیان شیعه رایج بوده‌ـ است در کتاب‌المبسوط ودرالنهایه‌فی‌الفقه که از آثار اوست خلاصه کرده‌است. شرایع‌الاسلام‌فی مسائل‌الحلال والحرام‌تألیف نجم‌الدین ابوالقاسم‌جعفر بن‌علی یحیی المحقق‌الاول که‌در۱۰۲۵/٦۰۲ـ٦متولدشده‌وخانواده‌اش ازفقها بوده‌اند بسیاری ازمطالب کتاب طوسی را روشن کرده‌است . منابع اخیر متعلق بدورهٔ صفوی چیزی برمطالب محققان قدیم‌نمیافزاید.اقوال محققان اولیه شیعه‌حتی نسبت بمحققان سنی بیشتر واجد جنبهٔ نظریست زیرا شیعه بجز در موارد مخصوص استثنائی مانند روی‌کار آمدن‌زیدیه درحوالی‌بحرخزروروی‌کارآمدن آل‌بویه دیگر درایران تازمان صفویه قدرت سیاسی پیدا نکردند و ازینرو برخلاف فقهای سنی احتیاج مبرم بجمع میان نظر وعمل نداشتند .

ثانیاً منابعی‌وجود دارد که‌درآنها نظرفلاسفه‌مطرح شده است . این‌منابع وارد بحث درجنبهٔ حقوقی‌مطلب نمیشوندبلکه از روابط طبقات مختلف مردم گفتگو میکنند ودر ذیل دربارهٔ آنها بیشتر بحث خواهد شد .

ثالثاً منابعی دردست است که نظر رجال سیاست درآنها مندرج‌است. خط‌فاصل‌میان این دسته از کتب و کتبی که مشتمل برآراء حکماست‌روشن و

مشخص نیست و جدا کردن آنها تا حدی عملی تصنّعی بشمار میرود. شاید معروف‌ترین آثار رجال‌سیاست، سیاست‌نامهٔ نظام‌الملک باشد که اساساً موضوع بحث آن سیاست مدن است و مؤلف در دیباچه کتاب خود صریحاً میگوید که مقصود او از تألیف سیاست‌نامه هدایت کردن سلاطین است. چیزی که مورد توجه نظام‌الملک بود مسالهٔ عدالت مطلق مجرد یا یک نظریهٔ حقوقی نبود بلکه اموری بود که احتمال داشت مایهٔ استحکام بنیان سلطنت یا بهمان نسبت موجب ضعف آن شود. اگر چه او خواه بعلل سیاسی و خواه بعلل دیگر پشتیبان سرسخت مذهب مورد قبول عامهٔ مسلمین بود، درهرحال آنقدر واقع‌بین بود که میدید اگر ازاحکام شرعی مورد قبول عامه عدول کند دیگر نخواهدتوانست باحکام شرعی محض (یعنی احکامی که رشد ونمو روشهای متداول تغییری در آنها نداده بود) باز گردد. چیزی که بیشتر مورد توجه او بود این بود که وضع موجود را تعدیل کند واگر ممکن باشدآنرا باراه و رسم ایران قبل‌از اسلام مربوط سازد. خوض وغور درنظریات‌رجال‌سیاست مارابآثاری‌ادبی‌مانند قابوس‌نامه‌عنصر المعالی کاوس‌بن‌اسکندرونصیحة‌الملوک‌غزالی رهنمون میکند. این‌آثار را هرچند بقالبی درآورده‌اند که باآثار رجال سیاست اندکی تفاوت دارد بااینهمه مقصود نهائی‌مؤلفان‌آنها که عبارت بوده است از تهذیب‌وتزکیهٔ سلطان واعقاب‌او کم‌وبیش‌یکیست. دراینجانیز مطلب‌مورد‌علاقه مولفان‌خیرو سعادت واقعی ملت وجامعه‌بوده است. در ذیل دربارهٔ این آثار بیشتر بحث خواهیم کرد.

رابعاً کتب راهنمای اداریست که برای راهنمائی شاهان وعمال حکومت تدوین شده است. این دسته از کتابها مستحیل در منابع دسته سوم است و فرقی که باآنهادارداینست که‌مقصوداز تألیف اینها بیشتر توصیف‌دستگاه‌بوده‌است

نه تهذیب پادشاه. یکی ازین کتب بسیار مهم تذکرة الملوك متعلق بدورهٔ صفویست[1]

خامساً مقدار معتنابهی اطلاعات ضمنی در کتب جغرافی‌دانان عرب و ایرانی میتوان بدست آورد. آثار جغرافی‌دانان قدیم که تاریخ تألیف آنها بقرن سوم یعنی قرن نهم میلادی بازمیگردد بشکل کتب مسالك نوشته شده است. درقرن چهارم برابر باقرن دهم میلادی تألیف کتب جغرافی بصورت منظم و مدون شروع میشود و سفرنامه‌ها و کتب زائران برآن‌ها علاوه میگردد. برای اطلاع بیشتر از آثار جغرافیون خواننده‌را مراجعه میدهم به کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی[2] تألیف جی. لسترینج.[3]

سادساً شهادت مورخان درباره راه ورسم معمول زمان است. صاحبان این کتب هرچند در بارهٔ امور دنیوی ازقبیل ملکداری و رابطه مالك وزارع ندرة بصراحت چیزی نوشته‌اند بازهم ازاین منابع معلوماتی میتوان بدست آورد. آثار مورخان را میتوان بدو دستهٔ کلی قسمت کرد: تاریخهای عمومی و تاریخهای محلی. در میان تاریخهای قدیم فتوح البلدان بلاذری که درنیمه قرن سوم برابر باقرن نهم میلادی نوشته‌شده مشتمل بر اطلاعاتی سودمندست. بتاریخ طبری (۲۲۴-۳۱۰/ ۸۳۹-۹۲۳) معروف به تاریخ الرسل والملوك ازلحاظ اشتمال آن بر بسیاری ازجزئیات مربوط بتاریخ ایران در دوره ساسانی نیز مدیونیم. تجارب الامم ابن‌مسکویه تصویری ازاوضاع احوال دورهٔ آل بویه

---

۱ - چاپ و. مینورسکی (سلسلهٔ انتشارات اوقاف گیب) [متن فارسی تذکرة الملوك چند سال قبل توسط آقای محمد دبیرسیاقی در طهران بطبع رسیده وتعلیقاتی که استاد مینورسکی برآن نوشته است بعداً بوسیلهٔ آقای مسعود رجب‌نیا ترجمه‌شد ودرمجلد جداگانه‌ای تحت‌عنوان « سازمان حکومت صفوی » بهمت آقای دبیرسیاقی انتشار یافت].

۲- The Lands of The Eastern Caliphate

[این کتاب را آقای محمود عرفان بهمین عنوان ترجمه کرده اند و جزو سلسله انتشارات بنگاه ترجمه‌ونشر کتاب در طهران بچاپ رسیده است].

۳- G. Le Strange

(در حدود ۳۲۰-۹۳۲/٤٤٧-۱۰۵۵) بدست میدهد در حالی که تاریخ مبارك غازانی تألیف خواجه رشیدالدین از نظر تاریخ سلطنت غازان خان (٦٩٤-۱۲۹٥/۷۰۳-۱۳۰٤) چندان گرانبهاست که ارزشی برای آن تعین نمیتوان کرد. تاریخ نویسان متأخر چه در دورهٔ صفویه چه در دورهٔ قاجاریه بدبختانه کمتر توجه بزندگانی مردم داشته‌اند.

هرچند مورخان عموماً برعکس رغبتی که بتألیف تاریخ سیاسی داشته‌اند بنوشتن تاریخ اجتماعی توجه نکرده اند با اینهمه در میان تاریخهای محلی کتبی دیده میشود که ازین قاعده مستثنی وحائز اهمیت است. تاریخ قم که دراصل بسال ۳۷۸/۹۸۸-۹ بعربی تألیف شده و مؤلف آن حسن بن محمد بن حسن قمی است کتابیست معتبر که از اصل عربی آن نسخه‌ای باقی نمانده اما ترجمه فارسی قسمتی از آن که درسال ۸۰۵-۱٤۰۲/٦-٤ بدست حسن بن علی بن حسن بن عبدالملك قمی انجام گرفته بما رسیده است.[1]

این کتاب مشتمل است برمطالبی گرانبها درباره مسائل مالی و غیره و مولف ادعا میکند که آنها را ازدفاتر رسمی و تواریخ محلی که بعضی ازآنها دیگر امروز موجود نیست فراهم آورده است. درین کتاب اسناد متعددی مربوط باداره کردن امورمالیات ارضی نقل شده است. تاریخ بخارای نرشخی که آن نیزدر قرن چهارم (دهم میلادی) تألیف و دراصل بعربی نوشته شده و ما تنها بوسیلهٔ تهذیب آن بزبان فارسی که درقرن ششم (دوازدهم میلادی) صورت پذیرفته ازوجود آن اطلاع یافته‌ایم وتاریخ رویان اولیاءالله آملی که در قرن هشتم (چهاردهم میلادی) نوشته شده و تاریخ طبرستان و رویان و

---

۱ - نگاه کنید بمقالهٔ من تحت عنوان « شرحی در باب تاریخ قم » An Account of the Tarikhi Qumm مندرج در نشریه مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی B.S.O.A.S ، ج ۱۲، شمارهٔ ۳و٤ .

مازندران تألیف ظهیرالدین مرعشی وتاریخ جدید یزد تألیف احمد بن‌حسین که هردو درقرن نهم (قرن پانزدهم میلادی) نوشته شده و شیرازنامهٔ احمد بن ابی‌الخیرزرکوب که در ۱۳۴۳/۷۴۴ ـ ٤ تألیف آن پایان یافته همهٔ اینها تا حدی اوضاع واحوال محلی را روشن میکند وازاین لحاظ تاریخهای محلی دورهٔ قاجاریه نسبت بتواریخ عمومی و طبقات سلاطین پیشرفت بسیار حاصل کرده است . در میان اینها کتبی که بخصوص شایستهٔ ذکرست یکی فارسنامهٔ ناصری تألیف فسائی است (که در عهد سلطنت ناصرالدین شاه ، ۱۸۴۸ ـ ۹۶ [۱۲٦٤ـ۱۳۱۳] تدوین یافته است) دیگر تاریخ تبریز تألیف لسان‌الملك سپهر (که در دورهٔ سلطنت مظفرالدین شاه ۱۸۹٦ ـ ۱۹۰۷ [۱۳۱۳ ـ ۲۵] نوشته شده‌است) دیگرتاریخ بختیاری اثرسرداراسعد(حاجی علیقلی خان) که تألیف آن در۱۹۱٤/۱۳۳۳ ـ ۱۵ پایان یافته است .

سابعاً منابعی که عبارتست ازاسناداصیل وفرمانهای سلطنتی، مجموعه‌های اسناد دولتی ، وقف نامه ها ، آرشیو های دولتی و انواع مختلف از اسناد گوناگون مانند اسنادی که مربوط بفروش یا انتقال مالکیت زمین است . از اسناد دستهٔ اول نمونه هائی در مطاوی اوراق تواریخ و مجموعه های ادبی جسته و گریخته دیده میشود . درتاریخ مبارك غازانی سابق‌الذکرفرمانهای غازان خان که نمونه های معتبری از این گونه اسنادست نقل شده است . در تواریخ بعدی فرمانهای متعددی ضبط شده اما غالب آنها بیش ازآنچه مشتمل برشرح و تفصیل طرز حکومت باشد بمسائل سیاسی ارتباط دارد . در میان مجموعه های ادبی بخصوص باید از مجمع الانشاء ایواغلی حیدر[1] نام‌برد. شاید مهمترازفرمانهائی که بدین گونه درتواریخ‌وسایر کتب

۱ـ نگاه کنید به‌ریو Rieu فهرست نسخ خطی فارسی درموزهٔ بریتانیا Catalogue of Persian MSS. in The British Museum ، ج ۱، ص ۳۹۸ الف .

ضبط شده است مجموعه های بزر گی‌را بتوان‌نام‌برد که دردست‌این و آنست . قسمت اعظم این .جموعه‌ها فهرست نشده و محتویات آنهامجهول مانده‌است‌و بسیاری ازاسنادی که درین مجموعه‌هاوجود دارد شایدچندان ارزشی نداشته باشد اما ظن غالب براینست که یك مطالعهٔ دقیق درین مجموعه‌های خصوصی بسیاری ازمطالب مبهمی راکه‌اکنون بطورکلی درمورد زمین‌داری وجوددارد روشن کند.ازفرمانهای متعلق بعهدمغول‌وتیموری‌فقط عدهٔمعدودی‌باقی مانده است . منابع متعلق بعهد آق‌قوینلو و قراقوینلو اندکی غنی‌ترست و اما از دورهٔ صفویه اسناد فراوانی بانواع مختلف دردست داریم. بدورهٔ قاجاریه که میرسیم می‌بینیم شمارهٔ اسناد بیشترست اما گویا اطلاعاتی که از آنها میتوان حاصل کرد کمترباشد .

من ازبسیاری ازاسنادمتعلق بمجموعه‌های‌خصوصی استفاده کرده‌ام ودرین مورد خود را بخصوص مدیون آقای حاج محمد آقا نخجوانی و آقای حاج حسین‌آقا نخجوانی میدانم که بسیاری از اسناد جالب متعلق بخـودشان را در اختیارمن نهادند . خوشبختانه توانستم یك عده از اسناد مورد نیاز را درمیان اسنادی که درموزهٔدانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تبریز بمعرض نمایش گذاشته‌ـ بودند بیابم و در این مـورد از رئیس آن دانشگاه سپاسگزارم که اجازه داد سواد آنها را بردارم و یکـی از اسناد بسیار مهم سندی بـود متعلق بـآقای محسن گنجه ای[1] . از آقای حاج میرزا حسن انصاری اصفهانی[2] نیزبسیار متشکرم زیراکرم کرد و اجازه داد که از فرمانهائـی که‌دراختیار داشت[2] سوادبردارم و همچنین در روشن کردن معانی بعضی از اصطلاحاتی

۱ـ نگاه کنید بفصل ششم ۲ـ نگاه کنید بفصل ششم [مرحوم حاج میرزا حسن انصاری که ازاجله فضلابود پس‌ازعمری دراز درسال ۱۳۳۶ش دارفانی‌را وداع گفت]

که در آنها آمده بود مرا یاری کرد.

درمیان مجموعه‌های اسناد دولتی که برای تحقیق در دورهٔ سلجوقی در درجهٔ اول اهمیت است نسخهٔ خطی منحصر بفرد عتبة الکتبه را باید نام برد. نسخهٔ اصلی آن در تصرف کتابخانهٔ ملی قاهره[۱] و یك نسخهٔ عکسی از آن در کتابخانه ملی طهران موجودست. مصنف یا مؤلف این مجموعه منتجب الدین بدیع کاتب جوینی است[۲]. این مجموعه احتمالا میان سالهای ۵۳۸ – 1143/48 – ۵٤ بفرمان ابو الفتح ناصر الدین طاهر بن فخر الملك المظفر بن نظام الملك که از جمادی الاولی ۵۲۸ تا ذو الحجه ۵٤۸ (۲۷ فوریه ۱۱۳٤ تا فوریه یا مارس ۱۱۵٤.)[۳] وزیر سنجر بوده فراهم آمده است وعلاوه برسواد اسناد دولتی مشتمل است بر یك عده ازنامه های خصوصی و چنین بنظر میرسد که بعضی از آنهارا پس از تدوین اصل مجموعه بر آن افزوده باشند.

گذشته از عتبة الکتبه مجموعه‌ای در دست است بنام منشآت عهد سلجوقی و خوارزمشاهیان و اوائل عهد مغول. اصل این مجموعه در موزهٔ آسیائی آکادمی علوم لنینگرادست[٤] و این مجموعه نیز مشتمل بر عده‌ای از همان اسنادیست که در عتبة الکتبه آمده اما مطالب ومعلومات مربوط بزمین‌داری در

۱ـ شمارهٔ مخصوص آن ۱۹ و شماره عمومی آن ۶۲۹۲ است، نگاه کنید بفهرست نسخ خطی فارسی در کتابخانهٔ خدیو Catalogue of Persian Mss. in Khediv Library چاپ ۱۳۰۶ص٤۶۶ ۲ـ نگاه کنید به‌لباب الالباب عوفی، ج۱، ص۷۸ـ۸۰ وتاریخ جهانگشای جوینی، ج۲، ص ۹ـ۱۰ وتذکره دولتشاه سمرقندی ص۹۰ـ۹۱. ۳ـ نگاه کنید بمقدمهٔ میرزا محمد خان قزوینی برنسخه عکسی طهران [این نسخه باهتمام دانشمند فقید عباس اقبال در ۱۳۲۹ ش چاپ ومنتشر شد]. ٤ـ نگاه کنید بکتاب و. روزن V. Rosen تحت عنوان نسخ فارسی مؤسسه زبانهای شرقی Les manuscrits persans de l, Institut des Langues Orientales (پطرگراد ۱۸۸۶)، شماره ۲۶، ص ۱٤۶ـ۵۹، همچنین نگاه کنید بمقدمه عباس اقبال در حدائق السحر رشید الدین وطواط که او چاپ کرده است (طهران ۱۳۰۸ش).

آن کمترست .

علاوه برین مجموعه های اسناد دولتی که ذکر آنها گذشت معلومات ما دربارهٔ عصر خوارزمشاهیان و مغول بوسیلهٔ دو مجموعه یکی بنام التوسل الی الترسل اثر بهاالدین محمد بن مؤید و دیگری باسم مکاتیب رشیدی تکمیل میشود.[۱] اولی هرچند قسمت عمده آن مربوط بخوارزمست نه ایران بمعنی اخص با اینهمه مشتمل است بر مقداری معتنابه از اطلاعات گرانبها واما دومی بطور کلی مشتمل است برنامه هایی که رشیدالدین وزیر غازان خان ایلخان نوشته و یکی از منابع مهم مربوط بآن عهد را تشکیل میدهد. بدبختانه درمورد دورهٔ پس از مغول ازین مجموعه های مفید کمتر در دست داریم .

آخرین دسته ازمنابع تحقیق عبارتست ازمدارك رسمی . در ایران ادارهٔ ضبط مدارك واسناد ملی[۲] وجود ندارد. در کتابخانه‌های مختلف خاصه کتابخانهٔ مجلس شورای ملی و کتابخانهٔ بیوتات سلطنتی دوره‌های ناقصی از فهرستهای مالیاتی ضبط شده است اما تا آنجا که من خبردارم مجموعهٔ کاملی که دردسترس عموم باشد وجود ندارد . با اینهمه خوشبختانه من توانستم که یك دوره از گزارشهای رسمی را که بین سالهای ۱۸۷۷/۱۲۹۴ و ۱۸۸۳/۱۳۰۰ تدوین یافته ودر آرشیوهای دبیرستان دارائی[۳] ضبط شده است مطالعه کنم واین اسناد بوسیلهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی دردسترس من قرار گرفت . درمورد ولایات غربی ایران که درسرحدات امپراطوری سابق عثمانی واقع است ودرقدیم گاهگاه

۱ـ چاپ محمد شفیع (لاهور ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۲۴ ش]) . ۲ـ بانگلیسی The public Records Office و باصطلاح همان مؤسسهٔ آرشیو ملی است که اخیراً تأسیس آن مورد توجه مقامات صلاحیت دار دولت ایران قرار گرفته است (مترجم) . ۳ـ فعلا کتابخانهٔ وزارت دارائی .

ضميمهٔ خاك عثمانی میشده استمدارك واسناد مفصلی مربوط بطرز ادارهٔ امور مالی درآرشیوهای ترکی دیده میشود[۱] که من نتوانسته‌ام بآنهامراجعه کنم. رسوم و قواعدی که‌دردورهٔغلبه ترکها دراین نواحی‌رایج بوده شاید درزمان سلطهٔ ایرانیان نیز وجود داشته است و شاید روزی دریابیم که این مظاهری که اکنون برحسب اتفاق بچشم میخورد نمودار ماهیت واقعی راه و رسم ایرانیان درطول تاریخ ایران نبوده و تصورات‌غلط مامعلول‌نقص منابع‌موجود بوده است. بااینهمه هنگامی که بدوران کنونی میرسیم می‌بینیم که از حیث مدارك و اسناد غنی‌ترازروزگار گذشته نیستیم. کمتر گزارشی درباره‌مسائلی از قبیل مالکیت ارضی ومطالب مربوط بآن منتشرشده است. ادارات‌مختلف دولتی گاهگاه آمار و اطلاعاتی منتشرمیکنند اما درحال حاضر اطلاعات و آماری که بدست میایدآنقدرکافی نیست که بتوان نتیجه‌ای از آنها گرفت.[۲] بهمین دلیل من قسمت اعظم مشاهدات خود را که در بخش دوم این کتاب نوشته‌ام منحصربنواحیی کرده‌ام که‌آنها را بچشم‌دیده‌ام و درین گونه موارد بسیاری از نتایجی را که در طی این‌اوراق گرفته‌ام‌فقط میتوان بعنوان صرف آزمایش مطرح کرد.

۱ـ این اطلاع را استاد بی. لویس B. Lewis بمن داده‌اند و ازین حیث مدیون ایشانم.

۲ـ فی‌المثل‌آماری که اداره کل فلاحت دربارهٔ محصولات فلاحتی درسال۱۳۰۹ش/۱۹۳۰ـ31 و ۱۳۱۰ش/ ۱۹۳۱ـ۳۲ منتشر کرده مشتمل است برمقدار غلاتی که در نواحی مختلف بعمل آمده ومظنهٔ آنها وهمچنین شمارهٔ دواب متعلق بهربلوك و معاملات مربوط به دواب ومحصولات کشاورزی وشماره دهات وسکنهٔ آنها. ارقام‌مربوط بهردوسال‌باهم‌فرق معتنابهی‌داردوشایدنموداری ازنقص تشکیلات‌آمارگیری باشد.

(۲)

فقه اسلامی را اصولا بعلم طبقه بندی تعریف کرده‌اند . این گونه طبقه‌بندی نه‌تنها در رسالات شرعی دیده میشود بلکه در سراسر بسیاری از نوشته‌های فلسفی وادبی عالم اسلام در قرون وسطی بچشم میخورد . جامعه بدسته‌ها یا طبقات قسمت میشود . آن طبقه‌ای که سایر طبقات روی آن قرار گرفته طبقهٔ کشاورزست و عقیده عامه بر آنست که سعادت ملت و آخرین مایهٔ امید او بسته بکارو کوشش و خوشی و کامروائی کشاورزست ، ازینرو مقامات دولتی بکشاورزان و کشاورزی اهمیت میدهند . در گذشته غالب رجال سیاست دریافته بودند که عواید عمده مملکت از زمین بدست میآید و اگر حال و روز دهقانان تباه شود از میزان خیرو سعادت عامه و سرانجام عوایددولتی کاسته میگردد .

درواقع تقویت این طرز تفکری که اصولاً جنبهٔ عملی دارد منبعث از نظری اخلاقیست که از دوجا سرچشمه میگیرد: یکی طرز تفکر آباو اجدادی ایرانیانست که ریشهٔ اصلی آنرا باید دراوستا جستجو کرد (وبهمین سبب این مطلب بازمیگردد بدوره پیش از مهاجرت قوم اوستائی به ایران شرقی) . زبان اوستادرستایش زندگانی مستقروثابت کشاورزوپیشهٔ کشاورزی و آباد کردن زمین بایر صریح و روشن است[۱] چنانکه در وندیداد چنین آمده است : «ای آفریدگار این جهان مادی ، ای پروردگارمقدس، خرمی در کجای جهان بیشترست؟ اهورامزدا پاسخ داد: جائی که گندم بیشترمیروید، ای فرزند سپیتما ای زردشت و درآنجا که گیاه و درختان میوه هست ، در

۱ـ نگاه کنید بکتاب و . W. Geiger کیگر بنام تمدن ایرانیان شرقی Civilization of the Eastern Iranians (لندن ، ۱۸۸۵ـ۸۶) ج۱ ، ص ۱۲ .

آنجا که زمین خشك مبدل بزمین پرآب و مرداب مبدل بزمین خشك میگردد.[۱] »ازین گذشته مزدیسنا به‌پیروانش اصرار کرده است که پیوسته بکشت وزرع بکوشند و فرمان داده است که با خشکی و بیحاصلی زمین بجنگند ووفورنعمت وزراعت را جانشین‌آن کنند[۲]. مثل‌اعلای شاهنشاهان ایران«ییما»بود که‌اهورامزدا،اوراروزی‌رسان وپشتیبان وسرپرست جهانیان وصف میکند.[۳] بنابرین کار شاهنشاه تهیه چیزهایی بود که برای کشت زمین لازم است مانند ایجاد نهرها و مراقبت درحفظ و نگاهداری آنهازیرا با این وسائل تأمین خوراك مردم حتمی بود.[٤] همچنین بروی فرض بود که بهنگام‌خشکسالی‌برای مردم‌خواربارذخیره کند. ازین گذشته باگنجهائی که میاندوخت میبایست برای برزگران بی‌چیز بذر و گاو فراهم آورد.[٥] این عقیده که کشاورزی وبخصوص آباد کردن زمین بایرونشاندن درخت کاریست ستوده پیوسته درسراسر تاریخ ایران ودرمیان مردم این سامان باقی بوده اگرچه محتمل‌است کمترجامهٔ عمل پوشیده باشد.

دومین منبعی که این‌حکمت ونظریه‌اخلاقی ازآنجا نشأت میگیرد دیانت اسلام است. مفهوم سلطان برطبق عقایدی که ازمتقدمان بما رسیده و مورد قبول عامه مسلمین بوده اینست که اوشبان قوم خویش بشمارمیرود، مردمان تاحدی امانت خدا محسوب میشوند و وظیفهٔ سلطان اینست که برای‌رعایای خویش اوضاع واحوالی مساعدبوجود آورد وچندان میدان عمل بآنان بدهد که بتوانند بتکمیل مراتب اخلاقی خود بکوشند بدین معنی که وظایف

۱ـ وندیداد، ج۳،فرگردچهارم بنقل از گیگر،ص ۲۰۹. ۲ـ همان کتاب، ص۲۰٤.

۳ـ وندیداد، ج ۲، فرگرد دوازدهم بنقل از کتاب «تمدن ایران»

Eranische Altertumskunde (تألیف ف. اشپیگل F. Spiegel لایپزیک،۱۸۷۱ـ۷۸)، ج۳، ص ٦۳۷. ٤ـ اشپیگل، ج۳، ص٦۳۷ـ۳۸ ٥ـ همان کتاب‌ص ٦۳٦.

مذهبی واخلاقی خود را انجام دهند وخویشتن راسزاوار حیات اخروی کنند . بعلاوه چون در آن روزگاران اکثر رعایای سلطان راعشایر و دهقانان تشکیل میدادند واضح است که درین صورت مسأله کشاورزی بطور کلی محل توجه او واقع میشد . یك نمونهٔ باستانی ازطرز فکر اخلاقی مسلمین نسبت بدستگاه حکومت نامهٔ امیرالمؤمنین علی[ع] بمالك اشترست که درسال ۶۵۸/۳۸ـ ۵۹ بمناسبت اینکه او را عامل خراج مصر کرده بودبوی نوشت.[۱] با اینهمه حتی درین سند نکات اخلاقی از نکاتی که ارزش عملی دارد کاملا از هم جدا نشده است و علی [ع] بمالك اشتر چنین دستورمیدهد :

ولیکن نظرك فی عمارة الارض ابلغ من نظرك فی استجلاب الخراج لان ذلك لایدرك الا بالعمارة ، و من طلب الخراج بغیر عمارة اخرب البلاد واهلك العباد ، و لم یستقم امره الاقلیلا ؛ فان شکواثقلا او علة اوانقطاع شرب اوبالة او احالة ارض اغتمرها غرق اواجحف بها عطش خففت عنهم بما ترجوان یصلح به امرهم ولا یثقلن علیك شئی خففت به المؤونة عنهم فانه ذخر یعودون به علیك فی عمارة بلادك وتزیین ولایتك مع استجلابك حسن ثنائهم و تبجحك باستفاضة العدل فیهم معتمداً فضل قوتهم بما ذخرت عندهم من اجمامك لهم والثقة منهم بما عودتهم من عدلك علیهم فی رفقك بهم،فربما حدث من الامور ما اذا عولت فیه علیهم من بعد احتملوه طیبة انفسهم به فان العمران محتمل ماحملته و انما یوتی خراب الارض من اعواز اهلها و انما یعوز اهلها لاشراف انفس الولاة علی الجمع وسوء ظنهم بالبقاء وقلة انتفاعهم بالعبر.[۲]

۱ـ علی بن ابیطالب [ع] ، نهج البلاغه (چاپ بیروت ۱۳۰۷) ، ج ۲ ، ص ۴۵ـ۶۰.

۲ـ علی بن ابیطالب[ع]، نهج البلاغه،ج ۱، ص ۵۲ـ۳ [=چاپ مصر ،ج ۱، ص ۱۰۶]، مقایسه کنید با شرحی که شیخ نجم‌الدین رازی دربارهٔ وظایف وزیرنوشته‌است :

« و دیگر براستی وزیر با امرا و اعیان ورعیت واجناد بدان وجه باشد که بر اموال‌ایشان مشفق بود وپیوسته برغمخوارگی وتیمار ایشان مشغول باشد چنانکه ساز وبرگ وآلت و عدت رعیت‌فراهم آورد واحشام آنها را با برگ ونوا مرفه الحال نماید وبرایشان باری گران ننهد واینمعنی براستی آنوقت دست دهد که وزیر در عمارت و زراعت ولایت کوشد و درنهاد او آفت حرص جمع مال پدید نیاید ظلم وبدعت نهادن آغاز نکند وجامه و وظیفه لشکریان را درنقصان نیندازد که هم رعیت خراب شود و هم اجنادبی‌برگ مانند، خرابی رعیت خرابی ولایت خواهد بود ...... پس باید وزیر براستی دربند آبادانی ولایت ورعیت واشراف و اعیان واجناد و احشام بوده باشد» (مرصادالعباد چاپ طهران، ۱۳۱۲ ،ص ۲۶۸) .

بااينهمه انكار نميتوان كرد كه اين نظر اخلاقى بمرور دهور بيش از پيش بدست فراموشى سپرده ميشد و يگانه موقع يا مهمترين موقعى كه يك تن روستائى بادستگاه حكومت ارتباط پيدا ميكرد هنگامى بود كه سروكار او باما مور خراج ميافتاد و ديوانيان بيشتر بچشم ماليات دهنده بدهقان مينگريستند. در فرمانهائى كه بعنوان مأموران حكومت يا ديگران صادر شده است پندهائى درباره نيك رفتارى با مردم ديده ميشود ودرفرمانهاى قبل ازمغول كراراً سخن ازين رفته است كه دهقانان ودايع الهى اند، اما گذاشته از اين مواعظ زاهدانه جنبهٔ عملى مطلب نيز رها نشده و در آن واحد گفته اند كه وجود روستائيان فقير وبينوا موجب تنزل ميران ماليات وسرانجام انحطاط مملكت خواهدشد در مجموعهٔ موسوم به التوسل الى الترسل تأليف بهاالدين محمد بن مؤيد ـ بغدادى سندى هست كه اين نظر را با اندكى صراحت مطرح ميكند. سند مورد بحث فرمانيست كه بنام معمارخوارزم[1] صادرشده ومتعلق است به نيمهٔ دوم قرن ششم هجرى (قرن دوازدهم مسيحى). ديباچهٔ فرمان بشرح ذيل است:

«..جهاندارى را مبادى ومقدمات بسيارست وشهريارى را مصالح ومهمات بيشمار وحصول آمال را ابواب وفصول متعين و وصول[2] واحوال را فروع و اصول متيقن. وچون اين قوانين برمنهج رشاد وجادهٔ سداد تمشيت يافت و اوايل و اواخر وموارد ومصادر آن بنظر صاحب خرد مرموق گشت، قصر پادشاهى هر روز مشيدتر ومنيع ترشود واساس كامرانى هرساعت اكيدتر ورفيقتر ـ گردد و فراغ دل از دواعى اختلال احوال يكباره حاصل آيد و اصل معظم تر و ركن محكم تر از اصول واركان پادشاهى ـ كه رعايت آن ازلوازم است وعنايت درباب آن از فرايض ولفظ نبوى

۱ـ عنوان آن چنين است: «اين مثال ازجهت معمارى ولايت خوارزم نبشته ميآيد» درجملهٔ «جهت معمارى ولايت خوارزم» كلمهٔ معمارى را ميتوان معادل با اصطلاح جديد «عمران» گرفت اما با توجه بسياق جمله من بيشتر احتمال ميدهم كه مقصود از معمارى دراينجا شغلى است كه ميبايد يك نفر انجام دهد. ۲ـ در متن كتاب واوى كه پس از كلمهٔ وصول آمده زائد بنظرميرسد[در نسخه بدل واو حذف شده است].

که قاید زمام معرفت و رایـد ریاض حقیقت باشد در تحریض برآن دارد ـ عمارت و آبادانی و زراعت و دهقانی ولایت است کـه التمسواالرزق فی‌خبایا الارض ، چه‌که مصالح جهانبانی بعمارت وآبادانی مضبوط شود وشرایط مملکت بروابط دهقنت مربوط باشد ، لاملك الابالرجال ولارجال الابالمال ولامال الابالعمارة واگر درعمارت وآبادانی اهمال وفتور رود دراموال دیوانی نقصانی و قصـوری پیدا آیـد وچون عرصهٔ دیوان تنگی گرفت و وجوه دخل نقصان پـذیرفت مصـارف اخراجات روی درحجاب تعذر کشد ومواجب بواجب خدم و حشم نرسد وموجب اختلال آراء و انفاس اهوا شود وفتور بصدق نیت خدمتکاران و کدورت بصفا طویت هواداران راه یابد واندیشهٔ تفرق وطلب تفوق دردلها جای گیرد واگرتدارك آن فرموده نشود وتلافی آن کرده نیاید والعیاذبالله عقد پادشاهی واهی گرددوقاعده مملکت انهدام پذیرد .

پس بدلایل این مقالت معلوم میشود کـه عنایت درباب عمارت صرف فرمودن و بجوامـع همت باین مهم توجه نمودن بر مقتضی عقل پادشاهانه لازم است و برموجب خرد ملوکانه واجب و تمشیت این‌کار وامضاء این عزیمت جز بواسطهٔ معماری ـ که درمضمـار کفایت و شهامت سابق ومجلی باشدوببدایع آداب وروایع هنر،متزین ومتحلی وانواع مفاخراوبرصفحهٔ ایام واضح وهویدا و آثار ومآثر او برچهرهٔ روزگار ظاهر و پیدا ـ میسر نشود ،[1]

پس ازیك نصیحت‌کلی بگیرندهٔ فرمان مبنی بر اینکه باید بشیوهٔ پدرش (که پیش ازاو دارای این‌مقام بوده است) رفتار کند وطریق صداقت بپیماید نویسندهٔ فرمان بسخنان خود چنین ادامه میدهد :

ومیان توفیردیوان وترفیه رعایاجمع گرداند بل که رعایت جانب رعیت اولی داند که چون رعیت معمور باشد ورغبت ایشان در دهقنت موفـور مال دیـوانی بتمامی با ذخیرهٔ نیکـو نامی حاصل‌آید وچهرهٔ مقصود بزیور حصول بنیکوتر وجهی جمال نماید وبا مردمان ورعایا علی‌العموم وعمال ومتصرفان ودهاقین[2] وکارکنان بتخصیص طریق مجاملت وحسن معاملت برزد که حرمت این جهانی با تبعهٔ بدنامی چیزی نیرزد ، وهمگنان را بحسن رعایت ومزید عنایت خویش مستظهردارد وبزراعت وعمارت وامتثال حکم خود متوفر ، وهر که ازاعمال اثر تخیر درخدمت فرا نماید و در عمارت وآبادانی بیفزاید او را بزیادت شفقت وتربیت واهتمام وتقویت خویش مخصوص گردانـد واستعطاف اصناف الطاف ما دربارهٔ او واجب داند تا کسوت ایام آن کس بطراز اعزاز مطرز کنیم

۱ـ التوسل الی الترسل چاپ احمد بهمنیار (طهران ، ۱۳۱۵) ص ۱۱۰ـ۱۱۱ .

۲ـ کلمه‌ای که درمتن بکار برده شده «دهقان» است وچون آنرا با عمال خراج ومأموران دولت «کارکنان» یکجاآورده‌است از اینرواحتمال دارد که‌کلمهٔ دهقان را بمعنی اصلیش یعنی «رئیس ده» (نگاه کنیدبفصل‌نخست) یا «مالك» بکاربرده باشد هرچند درزمان تألیف التوسل دهقان بمعنی کشاورزنیز بوده‌است.

و اورا بمزید انعام واکرام از ابناء جنس ممیز گردانیم انا کذلك نجزی المحسنین تا هم‌آن کس بمشاهدهٔ اثر سعی نجیح خویش بزیادت حرص برجمله اغراض منتهج باشد و هم استهناض رغبت دیگران درضمن‌آن مندرج ، وانکه شرایط عمارت وزراعت وجد وجهد فرو گذارد وبدبختی اورا براهمال و اغفال دارد و در وقوع خرابی وخلل با عذار وعلل تمسك سازد آنچه شمس الدین از تندیب وتأدیب او بخویشتن تواند بطریقی که داند بتقدیم رساند واگر بملامت و تنبیه از ضلالت وتقصیر منزجر نشود و ینابیع بصیرت وهدایت او منفجر نگردد بدیوان اعلی اعلاه الله باز نماید و برراى ما نورالله عرضه دارد تا اثری ازتدارك آن تقصیر بتعریك آن مقصر فرانمائیم.ودیگری راکه برخلاف او رود و رسم تقصیر متروك ومنهج توفیر مسلوك دارد نصب فرماییم و اگر در استعمار اعمال ولایت واستثمار اغراس کفایت باستنماء رای ماماسه‌باشد تقدیم‌استطلاع واجب دارد تا مثال اعلی اعلاه الله بی درنگی بر مقتضی رای انور نفاذ یابد وحجاب تردد از پیش رویت او برخیزد[۱] .

درخاتمهٔ این سند چنین آمده است :

فرمان اعلی اعلاه الله برآن جملت است که جملهٔ اعیان روزگار ازمنظوران ومشهوران و متولیان ومتصرفان ورؤسا وو کلاودهاقین وکارکنان وکافهٔ اهالی ولایت خوارزم حاطهم‌الله وحرسها فلان را ادام الله تمکینه متقلد این شغل معظم ومتکفل این مهم اهم دانند وبدین تقلید و تقلد مبتهج وجادهٔ مطاوعت او را منتهج باشند و در احترام وبتجیل که باو تعلق‌دارد تقصیر و تهاون جایزندانند وآنچه تعلق بعمارت وزراعت ولایت دارد بااومراجعت کنند و بواسطه او معلوم دیوان ومخصوص استماع ماگردانند ....[۲]

درسیاست‌نامه خواجه نظام‌الملك بمطلبی برمیخوریم که اند کی شبیه باین طرز فکرست . خواجه اصراردارد که باید در انتخاب عمال خراج دقت کرد وسفارش میکند که ایشان باید بارعیت‌مدارا کنند .

عمال راکه‌عملی دهند ایشان را وصیت‌کردن باید تاباخلق خدای نیکو زیندو ازایشان‌جز مال حق نستانند وآن‌نیز بمدارا ومجاملت طلب کنند و تا ایشان را دست بارتفاعی نرسدآن مال را نخواهند که چون پیش از وقت خواهند رعایا را رنج‌رسد ودرم‌ گانهٔ ارتقاعی که خواهدرسیدن بنیم درم بفروشند ازضرورت ، ودرآن‌مستأصل و آواره شوند واگرکسی از رعیت درماند وبگاو وتخم حاجتمند گردد اورا وام دهند وسبکبار دارند تابر جای بماند وازخانهٔ خویش بغربت‌نیفتد[۳]

بهمان نحو اگرخللی درکاررعایاحاصل شده‌یادرناحیه‌ای اندیشهٔ کوچیدن

۱ـ التوسل الی‌الترسل‌چاپ احمد بهمنیارص ۱۱۲ـ۱۳۰. ۲ ـ همان کتاب، ص۱۱٤.

۳ـ سیاست‌نامه چاپ شفر (پاریس۱۸۹۱ـ۹۳) ص ۱۸ [= ص۲۲ چاپ‌مرحوم‌اقبال] .

و پراکنده شدن برآنان غالب آمده باشد باید بیدرنگ بتحقیق این‌حال پرداخت[1] . بااینهمه ازحکایاتی که نظام‌الملک بسبب شرح و توضیح مطالب کتاب خود میآورد پیداست که انگیزهٔ اصلی او درین کار یعنی اندرز دادن دربارهٔ نیك رفتاری با دهقانان آنست که بطورکلی مقاصد عملی خود را برآورد بدین‌معنی که خزانهٔ حکومت تهی نماند وخللی بـه‌ارکان سلطنت راه نیابد . در عین‌حال جنبهٔ اخلاقی مطلب که مقصود از آن بسط وتعمیم کشاورزی و ستودن این‌کار فی‌حد ذاته‌میباشدبکلی‌فراموش نشده‌است . درفصل اول پس‌از بیان این نظر که خداوند درهرعصر وزمان یکی‌را ازمیان خلق برمیگزیند واورابهنرهای پادشاهانه‌آراسته میگرداند ومصالح جهان را بدو باز میبندد نظام‌الملك بسخنان خودچنین ادامه میدهد :

ودیگر آنچه بعمارت جهان پیوندد از بیرون آوردن کاریزها و کندن جویها و پلها کردن برگذرآبهای عظیم وآبادان کردن دیها و مزارع وبرآوردن حصارها وساختن شهرها وپی‌افکندن بناهای رفیع بجای‌آرد وبرشاهراه‌ها رباطهافرماید ومدارس ازجهت طالب علمان،تا از کردن‌آن‌نام همیشه اورا بماند وثواب‌آن مصالح بدان جهان اورا حاصل شود ودعوات بخیراورا پیوسته‌شود.[2]

درمیان کتابهائی که ازیك طرف نظر سیاستمداران واز طرف دیگر نظر فلاسفه‌را شرح‌وتفسیر میکنند یك‌عده کتابهای راهنماست که اینها حدوسطرا تشکیل میدهد وموضوع آنهاتعلیم وتربیت‌وتهذیب‌نفس‌است واین کتابهابرای شاهزادگان وفرمانروایان‌نوشته‌شده‌است. بطورکلی‌این کتب‌معرف‌علم‌الاخلاق طبقات فرمانرواست. دراین کتابها نیزهیچ‌نظرخاصی دربارهٔمسأله زمین‌داری‌و هیچ‌شرح وتفسیرمنظم‌ومرتبی درخصوص‌وضع‌دهقانان دیده‌نمیشود. برروی‌هم درباره مصالح سیاسی بیش ازملاحظات‌اخلاقی تأکید شده‌است . مثلا کاوس‌بن اسکندربن قابوس مؤلف قابوسنامه از نظر تعلیم فرزند خود چنین مینویسد :

سپاه را نگاهدار وبرسررعیت مسلط مکن ، هم‌چنانك‌مصلحت‌لشکرنگاهداری‌مصلحت‌رعیت

---

۱ ـ همان کتاب ،ص۱۱۹.   ۲ـ همان کتاب‌ص ۶ [=چاپ اقبال‌ص۳] .

نیز نگاهدار ، از بهرانکه پادشاه چون آفتابست ، نشاید که بریکی تابد و بریکی نتابد و نیز رعیت بعدل توان داشت ورعیت ازعدل آبادان باشد ؛ که دخل ازرعیت حاصل میشود ، پس بیداد را در مملکت راه مده ، که خانهٔ ملکان ازداد برجای باشد وقدیم گردد و خانهٔ بیدادگران زود نیست شود ، ازبهرآنك دادآبادانی بود وبیداد ویرانی .[۱]

ازنظر کاوس‌بن‌اسکندر، ارزش ملك وزمین بسته بعوایدیست که ازآن بدست میایدآنجا که بفرزندخوددرباره‌ٔخانه‌وعقارخریدن‌اندرزمیدهدچنین مینویسد:

اما چون ضیعت خری پیوسته دراندیشهٔ عمارت ضیعت باش ، هرروز عمارتی نوهمی کن تاهر وقت دخلی بنوی‌همی یابی ، البته ازعمارت کردن ضیاع وعقارمیاسای ، که‌ضیاع بدخل عزیزبود.[۲]

همچنین اگر فرزند او دهقان باشد لازمه این‌کار آنست که دایم بآباد کردن زمین خود مشغول باشد تاازثمرات‌آن بهره‌مند گردد.[۳]

غزالی علاوه برآثار بسیاری که‌درعلم کلام دارد لااقل کتابی‌هم نوشته که میتوان‌آنرا درزمره کتب راهنمائی که برای تعلیم شاهان ودیگران‌نوشته‌اند جای داد. مقصود کتاب نصیحة الملوك است . غزالی جهان را ازدریچهٔ فلسفهٔ اولی (متافیزیك) می‌بیند ونصیحة‌الملوك‌را برین اساس نوشته‌است امامقصود عمده اوازحکایاتی که درشرح‌وتفسیر نظریات خودآورده اینست که محسنات ذاتی وحقیقی عدالت پروری را نشان دهد زیرا بعقیدهٔ غزالی بی‌آن خیر و سعادت مادی رانمیتوان حاصل کرد . مینویسد که سلطان حقیقی‌آنست که دادگری پیشه کند و بهروزی مملکت بسته بهمینست . شاه اگر عادل باشد جهان‌آبادان ورعیت درامانست[٤] . غزالی‌نام انوشیروان وعده‌ای دیگر از شاهان ایران قبل‌از اسلام‌را بعنوان کسانی که‌جهان را آبادان کرده‌اند‌درین کتاب میاورد وبسخنان خود چنین ادامه میدهد :

وکوشش این پادشاهان بآبادانی جهان‌بود ازبهرآنك دانستند که هرچندآبادانی بیشترولایت

۱ـ قابوس‌نامه‌صفحهٔ ۲۰۸ [= چاپ سعید نفیسی ص ۱۷۱]. ۲ـ همان کتاب ص ۱۰۷ [= چاپ نفیسی ص ۸٦]. ۳ـ همان کتاب ص ۲۱٤ [= چاپ نفیسی ص۱۷۷] .

٤ـ نصیحة الملوك چاپ جلال همائی (تهران ۱۳۱۵ ـ ۱۷) ص ٤۱ .

ایشان بیشتر ورعیت بانبوه ترونیز دانستند که حکیمان راست گفتند که دین بپادشاهی وپادشاهی با سپاه وسپاه بخواسته وخواسته بآبادانی وآبادانی بعدل استوارست[۱].

بنظر غزالی ویرانی وزوال ملك از یکطرف بعلت ضعف ملوك و از طرف دیگر بسبب ظلم آنان پدید میاید و در هرحال این امر موجب بینوائی و تنگدستی کشاورزان میشود.[۲] وی همچنین پادشاهان را از تحمیل هر گونه مالیات غیرمنصفانه بر مردم برحذر میدارد و میگوید که این کار بدان ماند که «کسی بنیان دیوار بکندتروهنوز خشك ناشده سر دیوار برنهد نه سر ماندونه بن»[۳]. شاهان ووزیران و کدخدایان بایدمالیات را درموقع مناسب و ازطریق مناسب وبمقتضای مصالح مملکت مطالبه کنند و از بینوایان چیزی نستانند وشاهان ووزیران و کدخدایان باید رعایت مقام و مرتبه و شایستگی خودرا بکنند تامکلف بحفظ منافع رعایا شوند وسودآنان را سود خود دانند تا بدین گونه در دنیا نام نیکو ودرآخرت آمرزش و خشنودی پروردگار را بدست آورند.[۴]

غزالی در کتاب خود کیمیای سعادت بعضی عقاید و آراء مربوط بکشاورزی و وظایف اخلاقی کسانی را که بدین کار اشتغال دارند از جنبهٔ دیگری مطرح میکند که باآنچه گفتیم اند کی تفاوت دارد. وی دریکی از ابواب که مربوط بعدل وانصاف نگاه داشتن در معاملت است مینویسد: «دهقانی که اورا طعامی باشدآن خود خاص ویست هر گاه که خواهد بفروشد و بروی واجب نبود که زود بفروشدلیکن اگر تأخیر نکند اولی آن بودواگر درباطن اورغبتی باشد باآنکه گران شود این رغبت مذموم است.»[۵]

۱ـ همان کتاب ص ۴۸، مقایسه کنید بامروج الذهب مسعودی چاپ باربیه دومینار وپاوه‌دو کورتی (پاریس ۱۸۶۱ ـ ۷۷) ج ۲، ص ۲۱۰. ۲ـ نصیحة الملوك، ص ۵۵.
۳ـ همان کتاب ص ۷۱. ۴ـ همان کتاب، ص ۱۰۱. ۵ـ کیمیای سعادت (چاپ سنگی، بمبئی) ص ۱۴۱ [مؤلف محترم اشتباه کرده صفحهٔ ۱۴۱ نیست وصفحهٔ ۱۲۵ است].

نظر فلاسفه نیز مبتنی بر مذهب است. خواجه نصیر الدین طوسی که در پایان عمر در خدمت هلاکوی مغول میزیست کتاب معروف فلسفی خود اخلاق ناصری را پیش از انقراض خلافت نوشته است. وی فرض میکنند پادشاهی بر تخت نشسته است که مثل اعلای سلطنت است وخداوند او را بجهانداری بر گزیده و او مستقیماً مسؤول پروردگار است و آنگاه درباره طبع آدمی ولزوم معاضدت ومصاحبت با سایر همنوعانش بحث میکند وسپس درباره استقرار عدالت درمیان افراد جامعه سخن میگوید. وی جامعه را بچهار طبقه تقسیم میکند ومیگوید که هر کدام را باید در جای مخصوص خود قرار داد وهر شخص را در هر طبقه‌ای که هست باید بکاری گماشت که بیش از همه شایسته آنست، بدین طریق در سایهٔ حکومت سلطان حکیم هر کس تا آنجا که برای او ممکن باشد بمرحلهٔ کمال خواهد رسید. نخستین درجات سه گانه جامعه ارباب قلم وخداوندان شمشیر و بازرگانانند و اساس وبنیاد این اصناف واین سلسله درجات عبارتند از: «اهل مزارعه چون برزگران ودهقانان واهل حرث و فلاحت که اقوات همه جماعات مرتب دارند وبقای اشخاص بی‌مدد ایشان محال بود.[۱]»

تأثیر نصیر الدین درحکمائی که پس از او آمده‌اند بسیار بوده است.[۲] بسیاری از آنان مانند او جامعه را بطبقات تقسیم کرده‌اند. محمدبن محمود آملی در کتابی که علوم را در آن خلاصه کرده وموسوم است به نفائس الفنون (آنرا در ۱۳۳۴/۷۳۵ـ۳۵ تألیف کرده‌است) از نظر آراء وعقاید سیاسی چیزی بر کتاب خواجه نصیر نیفزوده واگر افزوده کم است، ولی درباره کشاورزی مینویسد: «واین حرفت بهترین حرف طبیعیّه‌است .... وصناعت مقدم که بنظام

۱ـ ص ۱۸۰ ـ ۱. ۲ ـ خود خواجه نصیرالدین سخت تحت تأثیر کتاب فارابی بنام المدینة الفاضله قرار گرفته بوده است.

عالم وبقای بنی آدم مربوط است اینست.[۱] » جلال الدین دوانی در کتاب خود بنام اخلاق جلالی سخت از خواجه نصیرالدین پیروی میکند. وی معتقدست که تفوق وسیادت دنیوی بسته باینست که هر طبقه ازمردم را درجای مخصوص خود قراردهیم ودرین صورت کار ملك ثبات مییابد وسامان میگیرد.[۲]

با اینهمه حکما بجزئیات روابط کسانی که بکشاورزی اشتغال دارند با افراد سایر طبقات مردم نمیپردازند وهمچنین ازاوضاع واحوالی که مایهٔ دوام کشاورزی ومنتهای آرزوی آنان باشد سخن نمیگویند. درین مورد باید رجوع کنیم بکتاب نویسندهٔ مشهورصوفی شیخ نجم الدین رازی که در ۱۲۵۶/۶۵۴ وفات یافته است. وی در کتاب خود بنام مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد نظریه جامعی دربارهٔ اجتماع مطرح میکند و از روابط طبقات مختلف مردم نسبت بیکدیگر سخن میگوید ومقصود او ازاین کار بیان «سلوك» طبقات مختلف است. تصویری که او رسم کرده است اندکی رنگ کمال مطلوب را دارد اما چون حکایت ازطرز تفکری میکند که درمیان صوفیه معاصر غلبه دارد نقل آن خالی ازفایده نیست زیرا از تأثیر صوفیه درایجاد افکار عمومی یکباره نمیتوان غافل ماند.

درمرصادالعباد درفصل مربوط به «سلوك رؤسا ودهاقین[۳] و مزارعان» چنین آمده است:

قال الله تعالی «من کان یرید حرث الاخرة نزدله فی حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وماله فی الاخرة من نصیب» وقال رسول الله صلعم من یزرع زرعاً او یغرس غرساً فما اکل

۱ـ نفائس الفنون (چاپ سنگی، تهران)، ج۲، ص۱۵۹.   ۲ـ ترجمهٔ دبلیو. اف. تامسن W. F. Thompson در کتاب حکمت عملی ملل اسلامی Practical Philosophy of the Muhammadan People (لندن ۱۸۳۹)، ص ۳۸۸ـ۹.   ۳ ـ کلمه‌ای که درمتن آمده «دهقان» است که معنی کشاورز ومالك را میدهد (نگاه کنیدبه صفحات بعدی این فصل وهمچنین به‌پیشگفتار) امادرینجا معنای قدیم دهقان که مالك است مناسب مینماید.

منه الطیور والدواب الا یکتب فی‌دیوان حسناته » و قال النبی صلعم « اطلبوا الرزق فی خبایا الارض» بدانکه ریاست اشتقاقش ازرئیس‌است، رئیس‌القوم یعنی‌سرقوم وکارسر نظر کردن وداشتن گوش وبیان کردن زبانست وشرائط ایشان آنست که بدین جمله که میمنائیم کار کنند ، دهقنت وزراعت بازرگانی است با خدای وبهترین جملهٔ صنایع و مکاسب است اگر کسی بوجه خویش کند واگر کسی را نظرمعرفت بخشد بازبینند که خلافت حق‌است درصنعت رزاقی وچون ازسر نظر وبصیرت کسی بدین‌کارمشغول شود ثواب آنرا نهایت نبود ومراتب و درجات بلند یابد واینها سه طایفه‌اند وهر طایفه راآداب وشرائط وارکان است که چون بدان قیام نمایند بدرجهٔ صدیقان وشهدا وصلحا وسعدارسند : طایفهٔ اول روسا و دهاقینی که مال وملك دارند ومحتاج مزارعان و شاگردان ومباشران ومزدوران باشند تا ازبهرآنهابزراعت وعمارت مشغول باشند، شرائط وآداب ایشان آنست که اول بمال ومالك خویش مغرور نشوند و دل بران ننهند و در دست خود عاریت وامانت شناسند وبجملگی هرچه هست ازآن خدای دانند که ولله‌ملك‌السموات والارض ودربند جمع و ادخار واستکثار نباشند وبچشم حقارت بزیردستان وشاگردان و مزدوران ننگرند و در ریاست ومزارعت و دهقنت خویش نظر بزراعت‌آخرت نهند که الدنیا مزرعة الاخرة وچون تخم از انبار بیرون دهند بدان نیت دهند که تخم آخرت میکارم نه تخم دنیا واین بدان معنی بود که نیت کند که چون حق تعالی این تخم را پرورش دهد وانتفاع حاصل شود هر کسی ازآدمی وغیر آن که ازآن بخورد جمله را حلال کردم که خلق خدای بقوت محتاجند ازانسان وحیوان و هر کسی این دهقنت نتواند کردن از برای رضای خدای بخدمت ایشان مشغول میشوم تا بعبودیت حق درصورت خدمت خلق او قیام نمایم وباید که برمزارع و مباشروشاگرد و مزدور هیچ حیف نکنند و مزد و نصیب ایشان تمام برساند و اول که انتفاع از کشت وباغ و غیر آن حاصل آید و نصاب تمام بود زکوة آن بیرون کند وهم برخرمن جدا در خانه کند و بزودی بمستحقان زکوة رساند برقانون شرع که اگر ازمال زکوة چیزی درمال اوآمیخته بماند جمله مال او با شبهت شود و باقی‌آنچه ازانتفاع‌بماند دربند آن نشود که چیزی ذخیره کند برای سال دیگر ، توکل برخدای کند که فلاحت خود عین توکل است زیرا که در تحصیل امید بلطف و کرم حق باید داشت که هیچ مخلوقی را درآن مدخلی ومجالی نیست که پروردن در زمین وررویانیدن‌کار اوست که «ان‌الله‌فالق‌الحب والنوی» و باران‌رحمت وتاب آفتاب از بحار ذخائراوست وپیوسته باید که درخانه خویش برصادر و وارد ازدرویش وتوانگر گشاده دارد و با دلی خوش و اعتقادی خوب و نیتی خالص خدمت خلق خدای کند برقدر دخل و انتفاع خویش ومنت برخویش نهد واگرسالی انتفاع کم باشد یا خشکسالی بود و بارانها نیاید باربردل ننهد و بجهة روزی غمناك نشود وبحرص وجمع مال کفران حق نکند وبدل‌وزبان انکار و اعتراض برافاعیل حق نکند وبیندیشد کـه درآن حکمت‌هاباشدوبرضاوتسلیم پیش‌آید وروزی از خدای عزوجل داند و «فی السماء رزقکم» بخواند و کم ازآن گنده پیری نباشد که گفت :

زالکی کرد سر برون زنهفت　　کشتك خویش خشك دید وبگفت
کای هم‌آن نو وهم آن کهن　　رزق برتست هرچه خواهی کن

شفیق بلخی میگفت اگر آسمان آهنین شود وزمین روئین واز آسمان نبارد واز زمین نروید و جمله خلق جهان عیال من باشند من بیك جو نیندیشم ، چون رئیس ودهقان ریاست ودهقنت براین صفت کنند و تخم بدین نیت کارند وبار خویش برشریکان نیفکنند و غرس بدین اخلاص نشانند ودر آب وزمین دیگران تصرف فاسد نکنند وپاس اوامرو نواهی شرع بازدارند وعشر بدین اعتقاد دهند هرلقمه وهردانه وهرثمره که ازمال وملك وکشت وباغ او که بآدمی یابمرغی یابحیوانی رسدجمله بهریکدانه ده حسنه دردیوان حسنات اونویسند ووسیلت قربت ودرجات او گردد بلکه نیت آنها آن باشد که این کار ازبهر خلایق میکنم از هردانه وثمره که ازرنج برد او بخلایق رسد اگرچه ببهایی کم خرند از آن جمله ثواب حاصل شود او را ، و بـزرگان گفته‌اند بریك لقمه نان تاپخته شود سیصدوشصت کس کار میکنند ازکارنده ودرونده ودرودگـر و آهنگر و دیگر حرفت‌ها چون ازآن یك لقمه طعمهٔ ولیی ازاولیای حق گردد آنجمله را حق تعالی بدان ولی بخشد وازآتش دوزخ آزاد کند انشاالله تعالی .

طایفهٔ دوم مباشران وکدخدایان و نمایندگانند ، باید اینها میان رعیت سویت نگاهدارند وجانب قوی برضعیف ترجیح ننهند ورشوت نستانند ویارحق بـاشند وتقویت دین واهل دین کنند و رعایا را آسوده ومرفه دارند ودر دفع ظلم ازایشان جدبلیغ نمایند وازمال وملك‌واسباب رعیت‌طمع بریده دارند وکوته دست وقانع باشندوزندگانی بصلاح کنند واز اسباب فساد دور باشد ومفسدان را مالیده دارند وامر معروف نهی منکر کنندواگر درکسی ازرعیت فضولی‌وفسادی بینندواوراتأدیب کنند وتوبه دهند وبشرائطبوجه خویش قیام‌نمایند ویقین‌شناسند که هرچه امروز برایشان وبررعیت میرود جمله از ایشان پرسند که « کلکم راع و کلکم مسوؤل عن رعیته » رعیت را با زبـان خوش استمالت نمایند ووعده‌های خوب دهند وبرنیکی ایشانرا ثنا گویند واز بدی منع کنند وآنچه‌خاصه بنفس آنها تعلق دارد زندگانی بصلاح کنند وازفساد دورباشند وخدمت صادر و وارد نیکو کنند و ازرعونت وکبر دورباشند ، چون بدین شرائط قیام نمودندحق تعالی بهر طاعتی و خیری وصلاحی وراحتی که درآن بقاع ازآن رعایا دروجود آمده باشد ثوابی ودرجتی کرامت کنند انشاالله تعالی.

طایفهٔ سوم مزارعان ومزدورانند که درملك دیگران برزیگری دارند وباید امانت و دیانت بجای‌آرند واز خیانت وتصرفات فاسده اجتناب کنند وشفقت دریغ ندارند و درغیبت وحضور مالکان ومباشران وکدخدایان ودهقانان راستی وپاکی ورزند ودر حفظ مال و ملك ایشان بکوشند و در- عمارت وزراعت جد بلیغ نمایند و برچهارپایان ظلم نکنند وبارگران ننهند وکار بسیار نفرمایند و بسیار نزنند وهرچه برایشان رود زیادت از توسع ایشان حق تعالی فردا بازخواست کند و انصاف بستاند وانتقام بکشد که «والله‌عزیزذوانتقام» وچون بکار کشاورزی وجفت راندن مشغول باشند باید که پیوسته ذکر گویند وچون وقت نماز درآید بنماز مشغول شوند ، اگر نتوانند بجماعت کنند

بهیچوجه نماز فرو نگذارند وبدیگر شرایط که نموده آمده است قیام نمایند وتمامت این سه طایفه بحقیقت خودرا فاعل وزارع ندانند حضرت خداوندی را دانند که اانتم تزرعونه ام نحن الزارعون چون دست وپای وبینوائی وشنوائی وقوت وقدرت وملك ومـال وحشم وزمین وآب وتخم ودانـه جمله از حضرت عزت است ، کی مزارع تخم تواند انداخت یاغرس تواند نشاند بلکـه درتخم هیچ تصرف نتواند کرد ، باحضرت خداوندیست که بکمال قدرت خود تخم را درزمین ازیکدیگر بشکافد وسبزه بیرون آورد و بتدریج تخم را در زمین نیست کند وبعدازآن بروزگار دیگر باره هست کند وبر و ثمره دهد یکی را صدتا هفتصد واضعاف آن کند ، پس بحقیقت زارع ومالك وقادر وخالق حضرت خداوندیست ارزاق بندگانرا در زوایای زمین پنهان کرده است اوپدید میاورد تا خواجه علیه السلام خلق را بطلب آن میفرستد که «اطلبوا الرزق فی خبایا الارض» پس مزارع وشاگرد وعمله ومزدور ومباشر وکدخدا ودهقان ومالك ورئیس باید که خودرا واسطه دانند وزراع و رزاق حقیقی حق را شناسد ورزق حق را بربندگان فراخ دارند تادرصفت رزاقی خلیفهٔ حق باشند و روزگار خویش بدانچه شرح رفته است آراسته دارند تابهرآنچه اززراعت بآدمیان وحیوان وطیور رسد حق تعالی حسنه‌ای در دیوان آنها نویسد ودرجتی وقربتی آنها راکـرامت کند چنانکـه خواجه علیه السلام بشارت داد «من یزرع زرعا او یغرس غرسا فما اکل منه الطیور والدواب الا یکتب فی دیوان حسناته .»[۱]

درینجا نجم الدین با صراحت عقاید خود رامینویسد و نظراو ازیك طرف با نظر رجال سیاست ونویسندگانی که کتب خود را بقصد تهذیب شاهزادگان نوشته‌اند و ازطرف دیگر با نظر فلاسفه ودیگران اندکی تفاوت دارد .آنچه اصلا مطمح نظر اوست عبارتست از حکمت آفرینش انسان و بعقیدهٔ اوانسان میتواند مقصود حقیقـی خود را که عبارت از خدمت بخدا و خلق خـداست بوسیلهٔ کشاورزی انجام دهد همچنانکه بوسیلهٔ مشاغل دیگر نیز انجام تواند داد . محرك اصلی سیاستمداران و غرض عمدهٔ نویسندگانی که کتب خود را محض تهذیب و تزکیهٔ شهریاران نوشته‌اندبا از آن نجم الدیـن فرق دارد . غرض دستهٔ اول حفظ مصالح سیاسی است و یگانه مقصود یامقصود عمدهٔ ایشان آن بوده است که برعواید سلطان بیفزایند زیرا میپنداشتند کـه ازین راه میتوان سلطنت اورا ببهترین وجهی «بیمه» کرد . اگر دربارهٔ مراقبت حال

۱ـ مرصادالعباد ،ص ۲۹۴ـ۲۹۸ .

دهقانان پندی داده‌اند مقصود عمده ایشان این نبوده است که این کار در حد خود پسندیده است بلکه معتقد بوده‌اند که غافل ماندن از حال رعایا موجب پراکندگی آنان میشود و پراکندگی دهقانان سبب اختلال امور اقتصادی میگردد و این نیز بنوبهٔ خود باعث زوال سلطنت میگردد. نظر حکما بنظر شیخ نجم الدین نزدیکترست اما در مورد حکما آنچه بیشتر اهمیت دارد مسأله مصالح دنیویست وچیزی را که بیشتر تاکید کرده‌اند آنست که باید دراجتماع هر کسی را در طبقهٔ مخصوص خود قرارداد زیرا فقط با این طریق میتوان جامعه را حفظ کرد.

نظریهٔ شیخ نجم الدین مشتمل بر بسیاری از بهترین نظریاتیست که در تمدن اسلام قرون وسطی وجود داشته ویك منظره از اجتماعی را نشان میدهد که میتوان گاه گاه در روزگار قدیم و دوران متاخر سراغ کرد. با اینهمه طرز فکر او نسبت بکشاورزی و کسانی که باین کار اشتغال دارند طرز فکر اکثریت مردم نبوده است. در آن ایام غالباً دوچیز مایهٔ اختناق این فکر میشد: یکی عقیدهٔ کسانی که زمین را منبع عواید میپنداشتند و دیگر عقیدهٔ کسانی که در مورد جامعه قائل بدرجات وطبقات بودند و دهقانان را فقط وفقط مولد خوراك سایر طبقات میدانستند. کسانی که قائل بنظر اول بودند میپنداشتند که فقط باصلاح اندیشی میتوان بهره کشیدن از زمین وزارع را محدود کرد زیرا استثمار اگر از حد معینی بگذرد موجب ویرانی زمین و پراکندگی دهقانان میشود. این فکر تا حدی موجب حمایت از کشاورزان میشد اما رفته رفته که واگذاری اراضی برای مدتی کوتاه باین و آن و همچنین خرید مناصب و مقامات مرسوم شد این نظر بطور کلی بی‌اثر ماند. واما کسانی که قائل بدرجات و طبقات اجتماعی بودند منتهای مراتب چنین میاندیشیدند که هر فرد باید

دارای‌کاری باشد که بیش از سایر کارها استعداد آنرا دارد ولی همین افراد درعمل‌بیشترمتوجه این نکته بودند که دهقانان‌تنها وظایف خودرا باید انجام دهند ودیگر هیچ حقی برای آنان قائل نبودند زیرا میترسیدند که مبادادر غیراین صورت سلسله درجات اجتماعی ازهم گسیخته شود . این نظر موجب تقویت افکار وتمایلات کسانی بود که درایران قبل ازاسلام طالب بقای وضع اجتماعی موجودبودند واین تمایلات وافکارهمانست که تا امروزبااندك تغییری باقی مانده است .

پیشگفتار

ده

در توزیع جمعیت ده‌نشین ایران و طرز زندگانی مردم این سامان دو عامل عمده تأثیر داشته است یکی اوضاع جغرافیائی و دیگری پیشرفت‌های سیاسی. ایران کشوریست که اوضاع و احوال طبیعی آن دارای انواع و اقسام فراوانست. بطور کلی این سرزمین را میتوان به‌پنج منطقه عمده تقسیم کرد : اول زمینهای مرتفع که زراعت آن‌ها محتاج آبیاری نیست مانند اراضی آذربایجان ، دوم نواحی مرتفع دیگری که بعلت باران غیر کافی نوع زراعت در آنها عبارتست از نوع زراعت معمول درواحه مانند اراك و اصفهان ، سوم زمینهای پست مانند سیستان، چهارم و پنجم دو حاشیه باریك و پست ساحلی که یکی در شمال بموازات سواحل جنوبی بحر خزر قرار دارد و پوشیده از جنگلهای انبوه است و در آنجا بارانهای سنگین میبارد و دیگری درامتداد سواحل شمالی خلیج فارس واقع شده که دارای آب و هوای سوزان و زمین‌های نامساعد ساحلی است . قسمت اعظم ایران در- فلاتی قرار گرفته که در مرکز و مشرق رفته رفته منتهی بکویر بزرگ مرکزی میگردد و آن صحرائیست خشك و غیر مسکون و شوره‌زار که هیچ مسیر و کوره راهی ندارد . مسافری که از جنوب یا شمال وارد ایران میشود همینکه از زمین‌های پست بگردنه‌های کوههای بلند میرسد بی‌اختیار تحت تاثیر منظره باشکوه جبال عظیم قرار میگیرد، خواه از عراق عرب بیاید و از گردنهٔ پای طاق بگذرد، خواه از بوشهر وارد ایران شود و از گردنهٔ مشهور پیرزن و سایر گردنه‌ها عبور کند و خواه از شمال قدم بخاك این کشور گذارد و از راههای

متعددی که‌ازسواحل بحر خزرشروع میشودسفر کند ونخست‌ازمیان‌جنگل‌های انبوه وسپس از کوههای البرز که‌آبها از آنجا سرچشمه میگیرد بگذرد.

درخود فلات انواع واقسام مناظـر طبیعی دیده میشود و پیوسته ازمیان آنها ازدور یا نزدیك قله بلند کوهها پیداست. آب و هوای فلات ایران حد وسط ندارد، تابستانهای‌آن‌بسیار گرم‌وزمستانهایش‌نسبةً سردست. ارتفاع‌باران سالیانه درشمال غربی به‌ده اینچ [یعنی تقریباً ۲۵ سانتیمتر] میرسد وبتدریج که بطرف جنوب شرقی میرویم کمتر میشود.[۱] نه‌ماهی ازسال آسمان صاف است واین صافی هوا شعاع بصرراوسیع میکند ورنگها را زیبا جلوه میدهد. کشت و زرع دربن‌سرزمین اعم است از زراعت واحـه‌ای معمول درنـاحیه اصفهان که ازیك طرف محدود میشود بنواحی واقع درحاشیه کویر مرکزی مانند یزد و کرمان‌واز طرف دیگر به‌نواحی کوهستانیی که نقاط‌قابل‌سکونت آنها منحصرست بدره‌هائی که غالباً تنگ‌است، یا بزمین هـای مرتفع پست و بلند و پرشکنی که در آنها غالباً نـوع زراعت دیمی است، مانندآذربایجان و کردستان وخراسان که بنوبه خود محدود بدشت گرگان میشود.

محصولات عمده‌ای که دراین فلات بدست میاید عبارتست از گندم وجو و ارزن وذرت و یونجه و انواع حبوبات و پنبه و تنباکـو وتریاك و درختان میوه و انگور.

هرچند درپنج منطقهٔ مذکور از نظر وضع جغرافیائی اختلاف معتنابهی دیده میشود بااینهمه تمام‌آنها باستثنای‌منطقهٔ ساحلی بحرخزر کم و بیش‌تابع عاملیست که کشاورزی را محدود میکند یعنی بارندگی کم وبی‌آبی، خواه

---

۱ – بی. ا. کین B.A. keen پیشرفتهای کشاورزی خاور میانه The Agricultural Development of the Middle East (لندن، ۱۹۴۶)ص۶.

در ناحیه هایی که زراعت دیمی معمول است و خواه در جاهایی که زمین را آبیاری میکنند . درواقع مسأله آبیاری عاملیست که پیشرفت کشاورزی را در ایران محدود میکند و این مسأله درجاهائی که زراعت آبی معمول است تأثیری فراوان در تعیین نوع کشاورزی داشته است . بعلاوه دسترسی به آب عامل مهمی در تعیین محل سکونت و مانع بزرگی در احداث مزارع منفرد ومجزا ازهم بوده است . ازاین گذشته هرجا که مردم ناچار شده‌اند آب را برای آبیاری بین خود قسمت کنند این مسأله درشکل زمین وتوزیع آن تأثیر داشته است. درنواحی کوهستانی نیز اوضاع و احوال طبیعی نوع مسکن را مشخص کرده وموجب شده‌است که دهات دردره‌های کوهستانها تمرکز یابد. ازطرف دیگر بعضی نواحی مملکت مانند دشت گرگان موجب این شده است که عشایر گله‌دار برای خود زندگانی شبه‌ایلی ترتیب دهند . شبانان و گله‌داران مرکز وجنوب ایران نیز ناچار شده‌اند که بهمان‌نحو زندگانی کنند . زیرا اراضی پست بسیار گرم جنوب باآنکه دراوایل بهار دارای مراتع خوبست در تابستان وپائیز قادر بتأمین علوفه مورد نیاز اغنام واحشام نیست وبعضی از زمین‌های مرتفع چنان درزمستان سرد میشود که نمیتوان رمه را درآنجاها بدون تهیه آغل وعلیق نگاهداری کرد .

دومین عامل مهمی که در توزیع جمعیت ایران در روزگار بسیار کهن تأثیر داشته تحولات سیاسی بوده است . بدبختانه اطلاعات ما دربارهٔ ماوی و مسکن ایرانیان اولیه اندك است . بااینهمه میتوان گفت در روزگار کهنی که آثاری ازآن برجای مانده نوع مساکن ایرانیان مهاجر غالباً دهکده بوده‌و این نکته‌ایست که کمتر محل تردید تواند بود . طبیعت ایران وطرزسکونت یافتن قوم اوستائی اقتضا میکرده‌است که مساکن مجتمع و نزدیك بهم باشد نه

متفرق وپراکنده آنهم فقط تاوقتی که ایرانیان مهاجر توانستند از خود یك عده کافی ترتیب دهند و در برابر مردم بومی و جانوران درنده دفاع کنند. بعلاوه چون جامعه روزگار کهن جامعهٔ ایلی بود این امر باعث شد که هر قبیله در ده توطن کند وچنین دهکده‌ای نمونه وسرمشقی باشد برای ایجاد مساکن مهاجران ایرانی[۱] .

بعدها محاسن وفواید تمرکز و تجمع کماکان بر عیوب ومضار آن برتری یافت زیرا در صورت اول آبیاری که در حکم یك کار دسته جمعی بود بهتر انجام میگرفت، بعلاوه پایداری دربرابر عناصر یغماگری که خواه بصورت عشایر چادرنشین وخواه بصورت دسته‌هائی از حریفان ورقیبان درمیامدند وهمچنین مقاومت دربرابر اخاذی مأموران حکومتی تنها هنگامی امکان داشت که یك عده کافی باهم متحد شوند . اگرچه اطلاعات ما نسبت بتشکیلات دهکده در دوران قبل ازاسلام اندك است بااینهمه برما روشن است که هنگام غلبهٔ مسلمین یك نوع تشکیلات ابتدائی اشتراکی[۲] وجود داشته[۳] یااینکه در قرون اولی اسلام بوجود آمده است زیرا که مسلمین در بسیاری از موارد با ملل مغلوب

۱ـ نگاه کنید به گیگر ، تمدن ایرانیان شرقی ، ج۱ ، ص ۲٤۷ .

۲ـ مقصود ازجامعه ابتدائی اشتراکی همانست که اروپائیان Commune گویند (مترجم) .

۳ـ ثعالبی سخنی بآفریدون نسبت میدهد ومینویسد که روزگاری پنج نوع شریك بودند ازجمله «الاکارفی الضیعة والمساهم فی القریه» [یعنی برزگر دراملاك شخصی و سهیم و شریك در روستا] («غرر اخبار ملوك الفرس ثعالبی [با ترجمهٔ فرانسه بنام Histoire des Rois des Perses] چاپ هـ . زوتنبرگ H. Zotenberg ، پاریس ، ۱۹۰۰ ص ٤۱) داستانی که بموجب سنت دربارهٔ قباد وپیرزن روستائی نقل شده است (نگاه کنید بفصل نخست) نشان میدهد که مسلمین صدر اسلام عقیده داشتند که در عهد ساسانیان در بعضی سرزمین ها میان شاه و برزگر هیچ طبقه متوسطی وجود نداشته است.

گروهی ودسته‌جمعی معامله میکردند . ازین مطلب نباید چنین استنباط کرد که تنها نوع تشکیلات اجتماعی تشکیلات ابتدائی اشتراکی بوده است . در واقع عکس قضیه‌را باید فرض کرد اما پیداست که سیاست حکومت درقرون اولی اسلامی این بوده‌است که‌موجبات رشدونمو این تشکیلات ابتدائی اشتراکی‌را فراهم آورد زیرا مناسبات اداری اقتضا میکرد که عمال حکومت بااجتماعات سروکار داشته باشند نه باافراد . واما دلیل دیگری راکه دراتخاذ این سیاست مؤثر بوده است نمیتوان نادیده گرفت : یکی ازمسائل مهمی که مورد توجه مسلمین بودجمع خراج ازمردم سرزمین‌های مغلوب بود ونیل بدین مقصود در صورتی میسور میشد که تاحدی ملل شکست‌خورده‌روی آسایش وخوشی میدیدند ودرصورتی که کشاورزان ناراضی میبودند وبیش ازاندازه برآنان تحمیل میشد کشاورزی بسختی پیشرفت میکرد . شاید مشاهدهٔ خیر و برکت کلی در کار کشاورزی درمسلمین صدراسلام مؤثرافتاده وآنان را برین داشته بود که ده‌را یك واحد تشکیلاتی فرض کنند وباین نکته پی‌برند که اگر دهقان منفعتی از زمین حاصل کند وتاحدی ازحکومت خود مختاری بهره‌مند گردد بظن غالب زمین را بهتر کشت وزرع میکند . درهرحال قطع نظر ازینکه انگیزه‌مسلمین درین‌کار چه بوده است ، درقرون اولیه اسلامی میل غالب براین بود که با دهکده بعنوان یك واحد تشکیلاتی واجد شخصیت حقوقی معامله کنند و این تمایل تاقرن بیستم میلادی[1] دوام یافته است . اما هرچند از یك سو دستگاه مالی مملکت مایل ببقای تشکیلات سادهٔ ابتدائی اشتراکی بود با اینهمه از سوی دیگر خود این دستگاه تغییراتی درترکیب جامعهٔ روستائی

---

۱ ـ خراجی که میبایست وصول شود اول تقسیم میشد بین چند منطقهٔ خراج و بعد میان چند شهرستان وسپس میان دهات وسرانجام ازافراد خراج گزار وصول میشد .

پدید آورد. تمایل دستگاه حکومت بر این بود که بار خراج بمرور زمان سنگین تر شود و همین باعث شد که این بار بیش از همه بر دوش کشاورزان و خرده مالکان سنگینی کند یعنی کسانی که بنیه اقتصادی آنان کمتر از ین بود که در روز مبادا بر مشکلات غلبه کنند و کمتر امکان مقاومت در برابر مطالبات ظالمانه داشتند. این امر موجب شد که دهقانان بیش از پیش بطبقه نسبةً غنی و زورمندی محتاج شوند و ازینرو کاملا طبیعی بود که طبقهٔ اخیر خودرا نسبت بقاطبهٔ مالیات دهندگان مرجع قدرت فرض کنند خواه از نظر اینکه در برابر حکومت از آنان حمایت میکردند و خواه از لحاظ اینکه در برابر حکومت مسؤل کار آنان بودند. همین سبب شد که یك طبقه مقتدر از ملاکان بوجود آید و خرده مالکان بدرجات پست تر اجتماع تنزل کنند[1] ورفته رفته یك جمعیت ده نشین شبه برده ای در ایران ظاهر شود. این تمایل هنگامی شدت یافت که بجای مالکان اصلی زمین اولا کسانی روی کار آمدند که غالب آنان اجاره دار درآمدهای مالیاتی[2] بودند ثانیاً کسانی که بر اثر تعمیم روش واگذاری اراضی باشخاص یا «اقطاع» که از قرن پنجم هجری (برابر قرن یازدهم میلادی) ببعد معمول شده بود صاحب زمین شدند. مرحلهٔ قطعی این تحول مستقرشدن

---

۱ ـ نکتهٔ قابل توجه تغییریست که درمعنی کلمهٔ «دهقان» روی داده است. در دورهٔ حکومت ساسانیان «دهقانان» طبقه خاصی ازمالکان بودند (نگاه کنید بفصل اول) امادرقرن یازدهم میلادی چنین بنظر میرسد که این کلمه گاهی درحکم یك اصطلاح فنی ومعرف طبقه‌ای از مالکانست و گاهی مراد ازآن شخصی استکه یك درجه بالاتر ازخرده مالك میباشد ومعنی دهقان در قابوسنامه چنین است (ص ۲۱۴). ناصرخسرو که کتابهای خودرا درقرن پنجم (یازدهم میلادی) نوشته این لغت رانیز بمعنی «کشاورز» بکار میبرد (نگاه کنید بدیوان او چاپ نصرالله تقوی، طهران ۱۳۰۴-۷، ص۵۵۷). امروز دهقان بمعنی کشاورزست [درین ترجمه نیز دهقان بمعنی امروزی آن بکار رفته است].

۲ ـ Revenue farmer

مأموران لشکری در املاك زراعتی بود [۱] . عاقبت در قرن بیستم میلادی طبقهٔ تیول‌دار مبدل بطبقهٔ مالك شد .

بدین گونه از قدیمترین زمانها دهکده یك واحد تشکیلاتی بوده که اساس حیات اجتماعی ایران را تشکیل داده است و جائی بوده که در آن دسته‌هائی از مردم خودرا برای همکاری اقتصادی وسیاسی متشکل میکرده‌اند واهمیت ده باعتبار اینکه یك واحد تشکیلاتی درزندگی روستاییست درسراسر قرون وسطی واز آنپس تا امروز برقرار بوده است . مسکن واحد و منفردی که از ده مجزا باشد هنوز درحکم استثناست نه قاعده کلی وهرجا که «مزرعه» ای احداث شود در غالب موارد این مزرعه تابع یك ده اصلی است [۲] .

اساس ده‌رازمین مورد تصرف دهقان تشکیل میدهد ومقدار آن‌را بدوطریق عمده حساب میکنند . یا برحسب «جفت» ، یا برحسب سهم آب . مساحت اولی ازمحل تامحل فرق میکند امافرض اصلی یعنی مبنای کار عبارتست از یك سلسله

۱ـ نگاه کنید بفصل سوم

۲ ـ دلیل این امردردوره قبل‌از مشروطیت (یعنی‌پیش‌از ۱۹۰۶ [۱۳۲۴]) بدون شك تاحدی سهولت اداره امور مالی‌بود . مالیات دهات اصلی و مزارعی‌را که تابع آنها بود باهم تعیین میکردند وپرداخت مبلغ کل مالیات باده اصلی بـود . امروز نیز هر مزرعه‌ای را تابع دهی میدانند که ازهمه بآن نزدیکترست حتی اگر این هر دو متعلق بیك تن نباشد (محض مثال رجوع کنید به‌فصل سیزدهم این کتاب) . کلمهٔ «مزرعه» دردورهٔ قاجاریه که آن‌را بعنوان یك اصطلاح فنی بکارمیبردند بجائی‌اطلاق میشد که مبلغ معینی بابت مالیات آب‌و زمین میپرداخت واین مالیات قسمتی از مالیات ولایت یا «قریه» بشمار میرفت (مـراة القاسان [این کتاب جزء دفتر دوم ازجلد سوم فرهنگ ایران زمین بچاپ رسیده است] ، مـوزه بریتانیا بنشانهٔ or . 3603 ورق ٦٤ الف). اهل‌محل‌بااین تعهدی که میکردندازپرداخت مالیات «سرانه» ومالیات «مواشی» معاف بودند وحال آنکه اهل ده (یاقریه) عوارضی و مالیاتی میپرداختند کـه مشتمل بود بر مالیات‌زمین و آب‌بها، مالیات گاو یا «مواشی» ، مالیات گوسفند وبز یا «مزاعی» ومالیات «نساجی» (همان کتاب ، ورق ٦٤ ، الف) . بنظر میرسد که حمدالله مستوفی کلمهٔ‌مزرعه را نیز بمعنی کشتزار یامسکنی که وابسته بده اصلیست بکار برده باشد .

اندازه گیریهای یکسان و اصطلاحی که درین مورد در ایران بکار میرود «جفت» است ، یعنی یك جفت گاو یا مقدار زمینی که میتوان با یك جفت گاو شخم زد . درمشرق ایران اصطلاحی که درمورد جفت بمعنی مقدارمعینی از زمین و همچنین برای یك جفت گاو بکارمیرود «زوج» است . درخراسان این کلمه همچنین در مورد مقیاس معینی از آب بکار میرود . درخوزستان بجای جفت اصطلاح محلی «خیش» رابکار میبرند که این کلمه نیز در فارسی بمعنی گاوآهن است . این نکته قابل توجه است که این تقسیم ده به «جفت» غالباً هم درمورد املاك اربابی مشاهده میشود وهم درمورد املاك خرده مالك . این کار نمونه واساس روش معمول دردهات آذربایجان و کردستان وهمدان واراك و اصفهان و فارس وخوزستان وطهرانست.[۱] اگر بخواهیم مقصود خودرا بدقت بیان کنیم بایدبگوییم که تقسیم زمین ده بنسبت تساوی سهم فقط باعتبار کمیت نیست بلکه درین مورد کیفیت امر نیزمورد توجه است، بدین معنی که زمین‌های ده که موردتصرف زارعانست ازنظر مساحت وشکل باهم تفاوت عمده‌ای دارندو عامل مشترك میان آنها اینست که یك جفت گاو بتواند بطور عادی آنها راشخم کند . دربعضی املاك اربابی خاصه آنها که درمشرق ایران قراردارد یك عده گاو را باهم می‌بندند و «جفت» های متعددی را که باهم تشکیل یك دسته داده‌اند بوسیله آنها شخم میکنند . با اینهمه نکته‌مهم اینجاست که در بسیاری ازموارد مساحت زمین دهکده راهم برحسب «جفت» حساب میکنند. بعبارت دیگر اصلی که در تقسیم زمین چه در مورد زمین های اربابی و چه

۱ - موارد استثنائی هم داریم چنانکه درخیر [بکسرخا] واقع در فارس هر واحد زراعتی مرکبست ازپنج مرد وچهارگاو ودر عقیلی واقع در خوزستان هرواحد مرکبست ازشش مرد و چهارگاو (نگاه کنید بفصل بیست و یکم).

درمورد زمین های خرده مالك ازآن تبعیت میشود تساوی حصّه‌هاست . چیزی که باز این تمایل بتساوی حصه ها را تقویت میکند این نکته است که در بعضی املاك اربابی و در موسم معین زمین هایی که قرار است برای زراعت بین زارعان تقسیم شودمجدداً بوسیلهٔ پشك انداختن میان آنان قسمت میگردد. «جفت» (بمعنی‌زمین) هرچند متعلق به رئیس‌خانوار شمرده میشود با اینهمه از او انتظار میرود که حوایج همه افراد خانوار را برآورد . یکی از حقوق مهمی که به «جفت» تعلق میگیرد حق استفاده ازمراتع ده وجمع آوری خار و خاشاك آنها برای سوخت است .

این حق حق بسیار مهمیست ونشانیست از اینکه یك اجتماع اشتراکی ابتدائی دراصل چگونه‌اسکان‌یافته استودلیل آنست که اعضای چنین‌اجتماعی حق داشتند که در زمین‌های ذی زرع ودرآب و همچنین در حق مرتع‌متعلق بزمین‌های مزبور سهیم باشند . حق سهیم‌بودن در مراتع مشترك هم درمورد املاك خرده مالك صدق میکند وهم درمورد املاك اربابی. درمورد دومی این حق بر اساس عرف و عادت قرار دارد و حال‌آنکه در مورد نخستین باید این کاربحکم قانون باشد اما بندرت‌اتفاق‌میافتد که ارباب بتواند این‌حق‌را ازمردم ده نشین سلب کند .

ازاین اصول کلی که‌طرز ترکیب‌وتشکیل ده‌برآنها قرار گرفته است‌شاید بتوان چنین استنباط کرد که شکل اولیه اسکان‌وشهرنشینی نخستین مهاجران ایرانی « اشتراکی ابتدائی » [1] بوده و حقوق انفرادی از حقوق عالی اجتماعی نشأت میافته است . با تغییری که در ترکیب اجتماعی ده مقارن ظهور عمده مالکان یا تیول داران [2] پدید آمد ازیك طرف سنت مالکیت

---

۱ ـ Communal ۲ ـ نگاه کنید بفصل سوم .

اشتراکی ضعیف شد اما از طرف دیگر میل به تنصیف و تساوی حصه های زمین ـ که در اصل بنسبت های ثـابت و معین تقسیم شده بود ـ از منبع دیگر قوت گرفت واین منبع عبارت بود از سنن مساوات طلبی جامعهٔ اسلامی. ممکنست از خود بپرسیم که این تحولات تا کجا در جامعه های روستائی ریشه دوانده‌است، بخصوص با توجه باین حقیقت که طبقات سپاهیان ترك که درقرن چهارم هجری (دهم میلادی) بروی‌کار آمدند غالباً درشهرها متمرکز بودند وتاآنجا که میدانیم معمولا ازمحل اقطاعاتی که بآنان داده میشد امرار معاش‌میکردند وبنابرین از کجامعلوم که عامل حقیقی وقطعی‌درحفظ ترکیب اصلی ده‌مسأله کشت وزرع نبوده‌باشد. عامل‌بسیار مهمی که درین وضع تأثیر داشته گاو و گاوآهن بوده ومقدار زمینی که یك زارع میتوانسته است‌شخم بزند بوسیلهٔ این عامل محدود میشده است. مـالك از نظر مزایای اقتصادی هیچ علاقه‌ای بحفظ این ترتیب نداشت. درواقع بهم‌بستن وبکاربردن یك‌عده گاو بجای یك‌جفت گاو وتبدیل قطعات مختلف زمین‌های مورد تصرف‌زارعان بیك قطعه زمین واحد، یعنی ترك کردن روش تقسیم اراضی برمبنای«جفت» تنها بعلل فنی محض دارای مزایای بیشتری بود که مـایهٔ رجحان این روش بر اولی بود و امر زراعت بکار بستن آنرا ایجاب میکرد. با اینهمه تقسیم زمین به « جفت » کـه تا امروز ادامـه یافته است نشانیست از یك سنت مهم و دلالت میکند براینکه کیفیت اسکان و استقرار روستائیان در ده اصلا مبتنی براصول اجتماع ابتدائی اشتراکی‌بوده‌نه براصل استقرار مالك‌وارباب درده، یعنی نخست روستایی در روستا وطن گرفته نـه مالك و ارباب. شکل امروزی مالکیتی که عمده مالکان ازآن برخوردارند وامـروز درایران غلبه دارد یا ازیك‌اجتماع ابتدائی اشتراکی ساده‌ای بوجودآمده که درآن افراد

دارای حقوق متساوی بوده‌اند ویا بریك چنین اجتماعی تحمیل شده است.

درهمان‌حال که رفته رفته املاك وسیع ازدهات ومهاجرنشین‌های ابتدائی اشتراکی بوجود میآمد یا برآن تحمیل میشد هرچند منافع اقتصادی مالکان اقتضامیکرد که زمین‌های‌موردتصرف دهقانان یکی‌شود بااینهمه‌عوامل وآداب وعاداتی وجودداشت که تمایل باشتراکی‌بودن زمین را تقویت میکرد: بدین معنی که‌ازنظرجمع خراج برای‌حکومت آسانتراین‌بود که باجوامع روستائی یك‌جا طرف باشد و چنین‌بنظر میرسد که در دورهٔ ساسانیان حال بدین‌منوال بوده واین حقیقت تاحد زیادی پس‌از غلبه اسلام مصداق داشته است یعنی تا هنگامی که مالیات دهات را یك جا تعیین میکردند و قاطبه روستائیان بطور دسته جمعی مسوؤل پرداخت مالیات انفرادی میشدند.[1] بعلاوه با رواج رسم اقطاع که‌آنرا بر مبنائی قدیمتر قرار داده بودند چون امتیازات صاحبان اقطاع نه تنها عبارت ازحق وصول مالیات بود بلکه همچنین مشتمل بود بر وضع مالیات و تحمیل بیگاری بر مردم، پیداست که درین حال شایسته تر این‌بود که‌مالیات‌را بتناسب سهم‌هریك‌ازدهقانان وزمین‌های سپرده‌بآنان‌تقسیم کنند. این نیز بدون تردید عامل بسیار مؤثری درحفظ سنت قدیم و ادامه روش معمول درده بود. حفظ مقیاس «جفت» ازنظرمالك یك فایدهٔ دیگرهم داشت: اگر تعهد پرداخت‌عوارض وانجام‌دادن بیگاری دهقان موکول میشد بوجود«جفت» درین‌صورت تقسیم‌زمین‌متصرفی زارع‌میان‌چندتن‌شریك‌الارث تأثیری در اساس مطلب نمیکرد، یعنی وراث کماکان مجبور بپرداخت عوارض‌وانجام‌دادن بیگاری‌میشدند. توزیع موسمی زمین درمیان کشاورزان که امروزدربعضی‌از نواحی‌ایران‌معمول است[2] بظن غالب ازآنجاسرچشمه

---

۱ ـ نگاه کنید بفصل اول ودوم. ۲ ـ نگاه کنید بفصل شانزدهم.

میگیرد که مالك میخواهد عوارض و رسوماتی را که برعهدهٔ دهقانانست بنسبت تعداد اراضی مورد تصرف آنان تقسیم کند و چیزی که موجب تقویت این تمایل میگردد آنست که مالك نمیخواهد زارع علاقهٔ مخصوص بزمینی که در تصرف اوست بیابد و گرنه این مطلب یعنی توزیع موسمی زمینهای ده چندان ربطی بتمایلات مساوات طلبی اجتماع ندارد.

طریقهٔ دوم احتساب عده اراضی ده که در تصرف دهقانانست مراجعه بمقدار سهم آب آنان میباشد. این ترتیب درجاهایی معمول است که کشت وزرع بیشتر بابیل صورت میگیرد مانند بعضی نواحی واقع درمحال اصفهان وهمچنین نواحی کوهستانیی که در آنجا ها آب و شکل زمین اهمیت بسیار فراوان دارد نه استعداد و قابلیت گاوهایی که زمین را شخم میکنند. درین گونه موارد آبی که دردسترس همه است معمولا بعدهٔ مختلفی از حصه‌های متساوی‌المدة تقسیم وبزمین اختصاص داده میشود. درین گونه املاك مساحت وشکل زمین نسبت به موقع زمین[1] فرق میکند اما نسبت این تغییر و اختلاف بیش از آنست که درمورد سایر دهات دیده میشود، یعنی دهاتی که مبنای تقسیم زمین‌هایش بر «جفت» است. این نوع تقسیم در املاك خرده مالك بیش از املاك اربابی معمول است و شاید علت عمده این باشد که امروز املاك خرده مالك بیشتر منحصر بنواحی کوهستانیست و همچنین نواحیی که کمتر حاصل خیزست و در آنها عامل مهم فلاحت آب است نه گاو[2] وچنانچه زمینهای ده ازین نوع باشد توزیع موسمی اراضی زارعان مرسوم ومعمول نیست مگر درموارد استثنائی معین[3].

دربعضی نواحی خاصه درحوالی یزد ترتیب تقسیم زمین مشمول هیچیک

---

۱ - configuration ۲- نگاه کنید بفصل چهاردهم. ۳- ورزقان [بفتح و اووزا] واقع در ناحیه اوزوم دیل‌زنجان ازین‌قاعده مستثنی است (نگاه کنید بفصل هفدهم).

ازین دو روشی که شرح دادیم نیست بلکه درنواحی مزبور ملکیت آب وزمین هریك جداگانه است ومساحت زمین‌های متصرفی زارعان را تخمیناً برحسب عده گاو یاسهم‌های متساوی آب تعیین نمیکنند بلکه این امر بستگی بقدرت و ابتکار هرفرد زارع دارد. باتوجه باین که دلایل کافی درین مورد دردست نداریم این مطلب را جز باحدس و گمان نمیتوان توجیه کرد وناچار در تفسیر این نکته باید گفت که اوضاع جغرافیایی ونتایج سیاسی حاصل از آن سبب پیشرفت وترقی مخصوص این ناحیه شده است. یزد که در کنار کویر مرکزی قرار گرفته نه از لحاظ لشکر کشی اهمیت داشته ونه ازنظر کشاورزی دارای وضع مطلوب ومساعدی بوده است وبهمین دلیل در دورهٔ صفویه و قاجاریه تا حدی خارج ازمناطقی بوده که کراراً بعنوان تیول بسر کردگان سپاه ودیگران میداده‌اند. درجاهایی که زمین را بعنوان تیول باین وآن واگذار میکردند مالکیت اجتماعی دهقانان جای خودرا رفته رفته باجاره‌داری میدادو بمرور دهور وضع عامه کشاورزان نامساعدتر میشد. اگر دهقانان ناحیهٔ یزد توانسته‌اند استقلال وابتکار بیشتری حفظ یا کسب کنند شاید بعلت این حقیقت بوده که کمتراز دهقانان نواحی دیگر دستخوش حوادث سیاسی شده‌اند واوضاع طبیعی آن ناحیه ایجاب میکرده که نیروی مقاومت بیشتری بکار برند.

کرمان امروز نیز از بعضی جنبه‌ها واز نظر چگونگی تقسیم زمین‌های ده به‌یزد شباهت دارد. دراین ناحیه اراضی ده بشش سهم مساوی یا «دانگ» قسمت میشود و هر دانگ عبارتست از یك ششم آب موجود ده و زمینی که بوسیلهٔ آن مشروب میگردد. درین مورد آثار ناچیزی از سنن و رسوم کهن اجتماع ابتدائی اشتراکی بجای مانده است ودر توجیه این امر باز شاید ناچار شویم که باوضاع جغرافیائی اتّکا کنیم.

روشهای آبیاری بعلت موقع وشکل خاص زمین بطرزی صورت میگیرد که بعیدنیست ازقدیم این ناحیه بیشتر توسطزعمای مقتدر قوم آباد شده باشد نه بوسیلهٔ دسته‌های مهاجری از روستائیان .

یاقوت مینویسد کرمان که درزمان سلاجقه بسیار آباد بوده درزمان او (یعنی قرن هفتم مساوی باقرن سیزدهم میلادی) رو بویرانی نهاده است.[1] خرابی کرمان در قرن هشتم بدست امیر تیمور باعث تشدید این وضع شد و اساس تشکیلات موجود روستائی را برانداخت و شاید بتوان گفت که اوضاع و احوال نامساعد طبیعی کرمان مانع ازاحیاء آن شده باشد . درهرحال در کرمان آثار تشکیلات مربوط بجوامع ابتدائی اشتراکی کمتر ازسایر نقاط ایران دیده میشود .

درست بهمان نحو که شرایط طبیعی درانتخاب محل و موضع روستا مؤثر افتاده طرح ونقشه آن نیز ناگزیر تابع مقتضیات مربوط بامنیت یعنی شرایط سیاسی شده است . اقدامات احتیاطی که برای رفع حمله مهاجمان در غالب نقاط ایران صورت گرفته ازاموریست که نسبةً درازمنهٔ متأخر بآن پرداخته‌اند. علاوه بر حملات اتفاقی مهاجمان ، آن قسمت از نواحیی کـه برسر راههای شهرستانهای مهم واقع شده درمسیر کشور گشایان قرار گرفته وبارها درآنها جنگ روی داده است . احتیاطات معمولی ایجاب میکرده است کـه دهات واقع دردشت یا دارای حصار باشد یا دست کم دارای یك ناحیه مرکزی یـا محوطهٔ محصوری که بهنگام ضرورت مردم با چهارپایـان خـود بدانجا پناه برند . مثلا بسیاری از دهات واقع در دشتهای شمالی اصفهان مـانند گز (جز) حصاردارد وراه‌ورود بده از دروازه‌های تنگ میگذرد . همچنین قسمت

---

۱ ـ معجم‌البلدان یاقوت چاپ ووستنفلد (Jacut's geographischen Wörterbuch, ed. Wüstenfeld) لیپزیک ۱۸۶۶ـ۷۳ ،ج ٤، ص ٢٦٤ .

مرکزی مورچه‌خورت عبارتست از قلعه‌ای که محل سکونت روستائیان و نگاهداری احشام است. دلیل این امر را با آسانی میتوان دریافت. ناحیه برخوار [بضم با] بر سر راه مهاجمان افغانی قرار گرفته بود که در پایان دوران صفویه باصفهان پایتخت آنروز ایران حمله بردند و دهات پیرامون آنرا غارت کردند اما گز یکی از دهات معدودی بود که توانست مقاومت کند و لاجرم بتصرف دشمن درنیامد.

درغالب نواحی درمزارع وابسته بدهات مردم برای مصون ماندن از تاخت وتاز اشرار وصدمه وزیان درندگان بر گردمزرعه حصار کشیده‌اند. در واقع بسیاری ازین مزارع غالباً فقط دارای یك خانهٔ روستائی محصور یا «قلعه» است که محل زندگانی روستائیان و چهارپایانست و ممکنست که قسمتی از آنرا بصاحب مزرعه اختصاص داده باشند. در بعضی موارد چنانچه اوضاع و احوال مساعد باشد و مزرعه آباد شود مساکن دهقانان ازمحوطهٔ محصوراصلی تجاوز میکند و توسعه مییابد.

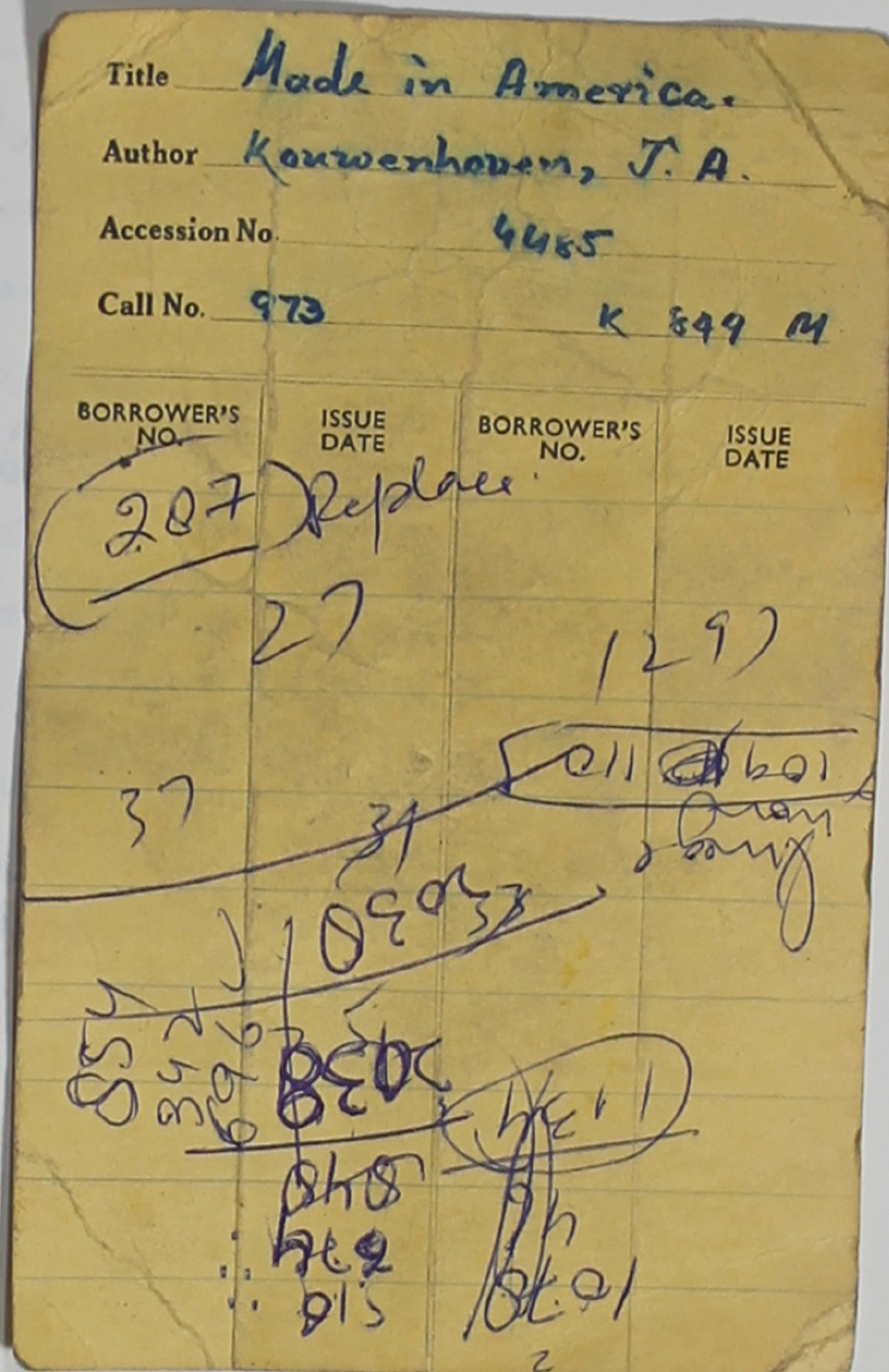
غالباً خانه‌های ده (خواه حصار داشته باشد خواه نداشته باشد) بهمدیگر چسبیده است. قسمت مرکزی ده را مسجد (در صورتی که ده داری مسجد باشد) و دکان ده (در صورتی که ده دارای دکانی باشد) تشکیل میدهد. در بسیاری ازموارد دهات بزرگتر دارای کاروانسراست اما معمولا کاروانسرا در حوالی ده ساخته میشود نه در داخل آن و دردهاتی که دارای باغ است باغهای ده‌نیز معمولا در کنار ده دیده میشود نه دردرون آن. اراضی مزروع در بسیاری ازموارد دراطراف ده و جاهای دورتر صحرا قرار دارد و پس از آن مراتع ده دیده میشود. بااینهمه شکل ونقشهٔ ده وزمینهای آن معمولا نسبت بشکل زمین ودسترس بودن آب فرق میکند. مثلا واضح است که در دره‌های کوهستانی

احتياج بدهات محصور كمتر احساس ميشود زيرادربسيارى ازموارد ده برسر راه قواى مهاجم قرار نميگيرد يا ممكنست كه موقع خود ده مجال تجاوز و حمله بكسى ندهد . اگربناى ده‌محدود بديواره‌هاى دره شوددرين‌حال‌مشكل بتوان زمينهاى زراعتى درپيرامون‌آن سراغ كردبلكه درين‌صورت ممكنست اين‌زمينها دريك‌طرف‌ده امتداد يافته يااينكه دربالا يا پائين‌دره قرار گرفته باشد يعنى درجائى كه دره‌وسعت مييابد وامر كشت وزرع را ممكن‌ميسازد

جمعيت‌دهات‌مختلف ومركبست ازمالكان‌ـ مگر درمواردى كه غايب‌اندـ وكسانى كه در واحدهاى زراعتى‌كار ميكنند يا صاحب‌آنهاهستند ومقصود از واحد زراعتى واحديست كه زمين‌هـاى ده برحسب‌آن تقسيم شده باشد (اين گونه‌كسان ممكنست خرده‌مالك يا مستاجر يا از زارعانى باشند كه براساس مزارعه‌زراعت‌ميكنند) گذشته‌ازين گروه‌بايدكارگران‌كشاورزى‌وخوش‌نشين‌ها وصنعتگران صنايع دستى مانند نجار وآهنگرومقامات رسمى‌مانند كـدخدا و همچنين پيشه وران مانند دكاندار ده و افـراد طبقهٔ روحانى را نام برد . همه طبقات‌درده ديده نميشوند،فى‌المثل خرده مالكان معمولا دردهات اربابى وجودندارند، همچنين درهمه دهات صنعتگران ودكانداران و روحانيان ديده نميشوند . موضوع عمده‌اى كـه در صحايف بعدازآن بحث خواهد شد موقع اين طبقات مختلف و روابطآنها نسبت بيكديگر وهمچنين روابط آنها نسبت بدولت است .

بخش نخست

تاریخ زمین داری و اداره درآمد های اراضی و املاك در ایران از صدر اسلام تا اعطای مشروطیت



Title Made in America.

Author Kouwenhoven, J. A.

Accession No. 4485

Call No. 973 K 849 M

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
287	Replace		
	27		1297
37			

فصل نخست

منشأ تاریخی : استیلای عرب

تاریخ ایران پیش ازمهاجرت ایرانیان یابه‌بیان درست تراقوام‌روستائی برما مجهول‌است‌مگر تاریخ‌عیلام‌واشارات‌متفرق‌وپراکنده‌ای‌که‌درسنگ‌نوشته‌های آشوری[1] دیده میشود . قدیمترین مدارکی که دربارهٔ اقوام اوستائی قبل‌از مهاجرت‌آنان بمشرق‌ایران‌داریم‌نشان‌میدهد که میان عناصر شهرنشین‌باعناصر نیمه بیابانگردپیوسته خلاف‌ودشمنی بوده‌است[2] پس‌ازمهاجرت‌اقوام مزبور بمشرق‌ایران‌موضوع‌شهرنشینی‌هدف‌اصلی‌حیات‌اقتصادی ومذهبی وسیاسی آنان قرار گرفت‌اماهمچنان اختلاف‌میان آن‌دوعنصری که‌گفتیم ادامه داشت[3] . جامعهٔ آنروز جامعهٔ‌پدرسالاری[4] ومبتنی براساس خانواده (نمانه)[5] و ده (ویس)[6] وقبیله (زنتو)[7] و کشور(دهیو)[8] بود[9] .بتدریج که کشاورزی توسعه‌میافت وزمین های بکر بدست میآمد بعضی خاندانها مقادیرمعتنابهی از زمین‌هارابملکیت خوددر میآوردند. [10] درآن روز گارزیستگاه مردم یعنی

---

۱ ـ ا . کریستن سن « مقدمه در باب مآخذ تاریخ حقوق ایران باستان »
Introduction bibliographique a l,histoire du droit de l,iran ancien.
(در « آرشیو تاریخ حقوق شرق » Archive du droit oriental، ج ۲ ، ص۲۵۳.)

۲ ـ گایگر ، تمدن ایرانیان شرقی ، ج ۱ ، ص ۱۱ ببعد . اوستا زندگانی ساده دهقانی و مراقبت‌ازاغنام واحشام‌را میستایدوبرای کشت وزرع زمین وآباد کردن اراضی بایر وهمچنین‌توسعهٔ تدریجی‌فلاحت ارزشی‌مذهبی‌قائل‌است (همان کتاب، ص۱۲)

۳ـ همان کتاب ، ص۲۲۵ .

۴ـ Patriarchal منسوب به Patriarchy که در سالهای اخیر به « پدرشاهی » هم ترجمه کرده‌اند اما کلمهٔ اخیر درست ورسا نیست . کلمهٔ Patriarchy از ریشه یونانی و مرکبست از دو جزو Pater بمعنی پدر و archos بمعنی رهبر وسالار . ازینرو من این‌کلمه‌را «پدرسالاری» و در معنی صفتی به «پدرسالار» ترجمه کرده‌ام (مترجم) .

۵ـ Nmana

۶ـ Vis ۷ـ Zantu ۸ـ Dahyu ۹ ـ کریستن سن ، ایران درزمان ساسانیان (کپنهاک ، ۱۹۳۶) ، ص ۱۳ . ۱۰ گایگر ، ص ۲۴۷ .

نوع معمولی مسکن دهکده بودومزارع تك‌تك‌وجداازهم‌ازین قاعده که درشرق ایران تعمیم داشت مستثنی‌بود . مردم برحسب قبیله تقسیم میشدند و دهی که محل‌سکونت یك طایفه بود حکم نمونه‌ای‌را پیدامیکرد که مساکن جدیدرا ازروی‌آن‌ترتیب میدادند واداره میکردند .

چنانکه در مقدمه متذکر شدیم غالباً مقتضیات واوضاع واحوال مردم راوادار بقبول این نوع زندگانی یعنی زندگانی روستائی و اسکان واقامت در دهکده میکرد .

رفته رفته از میان مردم رهبرانی برخاستند که منشأ قدرت ونفوذشان دو چیز بود یکی قبایلی که بدان منسوب بودند ، دیگر اراضی ملکی آنان‌واین عده درزمان هخامنشیان تأثیر مهمی دراوضاع واحوال کشور داشتند .

درقسمت غربی فلات ایران و در بین‌النهرین از روزگار قدیم ظاهراً انجام دادن پاره ای از خدمات از لوازم زمین داری بوده و روش معمول و عادی هرپادشاهی که میخواسته است لشکریان خودرا اداره کند و بمأموران خود حقوق دهد این بوده است که مقداری زمین بآنان ببخشد . از اینرو بموجب مواد ۳۶و۳۸ و۷۱ قوانین حمورابی‌فروش ایلکو[۱] (یعنی زمینی که صاحب‌آن‌موظف‌بوده است بپادشاه‌خدمت کند) ازطرف‌افسران ارتش‌سلطنتی که بآنان ایلکو بخشیده شده بود ممنوع بود . مادهٔ ۳۸ صاحبان این قباله‌ها یعنی‌مالکان ایلکو را ازرهن گذاشتن‌آن ومادهٔ ۷۱ آنانرا از انتقال مالکیت زمینهای ایلکوبدیگری ممنوع وخریداررا موظف میکند که چنین زمینی‌را بفروشنده پس دهد[۲] . تحقیقاتی که‌دربارهٔ معاملات مربوط باملاك‌غیرمنقول

۱- ilku ۲- پ . م . پورو Purves ، « تفسیری دربارهٔ املاك غیرمنقول نزی » ، مجلهٔ تحقیقات مربوط بخاورنزدیك،چاپ‌شیکاگو Journal of Near Eastern Studies (Chicago) ، ج ٤ (آوریل ۱۹٤۵)، ص ۷۵

ناحیهٔ نزی[۱] (واقع درده میلی جنوب شرقی کرکوك) بعمل آمده (این تحقیقات مربوط بهزارهٔ دوم قبل از میلادست) نشان میدهد که همهٔ زمینها متعلق بشاه بوده‌و آنهارا یابرسم بخشش یابعنوان تیول برعایای خودمیداده‌است:

« قانوناً رعایائی که این زمینها بآنان سپرده میشدآنهاراتصرف میکردند نه تملّك. هریك ازرعایای‌شاه درازاء استفاده ازچنین‌زمینی‌مکلف بانجام دادن خدمت خاصی برای‌او بود اما حق نداشت که ازخود سلب مالکیت کند یااملاك خودرا بدیگری‌انتقال‌دهد مگربیکی ازخویشاوندان بلافصل خود . به‌تدریج رسم تیول دادن برافتاد و مالکیت خصوصی برفرض که نظراً میسور نبود عملا متداول‌شد وبرای تسهیل انتقال اموال غیرمنقول بافرادی که‌وابسته‌به‌دستگاه حکومت نبودند بکاربردن حیلهٔ قانونی‌و باصطلاح کلاه شرعی‌لازم‌آمد . ظاهراً طریقه‌ای که در وهلهٔ نخست برایِ جمع بین نظریّه قانونی قدیم وروش جدید قانونی بخاطرمردم‌خطور کرداین بود که متوسل‌بمسألهٔ اختیار کاذب‌شوندیعنی کسی‌رابدروغ‌بخویشاوندی یافرزندی خود بر گزینند . ازینرو پس‌ازاندکی جرح وتعدیل درنظر سابق ولاحق روشی نو پدیدآمد . البته اتخاذ این روش نو از نظر تنظیم قباله لازم بود نه از نظر اختیار حقیقی فرزند و خویشاوند وچنین مینماید که بـا اتخاذ روش جدید میتوانستند همهٔ مقتضیات قانون را رعایت کنند . بدین گونه املاك خرید وفروش میشد بی‌آنکه نص قانون نقض شده باشد »[۲] .

طریقهٔ معامله‌چنین بود که فروشنده خریداررا بفرزندی اختیار میکرد ویك قطعه ملك را بعنوان سهم‌الارث باقباله وسند باو هبه میکرد ودر عوض

۱- Nuzi ۲- اف .آر. استیل Steele ، معاملات‌اموال‌غیرمنقول نزی Nuzi Real Estate Transactions (فیلادلفی، ۱۹۴۳) ، ص ۱۵ .

خریدار یك «قسطو»(۱) یاهدیه‌ای بفروشنده میداد که عبارت بود از کالائی که مجموع بهای آن برابر بابهای ملك بود(۲).

چنین بنظر میرسد که سایر معاملات ارضی نیز مرسوم واعم از معاملات ذیل بوده است :

۱) ـ دی تننوتو(۳) یعنی وامی که درمقابل وثیقهٔ ملکی داده میشد(۴).

۲) ـ سوئپولتو(۵) یعنی آنچه درازاء تبدیل اراضی واملاك مختلف بیك ملك واحد میدادند(۶). دردومتنی که دردست داریم ودرآنها بمعاملهٔ نوع اول اشارت رفته تصریح شده است که « ایلکو (خدماتی که بعهدهٔ صاحب تیول است) بعهدهٔ فروشنده خواهد بود » .

نخستین شاهنشاهی ایرانیان یعنی هخامنشیان که در حدود ۵۵۰ پیش ازمیلاد برروی بقایای امپراتوریهای قدیم (یعنی امپراتوریهائی که مرکز آنها بین‌النهرین بود) پدید آمد دست کم از بعضی روشهای «فئودالی» و ملوك الطوایفی آن ممالك پیروی کرد وشهرستانهائی که مرکز امپراتوریهای قدیم بود پس از غلبهٔ ایرانیان تا حدی سنن وآداب و عادات خود را حفظ کردند(۷). در ضمن همینکه حکام ولایات جانشین رؤسای قبایل شدند

۱ـ qîstu. ۲ـ پورو ، مجله تحقیقات مربوط بخاور نزدیك ، ج ٤ ، ص ٦۹.

۳ـ ditennutu ٤ـ استیل ، ص ٤۷ . ۵ـ Supe,ultu

٦ـ همان کتاب ، ص۵۳ . همچنین نگاه کنید به ه . لوی Lewy « روش ملوك‌الطوایفی و بهره برداری ازاملاك خالصه طبق اسناد مکشوف درنزی Systeme féodale et exploitation du domaine royal aprés les textes de Nuzi ، آرشیو تاریخ مشرق ، ج۳، ص۱٦۲ـ۵ .

۷ـ نگاه کنید به ن . ادونتز Adontz ، مقاله «وضع بردگی در ایران» [مترجم بایـن نکته توجه‌دارد که بردگی ترجمهٔ نارسائیست از « سرواژ »] L, Aspect iranien du servage در کتاب « بردگی »(گزارشهای تقدیمی بانجمن ژان‌بدن درجلسات مورخ ۱٦ و۱۷ و ۱۸ اکتبر۱۹۳٦) Le Servage (Communications presentes à la Société Jean Bodin, Réunions des 16, 17, et 18 Octobre 1936 ، ص ۱۳٦ ببعد .

شاهنشاه ایران بصورت رئیس مملکت تجلی کرد و شهربانان[۱] بعنوان حکام محلی جانشین رؤسای قبایل شدند[۲] . شهربان رئیس دستگاه اداری شهرستان خود بود . وی بجمع خراج ونظارت درکار مأموران محلی وعشایر وشهرهای تابع خویش میپرداخت و بزرگترین قاضی‌ولایت بشمار میرفت . وی مسؤول امنیت راهها بود ومیبایست راهزنان و گردنکشان را سر کوب کند . شورائی از ایرانیان که در آن عناصر محلی نیز حق شرکت داشتند شهربان را دراداره امور یاری میکردند ویکی ازمنشیان دستگاه سلطنت و هیاتی که از طرف پادشاه اعزام میشدند در امور شورا نظارت داشتند . فرمان راندن بر قوای دائمی نظامی شهرستان و اداره کردن دژ های آن خارج ازحیطه قدرت‌شهربان بودوافسرانی که ازطرف شاه تعیین میشدند برسپاهیان ودژهافرمان میراندند. با اینهمه‌شهربان‌اجازه داشت که قوای‌معینی‌دراختیار خودداشته‌باشد[۳]. مالیاتی که مردم میپرداختند نقدی وجنسی بود . هر فرد ایرانی که قادر بحمل سلاح بود مکلف بود که بشاه‌خدمت کند ، عمده‌مالکان سواره ودیگران پیاده در لشکر شاه خدمت میکردند. مردمان مستطیعی که شخصاً حاجت بکشت زمین نداشتند موظف بودند که هرچه بیشتر در دربار حضور یابند . اگر این‌نوع کسان دارای‌فرزندانی شایسته بودند بآنان‌مناصب عالی میدادند وغالباً بعنوان پاداش زمین میبخشیدند . ازین گذشته پیوسته عده‌ای ازایرانیان را بولایات‌میفرستادند تادرآنجا اقامت کنند وبدین‌منظور بآنان زمین عطا میکردند . این مهاجران هسته اصلی قوای نظامی شهرستانها وهمچنین شورای ایرانیان که بدان اشاره شد و خاندان شهربانان را تشکیل

۱- باصطلاح یونانی ساتراپ (مترجم).   ۲- کریستن‌سن ، ایران درزمان ساسانیان ، ص ۱۵ .

۳- نگاه کنید بمادهٔ شهربان[= ساتراب] دردایرة‌المعارف‌بریتانیکا Encyclopaedia Britannica (چاپ‌یازدهم).

میدادند.[۱] اثـرات این جنبش مهاجرت که یکی از خصایص بارز تشکیلات دولت هخامنشی بود این بود که مبانی قدرت خانواده‌های بزرگ را استوارتر کرد و باید دانست که هخامنشان باتکای این خانواده‌ها روی کار آمـده بودند. هخامنشیان پیش از روی کار آمدن از مردم فارس کسب قدرت کردند اما پس از تشکیل سلطنت سرچشمهٔ قدرت آنان عبارت از املاك وسیعی شد که درسراسر امپراتوری هخامنشی وجود داشت. بازوال شاهنشاهی هخامنشی شهربانان عملا از استقلال برخوردار شدند خاصه پس از آنکه برخلاف قـاعدهٔ اصلی چنین مرسوم شد که آنان را بسپهسالاری شهرستان خودنیز بگمارند. ظاهراً اسکندر که داریوش سوم را در ۳۳۰ پیش از میلاد بـرانداخت و همچنین سلوکی‌هـا آداب وسنن اصلی هخامنشی را ادامه دادند[۲] اما تنها پس از روی کار آمـدن اشکانیان بود که قبایل بیابان گرد سکائی طبقهٔ حـاکمه را تشکیل دادنـد و اصول ملوك‌الطوایفی پیش از اسلام بمنتهی‌درجه تکامل خود رسید. سکاهادارای املاك واراضی وسیع بودندو شورای سلطنتی از آنان تشکیل میشد.[۳] درایران هفت خانوادهٔ بزرگ بودند که طبقهٔ «فئودالهای» بزرگ راتشکیل میدادند وهرگاه اراده میکردند رعایای خویش را بهواداری از شاه برمیانگیختند یا برضد او میشوراندند. بین آنان وروستائیان طبقهٔ متوسطی از تیولداران جزء وجودداشت وحلقه‌ای که اینان را به‌تیولداران عمده می‌پیوست محکمتر از رشته‌ای بود که شاه را به‌تیولداران بزرگ متصل میکرد و باید دانست که بموجب آنچه مورخان قدیم نوشته‌اند میان تیولداران بزرگ وشاه عناد ولجاج وجودداشته است.[۴] شاهنشاهی ایران تقسیم میشد میان شهریارانی که تابع شاهنشاه بودند

۱ ـ همان کتاب ، مادهٔ ایران» . ۲ ـ کریستن‌سن ، ایران درزمان ساسانیان ، ص ۱۴ (متن فرانسه) . ۳ ـ نگاه کنید به‌دایرة‌المعارف بریتانیکا ، مادهٔ «پارت» Parthia
۴ ـ کریستن‌سن ، ص ۱۶ـ۱۷ وص ۲۳ .

وولایاتی که تحت حکومت مستقیم شهربانان اداره میشد.[۱] درهرشهربان‌نشین یك یا چند خانواده وجود داشت که حکومت در دست آنها بود و رؤسای این خانواده‌ها عبارت بودند از ملوك‌الطوایفی که‌هر کدام صاحب دهات و شهرهای بسیار بودند. قشون اشکانی مرکب بود ازخدم وحشم ملوك‌الطوایف وازاینرو طبعاً شاهان اشکانی میبایست سران‌طوایف نیرومند را بحکومت ممالك‌عدیده خود بگمارند وبدینسان موحب‌شوند که تقریباً مقام شهربانان موروثی‌شود.[۲] بقول‌راستفتزف[۳] بارزترین‌جنبهٔ‌زندگانی اقتصادی‌واجتماعی‌شاهنشاهی‌اشکانی چنین بود : «حیات اقتصادی واجتماعی این دوره‌دارای ماهیت‌ملوك‌الطوایفی بود ودر رأس‌کارها‌تیول‌داران عمده قرارداشتند وتیول‌داران‌جزء مالك‌شهرها ودهات‌بودند. خرده‌مالکان‌مستقلا‌زمین خودرا کشت‌وزرع میکردند وبردگان هم برای عمده مالکان کار میکردند وهم برای خرده مالکان[٤]

چنین مینماید که خصایص عمدهٔ روش ملوك الطوایفی اشکانیان بسلسلهٔ ساسانیان که در۲۲۶ میلادی تأسیس شد بارث رسیده باشد. سلسلهٔ اخیر چندان در ایران سلطنت کرد تابراثر حملهٔ مسلمین برافتاد. هرچند مآخذ و منابع مربوط باین دوره پراکنده وناقص است آنقدر میدانیم که جامعهٔ ساسانی بطورکلی مبتنی برین عقیده بود که علایق خانوادگی مقدس است و مقصود ازوضع قوانین حفظ خانواده واملاك زراعتی است و پیوسته باید خط فاصل مشخصی میان طبقات مختلف اجتماع رسم کرد و در سلسله مراتب اجتماعی هرطبقه را درجای مخصوص خود قرارداد[۵] . آن هفت خانوادهٔ ممتازی که دارای حقوق مخصوص بودند ـ و ساسانیان که بسلطنت رسیده

---

۱ ـ تاریخ قدیم ، نشریه دانشگاه کیمبریج Cambridge Ancient History ، ج۹،ص۵۹۰.
۲ ـ همان کتاب ، ج ۱۱ ، ص ۱۱٤ . ۳ ـ Rostovtzeff ٤ـ همان کتاب، ص۱۲۰ . ۵ ـ کریستن سن ، ص ، ۳۲۰ـ۳۰ .

بودند یکی از آنها بشمار میرفتند ـ همچنان نسبت بدیگران تقدم و برتری داشتند[۱] . متأسفانه اطلاع دقیقی دربارهٔ روش «فئودالی» دورهٔ ساسانیان در دست نداریم. مثلا معلوم نیست حکامی که نمایندهٔ دستگاه سلطنت بودند چه قدرتی در قلمرو تیولداران و باصطلاح فئودالها داشتند و اینان از کدام معافیت‌ها و مصونیت ها برخوردار بودند و مالکیت اراضی توأم با چه خدماتی بود. با اینهمه میدانیم که نجبای تیولدار میبایست بحکومت مرکزی یا حکومت محلی یا هردو خراج بگزارند و ناگزیر بانجام دادن خدمات نظامی بودند[۲] . چنین مینماید که همچنانکه در روزگار کهن‌تر مرسوم بود تیولداران عمده مالك یا متصرف زمین‌هایی بودند که درنواحی مختلف کشور پراکنده بود ومیان آنها مسافاتی عظیم فاصله بود[۳] . در سلسلهٔ مراتب اجتماعی پس از نجبای تیولدار دهخدایان یا «دهقانان» قرار داشتند و منشأ قدرت اینان عنوان موروثیی بود که باتکای آن امورمحلی‌را اداره‌میکردند. «دهقانان» طبقهٔ بسیار بسیار مهمی را تشکیل‌میدادند، هرچند غالباً آن مقدار زمینی را که بعنوان ملك موروثی خانوادگی زراعت میکردند اندك بود . آنان در قبال روستائیان نمایندگان حکومت مرکزی بودند وکارعمده‌شان جمع خراج بود و بعقیدهٔ کریستن‌سن

---

۱ ـ همان کتاب ، ص ۹۸ـ۹. ۲ـ همان کتاب ، ص ۱۰۱.

۳ ـ همان کتاب ص ۳۷۰ـ۱. رجوع کنید بداستان انوشیروان ووالی آذربایجان که نظام‌الملك در سیاستنامه نقل کرده است . این حکایت بخودی خود دلیل برآن نیست که چنین اوضاعی در زمان سلطنت انوشیروان وجود داشته است بلکه نشان میدهد که مردم در ادوار بعد نسبت برسوم ساسانیان چگونه میاندیشیدند . والی میخواست «که مرخویشتن‌را باغی و نشستنگاهی سازد . کلبهٔ وزمین‌پیرزن مانع کار او بود وچون پیرزن راضی بفروش نشد سپاه سالار آن کلبه وزمین بظلم ازو بگرفت». پیرزن نزد انوشیروان دادخواهی کرد ووی کسی را برای تحقیق امر فرستاد وشنید که والی در خراسان وعراق وفارس وآذربایجان خانه وکاروانسرا وملك دارد (نگاه کنید به ص ۳۰ ببعد و این حکایت‌را کریستن سن نیزنقل کرده است ، ص ۳۷۰ـ۱) .

مجبور کرد که بهنگام جنگ دست تجاوز برمردم صلح‌جو دراز نکنند شاید مقصود او از مردم طبقهٔ «دهقانان» بود نه روستائیان. بگفتهٔ آمیانوس مارسلینوس[۱] نجبای ایران مدعی بودند که «حق زندگانی و مرگ مردم و غلامان» دردست آنانست[۲].

منبع عمده مالیات، کشاورزی بود. مأموری که در رأس دستگاه وصول مالیات قرار داشت واستریوشان سالار (یعنی رئیس کشاورزان) خوانده میشد. گویا وی درامور کشاورزی‌وآبیاری[۳] نیز نظارت‌میکرده وبرای ادارهٔ این‌قبیل امور مقرراتی وجودداشته است ازجمله مقرراتی که مربوط بوده است‌بانواع مختلف ازنهرها ونگهداری و تعمیرانها وطرز استفاده ازآنها وساختن سد ها وبندها وپلهاوسایرامور[۴]. بااینهمه چنین مینماید که‌اشکالات عمده‌ای‌درجمع خراج پیش میآمده ومالیات پس‌افتاده امری معمول بوده است.[۵]

چنین مینماید که تاروزگار شاهنشاهی‌قباد (متوفی در۵۳۱پیش‌ازمیلاد) مالیات ارضی متناسب با میزان محصول تقویم میشده و نرخهای مالیاتی باهم تفاوت داشته وبرحسب نوع کشت و جنس محصول تعیین میشده است. درعهد سلطنت قباد وفرزند و جانشین او انوشیروان تقویم مقدار مالیات متناسب با

۱- Ammianus Marcellinus ۲- ج ۲۳، ۶، ۸۰ بنقل کریستن سن، ص ۳۱۶.
۳ - کریستن‌سن، ص۱۱۷. ۴ - همان کتاب، ص ۳۱۶. ۵ - گاهی یکی از شاهان برای کسب وجاهت خراج پس‌افتاده را میبخشودمثلا بهرام پنجم (بهرام گور) پس‌ازجلوس فرمان داد تاخراج عقب‌افتاده را لغو کنند (کریستن‌سن، ص ۱۱۹). بموجب روایت دیگر بهرام خراج ارضی پنجسال را بخشود وچنین ادعا کرده‌اند که این‌کار موجب اشتغال مردم بلهوو لعب شدوآبادی مملکت روبویرانی نهاد. ازینرو بهرام دوباره بوضع خراج ارضی پرداخت و مردم را وادار کرد که هم خراج زمینهای دایر را بپردازند و هم خراج زمینهای بایر را، پس مردم ناچار شدند که زمینهای بایر را نیز زراعت کنند و محصول این‌زمینها بیش‌از اراضی دایر شد (تاریخ قم، ص ۱۸۷).

وسعت زمین بود مگر در مورد نخلها و درختان میوه که مالیات اینها را بر حسب شمارهٔ درختان تقویم میکردند.[۱] بسیاری‌از نویسندگان قدیم اسلامی داستان وقایعی را که منجر بتغییر روش تقویم‌خراج شد بیك شکل و بتفصیل نقل کرده‌اند. بموجب این روایت قباد روزی بشکار رفت وببستان زنی‌درآمد ودید که سر گرم نان پختن است. کودکی نزد وی ایستاده بود و میخواست اندکی میوه بردارد اما زن اورا منع میکرد. قباد سبب این‌کار پرسید و زن پاسخ داد که میوه میان او و پادشاه مشترك است و چون هنوز نه شاه‌آن را قسمت کرده ونه عامل خراج پس حلال نیست کودکان او دست بمیوه برند. آورده اند که سپس قباد برآن شد تا این رسم را براندازد و فرمان داد که میزان خراج را برحسب مساحت زمین تعیین کنند نه بنسبت میزان محصول [=مقاسمت] اما پیش‌از آنکه‌بنیت‌خود جامهٔ عمل پوشاند در گذشت. انوشیروان که فرزند وجانشین او بود قصدپدررااجرا کرد و براملاك ومزارع وباغها وبستانها وتاکستانهای سراسر کشور خراج بست وجزیه وضع کرد و

۱ ـ بموجب تاریخ طبری قباد شروع بمساحی زمین ها کرد و انوشیروان این کار را بپایان برد (ج ۱، فصل ۲ ، ص ۹۶۰). یك جریب گندم یك‌درهم ویك جریب مو ۸درهم ویك جریب شبدر ۷ درهم مالیات داشت وماخذ مالیات نخلهای ایران عبارت بود از قرار هرچهار درخت یك‌درهم و در مورد نخلهائی که جنسشان پست‌تر بود از قرار هر شش درخت یك‌درهم ودرمورد درختان زیتون از قرار هرشش درخت یك درهم. صاحبان زمین های غله‌خیز نیزیك الی‌دوقفیر میبایست بابت هر جریب بپردازند و مردم خراج را هر سال در سه قسط میپرداختند (ج ۱ ، فصل ۲ ، ص ۹۶۱ـ۳). قول مسعودی درین باب اندکی با روایت طبری اختلاف دارد: بقول مسعودی قباد نرخ گندم وجو را ازقرار هرجریبی دودرهم درسواد معین کرد (کتاب‌التنبیه والاشراف چاپ دوخویه (Bibl. Geog. Arab.) ، ص۳۹).

تنها معدودی را ازآن معاف کرد.[۱] کریستن‌سن معتقدست که این اصلاحی که انوشیروان درروش وصول مالیات بعمل آوردهم مایهٔ رفاه مردم بودوهم بسود خزانه مملکت ودر ادوار بعد خلفااین رسم را مبنای تقویم‌خراج قرار دادند.[۲]

بموجب روایت دیگر اردشیر پوربابك مؤسس سلسله ساسانی نخستین کسی بود که پرداخت خراج ارضی را معمول کرد. تاریخ قم‌درین‌باب‌نامه‌ای راکه یکی از ملاکان نهاوند بکتّاب رکن‌الدوله نوشته است نقل میکند. نویسنده معتقدست که ایرانیان ازخراج نفرت داشتند ومیگفتند که مقاسمه (یعنی‌تقویم‌مالیات دیوانی ازطریق‌تثبیت مقدارمعینی‌ازغله) عادلانه‌ترست.[۳]

---

۱ ـ تاریخ‌قم، ص ۱۷۹. همچنین نگاه کنیدبطبری،ج۱، فصل۲، ص۹۶۰-۶۳. ابن‌حوقل مینویسد که دردوران پیش‌از اسلام تازمان قباد خراج بصورت حصه‌ای ازخرمن پرداخت میشد. قباد مقرر کرد که خراج درسراسر ایالت‌فارس بنرخهای معینی پرداخته شود وخراج را هنگامی بپردازند که انبار های غله و خرمن گاهها پر باشد (کتاب صورةالارض چاپ ج. ه. کرمرز J. H. Kramers (Bibl. Gnog. Arab)، ج۲،ص۳۰۳-۴). ۲ ـ ص ۳۶۱، تاریخ‌قم ازهمدانی نقل میکند که «او گفت اول کسی که زمین‌مساحت کرد وبپیمود ودوادین نهاد وخراج پدید کرد قباد بود وبحلوان دیوان خراج ساخت وآنرا دیوان عدل‌نام‌نهادند» (تاریخ‌قم،ص۱۸۰) چنین بنظر میرسد که‌احتمالا‌دفاتر مربوط‌به‌ثبت اراضی را در دیوان خراج نگاهداری میکردند. هنگامی که معاویه عاملی را مأمور جمع خراج بین‌النهرین کرد صورت زمین های متعلق بشاه ساسانی وخانواده‌اش را ازحلوان بدست آوردند (تاریخ‌ابن واضح چاپ م.ث.هوتسما Houtsma (بریل Brill، ۱۸۸۳)، ج ۲، ص ۲۵۸). ۳ ـ تاریخ قم، ص، ۱۸۲-۳ [اصل عبارات تاریخ قم درین‌باره چنین است: ومن شکایت‌نامه‌ای دیدم‌وخواندم که یکی ازاربابان‌نهاوند ازدست أمیرنهاوند ... بکتاب و نویسندگان رکن‌الدوله رحمه‌الله فرستاده بود .... که‌اول کسی که اورا بشهنشاه نام کردند اردشیربن بابك بود و او اول کسیست که خراج پدید کرد وسنت گردانید عجم آنرا مستعظم و مستکره شمردند وگفتند آنچ باقی خواهد شد وظیفه میگردانی وتعیین مینمائی‌یعنی خراج را بربدنهای فانیه وضع میکنی زیراکه‌مقاسمت عدل‌ترست].

غلبهٔ تازیان بر ایران در قرن هفتم میلادی[1] شکاف بزرگی در تاریخ ایران پدید آورده است. پس از حملهٔ عرب ایران ضمیمهٔ عالم اسلام شد و در سراسر ممالك اسلامی نظریه مشترك خاصی در باب حکومت بوجود آمد و در مسائل مربوط بحکومت های محلی که در دست مردم بومی باقی مانده بود کمتر تغییر راه یافت و در لوای حکومت اسلامی بسیاری از آداب و رسوم محلی همچنان رعایت میشد. باوجود کوششی که فقها برای انطباق روش مالیاتی با رویه و طریقه اسلامی میکردند دستگاه وصول خراج از بسیاری جهات شبیه دستگاه سابق ساسانی بود و کمتر با اصول و قواعدی وفق میداد که حضرت محمد [ص] وسایر کسانی که سرنوشت مسلمین صدر اسلام را در دست داشتند وضع کرده بودند. بمرور دهور تغییرات و تحولاتی حاصل شد و جنبشی در جامعهٔ اسلامی پدید آمد که در عین وحدت دارای دوجنبه بود. از یك طرف نظریه شرعی منشأ اثر واقع شد و مایهٔ تکامل سنن اجتماعی و اقتصادی گشت، ازطرف دیگر طرز تفکر و آداب و عادات ملل مغلوب مایهٔ تحولاتی در نظریه اسلامی شد. مدتی گذشت تا این تحولات مراحلی پیمود و به نتیجهٔ قطعی رسید ودرضمن مردم هرمحل تغییرات فراوانی در آن دادند و عاقبت تمدنی بوجود آمد که تنها عامل وحدت آن دین اسلام بود.

براستی جز درمواردی معدود تأثیر مذهب اسلام را میتوان در همه مظاهر حیات ایرانیان سراغ کرد. درمورد زمینداری باید دانست که اسلام درمفهوم

---

۱ ـ جنگ قادسیه در ۶۳۷/۱۶ وجنگ نهاوند در ۶۴۲/۲۱ از مراحل مهم این فتح است درصحایف بعد کلمهٔ ایران بعنوان یك کلمه جغرافیائی بکاربرده شده نه بعنوان کلمه‌ای که دلالت بریك مفهوم سیاسی داشته باشد. تنها در زمان صفویه (نگاه کنید بفصل پنجم) بود که ایران بصورت یك دولت ملی بمعنی امروزی درآمد و کلمه ایران دارای مفهوم سیاسی و در آن واحد جغرافیائی شد.

مالکیت وزمین‌داری و توسعه و تکامل این امر تأثیر کلی داشته است . بعقیدهٔ مسلمین آب و مرتع مشترکا بهمه آنان تعلق داشت.[۱] مالکیت فردی امری مجاز ومقبول بشمار میرفت و بهیچرو تجاوز بآن را روا نداشتند مگر در مواردی که لازم میآمد بنابر دلایلی ملك کسی مصادره شود یعنی اعم از اینکه میخواستند ملك مدیون را بگیرند وبداین بدهند یا اینکه مبادرت باین کار را بخیر و صلاح جامعه تشخیص میدادند، مانندمواقعی که دولت مدعی بود که میخواهد زمینی را بساختن دژی یا گذرگاهی اختصاص دهد.[۲]

سرعت وسهولت نسبی غلبه تازیان باحتمال غالب تاحدی معلول این حقیقت بود که اسلام بعامه مردم وعده میداد که از آن اوضاع و احوال نکبت بار طاقت‌فرسای اجتماعی رهائی خواهند یافت. اسلام درحالی این وعده‌ها رامیداد که «رژیم» کهن درچشم مردم چندان خوار وناچیز شده بود که حس وفاداری را در آنان بر نمیانگیخت و هرگز ایرانیان را بمخالفت با دشمن وادار نمیکرد، چه‌میدانستند که با شکست‌دادن تازیان موفق بحفظ راه و رسمی نخواهند شد که بهروزی وکامیابی آنان در آن نهفته باشد و نیز میدانستند که که دفاع ازطبقه حاکمه بمنزلهٔ دفاع از کسانی نخواهد بود که در اندیشهٔ خیر وسعادت آنانند .

باری خواه پیروزی مسلمین براثر تفوق نظامی بوده باشد خواه بسبب ایمان مذهبی، خواه بعلت آن نیروی مخالفی که مردم بجهات سیاسی واجتماعی ووخامت اوضاع اقتصادی از آن ناراضی بودند (ومایهٔ ضعف آن همین بود) وخواه براثر همهٔ این عوامل قدر مسلم آنست که فتوحات مسلمین چندان بدشواری

---

۱ ـ نگاه کنید به‌ابویوسف، ص۱۴۷ . شاید این‌امر یادگاری از کمونیزم بادیه‌نشینی باشد .

۲ ـ پیداست که‌این کار راهی بود برای‌فرار ازمصادرهٔ املاك‌ودرین گونه موارد پیوسته اجرای‌دقیق عدالت رعایت نمیشد .

صورت نپذیرفت .

بطور کلی سرعت غلبه مسلمین ووسعت متصرفات آنان چندان بود که باعث اختلافی عظیم میان نظر و عمل میشد ، ازینرو درهریك ازسرزمین‌های شکست خورده اغلب اقداماتی که درموردمسائل مملکتی بعمل میامد مبتنی براصول و قواعد کلی نبود وجنبهٔ اختصاصی داشت یعنی ازنوع اقداماتی بود که برای یك موضوع بخصوص و دریك مورد بخصوص بعمل میاید.[1] فقهای صدر اسلام[2] غالباً همّشان مصروف این بود که راههای حل مسائل مختلف را دردایرهٔ شرع محصور کنند . یکی از مشکلات عمده‌ای که باآن مواجه بودند این بود که چگونه راه‌ورسم معمول را بااحکام قرآنی وفق دهند بخصوص درمواردی که مطلب مربوط به تقسیم غنایم وزمین درممالك مغلوب بود یا در مواردی که میخواستند بیش‌از «عشر» شرعی ازمسلمین یانو مسلمانانی که در کشورهای شکست خورده دارای زمین بودند خراج بگیرند و میخواستند که این عمل موجه باشد .

بموجب قرآن مسلمین بایدخمس غنائم را برای محمد[ص] کنار بگذارند و

۱ـ باصطلاح لاتینی که درمتن آمده این اقدامات ازنوع ad hoc بود (مترجم) .

۲ـ درصفحات بعد آنچه نقل کرده‌ام بیشتر ازعلمای سنت بوده است تا علمای شیعه . تا زمان صفویه مذهب رسمی ایران مذهب شیعه نبود (نگاه کنید بفصل پنجم) وتا آن هنگام هر چند مذهب شیعه مخصوص ایران بود با اینهمه پیروان این آئین درسراسر کشوراکثریت نداشتند. مذهب طبقات حاکمه غالباً سنت بود ، ازینرو در دوران پیش‌ازصفویه مذهب سنت بیش ازشیعه اهمیت داشت. برای آگاه شدن ازنفوذ اسلام درقانون مدنی جدید ایران نگاه کنید ببخشی که درفصل نهم آمده است . اهل سنت را چهارمکتب یامذهب عمده است : مالکی که مؤسس آن مالك بن انس است (۹۷ـ۱۷۹/۷۱۵ـ۷۹۵) وحنفی که مؤسس آن ابوحنیفه است (متوفی در ۱۵۰/۷۶۷) وشافعی که مؤسس آن شافعی است (۱۵۰ـ۲۰۴/۷۶۷ـ۸۲۰) وحنبلی که مؤسس آن احمدبن محمد بن حنبل است (۱۶۴ـ۲۴۱/۷۸۰ـ۸۵۵). درمیان این مذاهب اربعه حنفیه وشافعیه درایران از همه مهمتر بودند .

مابقی را میان مجاهدان قسمت کنند. بتدریج که فتوحات مسلمین بسط و توسعه‌میبافت تغییرات مختصری درنحوه تقسیم غنایم پدیدمیآمد. دربین‌النهرین بسیاری ازمقامات حکومتی مردابها و باتلاقهای خشك شده واملاك متعلق بآتشکده‌ها وچاپارخانه‌ها وشاهزادگان وزنان ایشان واملاك کسانی که در جنگ کشته شده بودند و آسیاها را جزو غنایم نمیشمردند هرچند بعضی معتقد بودند که املاك‌متعلق بسلسله‌سلاطین سابق واملاك کسانی که درجنگ کشته شده‌اند نبایدازین‌قاعده‌مستثنی‌باشد[1] وجزو غنایم بشمارمیرود. باری این املاك در واقع جزو املاك خالصه شد. لاك‌گارد[2] معتقدست که مفهوم تکامل یافته‌غنیمت اینست که «حکومت درممالك مغلوب نسبت بهمه اراضی برای خود حق مطلق قائل است».[3]

۱- طبری، ج ۱، فصل ۵، ص ۲۴۶۸؛ ابویوسف، ص ۸۶-۸۷.
۲- Lokkegaard

۳- «وضع مالیات در ادوار قدیم اسلامی» Islamic Taxation in the Classic Period (کپنهاك، ۱۹۵۰)، ص ۴۹. مؤلف این کتاب مینویسد که دونوع متمایز زمین وجود داشته است یکی موسوم به «صوافی» که دراصل عبارت بود ازآن قسمت ازغنایمی که بزعیم قوم تعلق می‌گرفت واین غیر از زمینهایی بود که میان غازیان تقسیم میشد (یعنی خمس) وزمینهای‌دیگر معروف‌به «فَیْء» (که ازچهارخمس بدست میآمد). بموجب شریعت شیعه اثنی‌عشری که محقق مطرح کرده است (نگاه کنید بفصل نهم) تغییرات مختصری که درنظریهٔ مربوط به غنیمت حاصل شد دامنه ای وسیع تر داشت. بنا برشرح او انواع مختلف زمین باین ترتیب بامام یعنی جانشین پیغمبر تعلق‌میگرفت: اول- هرزمینی که غیر ازطریق جنگ بدست‌آمده باشد اعم از زمینی که صاحبش آنها را رها کرده یا بدلخواه خود بامام داده باشد. دوم- زمینی که نه مستأجر دارد ونه مالك اعم از زمینی که صاحبش آنها را رها کرده یا زمینی که هرگز دراجارهٔ کسی‌نبوده است مانند زمینهایی که‌ساکنان آن گریخته بودند یاحواشی‌وسواحل‌دریاهاوقلل کوهها و غیره. سوم - محصولات اینگونه زمینها. چهارم - محصولات رودخانه‌هاوجنگلهای بی‌مالك و مستأجر. پنجم - همهٔ اموال منقول و غیر منقول فرمانروای سرزمین شکست خورده مشروط براینکه سابقاً ازیك فردمسلمان یایکی از همدستان مسلمین یا خراج گزاران [= کفارذمّی] گرفته نشده باشد زیرا در اینصورت این‌اموال باینان تعلق میگرفت. (شرایع الاسلام فی‌مسائل

←

فقها کوشیدند که این ترتیب‌ها و روشهای گوناگون را که درضمن فتوحات مسلمین مرسوم ومتداول شده بود مبدل بیك ترتیب وروش کنند و از اغتشاش امور مالی بکاهند زیرا از یك طرف اراضی وسیع متعلق بممالك شکست خورده یی که مسلمین تصاحب میکردند و از طرف دیگر اسلام آوردن ملل مغلوب مایهٔ بحران و وخامت امور مالی شده بود[1]. پس بدین منظور فقها زمین‌هایی را که مسلمین تسخیر کرده بودند بسه طبقه تقسیم کردند: (۱)ـ زمین‌هایی که بزور تسخیر شده و سکنهٔ آن کشته یا اسیر شده یا گریخته بودند. (۲)ـ زمین‌هایی که باصلح وسلم بدست آمده بود زیرا صاحبان آن زمینهای خود را رها کرده و گریخته بودند و(۳)ـ زمین‌هایی که براثر عهدنامه‌ای بملکیت

⟵ الحلال والحرام) ترجمهٔ ا. کری A. Querry بنام «حقوق اسلامی» Droit musulman (پاریس ۱۸۷۱-۲، ج ۱، ص ۱۷۹-۸۰). همهٔ سرزمینهایی که با شمشیر تسخیرشده بود بطورکلی بجامعهٔ اسلامی تعلق نداشت و تملك آن منحصر بمجاهدان نبود و اداره کردن اراضی تنها باامام اختصاص داشت. هرگز تصاحب این زمینها سبب تملك آنها نمیشد وانتقال آنها بوسیلهٔ فروش واعطا یا هبه کان لم یکن بشمارمیرفت. تنها امام حق داشت که منباب حفظ مصالح عامه ازقبیل حراست سرحدات وجهاد وساختن پلها وغیره این زمینهارا برای‌استفاده دراختیاردیگران بگذارد. اراضی‌موات نیز به امام تعلق‌داشت (همان کتاب، ج ۱، ص ۳۳۷) همچنین‌نگاه کنید بفصل نهم کتاب‌حاضر.

۱ـ ولهاوزن Wellhausen متذکرشده‌است که روشی که درابتدا دراسلام معمول بود مایهٔ گرفتاری و دردسر میشد زیرا بنابرین روش مسلمین ازهرگونه تعهدی مبنی برپرداخت مالیات آزاد بودند: ازینرو اگریك عرب مسلمان صاحب یك زمین «خراجی» میشد زمین اوازخراج معاف بود. همچنین اگریك فرد غیرعرب اسلام میآورد خراج باوتعلق نمیگرفت. ازطرفی اگر مبلغ خراج بنسبت‌عدهٔ کسانی که مسلمان‌شده‌وپیش‌ازآن مشمول خراج بودند کم میشدبیت‌المال ضرر میکرد، ازطرف دیگر اگردرمیزان بدهی مالیاتی‌افرادغیرمسلمان تغییری داده نمیشدچون ازعدهٔ آنان براثرمسلمان‌شدن‌جمعی‌ازهمان‌مردم‌کاسته‌شده‌بوددیگران‌ازتحمل‌بارخراج‌عاجزمیماندند. (بسط حکومت عرب‌وانقراض‌آن Das arabische Reich und sein Sturz - برلین، ۱۹۲۷، ص ۱۷۳ـ۴).

مسلمین درآمده ولی بشرط گزاردن خراج درتصاحب صاحبان اصلی آن باقی مانده بود . در خصوص واگذاری زمین‌های طبقهٔ اول میان مذاهب مختلف اسلام اختلاف عقیده وجود داشت . بحکم شافعی این گونه اراضی بمنزلهٔ غنایم بود و میان‌فاتحان تقسیم میشد وتا هنگامی که‌آنرارها نکرده بوندندر تصاحب آنان‌باقی‌میماند ، درغیر این‌حال دیگرزمین‌رابکسی واگذارنمیکردند بلکه از آن بسود جامعه استفاده میشد . مالك‌بن‌انس تقسیم این نوع زمین‌ها را میان فاتحان جایز نمیشمرد و آنها را متعلق بجامعه میدانست و حال آن که بنابررأی ابوحنیفه ، امام (یعنی خلیفه) میتوانست که یا زمین‌ها را میان فاتحان قسمت کند و درین صورت خریداران میبایست «عشر» بپردازند ویا میتوانست که آنها را دربرابر دریافت خراج بصاحبان اصلیش باز گرداند و یا آنها را بنفع جامعه اسلامی ضبط کند و درمورد اخیراعم از اینکه زمین‌را مسلمین یا خراج گزاران [= کفار ذمی] تصرف کرده بودند جزء اراضی اسلامی‌بشمارمیرفت زیرا ازنظرمالکیت متعلق بعامهٔ مسلمین‌بود . بزمین های طبقهٔ دوم خراج تعلق میگرفت و مردم مسلمان یا غیر مسلمان که ازین زمین‌ها بهره میگرفتند میبایست که این‌نوع خراج را بعنوان «حق مالکانه» بپردازند. درینجا نیزدربارهٔ کیفیت پرداخت خراج‌میان‌مراجع‌مذهبی‌اند کی اختلاف عقیده وجود داشت . این گونه زمین‌ها را کسی نمیتوانست بفروشد یا برهن گذارد. واما‌زمین‌های‌طبقه‌سوم بردونوع بود :(الف)ـ زمینهایی که‌دستگاه خلافت ضبط کرده بود و کسانی که آنها را در تصرف داشتند میبایست خراج بدهند اعم از آنکه مسلمان شده بودند یا حق تصرف آنان بمسلمانان انتقال یافته بود و (ب)ـ زمین‌هایی که درملکیت صاحبان اصلی‌آنها باقی مانده بود و آنان خراج میپرداختند اما همینکه اسلام میاوردند از پرداخت خراج

معاف میشدند. این گونه زمین‌ها را میتوانستد بفروشند یا برهن گذارند.[1] در مورد جزئیات مربوط باین اراضی نیز درمیان مذاهب مختلف اسلام اختلاف عقیده وجود دارد.

ماوردی فقیه شهیر سنی متوفی بسال ۱۰۵۸/۴۵۰ هنگام بحث از روشهای مختلف مالیاتیی که شامل نواحی مختلف ممالك اسلامی میشده است عقیده دارد که متصرفات اسلامی (یعنی سرزمین‌هایی که خارج ازحدودمکه ومدینه وحجازبود) رامیتوان بچهاردسته تقسیم کرد: (۱)- سرزمین‌هایی که ساکنان آنها برای حفظ مالکیت اراضی خود اسلام آورده‌اند (۲)-زمینهای مواتی که مسلمین احیا کرده‌اند. (۳)-زمینهایی که بشمشیر تسخیر شده و بعنوان غنایم میان مجاهدان تقسیم شده است و (٤)- زمین‌هایی که ساکنان آنها بموجب پیمانی تسلیم شده‌اند. صاحبان زمینهای دسته اول و دوم و سوم «عشر» میپردازند و زمینهای دسته چهارم فی[2] راتشکیل‌میدهد وصاحبان آن خراج میپردازند واین‌زمینهاتقسیم‌میشود به (الف)- زمینهایی که‌ساکنان آن بحکم شرایط تسلیم از حق مالکیت خود صرف نظر کرده اند (ب)- زمینهایی که ساکنان آن بحکم شرایط تسلیم دارای حق مالکیت شده‌اند. درموردنخستین فروش زمین مجاز نبود وخراجی که برآن می‌بستند در حکم مال‌الاجاره‌ای بود که ساکنان آن زمین در صورت گرویدن باسلام نیز نمیتوانستند از ادای این تکلیف شانه خالی کنند و چه مسلمانان و چه خراج گزاران (کفار ذمی) هردو گروه مشمول این قاعده بودند. در مورد دومی فروش زمین مجاز بوذ وخراج درحکم مالیات‌سرانه [وباصطلاح جزیه]یی بود که کافر پس‌ازمسلمان

۱- ماوردی، الاحکام السلطانیه، چاپ‌انگر Enger (بن، ۱۸۵۳) ص ۲۵۵-۲۵۶.

۲- نگاه کنید به ص ٦٤، حاشیهٔ ۳.

شدن از پرداخت آن معاف میشد . بعبارت دیگر این نوع خراج را کفار ذمی میپرداختند نه مسلمانان[۱] .

از شروحی که فقها نوشته‌اند چنین برمیاید کـه در ایران و در دوران پس ازغلبهٔ اسلام زمین را میتوان بردو گونه تقسیم کرد : یـا برحسب روش مالیاتیی که زمین‌مشمول آن‌میشده‌است ویابرحسب‌مالکیت . درموردِاول‌زمین بدودسته‌مهم‌قسمت‌میشود : (۱)ـ زمین‌عشری (۲) ـ زمین‌خراجی. بِکر[۲] میان این دو دسته زمین قائل با متیازست و معتقدست که اگر بخـواهیم مقصود خود را بدقت بیان کنیم باید بگوییم که هـرچند زمین «عشری» را میتوان مانند ملك شخصی صاحب شد اما این‌کار در مورد زمین«خراجی»ممکن‌نیست و فقط میتوان از حق انتقاع آن استفاده کرد .[۳] برحسب طریقهٔ دوم زمین‌ها بچهارطبقه قسمت میشود .(۱)ـ املاك خالصه که قسمتی‌ازآنها را املاك‌متعلق

۱ ـ ماوردی ، ص ۲۹۹. محقق شرحی‌نظیراین درباب زمینهـایی که‌ازطریق‌عقد پیمان‌صلح بدست آمده‌است مینویسد . وی میگوید که این قبیل زمینها را در ملکیت صاحبان آنها باقی مینهادند مشروط بر اینکه شرایطی راکه امام برآنان تحمیل کرده بود انجام دهند. مالك زمین مختار بودکه از حقوق مالکیت بنحو اکمل استفاده کند و زمین خود را از هرطریق مشروعی که بخواهد بدیگران بفروشد و واگذار کند .هرکس میتوانست زمین خودرا بیك فرد مسلمان بفروشد و مالك جدیـد مکلف بپرداخت وجوه و ادای خدماتی بودکه بزمین تعلق میگرفت . این سه نکتهٔ اخیر فقط قابل انطباق بـا زمینهاییست کـه امـام حق استفاده از مالکیت را در مورد مالکان آنها تأیید کرده باشد . اگر درعهدنامه صلح قید شده بودکه زمینهای متصرفی ملك عامهٔ مسلمین است وبصاحبان اصلی‌آنها بشرط پرداخت مالیات سرانه اجازهٔ استقرار واقامت داده بودند دراینصورت اینگونه اراضی حکم زمینهایی را پیدا میکردکه لشکـریان اسلام با شمشیر مسخر کرده بودند یعنی اراضی دایر ملك مشترك عامهٔ مسلمین بشمار میرفت و زمینهای بایر بامام تعلق میگرفت . هنگامی که مردم یك کشور اسلام میاوردند حقوق مالکیتشان تأییدمیشد و زمینها را ازپرداخت هرگونه مالیاتی بجز زکوة معاف میکردند . (حقوق اسلامی ج ۱ ، ص ۳۳۸) .

۲ ـ Becker

۳ ـ تحقیقات اسلامی Islamstudien (لیپزیـگ ، ۱۹۲۴-۳۲) ج، ۱، ص ۲۲۶.

بشاهان ایران باستان تشکیل میدهد و قسمتی از آنها را املاکی که با شمشیر مسخر شده است(٢)ـ املاك متعلق بجامعه مسلمین که امام آنهارا اداره‌میکند و اعم است از زمین های دایر بی‌صاحب (٣) ـ زمینهایی که در حکم اموال شخصی بود و صاحبان آن عبارت بودند از (الف) ـ مسلمین یعنی تازیان که زمینهای آنان اعم بود از اراضیی که با قهر و غلبه گرفته بودند و زمینهای مواتی که آباد کرده بودند و زمینهایی که خریده یا بارث برده بودند. (ب) مردم غیر مسلمانی که حق کامل مالکیت آنان نسبت بزمین هایی که داشتند تأیید شده بود و(٤)ـ زمین‌هایی که ملکیت آنهابجامعهٔ اسلامی‌تعلق‌میگرفت و درتصرف صاحبان اصلی آنها یعنی مردم غیرمسلمان بود و اینان تنها از حق تصرف استفاده میکردند. زمینهای دستهٔ اول در پاره‌ای ازموارد بمردم غیرمسلمان واگذار میشد، مثلا ابن واضح مینویسدکه معاویه خلیفه اموی (که از ٤١ ـ ٦٦١/٦٠ ـ ٨٠ خلافت کرد) زمین های خالصه ایران باستان رامبدل بزمین‌های‌خالصهٔ اسلامی کرد وآنهارا بعنوان‌تیول بافراد دودمان‌خود داد.[١] زمین های دسته دوم راکسی نمیتوانست بفروشد. چنین مینماید که درپاره‌ای ازموارد امام آنهارا بمسلمین واگذارمیکرد[٢] ومحتمل است که آنان بمرور دهور این دسته از زمین‌ها را غصب کرده و عملاً مالك شده باشند.

هرچند نظراً شرع خط فاصلی میان هردسته ازین زمینها رسم کرده بود اما چون مقتضیات موجود اندکی پیچیده وبغرنج بود عملا از هرقانون دور میشدند و آنرا تعدیل میکردند. ازین گذشته بمروردهور درین امراختلال

---

١ ـ تاریخ، ج ٢، ص ٢٧٧. ٢ ـ املاکی که در قزوین صاحب نداشت به مسلمین واگذار میشد (پ. شوارتز P. Schwarz، ایران درقرون وسطی Iran im Mittelalter ـ لیپزیگ، ١٩٢٩-٣٦)، ج ٧، ص٩٤٤.

و اغتشاش بیشتری حاصل میشد و این تمایل بوجود میامد که زمین‌های دسته دوم را از یك طرف بزمین های دسته اول منضم کنند و هـردودسته را ملك طلق امام پندارند[۱] و از طرف دیگـر زمین‌های دسته اول و دوم را پس از ضمیمه کردن بزمین هـای دسته سوم غصب کنند و در شمـار املاك خصوصی درآورند. میزان مالیاتی که بابت‌زمین‌های‌قسمت (ب)ـ ازدسته‌سوم‌وهمچنین بابت زمین‌های دستهٔ چهارم پرداخته میشد با میزان مالیاتی که بابت زمینهای قسمت (الف)ـ از دستهٔ سوم میدادند تفاوت داشت. درمورد نخست خراج و درمورد دوم «عشر» میپرداختند مگرزمین‌هایی که مسلمین یعنی تازیان از غیرمسلمان خریده بودند که درین موردصاحب زمین مانندهنگامی که زمین در دست غیرمسلمان بود خراج میپرداخت. چنین بنظرمیرسد که عملا طبقه زمین‌دار ایران قسمت اعظم زمین های خود و تا مدتی موقـع ممتاز خود را نیزحفظ کرده‌باشند[۲] .حتی‌این گروه‌درپاره‌ای ازمواردبرای‌نیل بدین‌مقصود خودرا درسایهٔ‌حمایت یکی ازمسلمانان درمیآوردند واین امر سبب میشد که زمین‌های‌خودرا باشرایطی مساعدترحفظ کنند. اصطخری‌ازمؤلفان‌قرن‌چهارم هجری چنین مینویسد:

و بفـارس ضیاع قد الجأها اربابها الی الکبرآء من حاشیة السلطـان با لعراق فهی تجری باسمائهم و خفف عنهم الربع فهی فی ایدی اهلهـا باسماء ها ؤلاء یتبایعونها ویتوارثونها[۳].

شرح وتفسیری که فقهادربارهٔ گشودن سوادـ یعنی ناحیه‌ای که ازحدیثه نزدیك موصل تا آبادان واز عُزهیب نزدیك قادسیه تاحلوان امتداد داردـ نوشته‌اند اختلاف میان نظروعمل‌راآشکار میکند و نشان میدهد که مسلمین

۱ـ نگاه کنید به ولهاوزن ، ص۱۷۱ـ۲ . ۲ـ نگاه کنید به لاکگارد ، ص۱۷۱ـ۲ .

۳ـ کتاب مسالك الممالك چاپ دو خویه (Bibl .Geog . Arab) ، ص ۱۵۸ . همچنین نگاه کنید به ابن حوقل ، ج ۲ ، ص ۳۰۳ وبصفحات بعدی همین‌فصل از کتاب حاضر .

صدر اسلام هنگامی که ناگزیر بجمع میان نظر و عمل واستناد بسوابق موجود بودند دچار چه مشکلاتی میشدند . فقها هم در کیفیت تصرف و تسخیر سواد و هم در روش مالیاتیی که شامل حال مردم آن دیار میشد باهم اختلاف داشتند . بعقیدهٔ مکتب عراق بااینکه تازیان سواد را باشمشیر تسخیر کردند عمر آنجارا بعنوان غنیمت میان کشور گشایان تازی قسمت نکرد بلکه این ناحیه را در دست صاحبان اصلیش باقی نهاد و آنجارا مشمول خراج کرد . ابویوسف (متوفی در ۷۹۸/۱۸۲) با اندکی تفصیل حکایت میکند که چگونه عمر از تقسیم اراضی میان فاتحان تن میزد[۱] و باین نتیجه میرسد :

والذی رأی عمر رضی الله عنه من الامتناع من قسمة الارضین بین من افتتحها عند ماعرفه الله ماکان فی کتابه من بیان ذلك توفیقاً من الله کان له فیماصنع وفیه کانت الخیرة لجمیع المسلمین و فیمارآه من جمع خراج ذلك وقسمته بین المسلمین عموم النفع لجماعتهم لان هذا لولم یکن موقوفاً علی الناس فی الاعطیات والارزاق لم تشحن الثغور ولم تقوالجیوش علی السیر فی الجهاد، ولما امن رجوع اهل الکفر الی مدنهم اذاخلت من المقاتلة والمرتزقة [۲]

بعقیدهٔ شافعی مسلمین سواد را بقهر و غلبه تسخیر و میان فاتحان آن سامان تقسیم کردند و باین جماعت حقوق کامل مالکیت دادند . سپس عمر از آنان درخواست کرد که از زمین‌های خود در گذرند و همه بجز عده‌ای انگشت شمار خواهش خلیفه را پذیرفتند و او ناچار حق آن عده معدود را بازخرید. پس اوضاع و احوال تا آنجا که ارتباط بمسلمین داشت روشن شد و عمر بر آن سرزمین خراج بست ، با اینهمه در بارهٔ مالکیت نهایی سواد اختلافاتی پدید آمد . ابوسعید اصطخری و پس از او بسیاری دیگر از شافعیان را عقیده برین بود که عمر بسود جامعهٔ اسلامی زمینهای سواد را ضبط کرده اما در آن واحد این زمین‌ها را در ازاء دریافت خراج بسکنهٔ آنها واگذار کرده است

۱ - ص ۳۷-۴۳.   ۲ - ص ۴۳ [چاپ قاهره ، ۱۳۴۶] .

بهمین سبب این خراج در حکم حق انتفاع است میگفتند که انتقال زمین ازیکی بدیگری متضمن ایجاد حق مالکیت زمین نیست بلکه این امر فقط دال بر انتقال حق مالکیت درخت کاریها وبناهاییست که پس از غلبهٔ عرب درسواد پدید آمده است.[۱] ازین مطالب چنین برمیاید که کسانی که زمین درتصرف آنان بود ازحق تصرف وبعضی حقوق دیگر فقط تا هنگامی میتوانستند بهره‌مند شوند که زمین را زراعت کنند. دیگر شافعیان منجمله ابوالعباس بن سُریج برآنند که عمر پس از آنکه سواد را از فاتحان آن سامان باز گرفت آنرا بکشاورزان و روستاییان[۲] در برابر قیمتی که در حکم خراج بود و میبایست سالیانه بپردازند فروخت زیرا عقیده داشت که چنانچه نفع عامّه اقتضا کند چنین عملی مجازست. بنظر فقهای مزبور عقد چنین پیمانی متضمن انتقال حق مالکیت بوده است.[۳]

چنانچه این شرح و تفسیر فقها را با مقدمات تاریخی مطلب مورد بحث بسنجیم بن بستی را که هم «تئوری» دانها و هم مدیران امور مملکت با آن مواجه بوده‌اند واضح‌تر خواهیم دید. نظر فقها و کیفیت و ماهیت تسخیر و تصرف سواد بجای خود، دستگاه حکومت براستی درین قضیه دچار اغتشاش و آشفتگی شده بود زیرا مردم کشورهای شکست خورده فوج فوج اسلام میاوردند وبجای پرداخت خراج تقاضای پرداخت زکوة داشتند ومیخواستند که این امتیاز نصیب آنان شود. ازین گذشته تازیان مسلمان رفته رفته صاحب زمین‌های خراجی میشدند و بناحق ادعا میکردند که بابت زمین‌های مزبور تنها باید «عشر» بپردازند. گفته‌اند که حجاج عامل بنی‌امیه در عراق (متوفی در ۷۱۳/۹۵)

---

۱ ـ ماوردی، ص ۳۰۲ـ۳. ۲ـ درمتن «الاکره والدهقان» آمده که من آنرا بمعنی کسانی که عملا مسؤول کشت وزرع بودند میگیرم. ۳ ـ ماوردی، ص ۳۰۳.

چون دید کـه این دو امر مایهٔ زیان بیت‌المال شده است برای ممانعت ازین‌کار بر آن شد که ازاعرابی که‌ازآن پس‌صاحب زمین‌های‌خراجی میشدند خراج بستاند و همچنین برزمین‌هایی که بتازیان انتقال یـافته واز پرداخت خراج معاف شده بود دوباره خراج ببندد . همچنین گفته‌اند کـه وی دستور دادتاکسانی از ملل شکست خورده که اسلام میاوردند مادام که در دهات خود بسرمیبردند و زمینهای خودرا درتصرف داشتند همچنان خراج بگزارند و ازین‌کار تن نزنند . ازین گذشته وی آنان را از مهاجرت منع کردوسرانجام کسانی را که مهاجرت کرده بودند بزوربجای خود باز گرداند واین اقدامات تاحدی سروصدای مردم را بلند کرد . عمردوم(۹۹ - ۷۱۷/۱۰۱ - ۲۰) همین مقصود را منتهی از راههای دیگردنبال میکرد. وی دراثبات این نظر کوشید که زمین خراجی در درجه اول ملك مشترك مسلمانانست و دردرجـه دوم ملك مشترك جماعتی است که درآن زمین بسرمیبرند ، یعنی کسانی‌که زمین‌را ازمسلمین تحویل گرفته بودند ودرازای پرداخت خـراج ازحق انتفاع زمین برخوردار بودند. بنابرین‌ممکن‌نبود که قطعاتی ازمجموع ملك مفروز کرد و بوسیله‌انتقال‌ملکیت آنها بمسلمین آنهارا باملاك خصوصی‌ومعاف‌ازپرداخت‌خراج مبدل کرد. وی ازسال ۷۱۸/۱۰۰–۱۹فروش‌زمین‌های‌خراجی‌رابتازیان ممنوع کرد وقرار شد که دارایی هرنو مسلمانی را بجامعهٔ ده نشینی که وی از میان آن‌برخاسته‌بودباز گردانند. یك نومسلمان تنها میتوانست درزمین‌خودبعنوان مستأجر بماندودرغیراین‌صورت میتوانست که‌درشهررحل اقامت افکند(همان کاری که حجاج منع کرده‌بود). بااینهمه‌در واقع عمرنتوانست که اصول‌مبنی‌بر منع‌واگذاری‌زمین‌های خراجی‌رامستقر کنداماطابق‌روشی که‌سپس‌معمول‌شد زمین‌هارا بدودسته«خراجی»و«جزیه‌ای» تقسیم کردند وبین‌آنها امتیاز قائل

شدند. این تقسیم‌بندی درسابق وجودنداشت. زمین‌های خراجی‌زمینهایی بشمار میرفت که‌در تصرف مردم‌مسلمان‌وغیرمسلمان‌بودومیبایست‌خراج آنرا بپردازند و«موردخراج»زمین بودوحال آنکه جزیه‌بانسان تعلق‌میگرفت ومیبایست که تنها غیرمسلمان آنرا بپردازد.[1]

بااینهمه‌چنانکه پیش‌ازین گذشت‌اوضاع‌واحوال در شهرستانهای مختلف امپراتوری عرب یکسان نبود ومثلا روشی که درخراسان معمول بود با روش معمول درسواد فرق داشت. درخراسان‌آخرین عامل‌بنی‌امیه یعنی نصربن‌سیار (که در ۷۳۸/۱۲۰ بحکومت منصوب شد) در امور مالی اصلاحاتی پدید آورد وقرار برین شد که هم‌تازیان‌وهم‌ایرانیان بنسبت‌دارایی خود خراج بپردازند ومالیات سرانه را تنها کفار ذمی اداکنند. علت این پیشرفت وتوسعه را نیز باید دراوضاع واحوال خاصی که بر خراسان غلبه داشت جستجو کرد. در روزگار ساسانیان گذشته ازمالیات ارضی مالیات مخصوصی‌هم بصاحبان حرف وصنایع میبستند وهر کسی بجز طبقات ممتاز میبایست بمیزانی که بتناسب درآمداشخاص معین کرده‌بودند مالیات سرانه بپردازد. پس‌از فتح خراسان بدست تازیان‌رؤسای محلی که غالباً برطبق شرایط مذکور درعهدنامه‌ها تسلیم

۱ـ نگاه کنیدبه دنت D.C.Dennett، داستان گرویدن مردم‌بدین‌اسلام‌وپرداختن‌مالیات‌سرانه درصدر اسلام Conversion and the Poll Tax in Early Islam (هاروارد ، ۱۹۵۰) ، ص ۹ که موضوع آن بحث درمعانی لغت خراج ولغت جزیه است . او معتقدست که خراج‌وجزیه دولغت‌مترادف‌است که هیچیك بمعنی‌اخص‌جزیه (tribute) که‌امروز روزبکارمیرود نبوده‌ومعنی مطلق‌مالیات‌رامیداده‌وازقرینهٔ‌جمله معلوم‌میشده است که کدام‌یك‌معنی‌مالیات‌زمین[=خراج]یا مالیات سرانه [=جزیه] یا مالیات‌دواب را میداده است. هریك ازین‌کلمات علاوه برمعانی کلی معانی خاصی‌هم داشته است چنانکه معنی اخص خراج مالیات زمین و معنی اخص جزیه مالیات‌سرانه بوده است واین معانی اخص هم در روزگار قدیم وهم در دوران متأخر وجود داشته‌است .» (ص۱۲ـ۱۳)[.درمتن ترجمه‌حاضر اصطلاح خراج‌بمعنی عام‌کلمه یعنی مترادف با مالیات بکار رفته است] .

شده بودند بپرداخت مبلغ معین سالیانه‌ای رضا دادند و تا آنجا که مطلب مربوط بمؤدیان مالیات بود هر کس مطابق معمول دورهٔ ساسانی مالیات میپرداخت . رؤسای محلی آن چنانکه میخواستند مالیات را وصول میکردند ومبلغی را که بگردن گرفته بودند بتازیان میپرداختند .[۱] با مهاجرت قبایل عرب بخراسان دسته‌های عظیمی ازمردم آن سامان باسلام گرویدند اما تازیان باهیچ مشکل مالی مواجه نشدند و بااینکه هرروز از شمارهٔ مردم غیرمسلمان وبالنتیجه از میزان دینی که ادا میکردند کاسته میشد این کار تازیان را در زیر بار زیان فرسوده وناتوان نکردواز پای درنیاورد . همین موجب شده که «دنت» چنین استنباط کند که «رؤسای محلی که مأمور وصول مالیات بودند راضی نمی‌شدند که نومسلمانان را از زیربارخراج برهانند یااینکه میزان خراج در ابتدا بسیار نبوده ویا این هردو علت در کار بوده است».[۲] آنگاه اصلاحاتی را که بدست نصر بن سیار صورت پذیرفت بدین گونه شرح میدهد . مقومان و محصلان مالیات زمینی ومالیات سرانه که براثر اقدامات آنان مبالغ معینی فراهم وبتازیان داده میشد :

«عبارت بودند از امرای محلی که بارؤسای مذهبی همکاری میکردند . تازیان بمتابعت از قواعدی که درسایرجاها اجرا میکردند فرمان داده بودند که تقویم کنندگان مالیات نو مسلمانان را ازادای مالیات سرانه معاف دارند اما کسی ازین فرمان پیروی نکرده بود. مثلا مردی که نامش بهرامسیس بود و مالیات مجوسان را تقویم میکرد هنگامی که یکی از کسانش اسلام آورد نه تنها اورا ازدادن مالیات سرانه معاف نکرد بلکه وی را بیشتر گوشمال داد و چون میخواست در حق وی تبعیض کرده باشدازمالیات مجوسان کاست . فرزند

۱ ـ نگاه کنید به دنت ، داستان گرویدن مردم بدین اسلام و پرداختن مالیات سرانه در صدر اسلام، ص ۱۱۶ـ۱۸ . ۲ ـ همان کتاب ، ص ۱۱۹ .

کرکوار (ابن‌جریجور) کـه مالیات مسیحیان را تقویـم و وصول میکرد با مسیحیانی که اسلام آورده بودند و عقیبه‌با یهودیانی که مسلمان شده بودند نیز همین معامله را کردند ونتیجه‌آن شد که سی هزارتن از مسلمانان بناحق مالیات سرانه میپرداختند وهشتادهزار تن از کفارخودرا ازشر این‌کارآسوده کرده بودند . ازین گذشته‌این کسانی که میزان مالیات مردم غیرمسلمان را تقویم میکردند در مورد خراج ارضی نیز تبعیض قائل میشدند و بار خراج نومسلمانان را سنگین‌تر وازآن همکیشان خودرا سبك‌تر میساختند .»[۱]

هنگامی که نصربن سیار شروع باصلاحات کرد حال بدین‌منوال بود و در نتیجه اقدامات او سی هزار تن از مسلمانان از پرداخت جزیه معاف شدند و هشتاد هزارتن‌از کفار مجبور بپرداخت‌آن گشتند . ازین گذشته نصر «خراج رامجدداً طبقه‌بندی کرد ونظم‌وترتیبی‌درین‌کارپدیدآورد وآنگاه‌بتقویم‌میزان خراجی که درپیمانهای تسلیم قید شده بود پرداخت.[۲] »

باظهور عباسیان‌درقرن هشتم میلادی پیشرفت‌های گوناگونی درامر تقسیم زمین دیده‌میشود وچنین مینماید که درین‌زمان‌بروسعت املاك خالصه‌معروف به«صوافی»افزوده‌شده‌باشد.[۳] این املاك چنانکه پیش‌ازین گفته شدازمحل خمس غنایمی که به پیامبروجانشینانش اختصاص داشت بدست‌آمده بود .نیك پیداست که بمرور دهور معنی املاك خالصه وسعت یافته و چنین پنداشته‌اند که مفهوم ضمنی آن اینست که رهبر مردم خواه خلیفه باشد و خواه حاکم محل‌میتواند اراضی‌وسیعی‌را بخودتخصیص دهد.[٤] درین‌مورد شاید مسلمانان

---

۱ ــ همان کتاب،ص۱۲۶. ۲ ــ همان کتاب، ص۱۲۶ . ۳ ــ شوارتز،ج۷،ص۸۷۶ .

٤ ــ هنگامی که طاهربن‌محمدبن‌عمرولیث‌درسال۲۸۹/۹۰۱ـ۲ اقطاعاتی بلشکریان خود در فارس دادنامه‌ای ازخلیفه دریافت کرد باین مضمون که او میخواهد فارس را بعنوان شکارگاه مخصوص‌خود و املاك خالصه نگهداری کند (تاریخ سیستان ، طهران ، ص۲۷٤) .

تحت تأثیر راه‌ورسم معمول درممالك مغلوب‌واقع شده بودند یعنی کشورهایی که درآنها نواحی وسیعی ازمملکت جزو املاك مخصوص دودمان سلطنتی قدیم بشمار میرفته است. درهـرحال رسم خلفای بنی‌امیه وبنی‌عباس و پس‌ازآنان سلسله‌های سلاطین کوچکی که درایام انحطاط دستگاه خلافت در نقاط‌مختلف ایران برخاستند این‌بود که از راه فتح وغلبه ومصادره وبیع زمین‌های‌وسیعی بعنوان املاك خالصه برای‌خودبدست‌آورند .مذاکراتی که میان‌هارون‌الرشید (دوران خلافتش از ۱۷۰–۷۸۶/۹۳–۸۰۹) و اسپهبد ونداد هـرمزد یکی از سپهبدان طبرستان صورت گرفته مثالیست ازین کـه چگونه خلفا و سلاطین چنین زمین‌هایی را بدست میاورده‌اند . بموجب یکی از مآخذ هارون‌الرشید ونداد‌هرمز را مجبور بفروش املاکی گرانبها کرد . نوع معامله‌ای که درین باره صورت گرفت هبه بود اما‌هارون‌درعوض هزارهزار درهم بعلاوه هدایای دیگر برای ونداد فرستاد .[۱] شرحی کـه ظهیرالدین درتـاریخ طبرستان و اولیأالله درتاریخ‌رویان درین‌مورد نوشته‌اند اندکی‌باهم اختلاف دارد . هردو مینویسند که مأمون فرزند هـارون میخواست املاکـی را کـه متعلق بونداد‌هرمزد بود بخرد وهنگامی که‌مأمون بری رسید ونداد‌بدیدن‌او‌آمد . نمایندگان خلیفه باو گفتند که بـاید آن املاك را بخلیفه بفروشد . وی ابا کرد و گفت که‌فروختن‌ملك‌کاریست مکروه‌وزشت . چندروز بعد مأمون‌بجهت عقد پیمانی‌نزد وندادهرمزد آمد واوبنا بمآخذی که دردست داریم چون‌چارهٔ دیگرنداشت بمأمون» سیصد پاره ازدیه وضیاع دردشت و کوه» هدیه داد و

---

۱ – ابن‌اسفندیار ، تاریخ‌طبرستان، چاپ عباس‌اقبال (طهران ۱۳۲۰) ، ج ۱ ، قسم اول ، ص ۱۹۷–۸ .

برای هریك قباله‌ای بنام مأمون نوشت .[۱]

برای توسعه املاك خالصه راههای دیگر نیز وجود داشت. در پاره‌ای از موارد صاحبان زمین‌هایی که در کشور های شکست خورده واقع بود ملك خود را به حکومت وا گذار میکردند و بصورت املاك خالصه درمیاوردند یعنی آنرا بخلیفهٔ زمان تسلیم میکردند ودرعوایدآن بااوشریك میشدند ومقصودشان ازین کار آن بود که خودرا دربرابر عوامل قانون‌شکن یا محصلان بی انصاف خراج حفظ کنند .[۲] بلاذری درین باره بنقل مواردی میپردازد که این گـونه املاك ضمیمه املاك خلیفه(ضیاع) شده بوده‌است ومینویسد که‌صاحبان‌اصلی آنها املاك موردبحث‌راظاهراً براساس‌مزارعه تصرف کرده‌بوده‌اند[۳]. مورد دیگر عبارتست از قضیه‌صاحبان‌املاك‌واقع درجبال که‌بنا بر آنچه درمآخذموجودادعاشده‌ناچار شده اند املاك خودرا درزمان معتضد خلیفه (دوران خلافتش از ۲۷۹ تا۲۹۸ یعنی ۸۹۲ ـ ۹۰۲ بوده است) باو تسلیم کنند . مولف تاریخ قم‌مینویسد که

۱ ـ تـاریخ طبرستان وروپـان و گیلان چـاپ ب . دورن B.Dorn در مطالعات اسلامی Muhammedanische Qullen (سن‌پطرزبورگ ، ۱۸۵۰-۸)، ص ۱۶۰ وهمچنین‌اولیاءالله آملی ، تاریخ‌رویان، چاپ عباس خلیلی (طهران ، ۱۳۱۳) ، ص ۵۳ .

۲ ـ در مواردی‌که مسئولیت پرداخت خراج یك ناحیه دسته جمعی بود(نگاه کنیدبه فصل دوم) بکاربستن این روش مزیت دیگری هم داشت وآن اینکه صاحب ملك‌بدین‌ترتیب‌مستقیماً با حکومت ارتباط پیدا میکرد و دیگر مشمول پرداخت مالیات بیشتری برای جبران کسر مالیاتی که بعهدهٔ مردم یك ناحیه بود [باصطلاح بنیچه] نمیشد . توضیح آنکه بعلت غیبت بعضی از مودیان مالیات ممکن‌بود که چنین کمبودی حاصل شود و درین صورت صاحب ملك ناچار بود مالیات بیشتری بحکـومت بپردازد .

۳ ـ نگاه کنید به بلاذری ، کتاب فتوح‌البلدان ، چاپ دوخویه(بریـل ، ۱۸۶۶) ص ۳۱۰ ، ج ۲، همچنین نگـاه کنید به لاك‌ گارد ص ۶۸ـ ۷۰. بهمین‌نحوزمین‌داران ملك خودرا مشمول‌حمایت همسایه های‌قوی میکردند تا از پشتیبانی آنان‌برخوردار شوند . بلاذری نیزمتذکر میشود که مردم زنجان و قزوین املاك خود را تحت حمایت قـاسم بن هارون الـرشید در آوردند و مردم قـزوین موافقت کردند که بـوی در مقابـل حمایتی کـه ازو خـواهند دید عشر بدهند (غیر از عشری که میبایست به بیت‌المال دهند) (ص ۳۲۳) .

که هر گاه چنین اتفاقی میافتاد ملك را برای استفاده از حق رقبی[1] بصاحب سابقش بازمیگرداندند تا در آنچه سلطان رادر آن خراج نبودمعارض او نشوند. واو از پرداخت مبلغی که میبایست بجای بیگاری نکردن[2] بپردازد و همچنین از پرداخت مالیات مرتع ومالیات خانه و اجرت امناء[3] و غیر امناء یعنی از تمام این مالیاتها که علاوه بر مالیات مقرر معمولی بودمعاف میشد.[4] ظاهراً این موارد با نحوه عملی که اصطخری ذکر میکند اندکی فرق دارد (نگاه کنید بشرحی که درین باره در صفحات قبلی این فصل آورده‌ایم). بنابر آنچه او مینویسد مالکیت این املاك عملا در دست صاحبان اصلی آنها باقی میمانده است.

در مآخذ مختلف اززمین‌هایی یاد شده که از خراج معاف بوده وباین و آن میبخشیده اند. ظن غالب بر آنست که این زمین ها را از محل املاك خالصه یا زمینهایی که امام بنیابت ازمردم در تصرف خودداشته است میداده‌اند. این گونه زمین‌های اعطایی شایدبارث میرسیده اما چون عنوان عطیه داشته احتمال کلّی بر آنست که در زمان حیات صاحب عطیه هر وقت که

۱ ـ در متن تاریخ قم بجای حق رقبی حق رقبه آمده که قطعاً غلط است و در چاپ مورد استفاده مولف (چاپ سید جلال‌الدین طهرانی) تصحیح نشده و اما رقبی بر وزن خرما در اصطلاح عبارتست از «دادن خانه ویا زمین مرکسی‌راکه تا حیات خود ازآن نفع گیرد و بعد مرگش بدیگری رسد.» ظاهراً مؤلف نیز در ترجمه این اصطلاح بانگلیسی لغت رقبی را در نظر داشته‌وبهمین‌جهت معادل انگلیسی آنرا که Liferent استبکار برده است (مترجم).

۲ ـ این‌کلمه درمتن «بهای‌کار» آمده که معنی دقیق آن روشن نیست. شاید این لغت دلالت کندبرنوعی بیگاری‌یاوجهی که بجای‌بیگاری‌نکردن‌میپرداخته‌اند. ۳ ـ یعنی وجوهی که بماموران محلی و دیگران میپرداخته اند. ٤ ـ تاریخ‌قم، ص ۱۸۷ [عین جملات مؤلف تاریخ قم‌چنین است: «وچون صاحب ضیعت‌را مضطر گردانند تا تسلیم ضیعت کند یا او برسبیل تبرع آنرا تسلیم گرداند بحق رقبی مستحق آن‌شود که در آنچ سلطان‌را درآن خراج نبود معارض اونشوند و او آزادبود از مثل بهای‌کارو مثل‌مراعی و سکنی و اجور امنا و غیر آن که خارج اند ازکتاب وضائع».]

میخواستندمیتوانستند معامله را فسخ کنند و زمین را از او پس بگیرند . اگر حکومت زمین را پس نمی گرفت بعد از مرگ صاحب عطیه زمین اعطائی یا بعنوان ارث بوراث میرسید یا مجدداً آنرا بوراث میبخشیدند.[۱] دربعضی موارد کسانی که زمین بآنان عطا شده بود یکباره ازپرداخت خراج معاف نمیشدندبلکه فقطازمیزان خراج آنان کاسته میشد و صاحب عطیه مجاز بود که خراج را به‌بیت‌المال بپردازد یعنی درین‌صورت دیگرخراج را توسط عامل خراج به‌بیت المال نمیپرداخت . بدین گونه وی بکلی از نظارت محصلان مالیات وهر تغییری که ممکن بود در مالیات مقرر او راه یابد آسوده میشد . این گونه عطایا را ایغار [۲] میخواندند . چنین مینماید که علی‌بن‌عیسی بعضی املاك را در ایغارین پس گرفته یا بملکیت خود درآورده باشد.ایغارین ناحیه‌ای بوده است مشتمل‌بر مرج [بفتح اول] و کرج وشاید وجه تسمیهٔاین املاك باین‌مناسبت باشد که آنها دراصل‌ازجملهٔ املاك اعطائی واز پرداخت خراج معاف‌بوده یاخراج کمتری بآنها تعلق میگرفته است .

آورده‌اند که علی‌بن‌عیسی‌فرمان داد تاهر کس که ملك خودرا برضا و دلخواه تسلیم کند قوت (یعنی جیره‌ای) ازغله آن ملك بدودهند وهمه مالیات(یعنی مالیات‌معمولی) که بمساحت برصاحب ملك‌لازم شودازومطالبه

---

۱ ـ اینکه وراث صاحب اصلی‌زمین اعطائی تاکجا میتوانستند زمین موروثی را برطبق قوانین وراثت اسلامی میان خودقسمت کنند روشن نیست . اگر چنین‌زمینی از طرف صاحب اصلی آن ببازماندگانش بارث میرسید درین صورت بظن‌غالب میتوان گفت که موافق احکام ارث میان‌ورثه تقسیم میشد اما اگر باصطلاح آنرا بعنوان عطیه بیکی از وراث متوفی می‌بخشیدنددرین‌حال تقسیم‌ملك جایزنبود. ۲ ـ نگاه کنید به‌لاك کارد ، ص۶۲ . همچنین نگاه کنیدبخوارزمی، مفاتیح‌العلوم، چاپ‌وان فلوتن van Vloten (لایدن، ۱۸۹۵)، ص ۶۰.

کنند و دیگر متعرض او نشوند و اورا زحمت ندهند.[۱]

از همهٔ اینها گذشته نوعی املاك خالصه بشکل قرقهای حکومتی وجود داشته است که در آنها اغنام و احشام خلیفه و اسبان قشون و چهارپایان چاپارخانه وغیره را میچراندهاند.[۲] مثلاً در تاریخ قم مذکورست که در هریك از دهات مجاور نهاوند چراگاهها و علف زارها از برای دواب خلفا اختصاص داده بودند و مؤلف آن کتاب نیز مینویسد که یکی از سرکردگان سپاه آنها را غصب کرد.[۳]

یکی دیگر از انواع زمین داری که بعدها اهمیت بسیار پیدا کرد زمین های وقفی بود. چنین بنظر میرسد که فکر ایجاد زمین های وقفی در اصل ازین جا پیدا شده باشد که پس از غلبهٔ تازیان زمین بمسلمانان فاتح تعلق گرفت و ملك آنان شد و اگرچه آنان زمین های خودرا یا بدلخواه و یا در برابر گرفتن پاداش تسلیم کردند با اینهمه از آن پس بصورت موقوفه درآمد وسپس روستاییان در برابر پرداخت مال الاجاره در املاك مزبور دارای حق انتفاع و باصطلاح «منفعة» شدند زیرا درین مورد زمین وقفی بنفع جامهٔ اسلامی «حبس» شده بود،[۴] اما در واقع وضع املاك موقوفه پیچیده تر ازین بود. در

---

۱ - تاریخ قم، ص ۱۸۷. نگاه کنید به معجم البلدان یاقوت چاپ ف. وستنفلد (لایپزیگ ۱۸۶۶ - ۷۳)، ج ۱، ص ۴۲۰ و ابن خردادبه، کتاب المسالك و الممالك چاپ دوخویه (Bibl. Geog. Arab، ج ۶،) ص ۲۴۴.

۲ - نگاه کنید به لاك گارد، ص ۲۰، ببعد. بلاذری برای مثال مراتع اغنام و احشام خلیفه المهدی (خلافتش از ۱۵۸ تا ۶۹ / ۷۷۵ - ۸۵) را که در مجاورت همدان بوده وداستان غصب کردن آنها را ذکر میکند (ص ۳۱۰ - ۱۱).

۳ - ص ۱۸۵ - ۶. چنین رسمی در عربستان پیش از اسلام معمول بوده و اراضی مخصوصی را بنام «حما» [بکسر اول] میان روسای قبایل تقسیم کرده بودند (نگاه کنید به ه. لامنز، مهد اسلام H. Lammens, Berceau de l' Isam (رم، ۱۹۱۴)، ج ۱، ص ۶۰ ببعد.

۴ - نگاه کنید بصفحات قبل این فصل همچنین نگاه کنید به لاك گارد، ص ۵۵ ببعد.

ازمنهٔ متأخر کلمه وقف بیشتر درمورد زمین‌هایـی بکاربرده شده‌است که مالکیت آنها بنفع عامه یایکی از امـور خیریه « حبس » شده باشد . نظراً مالکیت این گونه‌زمین‌ها تاابدغیر قابل انتقال میشداماعملاًمانندانواع دیگرزمین ممکن بود بوسیلهٔ غاصبان غصب شود. قدیمترین مورد دخالتی که سراغ داریم عمل عضدالدوله بویی (متوفی در۳۷۲/۹۸۲) درمورد اوقـاف سوادست که مفتشان وممیزانی برآنها گماشت و برای هر کدام مبلغ معینی بعنوان وظیفه مقرر کرد .[۱] مورد مشابه دیگر آنست که آل بویه املاکی راکه اعراب‌اشعری قم وقف ائمه [ع] واعقاب‌ایشان کرده بودند متصرف شدند .[۲]

از قرن سوم ببعد که خلافت عباسی راه زوال سپرد یکی ازانواع بسیار مهم زمین داری یعنی‌اقطاع‌رواج یافت واین‌کلمه درآن واحدهم دلالت‌میکند برواگذار کردن زمین وهم براعطای عوایدآن باشخاص. اصل ومنشأاقطاع بصدراسلام بازمیگردد اما تنها دردوره سلجوقیان ودر قرن پنجم بود که‌این نوع زمین داری مهمترین انـواع آن در مملکت شد .[۳] درعمل زمین های خالصه‌وهمچنین‌همه‌زمینهای‌بایر ومواتوباتلاقها [٤] ازقدیمترین ایام‌باعراب بعنوان املاك معاف ازخراج (ویحتمل مـوروثی) واگـذار میشد و این نوع واگذاری معروف بود به «اقطاع‌التملیك» .[٥] فقها که میکوشیدند که منشا این رسم رابسیرت نبوی منسوب کنند شرایطی برای اقطاع دادن قائل‌شدند. مثلا ابویوسف معتقد بود که زمین رافقط بشرط تصرف دائم میتوان باشخاص

۱ـ ابن‌مسکویه، انقراض‌خلافت عباسی Eclipse of the Abbasid Caliphate چاپ ه .ف . امـد روز H . F . Amedroz و د. س . مارگـولیـوث D . S . Margoliouth (اکسفرد ۱۹۲۱) ، ج۳ ، ص ۷۱ . گفته‌اند که مالی فراوان ازین‌راه جمع‌شد وبمصرف‌اقطاعات رسید (نگاه کنید به‌آنچه پس از این خواهد آمد) . ۲ ـ تاریخ قم ، ص ۲۷۹ . بموجب تاریخ قم اینها نیزمبدل به اقطاع‌شد . ۳ ـ نگاه کنید بفصل سوم . ٤ ـ اینها جمعاً به‌قطاعی معروف‌بود . ٥ ـ همچنین نگاه کنید به‌لاك گارد، صفحه ٥۸ ببعد .

داد و خلفای بعدی نمیتوانند که صاحب اقطاع [و باصطلاح مُقْطَع] یا وراث او یا کسانی که مقطع زمین خودرا بآنان فروخته است از تصرف زمین باز دارند مگر اینکه زمین‌را زراعت نکرده باشد که درین‌حال متصرف از حق خود محروم میشد.[۱] با اینهمه حکومت علاقه ای بنظریه فقها نداشت و اصولاهمّ اومصروف‌جمع‌مال‌الاجاره این‌زمین‌ها بود و علی رغم‌فقها زمین های خودرا برای مدت کوتاه یاطولانی باجاره میداد و این نوع واگذار کردن زمین‌را «طعمه [۲]» مینامیدند. اجاره داری‌مالیات‌جزو این‌نوع‌اجاره‌داریها بود. مالیات زمین‌هایی را که متعلق بجامعه های روستایی بود یك جا تعیین میکردندو دربسیاری‌ازموارد‌مالیات‌همهٔ‌ولایات‌رااجاره‌میدادند.وضع اجاره‌دار درآمدهای مالیاتی بسیار شبیه بوضع اقطاع‌دار یا مقطع بود زیرا فرق میان مستأجر مالیات که میتوانست‌بزور مالیات را وصول کند بایك‌فرد عادی که‌با استفاده ازحمایت حکومت‌مسؤول وصول‌مالیات زمین مورد تصرف خویش بود (یعنی زمین‌متعلق‌بحکومت که یا در تصرف او بود ویابارث‌برده بود وغیره) بسیارنا چیز بود. درهرحال مالیات را عملا دهقانان میدادند ومقطع‌ومستأجر مالیات واسطهٔ میان دهقانان وحکومت بودند.[۳]

ماوردی از مؤلفان‌قرن‌پنجم کوشیده‌است که سوابق تاریخی‌را منطبق با

---

۱ ـ ص ۹۰ ـ ۲ [چاپ قاهره ، ۱۳۴٤، ص ۷۷] . ادعا کرده اند که عمر گفته‌است : «من احیا ارضاً میتة فهی له و لیس لمحتجر حق‌بعد ثلاث سنین.» [اگر کسی زمین موات را احیا کرد ملك اوست ولی اگر کسی تحجیر کرد وتاسه سال بعمران آن نپرداخت‌دیگراورا هیچگونه‌حقی بدان نیست] .   ۲ ـ بکر Beker مشابهت میان این نوع زمین داری‌و و اقطاع داری معمول در بوزانطیه [= بیزانس] را تاکید میکند و معتقد است که اولی صورت احیا شده یا تکامل یافته دومی است . (تحقیقات اسلامی ، ج ۱ ، ص ۲۲۰ ببعد) .

۳ ـ همان کتاب ، ج۱ ، ص ۲۳۹ .

اصول عقل ومنطق کند . وی قائل بدو گونه اقطاع است که آنها را بترتیب اقطاع التملیك واقطاع الاستغلال مینامد. اولی معرف زمین واگذاری ودومی معرف عواید چنین زمینی است . وی معتقد بود که واگذار کردن زمین‌های موات بعنوان اقطاع التملیك که‌ازدوران پیش‌ازاسلام یاپس ازاسلام‌معمول‌بوده امریست مشروع وزمین های‌مزروع خواه واقع‌درسرزمین اسلام(دارالاسلام) باشد و خواه در سر زمین کفار (دارالحرب)نیزهمین‌حال‌رادارد . در مورد اخیر پیش از غلبهٔ اسلام زمین‌هارا ممکن‌بود باشخاص واگذار کنند اما پس از اسلام‌مالکیت اقطاع داران نسبت باین گونه اراضی موکول بر این‌بود که مسلمین بر آنها استیلا یافته‌باشند . در مورد اعطای اقطاع باشخاص بمنظور استفاده ازعواید آن ماوردی‌معتقد بود که واگذار کردن زمینهای خراجی‌و عشری مشروع است وعقیده داشت که سپاهیان از زمرهٔ افرادی هستند که بیش ازهمه استحقاق‌بهره‌مندی ازعواید زمینهای خراجی را دارند . اما قید میکند که این گونه عطایا نباید موروثی باشد [۱].

ماوردی حق داشت که میان این دودسته اقطاع قائل بامتیاز باشد زیرا کاملاواضح وروشن است که دو اصل‌مشخص‌ممتاز‌پایه‌و اساس‌اقطاع‌را تشکیل میداده است .

---

۱ ـ ص ۱۸۱ ـ ۸ . ابن‌جماعه (۶۳۹ ـ ۱۲۴۱/۷۳۳ ـ ۱۳۳۳) قائل بسه‌نوع اقطاع است : اقطاع التملیك و اقطاع الاستغلال و اقطاع الارفاق. وی اعطای‌معادن را مشمول نوع اخیرمیداند (ماوردی مشمول اقطاع الاستغلال دانسته‌بود) همچنین واگذارکردن راهها و بازار ها را (اسلامیات Islamica ، ج ۴ ، فصل ۴ ، ص ۳۷۴ ـ ۸۳). این‌نوع سوم که اوقائل است یعنی اقطاع الارفاق درواقع همان زمین‌های اجاره‌ای(« التزام»)است وفرق آن‌با اجاره‌کردن درآمدهای مالیاتی محل بسیارنا چیزست .

در مورد اقطاعات نوع اول یعنی اقطاع التملیك از آنجا که این نوع اقطاع عبارت بود از زمین‌های بایری که بشرط زراعت باشخاص واگذار میکردند پیداست که مقصود ازین کار پیشرفت کشاورزی و بالنتیجه ازدیاد در آمد حکومت بوده است و اما اعطای زمین‌های نوع دوم یعنی اقطاع الاستغلال موجبات مختلفی داشته است . درین مورد آنچه دهقانان ملل مغلوب که مشمول خراج بودند بآن توجه داشتند زراعت زمین بود و مقصود اصلی حکومت این بود که اولا وسیلهٔ اطمینان بخشی برای تأمین معاش افراد شایسته جامعه خاصه جنگجویان آماده بخدمت اسلام در اختیار آنان بگذارد و بدین گونه مزد خدماتشان را بدهد و آنان را بامید دریافت چنین پاداشها بکار های بهتر تشویق کند . ثانیاً بدست یك طبقه از اشراف نظامی سلطهٔ خود را بر ملل مغلوب حفظ کند.[1]

پیش ازین اشاره کردیم که این تمایل بوجود آمده بود که تقسیم بندی زمین‌ها را به « خالصه » و « عامه » برهم زنند و این هر دو نوع را بوسیلهٔ عمل غصب مبدل باملاك خصوصی کنند . اعطای زمین‌های اقطاعی این آشفتگی را شدید تر کرد و باعث شد زمین متعلق بیك نوع و دسته مخصوص جزو زمین متعلق بنوع و دستهٔ دیگر شود چه زمینی که بعنوان اقطاع التملیك اعطا میشد موروثی بود و در ابتدا فرق آن با ملك شخصی بسیار ناچیز بود .

بعدها تحولات بیشتری در روش اقطاع پدید آمد که در نتیجه زمین های اقطاعی غالباً بوسیلهٔ غصب مبدل بملك خصوصی میشد . در فصل سوم ازین تحولات

---

۱ ـ فن تیشن دورف P.A. von Tischendorf ، رسم تیول داری در دولتهای اسلامی Das Lehnswesen in den moslemischen Staaten (لایپزیگ، ۱۸۷۲) ص ۲۰ و ۲۱ ؛ مقایسه کنید با بلاذری ، ص ۱۲۷ .

بتفصیل بیشتر سخن خواهیم گفت . در ینجا همینقدر کافیست اشاره کنیم که رسم اقطاع دادن منحصر بخلفا نبود . عمال خلیفه در نواحیی که بزیر فرمان داشتند زمین هایی بزیر دستان خود میدادند وحکام محلی نیز از همین روش پیروی میکردند [۱] .

۱ ـ مثلا طاهربن عمروبن لیث در ۲۸۹/۹۰۱ ـ ۲ اقطاعات بسیاری بلشکریان خود داد (تاریخ سیستان ، ص ۲۷٤) . آورده‌اند که داعی کبیر که در حدود سال ۳۱۰/۹۲۳ در طبرستان فرمان میراند هفته‌ای یك روز وقت خود را صرف ادارهٔ امور املاك واقطاعات میکرد (ابن اسفندیار ، تاریخ طبرستان ، قسم‌اول ، جزواول ، ص ۲۸٤) واین مطلب حاکی ازآنست که درآن سامان روش اقطاع از لوازم دستگاه اداری حکومت بوده است .

فصل دوم

اداره کردن در آمد های مملکتی

گروهی را عقیده بر اینست که گرچه مقصود فقها از آوردن نظریات (تئوریها) شرعی توجیه راه ورسم معمول زمان وانطباق آن با موازین عقل ومنطق بوده است با اینهمه همین نظریات شرعی در تحول آداب وسنن مربوط بمسأله زمین‌داری مؤثر افتاده است . مطلب دیگری که درمسأله زمین‌داری وترکیب طبقات زمین دار سخت مؤثر واقع شده مسأله اداره کردن درآمدهای مملکتی است . منشأ بعضی ازانواع زمین‌داری مانند اقطاع الاستغلال (نگاه کنید بفصل‌سابق) روشهایی‌بوده که ارتباط با اجاره کردن درآمد های مالیاتی داشته است وچنانکه اشاره کردیم غالباً امتیاز میان مستأجر در آمد های مالیاتی واقطاع دار یا مقطع در عمل بسیار ناچیز بوده است . ازین گذشته بمرور دهورهم مستأجر در آمد های مالیاتی وهم مقطع بمالکان اراضی مبدل شده‌اند . همچنین در طرز ترکیب طبقهٔ زمین دار تغییرات دیگری که ناشی ازروشهای مربوط باداره کردن درآمدهای مملکتی بوده راه یافته است . معمولا اوضاع اقتصادی کشور متزلزل بود و هنگامی که این تزلزل بازهم بیشتر میشد برمیزان مالیات میافزودند بنحوی که درپاره‌ای از موارد ازبس بار مالیات مردم سنگین میشد زمین داران زمینهای خود را میفروختند و دهقانان غالباً آنها را رها میکردند ومیرفتند .

ازاینرو بی‌مناسبت نیست اگر دربنجادربارهٔ روشهای‌مالیاتیی که شامل‌حال نواحی‌مختلف‌مملکت میشد بتفصیل بیشترسخن گوییم. شرع اسلام همچنانکه متضمن‌نظریاتی‌دربارهٔ زمین داری بود احکامی نیز درمسأله مالیات مقرر داشته بود . مطابق‌این‌احکام فردمسلمان میبایست صدقه یازکوة اموال‌خودرا بدهد.

(برای تعیین حد نصاب صدقه و زکوة وطرز پرداخت آنها اصول معینیوضع شده بود) و اگر موضوع صدقهٔ وزکوة زمین بودآنگاه عنوان «عشر» یا یك دهم را پیدامیکرد، از اینرو زمین عشری با زمین خراجی که مالیاتآنرا از راههای مختلف تقویم میکردند فرق داشت. چنانکه اشاه کردیم عملا در بسیاری موارد درمسائل ملکی ومالیاتی فرقی میان مؤمن وکافر نمیگذاشتند وهردو دسته مالیات خود را بمیزانی که معین شده بود میپرداختند اما ببیان دقیق باید گفت کـه مالیات گرفتن ازمسلمانان عملی خلاف شرع بود. اصل ومنشأ این مالیاتها و روش تقویم آنهارا باید در بسیاری موارد مربوط بآداب وعادات محلییی دانست که در روزگار پیش از اسلام رواج داشته است. در مورد اصول مالیاتی خاصه تا آنجاکـه مطلب بمسأله زمین داری ارتباط دارد باید دانست که درواقع در دورهٔ اسلامی غالباً اصول وروش مالیاتی شاهنشاهی ساسانیرا بکارمیگرفتند وجهد فقها نیز درینمورد برآن بود که بتوجیه سوابق تاریخی وتطبیق آنها با موازینعقلی پردازند وآنهارا درقالب شریعتبریزند.

در نقاط مختلف شاهنشاهی ساسانی انواع و اقسام معتنابهی از روشهـای مختلف مربوط بتعیین میزان واقعی مالیات ارضی، تقویـم آن و تبدیل و باصطلاح تسعیرمالیات جنسی (یعنیآن مقدار که برعهدهٔ مؤدیان مالیات بود) بمالیات نقدی وجود داشت. ازنظر شرعی عوامل مهمی که درین مسأله تأثیر داشت عبارت بود از اوضاع جغرافیایی، طریقهٔ آبیاری، نوع تصرف، نـوع زراعت، قیمت ها و کمیت محصول. با اینهمه در واقع میتوان گفت که عامل قطعی بظن غالب رسوم وآداب محلی بوده است.

مبنای تقویممالیاتمساحت کردن زمین یاتعیینمقدارمحصول بود ومالیاتی کهمیگرفتندعبارت بودازمقدارمعینی ازمحصول کهبعنوانمالیات برمیداشتند

یا آنکه آنرا ارزیابی میکردند وبهایش را میستاندند ، بعلاوه مالیات را یا برحسب مقررات مخصوص تقویم میکردند یا اینکه مؤدیان مالیات بدهی مالیاتی‌خودرا بمبلغ معینی باحکومت مصالحه میکردند . قطع‌نظر از «صدقه» («زکوة») که میزان آن ثابت‌بود همه بطور کلی این اصل‌را قبول داشتند که امام یعنی رهبر جامعهٔ اسلامی میتواند بنسبت بنیهٔ مالی‌مالیات دهندگان برنرخ «خراج» بیفزاید یا ازآن بکاهد. بعلاوه امام میتوانست بوضع خراج نقدی یا جنسی بپردازد .[۱] غالب فقهای اسلام بعنوان نمونه داستان تثبیت نرخ خراج سواد را ذکر کرده‌اند هرچند در باره نرخهای واقعی خراجی که عمر (خلافت او از۱۳ تا ۲۳/۶۳٤ - ٤٤بوده‌است) برای‌آنجاتعیین کرده بود با هم اختلاف دارند[۲] . بنا بیك روایت نرخ خراجی که عمر تعیین کرده بود عبارت بود ازیك درهم ویك قفیز[۳] خراج جنسی بابت هرجریب. بروایت دیگر نرخ خراج درهرجریب ازین قراربود : برای انگور ۱۰ درم و برای خرما ۸ وبرای نیشکر ٦ وبرای شبدر ٥ وبرای گندم ٤ وبرای جو ۲ درهم[٤] . در روایات مختلف ارقام و اعداد متعدد دیگرذکرشده است.[٥]

۱- ابویوسف ، ص ۱۲۹. ۲ - همچنین نگاه کنید به دنت ، داستان گرویدن مردم بکیش اسلام ودادن‌مالیات‌سرانه‌درصدر اسلام،ص۱٤ ببعد که موضوع‌آن بحث‌دراستیفای‌خراج سواد در زمان غلبهٔ تازیان است . ۳- یعنی $5\frac{1}{2}$ رطل (ابو یوسف ، ص ۸۱).

٤ - ماوردی، ص۳۰٤ . ٥- نگاه کنید بابن خرداد به، ص۱۱ وبتاریخ قم، ص۱۸۱-۲ و به ابویوسف ، ص ٥٦ - ۸ و بـه صولی ، ادب الکاتب ، ص ۲۱۸ و به بلاذری ، ص ۲٦۹ وبابن رسته ، کتاب الاعلاق النفیسه‌چاپ دوخویه (Bibl. Geog. Arab.) ص۱۰٥. با اینهمه ابویوسف عقیده داشت که بابت گندم وجو دیمی باید دوپنجم محصول وبابت گندم و جوی که با « دالیه » (نوع مخصوصی از چرخ چاه) آبیاری میشود باید سه دهم حاصل خراج داد و حال آنکه بابت خرما و انگور وعلیق و باغها یك ثلث و بابت محصول صیفی یك ربع باید پرداخت (ص۷۷) .

همچنین در این که زمین‌های بایر مشمول خراج شده بود یا نه اختلاف عقیده وجود دارد.

درروایتی این مطلب راهم علاوه کرده‌اند که برای هرجریب کنجد ۵ درهم وبرای بقولات مانند تره وپیازوسیروغیره سه درهم وبرای پنبه ۵درهم خراج معین کرده بودند.[1] ازین جا پیداست که اساساً مسلمانان در دورهٔ فتوحات خود عیناً همان روش مالیاتی معمول زمان را بکار برده اند (نگاه کنید بفصل نخست). این روش مالیاتی یعنی تقویم خراج برحسب مساحت زمین ووصول آن بنقد یاهم بنقد وهم بجنس ظاهراً تا روزگار خلافت منصور عباسی دوام یافته است ودرعهد او تغییراتی در میزان قیمت ها پدید آمده بنحوی که مردم برای بدست‌آوردن وجوه مالیاتی دچارعسرت‌شده‌اند ولاجرم سواد روبویرانی نهاده است. بهمین سبب در ایام منصور تغییراتی در طرز تقویم خراج پدیدآمد و مقرر شد که خراج را برحسب محصول واقعی زمین تقویم کنند نه برحسب مساحت آن، پس ملاك و مأخذی که برای تقویم خراج معین کردند ظاهراً عبارت بود از نصف حاصل زمین های دیمی ویك سوم حاصل زمین هایی که با «دالیه» آبیاری میشد ویك چهارم محصول زمین هایی که با دولاب (این نیز نوعی ازچرخ چاه بوده است) مشروب می گشت. نخلهای خرما وتاکها ودرختان‌میوه رامیشمردند وخراجی که برای‌آنهاتعیین میکردند بستگی بوضع جغرافیایی داشت ودر هرحال مقدار مالیات از نصف محصول تجاوز نمیکرد.[2]

فارس که درزمان‌ساسانیان دردست‌اشراف‌ملاك‌بودخاصیت «تیولی» وباصطلاح

۱– تاریخ قم، ص ۱۸۲. ۲– ماوردی، ص۳۰۶. در زمان عضدالدوله بویی ده درصد باصل خراج («الاصل») افزوده شد. (ابن مسکویه، زوال خلافت عباسی، ج ۳، ص۷۱). درمورد میزان خراجی که در دورهٔ ساسانی تعیین شده بود نگاه کنید بفصل نخست.

«فئودالی» خودرا تا دورهٔ اسلامی حفظ کرد وچنین مینماید که تا قرن چهارم هجری قسمت اعظم ایالت فارس همچنان دردست ملاکان قدیم مانده باشد.[۱] زمین های مزروع مشمول «خراج» و «عشر» بود ودرمورد مراتع خراجی باسم «مراعی» و درمورد معادن خراجی بمیزان یك پنجم و همچنین خراجی برای آب وضع کرده بودند. خراج فارس را بسه طریق تقویم میکردند: یا بر اساس وسعت زمین وباصطلاح «مساحت» ویا بر بنیاد حاصلی که بدست میامد و باصطلاح «مقاسمه» یعنی برداشتن سهم معینی ازحاصل، طریقه سوم این بود که بجای آنکه مالیات را حتماً بر بنیان مساحت یا مقایسه تعیین کنند آن را یك جا و یك قلم و باصطلاح بر اساس «مقاطعه» حساب میکردند، یعنی زمین داران خراجی را که میبایست بپردازند بمبلغ معین مصالحه میکردند و این مبلغ نه بنسبت وسعت زمینهای زیر کشت بیشتر میشد ونه بنسبت فراوانی محصول[۲]. درمورد اول یعنی زمین هایی که مساحت میکردند آنچه عملا ملاك کار محصلان مالیاتی قرارمیگرفت زمین های زیر کشت بود. بنابگفتهٔ اصطخری خراج قسمت اعظم ایالت فارس بدین طریق که گفتیم تعیین میشده است. میزان خراج در نواحی مختلف فارس فرق میکرده است چنانکه درشیراز درهر جریب بزرگ (یعنی سه ودو سوم جریب

---

۱ ـ همچنین در پایان قرن سوم هجری اصفهان خاصه ناحیه برائان وبرخوار [اولی بروزن فراهان و دومی بفتح با] بیشتر دردست عمده مالکان ایرانی بوده است (ابن واضح، کتاب ـ البلدان، چاپ گاستون ویه Gaston Wiet (قاهره، ۱۹۳۷)، ص ۷۶، ۷۷.

۲ ـ با این ترتیب مقاطعه نوعی ازاجاره داری بوده است وتا آنجا که سبب میشده که مردم یك ناحیه تاحدی ازدخالت محصلان مالیات برهند شاید کار سفیدی بوده است. این کار با اجاره دادن درآمدهای مالیاتی فرق داشته است زیرا درصورت اخیر اجاره کردن درآمدهای مالیاتی رابمزایده میگذاشتند و بهرکه بیشتر حاضر بپول دادن میشد میفروختند و این عمل برای پیشرفت کشاورزی بی نهایت زیان بخش بود.

کوچك یاجریب عادی که برابرست با ۶۰ گز ۹ قبضه‌ای) گندم وجو آبی ۱۹۰ درهم بوده ودر هرجریب از درختانی که با آب نهر مشروب میشده ۱۹۲ درهم ودر هرجریب ازشبدر یاسبزیجات آبی ۲۳۷ درهم ودرهرجریب ازپنبهٔ آبی ۲۵۶ $\frac{۲}{۳}$ درهم[۱] ودرهرجریب ازتاکستانها ۱۴۲۵ درهم. این نرخهااز نرخهای معمول در سایر نقاط فارس بیشتر بود. مثلا خراج کوار [بضم کاف] دو سوم میزان معمول درشیراز بود.[۲] خراج محصول دیمی یك سوم خراجی بود که بمحصول آبی (محصولی که با آب قنات مشروب شده بود) تعلق میگرفت و خراج محصولی که بوسیلهٔ چاه آبیاری میشد دوسوم و محصولی که یك بار آب میخورد یك چهارم بود و اگر دوبار آب میخورد از نظر جمع خراج درحکم حاصل آبی بود[۳]. مأخذ خراج دردارابجرد وارجان[۴] [بفتح اول و دوم و تشدید دوم] و شاپور بسته بجنس زمین فرق میکرد.[۵] ظاهراً تاکستانها و درختان فارس ازخراج معاف بود تا اینکه علی‌بن‌عیسی الجراح در ۳۰۲/۹۱۴ - ۱۵ بر آنها درهمه نواحی فارس خراج بست.

درمواردی که میخواستند خراج را بطریق مقاسمه تشخیص دهند دوروش متداول بود. درمورد روسای عشایری که اسنادی از علی [ع] وعمر وسایر خلفا

---

۱ - ابن حوقل مینویسد $\frac{۲}{۳}$ ۲۵۷ درهم (ج ۲، ص ۳۰۲). ۲ - اصطخری، ص ۱۵۷؛ همچنین نگاه کنید به ابن حوقل، ج ۲، ص ۳۰۲. ۳ - اصطخری. ص ۱۵۷. روایت ابن‌حوقل اندکی با این تفاوت دارد. وی مینویسد: «البطیخ والقثاء والبقول علی ثلثی الخراج، واذاسقی السیح سقیةً قبض السلطان ربع الخراج واذا بدی بالسقیه الثانیه طالب بتمام الخراج.» (ج ۲، ص ۳۰۲) [معنی آنکه خراج خربوزه وخیار و لوبیا چنانچه این محصولات با آب مشروب شده باشد دوثلث است واگرزمین آبیاری‌شده یك بارآب خورده باشد سلطان ربع خراج وچنانچه دوبار آبیاری‌شده باشد تمام خراج را میستاند].

۴ - این شهر امروز دیگرباقی نیست، محل آن نزدیك بهبهان کنونیست. ۵ - اصطخری ص، ۱۵۷ - ۸ و ابن حوقل، ج ۲، ص ۳۰۲ - ۳.

دردست داشتند مأخذخراج برطبق آنچه دراسناد قیدشده بود ازقراریك دهم و یك سوم ویك چهارم بودو درمورد دیگران بیت المال میزان خراج را تعیین میکرد. خراج زمینهای خالصه بوسیلهٔ مقاسمه یا قرار داد و باصطلاح «مقاطعه» تعیین و در هر حال بنقد پرداخته میشد.[۱] مقدسی مینویسد دشت‌هایی که خراج ثابت برای آنها تعیین‌شده بود درصورتی‌هم که شوره زارو لم یزرع بود بیست درهم بابت خراج بر آنها تعلق میگرفت.[۲]

در قم خراج را بر حسب مساحت تقویم میکردند و قم را میان سالهای ۱۸۹/۸۰۴ – ۵ و ۳۰۳/۹۱۵ – ۱۶ هشت بار مساحت کرده اند.[۳] مالیاتی که می‌بستند برای دوره ومدت معیمی معتبر بود واختلاف هردوره با ادوار دیگر نسبةً بسیار بود، فی المثل مالیات ماه بصره (دینور) رادرسال ۳۰۲/۹۱۴-۱۵ دهساله بستند. ازطرف دیگر مالیات ایغارین (مرج و کرج) را در ۲۹۷/۹۰۹-۱۰ برای سه‌سال تعیین کردند «اما درواقع برین دستور شصت‌سال بگذشت.»[۴]

هرگاه دریك منطقه مالیاتی با اوضاع طبیعی نسبةً گوناگونی مواجه میشدند - همچنانکه فی‌المثل درقم چنین موردی‌پیش آمده‌بود - درین حال به تنظیم عده ای از سیاهه های مالیاتی میپرداختند تا بدین گونه احتیاجات محلی را مرتفع سازند. بموجب تاریخ قم هفت سیاهه‌ازین قبیل درقم وجود داشته که باصطلاح آنرا «وضیعه» یا طسق [بکسر اول] میگفته اند. بموجب این سیاهه ها میزان مالیات غلات مختلف در هر جریب[۵] بشرحی بوده که در جدول صفحه ۹۴ نشان داده‌ایم:[۶]

۱ - اصطخری، ص ۱۵۷ - ۸ وابن حوقل، ج ۲، ص ۳۰۲ - ۳. ۲ - کتاب احسن التقاسیم چاپ دوخویه (Bibl. Geog. Arab.) ص، ۴۵۳. ۳ - تاریخ قم، ص ۱۰۱ - ۶. ۴ - همان کتاب، ص ۱۸۶. ۵ - باحتمال کلی در حدود ۳۶۰۰ گز. ۶- تاریخ قم، ص ۱۱۲ - ۲۲.

سیاهه (بدرهم)

	اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم
گندم، جو، نخود، عدس	۱۵ ۱/۶	۱۳ ۱/۶	۱۲ ۱/۶	۱۵ ۱/۱۶	۹ ۱/۶	۶ ۱/۶	۳ ۱/۶
پنبه	۳۸	۳۰	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	✡ ۳۸ اگر از قنات آبیاری شده باشد مگر در بعضی جاها که ۳۰ بود.
درخت	۳۸	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	۳۸
تاکستانهای آباد +	۵۰	۳۲	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	۳۲ مگر در سه ناحیه
تاکستانهای خراب		۱۶	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠
بقولات	۲۵ (تاکستانهای خراب، بقولات، خیارکاریها)	۱۵	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠
خیارکاریها		۱۵	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	۲۵ مگر در سه ناحیه
جالیز		٠٠	٠٠	۲۵ #	٠٠	٠٠	۲۵ مگر در سه ناحیه
هویج		٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	۲۵
شلغم		۱۵	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	۲۵
پیاز	۲۵ (هویج، شلغم، پیاز، سیر، تره بار و سبزیهای دیگر)	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	۲۵
سیر		٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	۲۵
تره بار و سبزیهای دیگر		٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	۲۵
شبدر [رطاب]	۳۰	۱۵	٠٠	۱۵ مگر در سه ناحیه که ۲۵ می پرداختند	٠٠	٠٠	٠٠
ارزن	۱۴	٠٠	٠٠	۱۴	٠٠	٠٠	٠٠
کنجد، زیره	۱۵	٠٠	٠٠	۱۵	٠٠	٠٠	٠٠
زعفران		٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	۶۲ مگر در سه ناحیه که ۴۲ بود.
شنبلیله، شبدر	۹ ۱/۶	٠٠	٠٠	۹ ۱/۶	٠٠	٠٠	٠٠
درخت میوه	۵ بهر طاق △	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	۱ بهر ده درخت
پسته	یک درهم بهر ۶ درخت	٠٠	٠٠	۲ بهر ۶ درخت	٠٠	٠٠	٠٠
زیتون	یا ۳۶ طاق △	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠	٠٠
خمهای دوشاب	۲ درهم بهر خم	٠٠	٠٠	۲	٠٠	٠٠	٠٠
درخت گردوی تمام بار	۱ ۱/۲	٠٠	٠٠	۱ ۱/۲	٠٠	٠٠	۱
درخت گردوی میانه	۱	٠٠	٠٠	۱	٠٠	٠٠	٠٠
نهال گردو [= گردوی دون]	۱/۲	٠٠	٠٠	۱/۲	٠٠	٠٠	٠٠
آسیاهای نزدیک رودخانه	۷۰	٠٠	٠٠	۲۵،۷۰ یا ۱۲	٠٠	٠٠	۱۵
آسیاهای قهستان	۲۵	۱۲	٠٠	۲۵	٠٠	٠٠	٠٠

✡ نگاه کنید بصفحه ۹۵ حاشیه ۴ + درمتن تاریخ قم در صفحات پیش از این سیاهه‌ها یعنی در صفحهٔ ۱۰۹ کلمهٔ خراب درمقابل آباد بکاربرده شده ومعنی خراب درینجا ظاهراً اینست که دارای وضع بدیست نه اینکه منهدم است (یعنی مثلا حاصل نمیدهد) والا دوغیراین صورت دلیل نداشت که خراج آنهارا باندازهٔ نصف خراج تاکستانهای آباد معین کنند.

خراج جالیزی که ازرودخانه مشروب نشده بود یک سوم خراج جالیزی بود که از رودخانه مشروب شده بود.

△ یعنی نهالی که شاخه ندارد.

دهقانانی که بر اساس مزارعه کار میکردند و کسانی که بجامعه مورد حمایت مسلمانان تعلق داشتند (یعنی اهل ذمه) جزیه را بموجب دوسیاهه میپرداختند . مطابق سیاههٔ اول هر مردی ۲۴ درهم و مطابق سیاههٔ دوم هر مردی دوازده درهم میپرداخت.[۱]

خراج صاحبان احشام و صحرا نشینان نیز بموجب دو سیاهه معین میشد . مطابق یك سیاهه هر مرد ۱۲ درهم و مطابق دیگری هر مرد شش درهم میپرداخت .[۲]

درسیاههٔ چهارم از خراج ارباب بیوت (یا خراجی که بر رئیس هرخانواده می بستند) بمبلغ ۱۲درهم و ۶درهم ذکری رفته‌است.[۳]

در نهاوند میزان‌خراجی که در سیاههٔ چهارم مالیاتی ذکر شده اند کی باجاهای‌دیگر تفاوت داشته وبشرح ذیل بوده است :

گندم‌آبی که‌باآب‌رودخانه مشروب‌شده‌باشدازقرار هر جریب $6\frac{1}{2}$ درهم

جو آبی که با آب‌رودخانه‌مشروب شده‌باشداز قرارهرجریب $4\frac{1}{2}$ درهم

گندمی که با آب قنات[۴] آبیاری شده‌باشد $1\frac{1}{2}$درهم

---

۱ ـ همان کتاب ، ص ۱۱۲ ـ ۱۳ و ص ۱۲۰. ۲ ـ همان کتاب ، ص۱۱۳.

۳ ـ تاریخ قم ص ۱۲۰. ۴ ـ معنی جمله «گندم که آب اززمین کشد» معلوم‌نیست. احتمال دارد که این‌جمله که‌بازهم درصفحه۲۱ تاریخ قم‌آمده‌بمعنی زمینی‌باشد که ازآب‌قنات مشروب میشود . جمله «که‌آب ازبیخ زمین کشد» درصفحه ۱۲۰و۱۲۱ بکاربرده شده‌وظاهراً بهمان معنی‌است ویا زمینی‌که بطریق دیگرآبیاری شده‌باشد (« که آنراآب داده‌باشند») فرق‌دارد.معنی‌جملهٔ اخیربظن‌غالب‌زمینی‌است که ازرودخانه آبیاری شده‌باشد ودرهمه‌این‌موارد میزان خراج بسیارست . همین نکته موید این تفسیرست که جمله نخستین بمعنی زمینی‌است که ازآب‌قنات مشروب شود وجمله دوم بمعنی زمینی است که آنرا بوسیلهٔ رودخانه آبیاری کرده باشند . ازطرف دیگر امروز در بعضی نواحی مجاور کاشان میان قنواتی که از طبقات عمیق‌و پر آب زمین سرچشمه گرفته‌باشد با قنواتی که در روی زمین‌جاریست فرق میگذارند وجمله «که آب اززمین کشد » ممکنست بمعنی قناتهای روی‌زمینی باشد یعنی‌قناتهایی که هنگام خشك سالی آب‌آنها کم میشود .

جوی که باآب قنات آبیاری شده باشد $1\frac{2}{3}$ درهم

عدس ۲درهم

نخود٤ درهم

شنبلیله $\frac{2}{3}$ درهم

شبدر $\frac{1}{2}$ درهم

تاکستان ازقرارهر نهرآب ٤درهم

کنجد ٤ درهم

زعفران ۳۰درهم

ارزن [گاورس] $1\frac{1}{2}$ درهم

پنبه ۱۵ درهم [۱]

همچنین املاك مشمول خراجی‌بوده است که با آنچه درسایر موارد ذکر شده اند کی تفاوت دارد و بشرح ذیل است .

گندم و جو $8\frac{1}{3}$ درهم

کشتی که از قنات آبیاری میشود ، ۳درهم [۲]

انواع سبزیها وبقولات ۱٦درهم

تاکستانها ۲۷ درهم

شنبلیله و ارزن $3\frac{1}{6}$ درهم

زعفران $43\frac{1}{3}$ درهم

نخودو کنجد ۱۰درهم

درخت میوه دار ازقرارهر سه‌درخت ۱ درهم

نهال ازقرارهر درخت ۱ درهم

---

۱ ـ تاریخ قم، ص ۱۲۰ . ۲ ـ نگاه کنید بصفحهٔ ۹۵ حاشیهٔ٤ .

درخت گردوی تمام بار ۲ درهم

درخت گردوی میانه $\frac{۲}{۳}$۱ درهم

دوشاب از قرار هر «حوض» ۱ درهم

پنبه ۶۲ درهم

آسیاها ۳۰ درهم[۱]

اسنادی که دربارهٔ چگونگی ادارهٔ امور مملکت بجای‌مانده ودرجزییات بحث کرده باشد فراوان نیست وچنین سندی را مؤلف تاریخ قم در کتاب خود آورده است.[۲] این سند مشتمل است بر دستوراتی که بمساحان داده شده و مؤلف تاریخ قم آنرا از کتابی کهنه نقل کرده که در قم یافته بوده است. اینك آن سند:

میباید که مساح صور (سواحل رودخانه) که بزبان قم آنرا مرز گویند وسواقی[۳] وانهار رامساحت نکنند و نپیماید وهمچنین زمینهای بایر و نا مزروع نپیماید و چون در میانه زرع واقع شده‌باشد و مساحت کرده بعد ازآن اسقاط کند و آنراازحساب مساحت وضع کند. دیگر زرعی که بواسطهٔ آفت نشو ونما نکرده باشد یا پنبه که رسته نشده باشد یارسته شده باشد و آب نداده باشند وحق آبهٔ آن بدان‌نرسیده باشد و ازآن‌منع کرده باشندصاحبش را برصدق سخن‌او سوگند دهند وبعد از آن آنرابا موضعی که مثل آن‌بودنسبت نمایندوقیاس کنند.

دیگرنهری که برهردوطرف آن میانه‌نشانده‌باشند اعم ازآنکه‌معرّش (دارای‌چفته وداربست) باشد یا غیرمعرش وبزبان قمی‌ساباط گویند طول آن‌بپیماید بدان‌مقدار که برسد در نیم گز ضرب کنند وبزنند واگر بریك‌طرف نشانده باشند طول آن‌در دانگ نیم یك گز ضرب کنند وبرآن حساب کنند وحکم درخت‌بر کنار انهارهمین است.

دیگر کرمی (تاکی) وباغی که‌چهار ساله‌بود که میانه آنرا نشانده باشند آنرا بر کروم جدیده و حدیثه نویسند ویك نیمه ازآنچ برزز معموره قدیمه تمام بار نهاده باشند بر آن کرم وضع کنند و بنویسند. دیگر کرمی که آنرامطبق گویند(موهایی که داربست ندارد) وباصطلاح

---

۱ ـ تاریخ قم، ص ۱۲۱ ـ ۲. ۲ ـ مؤلف تاریخ قم در نیمه دوم قرن چهارم هجری میزیسته است. ۳ ـ کلمه‌ای که درمتن‌آمده سواقی است که‌بظن قریب بیقین دراینجابمعنی کاریزیا قنات آورده شده‌است نه بمعنی‌جوی وبرکه.

اهل قم آنرا غیرساباط گویند مثل‌باغات و کروم‌قم آنرا بپیمایند دو دانگ جهت سواقی که‌آنرا بزبان قمی کوز گویند درحساب نیارد ، دیگر کرمی که خراب [۱] باشد آنرا بر خراب نویسد و کرمی که میانه‌را بر‌پی یکدیگر ننشانده‌باشند بلکه میانهای آن‌متفرق باشند آنرابشمارد وبیست وچهار اصل میانه‌را بقفیزی‌حساب کند و آنك ازخضریات ودیگردرختها که در کروم معینه‌باشد آنرا حساب ننمایند و مضایقه نکند وبرحساب کرم اختصارنماید .

دیگر باغی که درختهای مثمره درآن متفرق‌باشند ، درختها را بشمارد وهرسی‌وشش‌درخت قفیزی حساب کندوباغی که درختهای‌میوه درآن پهلوی‌یکدیگرنشانده باشند آن باغ را نپیماید ونبیند که‌چه مقدارست . [۲]

ودرختهایی که غیرمثمره باشد اعم ازآنك متفرق باشند یا غیرمتفرق ،آنرا حساب نکند و نپیماید ومال بر آن‌وضع نکند. [۳]

ودرختی که چهارسال بود آنرا نشانده باشند آنرا بردرختهای نو نویسد ودر حساب‌نیاورد. وزمین زعفرانی که خراب شده‌باشد [۴] خراج آنرا یك‌نیمهٔ آبادان حساب کند .

---

۱ ـ نگاه کنید بشرحی که دربارهٔ معنی «خراب» درذیل‌جدول‌صفحهٔ ۹٤نوشته‌ایم . چنین بنظر میرسد که خراب درینجا بمعنی « ruined » [منهدم] باشد . ۲ ـ دلیل این امر روشن نیست . شاید مقصود این بوده است که پیش از آنکه محصول باغی بحد وفور برسد وپیش از آنکه میوه درختان را بچینند از خراج معاف باشد یا خراج چنین باغی را برحسب تقویم یا بر حسب مقدار محصول تعیین کنند نه بمساحت [بعقیدهٔ مترجم جمله « آن باغ‌را نپیماید و نبیند که چه مقدار است » غلط است وعکس‌آن صحیح بنظرمیرسد یعنی« آن باغ‌را بپیماید و ببیند که چه مقدار است . » زیرا نویسندهٔ سند باغ را بدو نوع مثمر و غیر مثمر و هر کدام از اینها را بدو دسته متفرق و غیر متفرق تقسیم میکند و حاصل گفتار وی اینست : (۱) باغی که درختهای مثمر در آن متفرق باشد باید هم درخت های آن‌را شمرد وهم خودباغ‌را مساحت کرد (« هرسی‌و شش درخت قفیزی حساب کند ») (۲) باغی که درختان مثمر در آن غیر متفرق باشد باید درختان آن را نشمرد اما باید آن را پیمودو مساحت کرد (۳) باغ غیر مثمررا خواه دارای درختان متفرق‌باشد خواه‌نباشد نه درختان آنرا بایدشمرد و نه آنرا باید مساحت‌کرد (« آنرا حساب نکند و نپیماید ») زیرا احتیاج بوضع خراج ندارد . بنابرین مشکلی که مؤلف‌مطرح فرموده منتفی است وتوجیهی که کرده‌است مورد ندارد. درینجا مخصوصاً باید بگویم که‌تاریخ قم خالی ازاغلاط نیست وچون کتاب‌غلطنامه ندارد معلوم‌نیست که این‌اغلاط چاپیست یا از جمله اغلاطی که ازنظر مصحح محترم فوت شده‌است .]

۳ ـ درمتن چنین آمده است« مال برآن‌وضع نکند» ومعنی‌نزدیك‌بذهن‌آن اینست که«چیزی از آنها کسرا‌کنند » اما درینجا مفهوم جمله آنست که « هیچ مالیاتی برآنها نبندند .»

٤ـ راجع بمعنی خراب نگاه کنید بحاشیهٔ + صفحهٔ ۹٤ .

و درختهای جوز و فستق تمام باروميانه و دون هريك جدا بنويسد ودر دفتر اثبات كند.
ودرختی که بر کنار جوی یا بر کنار سواقی و اودیه واقع شده باشد آنرا نشمارد و بدان التفات‌نکند و در حساب نیاوردودردفتر ننویسد .

وبهرصد جریب زمین غله وپنبه‌و انگور وزعفران وخضریات شانزده درم‌وچهاردانگ‌درهمی حق مساح و معابر است، ده‌درم‌از آن مساح وشش‌درهم و چهاردانگ درهمی از آن‌معابر ومعابر کسی‌را گویند که عمال وولات بعد از آنکه مساحان و حزّاران (مقومان) مواضع پیموده و مساحت کرده باشند اورا بفرستند تا برین مواضع بگذرد و احتیاط کنند وباز بینند که مساحان سهوی ومیلی ومحابایی نکرده اندوبهر ده‌درخت جوزیك درهم‌از آن‌مساحان و معابران‌است وبهر آسیای دایره‌ای نیم درهم و از هرده سراز اهل‌ذمت که ایشان جهودان و ترسایانند دو درهم و بهر سی‌حوض دوشاب یك درهم .

دیگرمساح میباید که از کردو (زمین کشته) وباغ بیرون نیاید تا برزیگر و معمار ارباب (نمایندهٔ مالك) حاضر نشوند ونبینند و بعد از آن آنچ برآن موضع و زمین مقرر شود بحضور ایشان بنویسد و چون نوشته باشد بمهر خـودو خداوند ملك مهر كند و بعد از آن بعرض رساند .

وچون معابر بدین مواضع که مساحت کرده باشد چون از ده یکی را گذاشته باشند آنرا حساب نکند و آن‌مواضع که فراموش کرده باشند وبعد ازمساحت وعبرت معلوم شود ازآن عشر خراج بستاند که این بغایت مبارکست‌وبفال داشته اند .

وقری ومواضعی که بعد ازمساحت استحداث کرده باشند و ایشان‌را مالی‌معین مذکور نبود آن دیه‌را بدیه‌های آن ناحیت قیاس نمایند وحساب کنند .

و ابوبکر محمدبن یحیی صولی در کتاب خود آورده است که درمساحتی که میان ارباب ضیاع وسلطان (یعنی‌خلیفه) واقع میشود لابدوضرورتست علم ضرب وقسمت وچون‌مساح قطعه‌ای از زمینی بپیماید و طول وعرض آن احتیاط کند میباید که طول آن درعرض آن‌بپیمایدیاعرض آن درطول ومیانه این‌هردو نوع هیچ تفاوتی نیست وحاصل هر دو یکیست و نیز لابد است که بدانند شصت گززمین بزراع هاشمیه که آن گزیست ودودانگ گزاست آنمقدار را بنزدیك اهل حساب و اصطلاح ایشان اشل گویند و اشل ده باب بود و بابی‌عبارت از شش گز و گزی عبارتست از شش قبضه و قبضه‌عبارتست از چهار انگشت . پس یك گز عبارتست از بیست‌وچهار انگشت باشد ومساح وزمین پیمای که اراضی وصحاری و مواضع راپیماید و خواهد که مال سلطان (یعنی خلیفه) برآن‌وضع کند میباید که قبضها و انگشتها رعایت نکند ودر آن بغایت باریك نرود و آنچ من‌ذکر اصابع وقبضه اینجا کرده‌ام غرض ومقصود من آنست که‌چون ذکر طول وعرض‌و ذراع درمیانست معرفت ذراع گفته شود تا معلوم گردد که گـزی عبارت از چند انگشت وچندقبضه است وغرض ومقصودمن آن نیست که مساح در مساحت دقت نماید و قبضه

و انگشت نگذارد بلکه میباید که التفات بدین جزئیات ننماید ومال سلطان نگذارد که از جایی دیگر تلف‌شود که بسیار تجربه و امتحان نموده اند که ترك این کسور و جزئیات سبب بر کتست در مال سلطان وزیادتی در آن و دعای خیر رعایا و در تنگ گرفتن مساحت و رعایت کردن انگشت وقبضه سبب خرابی وشومی و بد نامیست وکم خیری و دعای بد در بارهٔ سلطان وقت مضی هذا .

وچون زمینی را یابند که‌مساحت آن بذراع هاشمی سه‌هزار وششصد گزاست بداند که آن يك‌جریبست وجریبی عبارتست از ده قفیزست وقفیزی سیصد و شصت گز و قفیزی عبارت از ده عشیرست وعشیری سی وشش گزست پس معلوم شد که جریبی عبارت ازصد عشیرست وچون خواهند که ([مساحان]) زمینی‌رامساحت کنندواولطول آن بازبینند که چندبابست‌وباب یاد کردیم که ء ارت‌ازشش گزست. آنچ‌حاصل شود ازمابها هرد را ا شل کیرد و آنچ کم ازده باشد برحال خود بگذارند گویند اشلی وچندباب و آنچ کم ازشش باشدنسبت دهند آنرا بباب و گویندنصف باب چون سه گز باشد و ثلث باب چون‌دو گز باشد . بعد از آن عرض‌را بپیمایند بدین‌نوع که یاد کردیم . پس ابواب طول در ابواب عرض‌بزنند آنچ حاصل شودبهرباب عشیری حساب کنند و هرده‌عشیری قفیزی وهرده قفیزی جریبی وهرچه کم ازشش باشدبرحال خودبگذاردوهمچنین‌هر چه‌کم از شش گز بود . مثلا گویند این‌زمین چند جریب وچند قفیز و چندعشیروچند باب و ثلث یا نصف یاسدس بابست .

ودر کتاب خود همدانی یاد کرده است که‌چون درخت جوز بیخ آن در زمین کشیده شود بحیثیتی که باب مساحت برآن دایر گرددومقدارطول آن‌يك باب‌بود آن‌درخت را اصل گیرند و ابوبکر بن عبدالرحیم گفته است که چون بیخ درخت‌جوز یکقامت‌مرد کشیده‌بود‌آن‌درخت‌را اصل و خیار (رسیده وبالغ)گویند ودو درهم مال آن‌بود وچون‌بیخ آن درخت چهاردانگ‌بابی‌یعنی چهار گز کشیده شود وبباب‌نرسد آن درخت میانه بود ومال آن درهمی ودودانگ بابی کشیده شود یازیاده تر وبچهار دانگ باب نرسد آن‌درخت دون بودوفروتر و چهاردانگ‌درهمی لازم‌شود درختان جوز چون ایشان‌را فروع وشاخ نباشدو آن درختان‌را باصطلاح طاقات گویند وبهرهشت طاق درهمی لازم‌شود .

و ابن‌ماسك‌یاد کرده‌است که چون‌سیمری ([صیمری؟]) همدان‌رامساحت کرد وبپیموددرخت بادام را مساحت‌نکرد ونشمردودرحساب نیاوردوهمچنین‌درخت‌سنجدوزعرور (از گیل)، چه درخت مثمره و میوه داردرخت امرود و زردآلوست : فاما درخت شفتالو و آلوچه در حساب طاقات‌اند بهرسیصد طاق يك‌درم لازم شود .[1]

مؤلف تاریخ‌قم با نقل‌همان‌مأخذ شرحی‌ازحیله‌هایی که‌معمولا روستاییان

---

۱ - تاریخ قم ، ص ۱۰۷ - ۱۱۰ .

بسبب فریب دادن مساحان بکارمیبرند آورده است:

و از جملهٔ حیلت اکره (کشاورزان) برمساح آنك برزیگر سوگند یاد کند که هردست زمین که‌از آن‌من باشد ترا بدان‌ببرم و بتوبنمایم وبعد از سوگند او رابزمینهای خودمیگذراند و میبرد و اورا نگوید که این‌زمین ازآن‌منست الا آن‌موضع را که مصلحت داندپس سوگنددرین صورت براست یاد کرده باشد زیرا که اورا بهمه مواضع گذر داده ونظر اوبرهمه آمده پس همه‌را دیده باشد وچون‌مساح صاحب ضیعت را که‌مساحت خواهد نمود سوگنددهد که اوبا مساح‌صنعت وحیلت نکند در مساحت و بعضی ازحدود آن ضیعت ترك نکند پس خداوند ضیعت سوگندخورد که‌من با تو صنعت نکنم برحق سلطان (خلیفه). اگر توبا من‌ظلم کنی من با تو صنعت کنم‌بر آنچه توظلم‌بکنی برمن و الاسخن من قبول کن بغیر از سوگند. پس درین صورت اگر خداوند ضیعت صنعت وحیلت کنددر ترك بعضی مساحت بزه‌مند نشود [۱] زیرا که سلطان را در مال او هیچ‌حقی نیست و اوسوگندبراست خورده باشدزیرا که بعضی از مساحت که سلطان رابرآن حقی نبوده‌است ترك کرده‌است.[۲]

در سال ۹۰۲/۲۹۰ ـ شخصی بنام حسن بن محمّدبن بدال فرمان داد که خراج جبال را تقویم کنند. دستوراتی که در این سال بمساحان داده شده نمونه‌ای از روش معمول آن زمان را نشان میدهد. مساحان نخست میبایست درین دستورات تأمل کنند:

بعد از آن در اصلاح ذراع وتقویم وتسعیر وتنزیل بحسب هر زمان ووقتی ووضع ونهادن آنچه واجب بود وضع کردن‌آن و یکسان کردن نی، وبعد ازآنکه از هرذرعی و کشت زاری سه قطعه زمین فراگمرند نیك وبد ومیانه ودر دیگر بزنند ودو دانگ ازهریك فراگیرند وازآنجا حظ و بهرهٔ برزیگر جدا کنند و آنچ باقی بماند بقیمت وقت تسعیر کنند ودر خلاصه حاصل تأمل کنند بعد از اخراج نفقات وجهت ارباب بحق رقبهٔ آن زمین وملك قسط بیرون کنند وآنچه محتاج میشوند درصرف‌آن درمصالح ومزد امناو اجراء [۳].

ظاهراً این دستورات مربوط بزمین هاییست که صاحبانشان آنها را در مقابل‌استفاده‌ازحق‌تصرف [۴] بملکیت‌خلیفه درآورده‌بوده‌اند. ازین نکته چنین برمیاید که‌مخارج مربوط به کشت وزرع زمین ازمقدارحاصلی که سهم‌دهقان

---

۱ ـ درمتن تاریخ قم بجای نشود ذکر شده که قطعاً غلط است (مترجم). ۲ ـ تاریخ قم، ص ۱۱۰ ـ ۱۱. ۳ ـ همان کتاب، ص ۱۸۷. ۴ ـ نگاه کنید بفصل نخست.

بود کسر نمیشد بلکه بعهده مالك بود [۱]

معمولا خراج بدرهم تعیین میشد و برای آنکه بدهی هریك از مودیان مالیات را معلوم کنند مبلغی را که او میبایست بپردازد باضریب ثابتی بدینار طلاتسعیر، میکردند ودوباره این مقدار بدینار رایج تسعیر میشد . این عمل تسعیر کاری بسیار پیچیده ودشوار بود وبا حساب سازی وحقه بازی ممکن بود نرخ مالیات را تغییردهند وبدهی مالیاتی مودیان را که میبایست بدینار رایج پرداخته شود کم وزیاد کنند.

این کار بدست واسطه ها یا دلال هایی صورت میگرفت که به « جهبذ» معروف بودند وبرای تأمین مزد آنان برمیزان خراج بنسبت معینی میافزودند. بدینگونه در۳۱۵/۹۲۷ ـ ۸ پنج دانگ یعنی $\frac{۵}{۶}$ دینار برای ابن داود جهبذ بمیزان تسعیر افزودند ودر ۳۱۷/۹۲۹ ـ ۳۰ سه دینارونیمدانگ ($۳\frac{۱}{۲}$) برای اقطاع پسر مهدی جهبذ« جهت خلل آوردن وتلف کردن او »علاوه کردند.[۲] بین سال ۲۸۷/۹۰۰ و۳۰۵/۹۱۷ـ ۱۸ نرخ [وباصطلاح ضریبهٔ] خراج از ۱۷ دینار در ۱۰۰۰ درهم به ۲۰۰ دینار رسید وسپس در ۳۴۰/۹۵۱ به ۱۰۹ دینار تنزل یافت .[۳]

مسؤولیّت پرداخت خراج یك ناحیه دسته جمعی بود هرچند مقدار خراج را درمورد هرفردی جداگانه تعیین میکردند .[۴] مثلا درقم اگر کسی بعلت بدی محصول قادرنبود که همه مبلغ مورد تعهد (ضمان) خودرا بپردازد کسر

۱ـ نگاه کنید بفصل هفدهم ۲ ـ تاریخ قم، ص ۱٤۲ـ۳. ۳ـ نگاه کنید بمقالهٔ من تحت عنوان « شرحی در بارهٔ تاریخ قم » در نشریه مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی ، ج ۱۲ ، شمارهٔ ۳ و ٤ (۱۹٤۸) ، ص٥۹٤ . درفارس درحدود ۳۸۹/۹۹۸ـ۹ برای اینکه عواید مالیاتی را باین و آن برسم اقطاع واگذار کنند ضریبهٔ خراج را بمیزان یك دینار در ۳۰۰ درهم تثبیت کردند . ٤ ـ همچنین نگاه کنید باسنادی که پس ازین در ص ۱۰٤ نقل خواهد شد .

بدهی اورا میان سایر مودیان خراج سرشکن میکردند و برای جبران کسر مبلغ بر ضریبهٔ خراج میافزودند.[۱] گفته‌اند که ابوالحسن بن عباد وزیر معروف آل بویه که در سال ۳۳۵/۹۴۶ ـ ۷ بقم آمد این رسم را نپسندید و گفت که چون هر عاملی که بقم میاید خراج کسانی را که از عهدهٔ پرداخت بدهی خود برنمیایند برسایر ارباب خراج حواله میکند کارها بآنجا کشیده است که همه از دادن خراج عاجز شده وشهر خراب گشته‌است. از اینروازضریبهٔ خراج در ۳۴۰/۹۵۱ـ کاست وبمقداری که پیش ازین گفتیم یعنی ۱۰۹ دینار در ۱۰۰۰[۲] درهم مقرر گردانید.

معمولا خراج را باقساط میپرداختند ودرتحصیل آن سال شمسی را ملاک عمل قرارمیدادند واین رسمی بود که ازدورهٔ ساسانیان بازمانده‌بود، بااینهمه گاه‌گاه شمارهٔ اقساط فرق میکرد. اصولاً اولین قسط خراج را میبایست هنگام رسیدن غلات پردازند. پس از زوال دولت ساسانی روزهای کبیسه حذف شد ودرنتیجه بمرور دهورپرداخت نخستین قسط خراج مصادف باهنگامی شد که هنوزغلات نرسیده بود. معتضد خلیفه این کارراچاره کرد ودر ۲۸۲/۸۹۵ـ۶[۳] فرمان داد که روز های کبیسه را دوباره برایام سال بیفزایند ودر آن هنگام ۲۴۰ سال بود که روزهای کبیسه ازروزهای سال حذف شده‌بود. ازاینرو تا اول خرداد سنه ۱۸۴ یزد گردی دوماه را «**واپس گذاشتند**».[٤]

خراجی را که مردم میبایست بجنس بپردازند عمال خراج درخرمن گاه

۱ـ تاریخ قم، ص ۱٤۳. همچنین نگاه کنید باسنادی که درصفحه ۱۰٤ ببعد دربارهٔ جهبذ نقل خواهد شد.

۲ ـ تاریخ قم ص ۱٤۳ ـ ٤.

۳ ـ درمتن ۱۸۲ هجری آمده وحال آنکه غلط چاپیست وباید ۲۸۲ هجری باشد.

٤ـ تاریخ قم ص ۱٤٤ـ ٦. همچنین نگاه کنید به ابن جوزی، المنتظم فی‌التاریخ الملوك (حیدر آباد ۱۳۵۷ ـ ۹، ج ٤، ص ۱٤۹. طبری مینویسد که معتضد مطالبه نخستین قسط خراج را تا ۱۱ هزیران ۲۸۲/۸۹۵ ـ ٦ واپس گذاشت

میگرفتند وتا هنگامی که اجازه‌نامه صادر نمیکردند کسی حق انتقال غلات‌را بجا های دیگر نداشت .

خراج را بوسیلهٔ نمایندگان جهبذ بدیوان میدادند . در قم رسم برین بود که ارباب خراج [وباصطلاح امروز مودیان مالیات] جهبذی به «دیوان» میاوردند واو بگردن میگرفت که خراج مقرر را تماماً از آنان وصول کند وبدیوان بیاورد وهمچنین تعهدنامه‌یی کتبی بعمال خراج میسپرد مشعر براینکه اومسؤول همه اموالی است که بعنوان خراج میگیرد . در ذیل نمونه‌ای از چنین قرار دادی (عقدنامه) را میاوریم : [۱]

هذا كتاب لعبدالله بن جعفر الامام المقتدر بالله امیرالمؤمنین اطال‌الله‌بقائه كتبه له من‌وقع بخطه فیه و اشهد على‌نفسه فی‌هذا الكتاب من اهل‌الخراج بكورة قم العرب منهم و ابناء العجم ان‌فلان‌بن فلان عامل امیرالمؤمنین على اعمال الخراج و الضیاع‌ومایجری معهما بقم اذاكان‌الرسم جارياً علينا بذلك‌وعلينا يجب اقامة الجهبذ و ضمانه بنفسه و بصحة ما يجرى على يده فاخترنا لذلك فلان‌بن فلان الجهبذ و نصبناه جهبذاً تجرى على‌يده‌اموال هذه‌الكورة لهذه السنه‌الخراجية وبقايا ما قبلها و تضمناه بنفسه وما يجرى معه ببلدنا لهذه السنه وبقايا ما قبلها و بعدها ومايجب فى ذلك من الكسور و الكفاية [۲] الذين جرى‌الرسم بهما و ماصار و يصير عليه من‌حق‌الجهبذة فيما يجرى على يده مادامت الجهبذة فى يده وسألنا فلان بن فلان اقامته و تقبيضه ما يستخرج من مال‌الخراج وما يجرى‌معه‌ببلدنا لهذه‌السنة وبقايا ما قبلها وبعدهاوما يجب فى‌ذلك من الكسور والكفاية الذين جرى‌الرسم بهما وما صارويصير عليه من حق‌الجهبذفيما يجرى على‌يده من‌وجوه‌الاموال ومن سايرالجبايات على‌ان‌يكفل كل واحدمنا بنفسه و يضمن كل‌واحد منا مايجرى‌على يده ويصير فى‌قبضه ونحضره متى طولبنا باحضاره ويخرج مما يجب عليه ان‌يكون‌المرجع فى‌امره والمعمول عليه ما يصيرفى قبضه ويجب فيه من‌الكسور الى مايرفع به كاتب الروزنامجه بقم الروزنامجات‌الى‌الديوان من‌مال‌الاستخراج و يدفع‌به البراةالى المؤدين‌له‌وفى سايرالاموال‌مايكتب

---

۱ ـ متن تازی این‌سند که من‌ترجمه انگلیسی آن‌را درینجا آورده‌ام درتاریخ‌قم (ص۴۹ ۱ـ ۵۱) آمده است . ترجمهٔ تازی آن نیز در تاریخ قم دیده میشود اما با متن تازی کاملا مطابقت ندارد [وبهمین سبب مترجم علاوه برمتن‌فارسی متن تازی را نیز نقل کرده‌است].

۲ ـ معنی دقیق «الكسور و الكفایه» روشن نیست . شایدمقصود ازاولی مالیاتی بوده است که بابت سکه‌های شکسته میگرفته اندو یحتمل مراد از دومی مالیاتی بوده که بابت تسعیر درهم بدینار طلب میکرده اند .

به‌المحاریم‌فی کل‌یوم وفی‌حق‌الجهبذ الی‌ماینطق به‌العقد علیه وفی‌حمل والنفقات الی ما ینفذ الیه من‌الصکاک من فلان العامل الی‌ذلك و ضمنا فتضمناه لامیرالمؤمنین و لعامله فلان‌ومن یقوم مقامه فلان‌بن فلان الجهبذ بنفسه وما یصیر فی‌قبضه علی ان‌نحضره متی طالبنا فلان‌العامل به من لیل او نهار ویقوم مقامه ومن دونه بما یجب علیه و یلزمه الخروج منه علی الشرایط المذکوره فی هذا الکتاب و متی مالم یصح ذلك علی ما اشترط علیه کان علیه الخروج منه معمایعقد علیه من حق‌الجهبذة .

ویکون جمیع ذلك لازماً لنا معه و من‌دونة حتی یصح لامیرالمؤمنین و لعامله و من یقوم مقامه اخذنا بذلك جمیعاً و اشتاتاً و کل واحد منهما علی حاله و مع فلان الجهبذ ومن دونه لا یبری اخذه احدنا الباقین حتی یصح لامیرالمؤمنین جمیع ما یجب له علی‌فلان‌الجهبذ ویصیر فی قبضه من اموال سنة کذا وما قبلها وما بعدها ما اقام علی نصبنا له و قلدناه ایاه من هذاالجهبذ و علی ان کل واحد منا کفیل فی‌ذلك لاصحابه و ضامن عنهم دخلوا فیه و تضمنوه فی هذا الکتاب حینا لذلك ضامن عن‌میتنا وشاهدنا عن غائبنا وملئنا عن معدمنا ولا براءة لنا و لا لواحد منا الا بالوفاء بما ضمناه و عقدناه علی انفسنا شهد علی اقرارمن وقع بخطه و ثبت اسمه آخر هذاالکتاب جمیعاًالشهود المسمون فیه بجمیع ما فیه بعد ان قری علیهم جمیع ما فیه فاقروا بمعرفته و الزموه انفسهم فی صحةمن عقولهم و جواز امرلهم و علیهم و بذلك فی شهر کذا لسنة کذا.[۱]

این کتابیست از آن عبدالله‌بن جعفر الامام المقتدر بالله امیرالمؤمنین اطال‌الله بقائه که بنوشته اند ازبرای عبدالله مشار الیه ، جمعی که بخطخود درین کتاب توقیع و نشان خود ثبت نموده اند وبر خود اشهاد کرده درین کتاب ازعرب و ابنا عجم از اهل‌خراج کورهٔقم که‌فلان‌بن فلان عامل امیرالمؤمنین بر عمل وخراج وضیعت‌های بقم لسنة کذا وبقایای سالهای گذشته مارا مطالبت نمود باقامت ونصب کردن جهبذی که اموال خراج وضیعت ها بقم و کفایت او بجمع او آیند و این‌رسم برما جاری بوده است الی یومنا هذا وبرما واجب شد اقامت ونصب کردن جهبذ وضامن‌شدن نفس ووجود اووآنچ بدست و تحویل اوآید . پس‌ما اختیار کردیم و بر گزیدیم از بهر این معنی فلان‌بن فلان جهبذ را وما اورا نصب کردیم وجهبذ خود گردانیدیم تا اموال این کوره لهذهٔ السنة الخراجیه وبقایای ماقبل آن درتحت الیدو تصرف او آیند وماضامن‌نفس‌ووجود اوشدیم و آنچ از اموال‌خراج بقبض وتحت الید او آید مادام که جهبذ ، دردست اوباشد. وما درخواه کردیم ازفلان‌بن‌فلان عامل امیرالمؤمنین باقامت ونصب کردن این‌فلان جهبذ و با قبض‌و تصرف او دادن آنچ ازمال خراج استخراج کرده‌شود و انچ جاری‌مجرای او باشد بکوره و بلدما درین سال وبقایای ماقبل آن‌و آنچ از کسورو کفایت که رسم وعادت بدان جاریست واجب ولازم

۱- تاریخ‌قم ، ص۱۴۹ - ۵۱.

شود وهمچنین حق جهبذه وسایروجوه اموالو سایر وجوه جبایات که بقبض و تحویل او آیند بر آنك هریك از ما کفیلو پا بندان نفس این‌جهبذ بود وهریك ازماضامن شود از آنچ بقبض و تصرف او آید وهر گاه که از ما طلب حضور اونمایند ما اورا حاضر کردانیم و از عهدهٔ آنچ واجب بود برو بیرون آئیم مبنی بر آنك مرجع این‌ضمان وبقایای آن در آنچ درقبض اوآید وکسورات آن تا آنگاه بود که کاتب روزنامجه بقم روزنامجات ازمال استخراج باهل دیوان‌رفع کند و برات بگزارندگان خراج برساند و دردیگر مالها همچنین کتـاب و نویسندگان در هر روزی تفصیل بنویسند درحق جهبذ تـا آنگـاه که‌عقدنامه حقوق جهبذ نوشته شود ودر نفقـه و اخراجات بردن‌مال خراج به‌بیت المال تاآنگاه که‌ازفلان عامل چك‌وبرات بکفایت حقوق‌جهبذ بجهبذ آید بتوقیعات وعلامات صحیحه پس‌فلان عامل سخن‌مارا درین معنی پاسخ داشت و فلان بن فلان را جهبذماکردانید وما را ضامن صاحب‌عهدفلان جهبذ کردانید و ماضامن وصاحب‌عهده شدیم از جانب امیرالمؤمنین وعامل او وفلان بن فلان و آنکس که قایم مقام و نـایب مناب او باشد بنفس ووجود فلان‌جهبذ وآنچ‌بقبض و تصرف اوآیدوبهر وقت که ازماطلب حضور اوکنند اکر بشب‌باشد و اکربروز و اکربگاه بودو بیگاه ما فلان‌عامل‌را حاضر کردانیم و اکراو غایب شود وما از احضار اوعاجز شویم ازعهدهٔ هرآنچ بقبض اوآمده باشد وبـرو واحب ولازم شده از شرایط مذکوره درین کتاب بیرون آییم‌وهرگاه که‌آنچ بقبض‌وتصرف‌فلان‌جهبذآمده باشد مصحح نشود بـا شرایط مشروطی کـه او را واجب بـود بدان وفـا نمودن و از عهدهٔ آن بیرون آمدن با آنچ عقدنامه بذکر آن مشعربود از حقوق جهبذ وجمیع آنچه یادکردیم‌لازم و واجب بودبرما [۱] باحضور وجود جهبذ وبا غیبت‌اوتا اموال امیرالمؤمنین وعامل اووآنکس که قایم‌مقام‌و نایب مناب اوباشد مخیر بودو اختیاردارد در آنك مطالبت این اموال ازمجموع مـا نمایـد اکر خواهد ازهریك از ما مطالبت آن‌نماید وهریك از ما قایم مقام ونایب مناب دیگرست با وجود جهبذ وبا عدم‌وجود او . چون‌یکی ازمـا حصهٔ خراج خود بـرساند ذمت او ازعهدهٔ مال وخراج دیگری بری نشودوهمچنان ضامن بود تا هر آنچ‌برفلان جهبذ واجب ولازم بود ازشرایطمذکوره وهر آنچ بقبض و تصرف او آمده‌باشد ازمالها سنهٔ کذا وبقایای ماقبل آن ازبهر امیرالمؤمنین مصحح ودرست کردد ومادام که فلان‌جهبذبدین‌محل اقامت‌نمایدواین‌اموال بدو مفوض بود و این امر که درکردن او انداخته‌ایم واورا بدان‌نصب کرده ایم‌بدان مشغول بود . همچنین‌هریك ازما کفیل وضامن اصحابش بودآن کسانی که داخل‌این ضمانندودرین کتاب ضامن شده‌اند، وهمچنین زنده ازما ضامن‌مرده‌است از ما وحاضراز غایب‌و توانکر ازدرویش وذمت ما وذمت هریك ازما بری‌نشود الابوفا کردن بدانچ‌ما ضامن‌آن شده‌ایم و عقد بر آن بسته‌ایم . پس کواه‌شدند برقرار این جمع که بخط خود در آخر این کتاب نشان خود ثبت کرده‌اند و نام خود نوشته جمعی از

---

۱ ــ درمتن فارسی « با » حذف شده وحال آنکه قطعاً لازم است چنانکه چند سطر پس ازآن چنین‌آمده « با وجود جهبذ وباعدم وجوداو» (مترجم) .

شهود که نام ایشان در آخر این کتاب ذکر رفته است بهر آنچ درین کتاب مسطوراست ومزبور.
پس از آنك هر آنچ درین کتاب مسطور است بریشان خواندند وایشان اقرار کردند و معترف
شدند بمعرفت و دانستن آن وبرنفس خودواجب ولازم گردانیدند درحال صحت نفس و کمال عقل
وجواز امور و نفاذ تصرفات و ذلك فی شهور کذا لسنة کذا .[۱]

سند دیگر که احمدبن اسحق قمی زعفرانی جهبذ بنام خودباز داده است در همان کتاب نقل شده است :

این کتابیست که از بهر ابی عبدالله بن جعفر الامام المقتدر بالله امیرالمؤمنین احمدبن اسحق
قمی زعفرانی نوشته است ومنزل اوبقم بوده و این کتاب مبینست بر آنك علی بن محمدبن سهل
عامل امیرالمؤمنین بر خراج وضیعت‌ها بکورهٔ قم در سنه عشر و ثلث مائة و بقایای آن مطالبه
کرد از ارباب خراج بدین کوره بوقتی که علی بن محمد بن سهل عامل قم در حاصل شدن مال
خراج از ارباب آن احساس مینمود که بتمامی حاصل نمیشود ودر تصحیح آن بگمان بود دردست
جهبذی که اموال خراج این سال با جمعها بقبض و تحت الید و تصرف او آیند ایشان را مطالبت
کرد باقامت ونصب کردن جهبذی دیگر که خراج کورهٔ قم باسرها بقبض و تصرف او آیند و
بتحویل او بود وبنویسد که مااورا نصب کردیم وضامن او و آنچ بدست تصرف او آید شدیم .
پس همه جمع شدند که جهبذی اختیار کنند و ضمان نامه او بنفس و بمال با امیرالمؤمنین باز
دهند و بعد از آن از علی بن محمد درخواه کردند که هر آنچ در این سال از خراج استخراج
کرده شود بفرماید تا بدست من فرود آرند تابتمامی بقبض و تصرف من آید و مصحح گردد وبعد
از آن به بیت المال وبحضرت خلیفه نقل کنند یا در اخراجات ونفقات مصلحت های خود بدستور
آنهاوبراتهای علی بن محمدیا کسی که قایم مقام اوباشد صرف وخرج کرده شود ومن نیز درخواه
کردم ازعلی بن محمد که در گردن من اندازد وبمن مفوض نماید و رجوع کند آنچ ارباب خراج
بقم اختیار نموده‌اند از برای اوامرضامن وصاحب عهد گرداند بدانك من قیام نمایم و بایستم و مال
خراج سنهٔ عشر وبقایای ماقبل آن بتمامی بقبض و تصرف خوددر آوردم وموودیان و اهل خراج
را بررسومها وعادتهای صحیحه که در میان ایشان جاری و مشهور و معروف بودهٔ از گزاردن و
رسانیدن کسور و کفایت [۲] سلطانیه و اجرت جهبذ و عقدوزن بر عادت عمال پیشین مقرر دارم و
هیچ چیز بر آن زیاده نکنم وطریقه سایرجهابذه با ایشان سپرم و هیچ یکی را ازیشان دروزن وعقد

۱ ـ تاریخ قم ، ص ۱۴۹ ـ ۵۱ . ۲ ـ نگاه کنید به ص ۱۰۴ ، ح ۲

وحیف و میل روا ندارم وبا ایشان جز بمعامله ۱ وعدالت ونصفت زندگانی نکنم وبهر وقتی وساعتی که بعضی از اموال خراج بمن فرود آورند جهت ایشان بدان برات بنویسم در حضور و مجلس کاتب روزنامجه که از قبل اهل خراج اختیار کرده باشند تا برجهابذه مشرف وناظر باشد و آن ساعت وروز در آن برات یاد کنم درهر ماهی آنچ در روزهای آن فرود آورده باشند وکاتب روزنامجه آن را ثبت نموده ومفصل نوشته باشد جمع نمایم ومهر کنم و بدیوان رفع نمایم چنانچه جملهای این دوازده ماه بابروات و کتاب روزنامجه و تفصیل آن موافق بود بی زیاده ونقصان و آنچ ازین مال اشارت نمایند که بخزینه وبیت المال نقل میباید کرد نقل کنم و وزن نمایم و اجرت نقاد و وزان وسایر اخراجات آن از مال سلطان احتساب ننمایم وحساب نکنم و کرایه و اجرت چهارپایان که بدیشان مال ببیت المال نقل رود و همچنین بدرها و اجرت رسول و نویسنده و جز آن از نفقات و اخراجات از مال سلطان نبود بلکه از آنچ از ارباب خراج بعلت اجرت جهبذ و حق وزان ووزن ستده باشم در آن صرف نمایم چنانچ بدان وفا کند وزیاده آید بر آن وهر آنچ از فضل وزیادی صرف و اجرت سایر مصلحت‌های اموال خراج بقم در شهور خراج سنه عشر وثلث مائه آخر آن انقضا و انتهای ماههای خراج این سال بعد از هرنفقه و اخراجات ومؤنت که برمن لازم و واجب بودچنانچ در دیگر جهابذه لازم شده باشد اقتدا و تتبع کردن بدیشان در نقل کردن خراج به بیت المال بحضرت و همچنین آنچ فاضل آید از اجرت کسی که در تحصیل این مال مدد و معاونت نموده باشد مثل نویسنده‌ای که حساب بدست اوبود ورسولی که مصاحب و همراه مال بود تا آنگاه که به بیت المال فرود آورد و تصحیح نماید و آنچ فاضل آید از وجهی که آنرا در بهای کاغذ و کرباس همیانها وزنبیلها و توبرها وجز آن ازنفقات و آن هزار وسیصد دینارست مجموع آنچ یاد کردیم به بیت المال برسانم وبسپارم با هزار و سیصد دینار اجرت جهبذ چنانچ درین دوازده ماه از ماههای خراج سنهٔ عشرو ثلث مائه بهر ماهی آنچ واجب شود بقسط ونصیب آن صد وهشتاد دینار و دودانگ دیناری بود برسانم بی آنك ازوقت آن تأخیرنمایم یا در ادای آن عذری و علتی و حجتی انگیزم وهر آنچ درین کتاب برمن شرط کرده شدمخالفت ننمایم مثل معامله ومعاش کردن با اهل خراج وجز ایشان از مؤدیان اموال بعدالت و انصاف چنانچ عادت سایر جهابذه ورسوم ایشان بدان جاری بوده . پس اجابت کرد و پاسخ داشت مرا در آنچ ازو درخواه کردم ومرا ضامن مال گردانید ومن ضامن آن شدم بروجهی که در کتاب بیان وصفت و شرط کرده شد ذمت ازین ضمان بری نشود الا به بیرون آمدن ازعهدهٔ آن بنجوم مذکوره درین کتاب ومن برین جمله برنفس خود گواه گرفتم در شهر ربیع الاول سنه احدی عشر وثلث مائه

---

۱ - معنی دقیق کلمهٔ « بمعامله » روشن نیست . در اسناد متعلق بادوار بعدی باین لغت بسیار برمیخوریم . لاك گارد (ص ۹۴) مینویسد که این کلمه « هم در مورد ملك داری وهم درمورد قراردادهای عمومی بکاررفته است . »

(مطابق ژوئن - ژوئیه ۹۲۱م) . [۱]

چنین مینماید که در طریق جمع خراج مشکلات مهمی وجود داشته و این مشکلات معلول دو امر بوده است: از یک سو عاجز بودن حکومت از گرفتن خراج از آن عده از رعایای مملکت که بیشتر متنفذ بوده اند [۲] و از سوی دیگر

۱ - تاریخ قم، ص ۱۵۳ - ۵ . ۲ - درقم برای تحصیل خراجی که عمال خراج نتوانسته بودند تماماً از مالکان عرب وصول کنند تدبیر خاصی اندیشیده بودند و آن این بود که ده تن از بزرگان عرب راضامن خراج گردانیده وباسم خلفیه بریشان عقدنامه بسته ومهر کرده بودند وسایر خراج دهندگان با این ده مرد سروکار داشتند نه با عمال خراج . چون یکی از مردم قم از دادن خراج عاجز میشد وبدان سبب غیبت میکرد آن ده مرد بنا بمقتضای حال ملک اورا میفروختند یا برهن میدادند . این گونه خراج موسوم بود به خراج ولدالاب (تاریخ قم ، ص ۱۵۵ - ۶) . نمونه ای ازین عقدنامه باین شرح در تاریخ قم نقل شده است : این کتابیست از آن امیرالمؤمنین فلان وعامل فلان بن فلان بکورهٔ قم که بنوشتند ازبرای او فلان بن فلان وفلان بن فلان که از ما فلان عامل درخواه کرد که مارا ضامن وظیفهٔ مال خراج این کوره لسنه کذا کردند و مبلغ آن چندین هزاردرهم است از نقره بمصارفه ومحاسبه هفده درهم دیناری رایج چنانچ چندین هزار دینار باشد بنقد بیت المال و وزن بر آنک ما این مال بقبض جهبذ منصوب ازبهر این شغل فرود آریم در نجوم اهل خراج بقمو آن دوازده ماهست اول آنماه خرداد از ماههای سنهٔ کذا و آخر آن ماه اردیبهشت ازماههای سنهٔ کذا هرماهی آنچ بقسط واجب شود یا آنچ ملحق شود بدو از تکمله (دریك ناحیه یا منطقه مالیاتی کسانی بودند که بترك آن ناحیه گفته یا بقصد فرار از پرداخت خراج غیبت کرده بودند درین صورت برای جبران کمبود خراج مالیاتی اضافی بدیگران که درجای خودمانده بودندمی بستند واین را تکمله میگفتند) و عجز و توابع ولواحق (عوارض مربوط بکسور مالیاتی یا مالیات اضافی) برسانیم ودررسانیدن آن دفعی ومطلی ننماییم وبهیچ علتی وحجتی اختلال و احتجاج نکنیم ومال هرماهی ازوقتش و محلش باز پس نداریم و درین زمان دعوی بهیچ آفتی ازسماوی و ارضی نکنیم وهمچنین بسبب باز جوشیدن چشمه ها و کاریزها ونقصان عمارت و ارزانی و اندکی اسعاربهانه نیاریم و سخن نگوییم و نه بسبب خلل درآوردن خلل درآورنده وگریختن عاجزی ونه بهیچ چیزی از وجوه که رخنه در اندازد در مال این ضمان وچون ازبعضی ازما بابعضی تن ازین خراج منتقل و حوالت کرده شود آن بعض مال از آن کس موضوع ومدفوع بود ازجمله مال او ومضاف وملحق بود با ضمان آن کس ازما که این مال بدو منتقل شده باشد . پس ما اجابت کردیم وقبول نمودیم و ما راضامن آن گردانیدند . پس ما ازبرای امیرالمؤمنین وعامل آن و آنکس که قایم مقام اوباشد ضامن آن شدیم صحیح جایز لازم ←

خراج بیش‌ازاندازه چنانکه درتعیین خراج مردم غالباً باقلام مربوط بخراج پس افتاده برمیخوریم . دیوانیان بهنگام لزوم میکوشیدند تاهمه خراج را بزور از مردم بستانند ودر کتب قدما بشورشهایی که این کار باعث میشده اشارات عدیده ای شده است . تنها در قم شورشهایی ازین قبیل در سال ۲۱۰/۸۲۵ ـ ۶ در زمان خلافت مأمون [۱] و همچنین در دوران خلافت معتصم (۲۱۸ ـ ۲۷/۸۳۳ ـ ۴۲) و مستعین (۲۴۸ ـ ۵۱/۸۶۲ ـ ۶۶) و معتمد (۲۵۶ ـ ۷۸ /۸۷۰ ـ ۹۲) ومعتضد (۲۷۹ ـ ۸۹/۸۹۲ ـ ۹۰۲) پدیدآمد .[۲]

بی شك‌مردم تاآنجا که‌میتوانستند ازدادن خراج‌ابا میکردند مثلاً چنین معروف بوده است که تازیان قم درین کاربسیار کوشیده‌اند . ابومحمدالحسن بن‌عبدالله‌بن مهدی کاتب ، نیرنگ هایی که تازیان درین باره بکارمیبرده‌اند شرح داده که تاریخ قم آنهارا نقل کرده است. مثلا ادعا کرده‌اند که تازیان فرزندان خودرا « چیره میگردانند بر کسر خراج و میاموزانیدند چنانچ مردم مرغان شکاری را درحالت‌خردی درطلب صیدچیره گردانند . ایشان

←ازجانب‌ما . ذمت ما ازین ضمان‌بری‌نگردد الابقیام بدان وازآن‌بیرون‌آمدن هریك ازمادرین زمان کفیل و پایندان اصحاب خودو ضامنست ازیشان مادام تا درین ضمان داخل باشد . ودرین کتاب هریك ازما زنده ازمرده و حاضر از غایب و توانگر اردرویش ضامنست وذمت هیچیك از ما بری‌نشود الابوفا نمودن بدانچ ما ضامن آن شده ایم . وما بر نفس خود عقد بستیم از برای امیر المؤمنین وعامل اوو آن کس که قایم‌مقام و نایب مناب او باشد و عهد کردیم که مارا اگر خواهدبا جمعنا بدین‌مال مطالبت نماید یاپرا کندهو جدا . وچون یکی از ما نصیب خود از مال خراج برساند ذمت اوبری نگردد ازباقی‌نصیب دیگران تا آنگاه که جمیع‌مال ضمان را استیفا نمایند وبستانند . وبدین جمله‌جمعی از شهود که درین کتاب بعد از آنك هرآنچ درین کتاب مسطورو مزبورست جهت احتیاط حرفاً بحرف برایشان خواندند . پس ایشان بمعرفت آن اقرار کردند و معترف شدند وبرنفس خودواجب ولازم گردانیدند در صحت عقول و جواز امور فیما لهم‌وعلیهم و ذلك فی شهر کذا لسنة کذا (تاریخ قم ، ص ۱۵۷ ـ ۸) .

۱ـ طبری ، ج ۲ ، باب۲ ، ص ۱۰۹۲ ـ ۳ وبلاذری ص ۳۱۴ و تاریخ قم ، ص۱۶۳ .

۲ـ همان کتاب، ص ۱۶۳ .

شاخهای کوچکتر از درخت میگرفتند و پسران خرد خود را بروی خود در میانداختندو بدان چوبها ایشان‌را میزدند ودرزبان ایشان‌مینهادند که‌بگویید: اللّهَ‌اللّهَ ایهاالاستادتأمل حالی فقدوقع الیرقان علی غلتی فافسدها و وقع‌الدّود علی قطنی فاکله و احتاج الجراد والقمّل سایرما بقی ، یعنی اللّه‌اللّه ای‌استاد اندیشه کن در حال من بحقیقت که زنگار در غلـه من افتاد و آنـرا تباه گردانید و کرم واقع‌شد در پنبه زارمن و آنرا بخورد .»

کودك در زیرچوب این‌کلمات را تکرار میکرد تااین که بخاطرمیسپرد ودر موقع مناسب میتوانست آنهارا باز گوید . چنین مینماید که‌یکی ازعلل اصرار تازیان قم‌در کم‌دادن خراج این بوده است که برای نگاهداری املاك خود متحمل مخارجی سنگین میشدند ، ازین گذشته مردمی مسرف بودند و چون بار خراج‌را هم بردوش ایشان مینهادند یك باره ازپای درمیامدند .[۱]

با اینهمه‌این‌نکته کمترجای‌تردیدست که میزان خراج توان فرسا بود . ازین گذشته برای‌آنکه بتوانند زمان‌تازمان برمیزان خراج بیفزایندروشهای گوناگون‌بکار می‌بستند. پیش‌ازین دربارهٔ حساب سازی وتسعیرمبلغ خراج‌از درهم‌بدینار سخن گفته‌ییم . طریقهٔ دیگری که برای افزودن میزان خراج معمول بود این‌بود که ذراعی کوتاه تر از حد مقررو معمول بـکار میبردند و گفته‌اند که حسن تحتاخ نهاوند را ازین طریق ویران کرد . وی گز خود را ناقص کرد وبدین گونه نرخ خراج‌را در هرجریب‌به $6\frac{5}{6}$درهم رسانیدوحال آنکه پیش ازو ازچهاردرهم یا پنج درهم تجاوز نمیکرد .[۲] با اینهمه‌نباید

۱ ـ همان کتـاب ، ص ۱۶۲ـ۳ . ۲ ـ همان کتاب، ص ۱۸۵ همچنین ابوعلی در کتاب همدان منباب مثال نقل میکند که هارون‌الرشید بهمدان آمد و آنجارا خراب‌یافت و چون سبب پرسید گفتند ازبس عمال خراج بزیادت ازمردم مال گرفته اند همدان ویران شده است (همان کتاب،ص۱۸۹) .

چنین پنداشت که خراج گزاران بجز پرداخت خراج ازدادن مالیات یا عوارض اضافی مربوط معاف بودند زیرا پرداخت بسیاری از عوارض دیگر که در زمان ساسانیان مرسوم بودهنوز معمول بود. گاه گاه فرمانهایی مبنی بر لغو این گونه عوارض صادر میشد[۱] امامعمولا پس ازمدتی دوباره آنهارا بر مردم تحمیل میکردند وهرچندخزانه مملکت بندرت ازین عوارض بهره میبرد با اینهمه منع کردن ماموران حکومت از وصول آنها اساساً امری محال بود. مالیاتی که در دورهٔ ساسانیان بهنگام نوروزومهرگان میگرفتند هنوزمعمول بود و ازمردم میستادند.[۲] ازین گذشته غالباً مالیات اضافی برای مقاصد معینی مانند مخارج لشکرکشی یا امور اجتماعی وصول میشد.[۳]

درجاهایی که قدرت خلیفه کمتر بود ولشکرکشی وپیکارمیان فرمانروایانی که باهم رقابت داشتند وهمچنین سران محلی امری بسیارمتداول بشمارمیرفت تمایل آنان بر ین بود که کراراً از مردم مالیات بگیرندو مبلغی فراوان از آنان اخاذی کنند. غالباً مردم ناچار میشدند که در یکسال چندین بارخراج بحکامی که با هم رقابت داشتند بدهند.[۴] این عوامل مسلماً باعث میشد که

۱ـ مثلاً عمردوم درنامه‌ای که به عبدالحمید کوفی نوشت اورا از گرفتن مالیاتی علاوه بر خراج منع کرد (ولهاوزن، ص۱۸۹). ۲ـ همان کتاب ۳ـ مثلا در۷-۸۹۶/۲۸۳ مبلغ ۴۰۰۰ دینار ازصاحبان اقطاع واملاك برای ساختن بعضی نهرهای فرات عوارض گرفتند(ابن جوزی، ج۵،ص۱۶۲). ۴ـ مثلا درزمان احمدبن محمدبن اوس که پدرش اوراحاکم چالوس کوچك و کلار کرده بود واونیز بنوبه خودازسوی سلیمان بن عبدالله بن طاهر بحکومت آمل ورویان وچالوس منصوب شده بودهرسال سه خراج میستاندند یکی برای محمدبن اوس ویکی برای پسر اوودیگری برای مجوسی که وزیر ایشان بود. ظلم احمدوپدرش بجایی رسید که مردم املاك خودرا فروختند و کسانی که میتوانستند جلای وطن کنندچنین کردند (ابن اسفندیار، ص ۲۲۳ ـ ۴). هنگامی که یعقوب بن لیث (دوران سلطنتش ۲۵۴ - ۸۶۸/۶۷ - ۷۸) در ۸۷۴/۲۶۰ بطبرستان حمله کرد وکوشید که آن ایالت را ار چنگ داعی بدرآورد خراج دوساله ازمردم رویان بستاندازینرو برای خوردن مردم چیزی باقی نماند. وی خراج دوسالهٔ دشت گردآباد رانیزاز مردم گرفت (اولیاءالله آملی، ص ۷).

بامر کشاورزی لطمهٔ شدیدوارد آید.[۱] نا امنی تنها منحصر بوقوع جنگ و غلبهٔ این بر آن نبود بلکه مالکان درزمانی که صلح نسبی هم برقرار بود نیز در کارملك داری تأمین نداشتند. ضبط املاك و مصادرهٔ آنها ازروی هوی و هوس امری معمول ومتداول بود. گاهی برای حفظ ظاهر شرع این معامله بصورت خرید و فروش درمیامد اما بخوبی پیداست که در بسیاری از موارد معامله بر اساس آزادی طرفین سر نمیگرفت وشاه یاحاکم محلی هنگامی که بحدکافی مقتدر بودمیتوانست مالکی را که بملك اوچشم طمع دوخته بود وادار کند که مالکیّت ملك خود را بوی منتقل سازد وغالباً این کاررا میکرد.[۲]

۱ـ یك نمونهٔ کامل ولایات جنوبی بحرخزرست که جنگ ودشمنی میان حکام محلی وعمال خلیفه از مشخصات آن دیار بوده است. مثلا یکی ازحکام محلی بنام مازیار که ازطبرستان بعراق گریخته بودپس از گرویدن بکیش اسلام ازطرف مأمون خلیفه بحکومت کوهستان منصوب وبانجا گسیل شد. اما سپس وی خود را اززیر یوغ خلیفه رها کرد ودر کوهستان ها بساختن استحکامات پرداخت ومردم را از کشاورزی بازداشت و درعوض آنان را به بیگاری خندق و حصار گماشت « و تعدی و ظلم بجایی رسانید که پیش ازو و بعد ازو مثل آن کس نکرد. » (اولیأ الله آملی، ص ۵۵) . همچنین گفته اند که یعقوب لیث هنگام لشکر کشی برویان درختان مردم را بریدوخانه هایسان راسوخت. (همان کتاب ، ص ۷۰). چنین مینماید که در زمان سادات (یعنی علویان) تغییرات بسیاری در موضوع مالکیت زمین های طبرستان پدید آمده باشد . هنگامی که اسماعیل بن احمدسامانی در ۹۰۰/۲۸۸ بطبرستان آمد املاك اشراف طبرستان رابصاحبان قدیم آنها باز گرداند و در آن هنگام پنجاه سال بود که آن املاك را سادات علوی ودیگران غصب کرده بودند . ازین گذشته وی املاك زراعتی و اموال غیرمنقول رعایا و ضعفارا بایشان باز گرداند و خود بگرفتن خراج سالیانه قناعت کرد (ابن اسفندیار ، ص ۲۵۹) . درولایات جنوبی بحر خزر و نواحی مجاور آن دسته های راهزنان دیلمی پیوسته مایه زحمت و نا امنی بودند (اولیأالله آملی ، ص ۷۱) .

۲ـ دراینجا تنهابذ کرچند مورد میپردازیم . درزمان خلافت هارون الرشید ، محمدبن یحیی بن خالد برمکی وبرادرش موسی که در طبرستان حکومت میکردند بزور املاك ملاکان را خریدند (ابن اسفندیار، ص ۱۹۰). لیث بن فضل که درحدود ۱۹۹/۸۱۴ ـ ۱۵ از طرف مأمون بحکومت سیستان منصوب شده بود درهمه نقاط قلمرو خود املاك خرید . محمد بن الحضین القوسی عامل طاهربن حسین درسیستان در ۲۰۶/۸۲۱ ـ ۲ وابراهیم بن الحضین که او نیز درحدود ۲۳۰/۸۴۴ ـ ۵

←

خراج بیش ازاندازه گرفتن واخاذی کردن وناامنی درهمه جا قاعدهٔ کلی بودوالبته استثنائاتی هم وجودداشته است و گروهی ازحکام برای آباد کردن قلمرو خود کوششهایی میکرده اند. مثلا گردیزی ادعا میکند که عبدالله بن طاهر (دوران حکومتش ۲۱۳-۳۰/۸۲۸-٤٤) بهمه ماموران خودنوشت وبآنان سفارش کرد که باکشاورزان ولایت بخوبی رفتار کنند وبرزگرانی را که ضعیف شده بودند تقویت کنند و درجای خود مستقر دارند «که خدای عزوجل مارا ازدست‌های ایشان طعام کرده است..... و بیداد کردن بر ایشان حرام است.» [۱]

مسأله زمین‌داری و خراج گذاری و امور دیوانی در نواحی شرقی خلافت اسلامی در فاصله قرن‌هفتم تا نهم میلادی [قرن اول تا سوم هجری] بشرحی است که کلیات آن بیان شد اما در آن واحد این مسائل مشمول تغییرات محلی فراوان بوده است.

باید بخاطر داشت که‌ایران درین‌دوره موجودیت سیاسی نداشته‌است و این کشور بعده‌ای از ولایاتی تقسیم‌میشده که نخست بممالك امویان و سپس عباسیان تعلق داشته است. دربعضی نواحی بعلل جغرافیایی و سیاسی بعضی خصایص و کیفیات ثابت مانده یا کم و بیش تحول یافته و سپس تا امروز بهمان‌شکل قدیم‌باقی مانده است. مثلا فارس‌چنانکه پیش ازین گفتیم دارای ممیزات وجنبه‌های مخصوصی بوده است وسایرنواحی که بظن غالب در مسیر

← حکومت میکرد نیزهمین‌کاررا کردند (تاریخ سیستان، ص۱۷٦، ۱۷۷، ۱۹۰). هنگامی که احمدبن اسماعیل، محمدبن علی‌بن لیث را درحدود ۲۹۸/۹۱۰-۱۱ دستگیر کردوی «همه‌مال و املاك ایشان(مسلمانان) بدیشان باز داد» یعنی‌مال و املاکی که بظن غالب محمدبن علی‌غصب کرده بود (همان کتاب، ص۲۹۳).

۱ - زین الاخبار گردیزی چاپ‌محمد ناظم (برلین، ایرانشهر، ۱۹۲۸)، ص ۸.

تحولات دیگری قرار گرفته وازین حیث ازدیگر ولایات متمایز بوده عبارت بوده است ازولایات جنوبی دریای خزر و سیستان و کردستان .

تجزیهٔ خلافت بنی عباس

بسط و توسعهٔ سریع امپراتوری عرب باری بود که بر پیکر آن سنگینی میکرد و این حقیقت هنگامی نمایان شد که درقرن چهارم تزلزلی در ارکان اقتصاد ممالك خلافت شرقی راه یافت و ناچارشدند که بجای اقتصادی که مبنای آن بر طلا بود اصول اقتصادی دیگری بکار برند و این اصل و مبنی عبارت بود ازملك و آب. مراحلی که منجر بایجاد چنین تغییری دراساس اقتصادیات هر ناحیه ازنواحی مملکت شد تدریجی بود . پایان مرحله اول آغاز مرحله ایست که در آن راه ورسم اقطاع ظاهرشد و این روش دردورهٔ سلاجقه بزرگ تحت قاعده و اسلوب درآمد و توأم با تغییر عظیمی شد که در نظریه مالکیت ارضی پدید آمد .

بتدریج که لشکریان مزدور جانشین قوایی میشدند که درصدر اسلام از همه رعایای مملکت تشکیل یافته بود مسأله پرداخت مزد آنان مشکل ترمیگشت . [۱] نخست بسربازان و «امیران» چه بعنوان تضمین یا پرداخت مزدوچه بعنوان قسمتی ازمزد، مال الاجاره زمین را میدادند وسرانجام هنگامی که وصول مال الاجاره توأم با بی نظمی روز افزون شد خود املاك و اراضی را بسپاهیان دادند. [۲] علاوه بر زمین هایی که بسپاهیان وا گذار میکردند و

---

۱ – خلق و خوی این سپاهیان ترك که قسمت اعظم سپاهیان مزدورا تشکیل میدادند چندان دژم بود که نمیتوانست مایهٔ افزایش آرامش و آبادی دهات گردد (نگاه کنید به هارلی واکر Harley walker «سخنان جاحظ دربارهٔ تعدی ترکان» Jahiz on the Exploits of the Turks درمجله پادشاهی تحقیقات آسیایی J. R. A. S. (اکتبر ۱۹۱۵) ص ۶۷۰ – ۱ و ص ۶۷۸).

۲ – دایرة المعارف اسلام ، مقالهٔ مربوط به « اقطاع » .

قطع نظرازهمین‌مطلب سرداران ترك املاك وسیعی را بعنوان«مقطع» وزمین های پهناوری‌را بعنوان اجاره دار در آمدهای مالیاتی تصرف میکردند و مبالغی را که میبایست ازین راهها بخزانهٔ مملکت بدهند غالباً یا نمیدادند یاهنگامی میدادند که‌آنانرا بزوربدین کار وادار کرده‌بودند. [۱] طریقهٔ‌نخست یعنی‌واگذاری‌مال الاجاره‌زمین بسپاهیان‌ازراه‌ورسمی‌قدیمتر یعنی واگذاری خراج‌پدیدآمده‌بودواین‌امری‌بود که آنرا مشروع شناخته بودندوحال‌آنکه طریقهٔ دوم نتیجه‌تغییرو تحول روش تیول‌داری بود که بعدها ترکها وسپس مغولها نفوذ خودرا بر آن تحمیل کردند. درقرن چهارم‌هجری‌وجود افواجی عظیم ازین سپاهیان ثبات حکومت و آبادی مملکت را تهدید میکرد اما خطر آنان درزمان آل بویه بصورت کامل ظاهر شد. معزّالدوله (دوران سلطنتش ۳۲۰ – ۹۳۲/۵۶ – ۶۷) سپاهیان خودرا در خانه‌های‌مردم‌مسکن‌داد واین‌رسمی‌بود که‌اوآوردوحاصل‌این‌کار اختلالی‌عظیم‌بود که در کار کشاورزی پدید آمد. این اقدامات تا حدی برای‌این‌بود که میخواستند مشکل دائمی پرداخت‌ حقوق سپاهیان‌را حل کنند. ابن‌مسکویه مینویسد که:

وفی هذه السنة [(۹۴۵/۳۳۴ – ۶)] شغب الدیلم علی معزالدولة شغباً قبیحا و کاشفوه بالاسماع و خرقوا علیه بالسفه الکثیر فضمن اطلاق اموالهم فی مدة ضربها لهم فاضطر الی خبط‌الناس و استخراج‌الاموال من‌غیر وجوهها. فاقطع قواده وخواصه و اتراکه ضیاع السلطان و ضیاع المستترین و ضیاع ابن‌شیرزاد و حق بیت المال فی ضیاعه الرعیة وصارا کثرالسواد مغلقا و زالت ایدی العمال عنه.... واستغنی عن اکثرالدواوین .... وجمعت الاعمال کلها فی‌دیوان‌واحد[۲].

---

۱ – بکر، «تحقیقات‌اسلامی»، ج ۱، ص۲۴۱.   ۲ – زوال خلافت عباسی [پیش ازین میبایست یادآور شده باشم که مقصود ازین کتاب جلد ۵و۶ تجارب الامم ابن مسکویه است که آنها را دو تن از خاور شناسان، آمد روز Amedroz و مارگولیوث Margolioth ترجمه کرده و مطالب دیگر از سایر کتابها بآنها افزوده و این تألیف را بنام «زوال خلافت عباسی» The Eclipse of the Abbassid Caliphate نامیده اند]. ج۲، ص۹۶. همچنین نگاه کنید به ابن‌الاثیر ج۸، ص۳۴۲.

چنین مینماید که نظراً یك‌نوع روش اقطاع که مبنای اعطای اراضی بود تکامل یافته‌بود اما فرق‌بین‌نظر و عمل‌نسبةً بسیاربود . هنگامی که بهاء الدوله در حدود ۹۰۹/۳۸۹ بفارس رسیددیلمیان فارس در شیراز گرد آمدند تا در بارهٔ مسأله اقطاعات بحث کنند و ببینند کدام را باید باز گرفت و کدام را باید در تصرف متصرفان حی‌حاضر باقی گذارد . سرانجام قرار برین شد که اقطاعات اصلی از قرار دیناری ۳۰۰ درهم تسعیر گردد و پس ازآن معلوم شود که هر کس چه مقدار از اقطاعات اصلی را دردست دارد تا محصول زمین مورد تصرف اورا بهمان نرخ‌بوی بدهند ومابقی‌را باز گیرندواقطاعاتی که درپایان حکومت صمصام الدوله باین‌و آن‌داده بودند کان‌لم یکن اعلام شد.[۱] در بغداد سپاهیان ملك‌الرحیم بویی‌دارای‌اقطاعاتی بودندوطغرل بیگ سلجوقی اقطاعات را در ۴۴۷/۱۰۵۵-۷ از دست صاحبان آنها گرفت و بانان فرمان داد که‌ازراههای‌دیگر امرارمعاش کنند.[۲] پیداست که درواقع آل بویه تغییرات بسیاری درمسأله مالکیت زمین پدید آورده‌اند . بنا بگفتهٔ مقدسی آنان خانه‌وزمین مردم را از چنگشان بدر آوردند و بسیاری ازمردم بر خلاف میل خودناگزیر بمهاجرت شدند.[۳] همچنین احمد بن ابی‌الخیر زرکوب درشیراز نامه مینویسد : « ودرعهد دیالمه قانون مملکت ازنظم خود بگردید ، ازبس‌فتنه که متعاقب پدیدآمد، ملکهارا باز گذاشتند و ترك

۱ ـ زوال خلافت عباسی ، ج ۳ ، ص ۳۲۷ همچنین نگاه کنید به فصل هفتم .

۲ ـ ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۴۲۱ .   ۳ ـ ص ۳۹۹ ـ ۴۰۰ ؛ بیهقی نقل میکند که هنگامی که مسعود بن محمود پس از مرگ محمود در ۱۰۳۰/۴۲۱ بقصد خراسان از ری میگذشت مردم گفتند : « اکنون خوش میخوریم و خوش میخسبیم و برجان و مال مردم و حرم وضیاع و املاك ایمنیم که بروزگار دیلمان نبودیم . » (تاریخ بیهقی چاپ دکتر غنی ودکتر فیاض ، طهران ۱۳۲۴ ، ص ۲۰) .

املاك بگفتند ، ازآن عهد اقطاع پدید آمد ، و اکثر زمینها دیوانی شد و پیش از آن اکثرواغلب زمینها ملك بود» [۱] . همچنین در تاریخ قم مذکور است که پس از آنکه گیلها ودیلمها قم را تسخیر کردند « دیوانیات» را منسوخ و بجای آن اقطاعات را برقرار کردند . [۲] مصادره اموال مردم ازروی هوی و هوس نه تنها درولایاتی که آل بویه حکومت میکردند معمول بود بلکه درسایر ولایات ایران نیز متداول بود . نه همان حکام بلکه هر کس که صاحب قدرت بود ازقدرت خود بهره میگرفت واین قاعده‌ای کلی بشمار میرفت نه استثناء. در مدارك موجود مکرر بمسأله غصب اموال اشاره شده است .[۳]

۱ــ ص ۲۶ . همچنین در ترجمه فارسی مافروخی [یعنی « محاسن اصفهان »] بخرابی اوضاع کشاورزی در زمان مؤید الدوله دیلمی پس از آنکه اصفهان را تسخیر کرد اشاره شده است (کتابخانه موزهٔ بریتانیا بنشانه 10980, f. 24 a) . عضدالدوله (متوفی در ۹۸۲/۳۷۲) در میان سلاطین آل بویه ازین قاعده مستثنی بود . وی بترویج کشاورزی وعمران و تنقیه قنوات و ساختن آسیاها و تعمیر سدها کوشید و تازیان بادیه نشین را در زمین های موات فارس و کرمان مستقر کرد (ابن مسکویه ، تجارب الامم، چاپ . ل . کائتانی L . Caetani (لایدن ۱۹۰۹ــ۱۷)، ج ۶، ص ۵۰۹ ببعد) .

۲ــ ص ۵۳.

۳ــ مثلاً یکی از موارد آنست که قاضی صاعد در مجلس بار عام مسعود بن محمود که در نیشابور بسال ۱۰۳۰/٤۲۱ برپا کرد بآن اشاره کرده است : قاضی صاعد درین مجلس ادعا کرد که در حق خاندان میکائیلیان که خاندانی قدیمند و خود صاعد از آن خاندان برخاسته است ستمهای بزرگ از حسنك وزیر غزنویان و دیگران رفته و ازینرو ایشان از املاك خود محروم شده و اوقاف آبا و اجدادیشان باطل و منسوخ گشته و از مصرف وموقوف علیه آن بی بهره مانده‌اند . ازینرو از مسعود تمنی کرد که فرمان دهد تا آن اوقاف زنده شود ونفع آن بکسانی که استحقاق دارند برسد . مسعود همچنانکه او خواسته بود فرمان داد اما دربارهٔ املاك شخصی ایشان تصمیمی نگرفت وگفت دلیل این امر آنست که نمیداند حکم امیر ماضی پدر او درین باره چه بوده است وفرمان داد که این موضوع برای تحقیق به «دیوان» ارجاع شود . از اینرو میکائیلیان بدیوان رفتند و خبر دادند که « کشاورزان و وکلا (وکلای میکائیلیان) و برزیگران توانگر را و هر کرا باز میخواندند بگرفتند ومالی عظیم از ایشان بستدند وعزیزان قوم ذلیل گشتند و بوسهل حقیقت بامیر رضی الله عنه باز گفت واملاك ایشان بازدادند » (بیهقی ، ص ٤۰ــ٤۱).

درطی این احوال درولایات شرقی ایران یعنی درماوراءالنهر سلسله سامانی در نخستین سالهای قرن سوم هجری تاسیس شده بود. اصولا ملاکان منشأ قدرت سامانیان بودند[۱] و قوای نظامی آنان تاحدی از دسته‌های غلامان ترک تشکیل میشد که گذشته ازکارهای لشکری بمشاغل کشوری نیز میپرداختند.

سامانیان دارای دستگاه اداری (بوروکراسی) عریض و طویلی بودند که مشتمل بود بر «دیوان» های جداگانه مخصوص املاك خالصه و اوقاف.[۲] بنا بقول نظام‌الملك هم سامانیان و هم‌جا نشینان آنان یعنی غزنویان بماموران خود مزدنقدی میدادندواقطاع نمی‌بخشیدند.[۳] با اینهمه بمواردی برمیخوریم که «غلامانی» که بمقامات عالی نائل‌شده بودنداملاکی‌را با پول میخریدند.[۴] بمرور دهورقدرت بدست غلامان ترك افتاد وسامانیان دربار خودرا از آنان انباشتند ویکی ازین غلامان البتکین در ۹۹۴/۳۸۴ سلسلهٔ غزنوی را بنیادنهاد وبدین گونه غزنویان وارث متصرفات سامانیان شدند که در جنوب جیحون بود و درامر جهانداری بیشتر راه‌ورسم سامانیان را پیش گرفتند. درهمین ناحیه بود که سلجوقیان در نیمه اول سده پنجم بنای تاخت و تاز گذاشتند.

۱ـ نگاه کنیدبه و. بارتولد، ترکستان تاحمله مغول, Turkestan down to the Mongol Invasion, W. Barthold چاپ دوم (لندن ۱۹۲۸) ص ۲۲۶ . سامانیان حافظ قدرت قانون و نظم بودند وچنین مینماید که کشاورزی در روزگار آنان پیشرفت کرده باشد. نرشخی مینویسد که در زمان ساسانیان قیمت «یك‌جفت» زمین در حوالی بخارا ۴۰۰۰ درهم بوده است ودر قرن‌ششم ارزش آن ازمیان رفته بوده‌و بعلت غلبهٔ هرج ومرج [وبقول صاحب تاریخ‌بخارا «بسبب ظلم وبی شفقتی بررعیت»] کسی زمین‌را برایگان نمی خریده‌است (نرشخی، تاریخ بخارا، چاپ‌مدرس‌ـ رضوی (طهران ۱۳۱۷) ، ص۳۷ـ۸). درضمن باید دانست که‌ارزش درهم نقره‌در زمان‌نرشخی تنزل کرده بوده است . در ۸۳۵/۲۲۰ یك‌درهم نقره برابربوده است با۸۵درهم غدرفی اما در ۱۱۲۸/۵۲۲ ارزش ۱۰۰ درهم نقره برابربوده‌است با۷۰درهم‌غدر فی (همان کتاب ، ص۴۴ اما نگاه کنیدبه بارتولد ، ص۲۰۴) .

۲ ـ بارتولد ، ص۲۲۹ ونرشخی‌ص۳۱ .

۳ ـ سیاست نامه ،ص۹۲.

۴ ـ بارتولد،ص ۲۳۸ ـ ۹.

فصل سوم

سلجوقیان و روش اعطای اقطاع

در نخستین سالهای قرن پنجم هجری تغییرات عمده‌ای در ترکیب اجتماعی وسیاسی سرزمین‌های خلافت شرقی پدید آمد. بطور کلی سپاهیان بسبب شکستی که در ارکان اقتصاد مالی مملکت افتاده بود قدرت را بدست گرفته بودند و بعنوان «مقطع» مالیاتی را که میبایست عاید خزانهٔ مملکت شود میخوردند. آنان علاقهٔ دائمی بزمین نداشتند و آنچه بیشتر مورد توجه آنان بود این بود که در کوتاه ترین زمان ممکن از زمینی که موقةً در تصرف داشتند حد اکثر فایده‌را بر گیرند و این باعث ایجاد مسائل بالنسبه مهم سیاسی و اقتصادی شده بود و حاصل این امر چیزی جز هرج و مرج نبود. پیداست که اگر حکومتی می‌خواست قوام و ثبات یابد میبایست بحکم ضرورت راه حلی برای این مسائل بیندیشد. در دورهٔ سلجوقی کوشیدند که این مشکلات را حل کنند اما نه با اتخاذ یك روش اصولا تازه بلکه بوسیلهٔ تعدیل وضع «مقطع» ها و نیز بوسیله ایجاد نظم و ترتیب در روش اقطاع دادن که تا سالهای متمادی بارزترین جنبهٔ زمین داری و ادارهٔ امور مالیاتی بشمار میرفت. کار سلجوقیان درین مورد از آن سبب مهم است که آنان مسیر ترقی و تکامل روش اقطاع را مشخص کردند و این همان روشی است که در سراسر قرون وسطی معمول بود و تا قرن بیستم میلادی همچنان دوام یافت.

بخشیدن زمین بعنوان اقطاع فی حد ذاته بدعت و آئین تازه ای نبود. چنانکه در فصل سابق بیان کردیم این کار در صدر اسلام معمول بود و فقها میخواستند ثابت کنند که روشهای اخیر تیول‌داری مولود سوابقی است که از

قدیم دراسلام وجود داشته است . اگر چه دراسلام ظاهراً مبانی و اصولی درین زمینه وجود داشته‌است با اینهمه باید بخاطر سپرد که کتب فقهی اسلامی حکایت ازروشهایی میکرد که کمال مطلوب بشمار میرفت نه روشهایی که مرسوم ومعمول بود . نظریات شرعی درباب اقطاع وتیول برفرض هم که وجود داشت درهمان مراحل اولیه عملا متروك ماند وبمحض متروك‌ماندن هر کس موافق دلخواه خود عمل کرد ومنع این کار کمتر میسر شد و لاجرم روشی نضج یافت که از بسیاری جهات با آنچه در شروح فقها یاد شده بود کمتر شباهت داشت . ازروش اقطاع گاهی بعنوان «**فئودالیزم**» یاد شده و حال آنکه مقتضیاتی که مایهٔ ایجاد وپیشرفت روش اقطاع‌داری گشته با آنچه هنگام توسعه وتکامل «**فئودالیزم**» درمغرب اروپا وجود داشته با هم متفاوت بوده است . نتایج این دوروش یعنی اقطاع شرقی وفئودالیزم غربی بهم شبیه نیست وذکر کلمه فئودالیزم در مورد ممالك خلافت شرقی از جمله ایران موجب گمراهیست مگر این که نخست این نکته روشن شود که «فئودالیزم» اسلامی ربطی بهیچ نوع ازانواع مختلف فئودالیزمی که درمغرب زمین دیده شده است ندارد . نکتهٔ جالب‌توجه اینست که تعهد دوجانبه‌ای که در اصول فئودالیزم اروپای غربی[میان‌ارباب ورعیت] وجود داشته‌درروش اقطاع‌ایران نبوده وچنین رابطه‌ای وجود نداشته‌است .

بعقیدهٔ بِکر مقطع‌ها اساساً وظایف نظامی بعهده نداشتند وتنها هنگامی که حکومت متکی به «میلیتاریزم» روی کار آمد نظامیان با بهره‌جویی از قدرت خود در روش و اصول اقطاع که سابقاً بوجود آمده بود اعمال نفوذ کردند[۱] . بنظر او روش اقطاع ابتدا بعنوان یکی از روشهای اداری و

---

۱ ـ تحقیقات اسلامی، ص ۲٤ .

و «بورو کراسی» نضج یافت و سپس مبدل بیك روش و «سیستم» نظامی شد وسبب این امر آن بود که پس از آنکه اقتصاد طلا دچار شکست شدنتوانستند حقوق سپاهیان را منظماً بپردازند و برای حل این مشکل نظامی ناچارمتوسل بروش اقطاع شدند . پس چنانکه می‌بینیم روش اقطاع با فئودالیزم اروپای غربی فرق میکند هم از حیث اصل و منشأ و هم بسبب اینکه افراد مقطع اساساً هیچ وظیفهٔ نظامی برعهده نداشتند [۱] . بااینهمه پولیاك[۲] این مطلب را محل گفتگو میداند واختلاف تکامل روش اقطاع را درممالك اسلامی با روش فئودالیزم درمغرب زمین ناشی‌ازین می‌پندارد که تیول داران‌مسلمان در شهرها تجمع وتمرکز یافته بودند ، برخلاف «فئودال» های مغرب زمین که درقلاع بسر میبردند واز هم متفرق بودند . و اما علت تجمع و تمرکز تیول‌داران ممالك اسلامی یکی این بود که وضع پول و مسکوك در ممالك اسلامی‌نسبت باروپا بیشتر ترقی وتکامل یافته بود وديگر آنکه اوضاع طبیعی کشورهای مزبور نیز چنین اقتضا میکرد که مقطع ها در بلاد مجتمع شوند . بطورکلی ادعای او مبنی برتجمع‌وتمرکز مقطع‌ها در شهرها منبعث ازمدارك موجودست اما صحت ادعای او راجع برد نظر بکر (مبنی بر اینکه بعد ها نظامیان با بهره جویی از قدرت خود در اصول و روش اقطاع اعمال نفوذ کردند)بیشترمحل تردیدست . اساس‌فرمانروایی خلفای راشدین وبنی‌امیه بر

۱ــ نگاه کنیدبه‌مورلند W.H.Moreland که واضح میکند که روش اقطاع درهندوستان هنگام فرمانروایی سلاطین مغول مبتنی بر تشکیلات اداری بود نه اصول خان خانی (روش تقسیم زمین در هندوستان در زمان فرمانروایی مسلمانان The Agrarian System of Moslim India (کیمبریج، ۱۹۲۹) ، ص۲۱۸ــ۲۱).

۲ــ «فئودالیتهٔ‌اسلامی» La Feodalité islamique در مجله تحقیقات اسلامی Revue des études islamiques (R.E.I)، ۱۹۳۶ ، ج ۱۰ ، ص۲۴۸ .

سپاهیانی بود که ازمردم تشکیل میدادند و این سپاهیان در زمان بنی عباس جای خودرا بسپاهیان مزدور دادند. غرض آنکه پیش از عباسیان «سپاهیان» بمعنی معمول کلمه (یعنی سپاهیان مزدور) متنفذترین طبقات مردم را تشکیل نمیدادند بلکه مهمترین طبقه‌را افرادی‌تشکیل میدادند که وابسته بنژاد قوم غالب بودند ووظیفهٔ عمدهٔ آنان این بود که‌سلاح بر گیرند واز قلمرومؤمنان دفاع کنند وآنرا بسط وتوسعه دهند. شاید تازیان که خودرا مهمترین طبقات مردم میشمردند امتیاز خود را درجمع خراج میدانستند اما لااقل در ادوار اولیه‌ای که این قوم نفوذ خودرا بسط میدادندزمام اموررا بطور کلی عملا بدست مأموران محلی یی می‌سپردند که بحکومت های پیش از عرب خدمت کرده بودند .همینکه درروز گارعباسیان ترکیب مهمترین طبقه ازطبقات‌مردم تغییر یافت ارباب‌های جدید مملکت یعنی نظامیان امتیازات مهمترین طبقه سابق از جمله حق استفاده ازعواید مملکت را بخود اختصاص دادند.

ازین گذشته چون حکومت مرکزی‌قادر بانجام دادن‌وظایف عمومی‌خود نبود حقوق عامه را بدست افراد متنفذ سپرد و ناگزیر توأم با این اعطای اختیارات‌تغییرات اجتماعی‌نسبتهٔ فراوانی پدیدآمد. درنخستین وهله‌چنانکه پیش‌ازین بیان کردیم قدرت‌مرکزی حق وصول مالیات را بافراد متنفذسپرد سپس بتدریج که ضعف قدرت مرکزی آشکار شد مردم ناچار شدند که‌برای حفظ اموال خود بیش‌از بیش دست بدامن حمایت متنفذان بزنند و چون این کار بنوبه خود باعث ازدیاد قدرت متنفذان میشد این تمایل بر حکومت ها غالب می‌آمد که‌نه‌تنها بمقطع‌ها حق وصول‌خراج زمین‌را بدهند بلکه‌خودزمین‌ها را نیز ببخشند وبدین گونه مقطع‌ها فرصت می‌یافتند که بازهم دامنهٔ حمایت خودرا نسبت بدیگران وسیع تر کنند. سرانجام بتدریج که قدرت سیاسی و

اجتماعی مقطع‌ها بیشتر میشد ازیك سوحکومت مرکزی ناچار بیش از پیش بآنان اختیار میداد واز سوی دیگر روابط آنان با مردم محلی که در اصل براساس توافق دوجانبه وآزادانه قرار گرفته بود دگرگون میگشت وبار خدمت مردم سنگین‌تر میشد. درنتیجه بتدریج وابستگی سکنهٔ اقطاع نسبت بمقطع‌ها بیشتر وتبعیت آنان ازاینان درامور سیاسی واقتصادی افزونتر واختلاف اجتماعی میان افراد نظامی وغیرنظامی عظیم‌تر میشد. بااینهمه بی‌شك درهر محلی این اوضاع واحوال تاحد معتنابهی فرق میکرده است. دهقانان بجز مواردی که بزور وستم ازآنان مال میگرفتند ومجبور بمهاجرت میشدند همچنان بزراعت زمینی میپرداختند که در غالب موارد اصولاً بدان وابسته بودند. در ضمن قدرت نسبی کسانی که عواید مالیاتی یا زمین های اقطاعی بآنان بخشیده میشد بیش‌از پیش ومستقیماً دروضع طبقهٔ‌مالك که نسبت بدهقانان دارای موقعی ممتاز بودند تأثیر میکرد. شاید بتوان گفت که در پاره‌ای‌از موارد مقطع زمین مالك‌را غصب‌میکرد یااین که اوازغایت تهیدستی ناچار بفروش آن میشد. شاید هم در پاره ای ازموارد مالك بعنوان صاحب زمین بکارخود ادامه داده ولااقل نظراً ازحق کامل مالکیت برخوردار شده باشد وخراج خود وهمچنین هر گونه مالیات دیگری که ممکن بوده است مقطع بر او ببندد مستقیماً بمقطع پرداخته باشد. کسانی که نخست مستأجر املاك خالصه (یا زمینی که‌سابقاً بجامعه مسلمین تعلق داشت) بودند درنتیجه‌این تحولات مستأجر مقطع‌هایی شدند که املاك خالصه مزبور را ازحکومت بعنوان اقطاع گرفته بودند. بطورکلی اوضاع واحوال مملکت هنگامی که مهاجرت سلاجقه درقرن پنجم (یازدهم میلادی) صورت گرفت بقراری بود که‌شرح دادیم.

درپایان قرن چهارم (دهم میلادی) اوضاع‌واحوال بعضی قبایل ترك قرین آرامش

نبود وپیدا بود که بطور کلی مایل بحرکت بسوی مغرب اند ویکی ازین قبایل غزها بودند. درحدودسال ۴۲۵/۱۰۳۳-٤ عده‌ای از غزهای سلجوقی ازجیحون گذشتند و بخراسان در آمدند و ازسلطان مسعودبن محمودرخصت طلبیدند که در سایهٔ حمایت او زندگانی کنند. حرکت سلاجقه بخراسان از نوع کوچ ایلات و عشایر بود وغزها خانواده و گله خود را نیزهمراه‌خود آورده بودند. بتدریج که‌شماره‌وقدرت‌آنان روبفزونی‌نهاد بیش‌ازپیش‌نیازمند چراگاههای تازه‌شدند. پس شروع بایذا وغارت قوای غزنویان کردند و درحالی که از زدو خورد مستقیم با آنان اجتناب میورزیدند جاهایی را که غزنویان موقةً تخلیه کرده بودنداشغال‌میکردند. سلجوقیان خوداصلاً ازسران‌ترکان غز نبودند اما بتدریج که برعدهٔ آنان میافزود (هرچند درین کار وقفه هایی حاصل میشد) درتاخت وتازها وعملیات جنگی‌پیروزمی گشتندوهمین‌سبب‌شد که بمروردهور ازحالت شبانی بدر آیند و مبدل بجهانگشایان لشکری‌شوند و جنگ دندانقان آخرین نشانهٔ این تحول است (۴۳۱/۱۰٤۰). پس ازین واقعه تنهاکاری که میبایست انجام دهنداین بود که به تثبیت فتوحات خوددر خراسان و نواحی مجاور آن پردازند و حرکت خود را بسوی مغرب ادامه دهند.

در دوره‌ای که سلجوقیان ببسط فتوحات خود میپرداختند قدرت آنان متکی برقبایل ترکمان بودومحیط نشو ونما وآداب و عادات آنان به‌دشت‌ها (استپ‌ها)ی‌آسیای مرکزی تعلق‌داشت.[1] آنان‌نیزمانند تازیان درادارهٔامور

۱- با اینهمه این نکته مهم رابابد بخاطر سپرد که سلاجقه درزمان‌جد اعلای خود باسلام گرویده یا با این کیش آشنا شده‌بودند(ابن‌الاثیر ،ج۹،ص۳۲۲) وپس‌ازاین که‌زمام‌حکومت امپراتوری‌بی را بدست‌گرفتند برای اسلام وسنن اسلامی احترامات بسیاری قائل شدند واین احترام تاحدی معلول‌مقتضیات سیاسی بود.

متصرفات خود ضعیف وناتوان‌بودند . درنخستین مرحله کوچ کردن‌سلجوقیان یعنی پیش‌از آنکه این قوم یکباره ازحالت شبانی بدر آیند ومبدل بفاتحان نظامی شوند طرز تفکرامرای‌محلی این بود که در طوایف مختلف ترکمان همچون عشایری بنگرند که میتوان ازآنان‌بعنوان قوای امدادی‌در کشمکش های محلی‌فایده گرفت وشاید ترکمانان باین عنوان ازحکام‌محلی زمین‌هایی بعنوان اقطاع میگرفتند آنهم برطبق عرف و عادتی که ملاك و مناط بخشیدن زمین‌به «امیران» وسپاهیان بود . بتدریج که سلاجقه برقدرت‌خود افزودند و خود فرمانروای امپراتوری وسیعی شدند بسیاری از حکام سابق محلی را بصورت موالی درآوردند وبساط حکومت آنان را برچیدند . سپس سلجوقیان خود نیز شروع کردند باینکه نواحی وسیعی از امپراتوری خودرا بعنوان اقطاع به‌پیروان خود ببخشند. بمرور دهور یعنی پس‌ازسپری شدن نخستین دورهٔ بسط نفوذ سلاجقه مبانی قدرت آنان تغییر یافت ، درست بهمان نحو که پس‌از بسط نفوذ تازیان مبانی قدرت خلفا تغییر یافته بود . ازین پس دولت سلجوقی بسپاهیانی تکیه کرد که از ترکمانان نبودند بلکه مرکب بودند از بندگان وآزادگانی که بعنوان مهمترین طبقات اجتماع شروع بتخصیص امتیازات طبقهٔ حاکمه سابق بخود کرده بودند ویکی ازین امتیازات جمع خراج بود . ازین گذشته دربسیاری موارد علاوه بر اینکه به این آزادگان وبندگان ترك ، فن جنگ را بدقت میآموختند امور دیوانی را نیز تعلیم میدادند وبهمین سبب اینان طبعاً قسمت اعظم ادارهٔ امورمملکت را بعهده میگرفتند وناگزیر هنگامی که قدرتشان فزونی مییافت خراجی‌را که متعلق بخزانه حکومت مرکزی بود بکیسهٔ خود میریختند .

بدین گونه سلجوقیان مواجه بادو مشکل بودند که میبایست آنها را حل

کنند واین هردوتأثیر بسیار درمسأله زمین داری ووصول خراج ارضی داشت: نخست اینکه چگونه مقام و موقع عناصر عظیم بیابان گرد را در امپراتوری خود معین کنند آنهم عناصری که اساس زندگانی آنان گله‌داری بود و سلجوقیان بدلایل خانوادگی تعهدات خاصی نسبت بآنان داشتند، دوم اینکه حقوق سپاهیان خودرا چگونه بپردازند. شکست آنان در یافتن راه حل مسأله نخستین یکی از عوامل شکست سلجوقیان بزرگ در دورهٔ سلطنت سنجر (۵۱۱ - ۱۱۱۷/۵۲ - ۵۷) بود. ازطرف دیگرروشی که برای حل مسالهٔ دوم اتخاذ کردند اصول کلی تشکیلات لشکری ودستگاه اداری مملکت رامسجل کرد و هر چند درین کار توفیق کامل حاصل نکردند با اینهمه این اصول بصورتهایی که کم وبیش تعدیل یافته بود تا انقلاب مشروطیت دوام یافت.

یکی از نتایج مهم مهاجرت سلجوقیان شناساندن عنصری تازه بمردم آسیای غربی بود واین عنصر تازه همان ترکها [۱] بودند. بسیاری از ترکمانان بآسیای صغیر وسوریه کوچ کردند اما دسته‌های عظیمی از آنان درسراسر امپراتوری سلجوقی دیده میشدندهرچند عده آنان درطبرستان وديلم محتملاً کمتر ازجاهای دیگربود زیرا این دوسرزمین صعب العبور بود ومردمی دلیر ونیرومند داشت. عده ترکمانان درفارس و کردستان نیز کمتر از جاهای دیگربود ودسته‌هایی ازمردم که زندگانی شبه‌ایلی داشتندقبلاً درین دوولایت مسکن گزیده بودند. ورود عناصر ترك بایران که امروز اکثریت مردم آذربایجان ایران ونواحی مجاورآن را تشکیل میدهند شاید عموماً ازدورهٔ سلجوقی شروع شده باشد. دودمان سلجوق خود از ترکمانان بودند و

۱- در دورهٔ پس ازسلجوقیان خاصه در روزگار مغول نیزسیل حرکت ترکان بسوی ایران جریان یافت وبعضی ازقبایل ترك‌ایالت فارس‌مدعی‌اند که درعهدمغول بایران آمده‌اند.

سر کردگان نظامی وحکام ولایات دردورهٔ سلجوقیان بیشتر ترک [۱] یا ترکمان بودند. دراسناد رسمی کلمات ترك وغیر ترك (تاجیك) هردومعمولا بکاررفته‌است واین نکته نشان میدهد که این دوعنصر بکلی از هم ممتاز بوده‌اند همچنان که سابقاً این امتیاز میان عرب وغیر عرب یعنی ایرانیان (عجم) [۲] بر قرار بود.

دومین تقسیم بندی مهم مردم تقسیم آنان به عشایر وشهرنشین بود واین امر شامل حال ترك وتاجیك میشد. مهمترین عناصر ایلی عبارت بودند از ترکمانان. پس از آنکه مبنای قدرت ترکمانان از ترکان غز به‌بندگان و آزادگان تغییر یافت ترکمانان نسبت بسایر مردم دارای وضعی نامساعدتر شدند. درسندی که ازطرف «دیوان انشاء» سنجر دربارهٔ انتصاب ایناج بلکا-الوغ جانداربیگ بعنوان «شحنه» ترکمانان گرگان صادر شده ازآنان بنام شایسته‌ترین طبقات یاد شده است. [۳]

درین فرمان به‌ایناج بلکا دستور داده شده است که بامردم بنیکی رفتار کند وبر آنان مالیات جدیدی وضع نکند وبهر یك ازخوانین وخانواده و کسان آنان وظیفهٔ مقرررا بدهد ونگذارد که بحق هم تجاوز کنند. همچنین درین فرمان بخوانین ترکمان گرگان ونواحی مجاور آن تذکر داده‌اند که هر تقاضایی که از حکومت دارند بسمع شحنه‌برسانند. [۴] ظاهراً در پاره‌یی ازموارد حکومت مرکزی مالیاتی ازقرارخیمه‌ای فلان مبلغ برایلات می‌بست [۵].

۱- یعنی بندگان وآزادگان ترك. ۲- نگاه کنید به عتبة‌الکتبه، ص۳۱، ۶۱، ۸۲، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۶۹. ۳- دلیل این امر آنست که ترکمانان در جایی که دور از شهر بودبسر میبردند واخبار مربوط بگرفتاری و پریشانی آنان پس اززمانی دراز بدربار میرسید (عتبة‌الکتبه، ص ۱۵۸). ۴- عتبة‌الکتبه، ص۱۵۶-۶۰. ۵- ابن‌الاثیر، تاریخ اتابکان موصل Histoire des Atabecs de Mosul ترجمهٔ دو اسلان de Slane (درمجموعهٔ مورخان جنگهای صلیبی Recueil des historiens des Croisides) ص۹۱.

بااینهمه مشکل‌ترین مسائل ایلی که حکومت مرکزی با آن روبرو بوداین بود که باوجود فشاری که غزها برمرزهای امپراتوری وارد میآوردند اوضاع واحوال سرحدات خراسان را ثابت نگاه دارد. در اواخر دورهٔ سلجوقیان بزرگ شماره غزها روبفزونی نهاده بود. روابط آنان با سنجر از یك طرف نمودار مخالفتی است که میان عناصر غیرایلی باعناصر ایلی یاشبه ایلی وجود داشته‌است‌واز طرف دیگرحاکی ازصعوبت منقاد ساختن ایلات بیابانگرد در آن زمانست. این غزها هرسال‌بابت‌خراج سالیانه ۲۴۰۰۰ گوسفند بمطبخ «سلطان» میدادند واین‌کار بعهده «محصلی» بود که ازطرف «خوانسالار» سنجر تعیین میشد وچنانکه گفته‌اندظلم‌وستمی که‌اطرافیان سلطان درجمع‌این گونه خراج‌بخرج میدادند بیش ازاندازه بوده‌است. بموجب مدارك موجودمحصلی بوده است که هرگاه غزها گوسفند میآورده‌اند چانه میزده ومیگفته که وی موظف است گوسفندانی بزرگتر وفربه تر تحویل گیرد[1] و مختصرآنکه مأموران‌سلطان باغزها بامنتهای خشونت‌رفتار مینمودند و «کلانتران» را از مال خود محروم میکردند. روزی غزها محصل مزبور راکشتند و نخست خوانسالار ترسید که این خبررا بگوش سلطان رساند وخراجی راکه برغزها مقرر بوداز کیسه‌خود داد. سرانجام اوقماج حاکم بلخ را ازاین معنی آگاه کردوقماج بخوانسالار اندرزداد که بسلطان‌بگوید که گروهی‌ازغزهاازحدود خودتجاوز کرده‌اند اما‌اگرسلطان قماج راشحنه‌آنان کندوی‌غزهارا گوشمال خواهد داد و هرسال ۳۰۰۰۰ گوسفند بمطبخ سلطان تسلیم خواهد کرد. خوانسالار این مطلب پیشنهاد کرد و سلطان پذیرفت و قماج را بعنوان

۱ـ بگفتهٔ راوندی‌وی همچنین کوشید تااز آنان‌رشوه‌بستاند (راحة‌الصدوروآیة‌السرور چاپ محمد اقبال (از انتشارات اوقاف گیب) ص۱۷۷).

شحنه نزد غزها فرستادند اما غزها بفرمان وی گردن ننهادند و چون خود را رعایای خاص سلطان میدانستند او را باخفت و خواری از نزد خود راندند. پس قماج وپسرش باغزها پیکار کردند ومغلوب ومقتول شدند. هنگامی که این خبر بامیران رسیدباتفاق گفتند که نباید ازین کار غزهاچشم پوشید واگر آنان بسزای عمل خود نرسند برعناد و لجاج خود خواهند افزود، پس سلطان را وادار کردند که خود شخصاً بجنگ آنان رود. همینکه غزها ازین نکته آگاه شدند وحشت کردند ورسولی نزد سلطان فرستادند وقماج رامتهم کردند باین که بزن و فرزندآنان تجاوز کرده‌است‌و گفتند که اگرسلطان‌بر آنان ببخشاید ۱۰۰۰۰۰ دینار و۱۰۰ غلام ترك بوی خواهند داد. سلطان‌در صدد موافقت برآمد اما امیران او را ناگزیر کردند که بجنگ غزها رود و او نیز چنین کرد. هنگامی که بنزدیك آنان فرارسید غزها زنان وفرزندان خودرا پیشاپیش فرستادند وخود باخضوع وخشوع نزد وی آمدند وپیشنهاد کردند که هرخانوار ۷ من غله بسلطان دهد. باردیگر سلطان خواست که این پیشنهادرا بپذیرد ودست ازکار زار بردارد اما باز امیران ازین کارمانع شدند. پس جنگ درگرفت وسنجرمغلوب واسیر شد(۵٤۸/۱۱۵۳_٤).[۱]

علاوه برنواحی ایل‌نشین حدود خراسان بسیاری از نواحی عشیره‌نشین دیگر خاصه در فارس وجود داشت. یکی ازمهمترین عشایر فارس عشایر شبانکاره بودند که غالباً مایه آزار سلاجقه وحکام آنان میشدند.

۱ـ حافظ ابرو، جغرافی (نسخهٔ خطی متعلق به حاج حسین آقا ملك مقیم طهران)، ص۲۲۲. سنجر مدت سه سال در دست غزها اسیربود. همچنین نگاه کنید براوندی، ص۱۷۷ـ۹ وبنداری، زبدة‌النصره چاپ م. ف. هوتسما (لایدن ۱۸۸۹)، ص۲۸۱ـ ۳ وابن نظام حسینی، العراضه فی‌الحکایة‌السلجوقیه،چاپ سوسهایم Süssheim (لایدن، ۱۹۰۹)، ص ۱۰۱ ـ ٤ و حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده،چاپ ا. جی. براون (نشریه اوقاف گیب ۱۹۱۳)، ص٤٦۰ـ۱.

آخرین تقسیم‌بندی مردم عبارت بود از تقسیم آنان بنظامی وغیرنظامی که بیشتر توأم با تقسیم‌بندی نخستین میشد زیرا سپاهیان بیشتر ترك وشاید بتوان گفت که مأموران غیرنظامی غالباً غیر ترك بودند.[۱]

از ترکیب طبقهٔ شهرنشین چندان اطلاعی دردست نداریم. خرده مالکان معروف به «دهقانان» همچنان وجود داشتند ودر عتبة الکتبه بآنان بعنوان طبقه‌ای خاص اشاره شده‌است.[۲] از روستائیان یعنی برزگران بندرت یاد کرده‌اند. در منشوری که بعنوان محصل خراج مرو صادر شده به روستائیان املاك سلطان («برزگران اسباب خاص») اشاره شده‌است.[۳] درنامه‌ای که خطاب بیکی از ولات (شاید متعلق بآن دوره باشد اما تاریخ ندارد) نوشته‌اند از برزگران وصنعتگران بعنوان مردم طبقه سوم یادشده‌است. طبقه‌اول را کسانی دانسته‌اند که بشاه وفادار بوده ودر دربار میزیسته‌اند وطبقهٔ دوم را مردم سرکش و آشوب گر خوانده‌اند.[۴]

در مورد نظریه مربوط به مالکیت زمین چنین منماید که احتمالا درین دوره افکار مخصوص بمحیط نشوو نمای صحرا (استپ) نشینان بر اصول وروش زمین داری معمول در ممالك مغلوبه تفوق یافته باشد. این امر باعث شد که نظریه‌مربوط بمالکیت زمین از طریق جدیدی توجیه شود واین نظریه‌هنگامی که در زمان صفویه نقش حکومت مطلقه مذهب شیعه را گرفت بحد

۱ـ نگاه کنید به عتبة الکتبه که در ورق ۱۰۸ «سپاهی» و«رعیت» ودر ورق ۳۶ «لشکری» و«رعیت» مقابل هم آورده شده است.

۲ـ ص ۱۰۴، ۱۰۷ ومجموعه منشآت عهد سلجوقی وخوارزمشاهیان واوائل عهدمغول، ورق ۲۵ ب.

۳ـ عتبة الکتبة، ورق ۱۳۱ همچنین مقایسه کنید با مورد استعمال کلمه اسباب درجمله «هرچه درآن ولایت دیوان خاص‌راست ازمعاملات وارتفاعات اسباب ودیگرابواب» (همان کتاب، ورق ۱۳۰). همچنین نگاه کنید بشرحی که در یکی ازحواشی صفحات بعدی این فصل درتوضیح عبارت «ارباب اسباب» نوشته شده است.

۴ـ مجموعه منشآت عهد سلجوقی وخوارزمشاهیان واوائل عهد مغول، ورق ۲۶ الف.

کمال رسید. چنانکه پیش ازین گفتیم روش اقطاع بارز ترین خاصیت اداره املاك و اراضی سلجوقیانست. با توجه بمقتضیات جدیدیگر درین دوره بسیاری از نظریات قدیم اسلامی عملی نبود ودیگر مملکت اسلامی بطور مشخص به دارالأسلام ودارالحرب تقسیم نمیشد. بسیاری ازلشکر کشیها در داخل خود امپراتوری صورت میگرفت وفتوحات امپراتوری غالباً بقیمت مخارجی تمام میشد که از مسلمانان یا زمین دارانی که اسماً مسلمان بودند میستاندند. ازین گذشته «امام» دیگر پیشوای دینی ودنیوی مردم بشمار نمیرفت وهمچنین جامعه اسلامی دیگر عبارت از یك هیأت واحد تقسیم ناپذیر نبود. بنابرین اصول وقواعد مربوط بتقسیم غنایم واراضی مغلوب دیگر عملی نبود.

سران سلجوقی بمنزلهٔ سران قوم خود بودند نه در حکم پادشاهان اصلی یك مرزوبوم.[۱] ازینرو بظن غالب هرجا که پای ترکان سلجوقی میرسید آنجا را تابع قدرت خود می پنداشتند ودرهر صورت خویشتن را درابتدا متعلق و محدود بیك سر زمین معین نمیدانستند. در دشت (استپ) هرقبیله دارای چراگاه یا «یورت» مخصوص خود بود ورئیس قبیله بعنوان نمایندهٔ قبیله برآن مکان حکمروائی میکردواحتمالاً درصورتی که عدهٔ افراد قبیله فراوان بود بهرطایفه چراگاه معینی اختصاص میداد اگر چه وی درین کار ازآداب وعادات ایلی متابعت میکرد وقدرت او محدود بسنّت ایلی میشد. گفتیم که دودمان سلجوقی خودرا حافظ یك ایل یا مجموعه‌ای از ایلات تصور میکردند. این اندیشه براثر نفوذ عقیده‌ای که ایرانیان نسبت بحکومت مطلقه کمال مطلوب خود داشتند(واین عقیده درسراسر ممالك مغلوبه رسوخ داشت) اند کی

۱ـ این زعامت از قدیم برقرار نبود بلکه حاصل فتوحات روزگاری بود که غزها بماوراء النهرو خراسان کوچ کردند.

تعدیل یافت اما این اندیشه که رهبری قوم باید در خاندان سلجوقی باقی بماند با اندك تغییری در سراسر این دوره دوام داشت. مملکت ملك طلق «خان» سلطان محسوب میشد که بنیابت از قوم خود مالك چنین ملکی شده بود، هرچند میتوانست آنرا تا حدود معینی بدیگری انتقال دهد. رسم جاری خان سلجوقی این بود که قسمتهای مختلف از کشورخود را باعضای کوچك تر خاندان خود یعنی پسران وبرادران ودیگران واگذار کند[1].

شاید درابتدا مقصود این نبود که این زمین های واگذاری دائماً در تصرف اشخاص باقی بماند اما یکی ازشعبه های خاندان سلجوقی تمایل یافت باین که بعضی نواحی کشور را «اقطاع» خود بداند (شاید بهمان نحو که بحکم سنت بعضی ازشعب ایل سلجوقی تمایل بتصرف بعضی یورتهای مخصوص واقع در استپ‌های آسیای مرکزی یافته بودند). تصرف این زمین های واگذاری متضمن حق مالکیت دائمی نبود. «مَلِك» غالباً باراده‌ٔ سلطان که میتوانست معامله زمین را فسخ کند وغالباً هم چنین میکرد زمین‌را درتصرف داشت، همچنانکه «مقطع» ها سایر «اقطاعات» را در تصرف داشتند. این مطلب که گذشته از «سلطان» «ملك» تا کجا در «اقطاع» خودحق حکومت داشت روشن نیست. چنین مینماید که «سلطان» در یك ناحیه معین امورمخصوصی از جمله حق‌مالکیت خودرا به «ملك» تفویض میکرده است. در منشوری که آلپ‌ارسلان برای‌یکی‌ازپسرانش صادر کرده گیلان وخوارزم رابعنوان املاك مخصوص («ملکیّات»)خودبملکیّت«ملك» یعنی‌فرزندش‌درآورده‌است. درین منشور بفرزند خود دستور داده‌است که مصالح مردم آن نواحی را رعایت و اصول وقواعد قدیم را درباب تحصیل خراج اجرا کند. بمردم نیز فرمان

۱ـ آنان بعنوان «ملك» از «سلطان» یا «خان» یعنی خانی که سلطنت داشت ممتازبودند.

داده شده است که اورا «مالك» آن نواحی شناسند و عمال «دیوان» نیز اورا عهده‌دار حکومت آن بلاد بدانند و آلپ ارسلان درین منشور بآنان امر کرده است که خراج خودرا تمام و کمال وبدون تأخیر بپردازند.[۱]

در منشور حکومت گرگان و نواحی آن که از طرف «دیوان» سنجر بنام ملك مسعود سلجوقی صادر شده بمردم طبرستان و گرگان و دهستان و بسطام و دامغان فرمان داده‌اند که خراج وعوارض مقرر دیوانی‌را با تصویب مسعود [۲] بمقطعان و متصرفان بپردازند.

چنین مینماید که نظام‌الملك سلطان‌را یگانه مالك زمین [۳] میدانسته است. ممکنست که او خواسته باشد این نظریه را که «خان» سلطان (خانی که بسلطنت رسیده‌است وپادشاهی میکند) نماینده‌ایل سلجوقی است تعمیم دهد وآن راشامل‌حال «سلطان» بمعنای فرمانروای‌یك امپراتوری کند یعنی‌سلطانی که‌فرمانروای‌همه‌سرزمین‌های‌امپراتوریست‌ونسبت‌بتمام‌آنها‌دارای‌حق‌مالکیت است. یا شاید خواسته است که مفاد نظریه مالکیت مطلق را که وی ازسنت های ساسانیان اقتباس کرده بود شامل نظریه‌ای کند که مبنای زندگانی‌صحرا نشینی (زندگانی‌دراستپ) بود. شایدشق دیگری‌هم‌درکاربوده که‌نمیتوان‌آن را انکار کرد بدین معنی که شاید نظام‌الملك خواسته است بگوید که سلطان برهمه‌املاك واراضی‌مسلطاست و کوشیده‌است تامگر بدین وسیله‌ازبرزگران در برابر اخاذی خودسرانه مقطعان حمایت کند.

اقطاعی که‌باعضای‌خانوادهٔ سلطنتی میدادندیگانه‌نوع اقطاع نبودبلکه اقطاعات دیوانی و لشکری و همچنین اقطاعاتی که بعنوان املاك شخصی

---

۱ ـ ابواغلی‌حیدر، نسخهٔ‌جامع‌مراسلات، موزهٔ‌بریتانیا بنشانهٔ Add.7688، ورق ۳ الف و ب.

۲ ـ عتبة الکتبه، ورق ۴۲. ۳ ـ سیاست‌نامه، ص۲۸.

می‌بخشیدند نیز وجود داشت . اقطاع دیوانی درواقع عبارت بود از حکومت بریك ولایت و شبیه باقطاعاتی‌بود که تازیان درصدر اسلام باین وآن‌میدادند ومعروف به طعمه بود (نگاه کنید به ص۸۳)اختلاف و امتیازی که برحسب سنت از قدیم میان اقطاع دیوانی و اقطاع لشکری وجود داشت و منشأ ان چنانکه در فصل دوم اشاره‌شد اقطاع الاستغلال بود همچنان باقی ماندواقطاع نوع اخیر موروثی نبود مگر از طریق‌غصب. با اینهمه رفته رفته تشخیص و تمیز میان‌این دونوع اقطاع آمیخته بابهام شد زیرا درعهد سلجوقیان‌اقطاع دیوانی بصورت اقطاع لشکری درآمد .

شاید نظام‌الملك درروش اقطاع وحدتی پدید آورده باشد اما آنچه مورد توجه خاص او بود اقطاع دیوانی بود . از نظر نظام الملك عقیدهٔ قدیم مبنی بر ترویج کشاورزی اساس‌اعطای اقطاع التملیك بمعنی اصلی بوده‌است وی مینویسد که اگر درجایی نشانی از ویرانی وپراکندگی رعیت دهندباید بیدرنگ‌بتحقیق علت پرداخت ووضع مقطع وعامل را رسیدگی کرد تاجهان ویران‌نگردد و برزگران پریشان نشوند و کسی بنا حق از آنان‌مال نستاند .[۱]

رسم‌اعطای‌اقطاع دیوانی بامیران و دیگران درسراسر دوره سلجوقی مرسوم بود . درزمان‌سلاطین اخیر سلجوقی‌اعطای‌این گونه‌اقطاعات تنهابمنزلهٔ شناختن حق حاکمیت بالفعل[۲] یك امیر نسبت بیك ناحیه‌بود . سلاطین‌اخیر سلجوقی بعلت ضعف و ناتوانی ازعهدهٔ امیران برنمیآمدند وبیشك بهمین‌سبب بود که اقطاع این را بآن میدادند و حتی اقطاعی را درآن واحد بدوتن میبخشیدند تا بدین وسیله آنانرا بجان‌هم‌اندازند . بطورکلی مقطع ناچار بود که اقطاع خودرا بزور بگیرد مگر درمورد امیری که موفق بفتح ناحیه ای

---

۱ - همان کتاب ، ص ۱۱۹ . ۲ - باصطلاح اروپائی de facto (مترجم).

شده بود و درین صورت اقطاعی بنشانهٔ سپاسگزاری بوی میبخشیدند. با اینهمه بتدریج که قدرت امیران فزونی میگرفت این تمایل در آنان پیدا میشد که اقطاع خودرا موروثی کنند و مواردی سراغ داریم که بعضی از آنان توانسته‌اند کاری کنند که پسران یا بستگانشان وارث اقطاع آنان شوند. همچنین مواردی سراغ‌داریم که گروهی‌از امیران اقطاع خود را طبق وصیت‌نامه بدیگران انتقال داده‌اند. چنین مینماید که باستثنای اقطاعی که بعنوان ملك شخصی میبخشیده‌اند اقطاعات نوع دیگر مشمول احکام عادی وراثت نمیشده است و بدون آنکه آنرا قسمت کنند بیکی از وراث مقطع انتقال میداده‌اند.

شاید بطور کلی رابطه‌مقطع با حکومت‌مرکزی یك‌رابطهٔ مالی بوده‌است امابتدریج که‌دستگاه‌اداری‌تابع‌سیاست‌وقدرت‌نظامی (باصطلاح «میلیتاریزه») شداین‌تعهدمالی‌جای‌خودرا بتعهدنظامی‌داد واحتمالاً درآن دوره‌حدود تعهدات نظامی‌نسبت‌بنواحی‌مختلف‌امپراتوری فرق‌میکرده‌است. درضمن اینکه اعطای اقطاعات دیوانی ظاهراً درروزگار سنجر در نواحی مرکزی‌وغربی خراسان معمول بوده است‌چنین‌بنظر میرسد که در روش اقطاع‌نظارت دقیق‌تری‌اعمال میشده است وچنین تصور میکرده‌اند که چون ازهر اقطاعی مبلغ معینی پول عاید مقطع میشود پس در ازای چنین مبلغی مقطع باید بسهم‌خود عدهٔ معینی از سپاهیان را مجهز سازد وبدرگاه سلطان روانه کند. چنین مینماید که در دیوان اقطاعات صورتی از عده سپاهیانی که مقطعان میبایست آماده کنند ضبط میشده است. درمنشوری که‌ازطرف دیوان سنجر بمناسبت‌انتصاب عضدالدین بحکومت گرگان صادرشده ازین مرد خواسته‌اند که «در معنی اقطاعات مقطعان نظری شافی کند، هرکس که در خدمت است اقطاع او

بر موجب مشروع قدیم مقرر دارد و اگر کسی تغلبی و تبسطی کرده باشد و در زیادت آنچه اورا فرموده‌ایم بی اجازت عضدالدین و بی فرمان ما تصرفی کند باز ستاند».[۱] در اسناد دیگر نیز از صورت اقطاعاتی که در دیوان مضبوط بوده ذکری بمیان آمده است[۲] با اینهمه چنین مینماید که رابطهٔ مقطع با حکومت فقط یك رابطهٔ مالی صرف بوده است: در منشوری که از طرف دیوان سنجر بنام اسپهبد سراج الدین مازندرانی صادر شده بعمال دیوان اقطاع فرمان داده‌اند که براتی بمبلغ ۳۰،۰۰۰ دینار نیشابوری بنام او بنویسند تا همهٔ ماموراني که وارد مازندران میشوند اقطاع سراج الدین را از خراج معاف دارند و «در آن تصرف نکنند ومداخلت جایز ندانند». ازین سند پیداست که چنین بخششی در حکم پاداش خدمات او در جنگها و در دربار بوده است.[۳]

بگفتهٔ ابن خلّکان در عهد سلجوقیان بوزیر سلطان یا وزیر حاکم یك دهم محصول زمین را بعنوان اقطاع می بخشیدند[۴] و بخوبی پیداست که این نوع اقطاع با اقطاع دیوانی یا لشکری فرق داشته‌است. ابوالمحاسن بن کمال الملك، خواجه نظام الملك و یارانش را نزد ملکشاه بحیف و میل عواید دیوان متهم ساخت. نظام الملك تصدیق کرد که یك دهم اموال ملکشاه را برمیدارد وادعا کرد که این مبلغ را بمصرف لشکر وصدقات وانعامات واوقاف میرساند.[۵] جمال الدین جواد اصفهانی که ابتدا وزیر زنگی و پس از آن وزیر پسرش سیف الدین بود نیز دارای چنین اقطاعی بود.[۶] ازین گذشته این وزیر دارای

---

۱ ـ عتبة الکتبه، ورق ۶۳۱ [چاپ مرحوم اقبال، ص ۳۱] و مجموعه منشآت عهد سلجوقی و خوارزمشاهیان واوائل عهد مغول، ورق ۲ ب.

۲ ـ مثلاً عتبة الکتبه، ورق ۱۳۲.

۳ ـ همان کتاب، ورق ۱۶۲ ـ ۴.

۴ ـ ابن خلکان ترجمهٔ بارون م. ج. دواسلان M.G. de Slane ازعربی بانگلیسی بعنوان Bibliographical Dictionary (پاریس ۱۸۴۲ـ ۷۱)، ج ۳، ص ۲۹۷.

۵ـ ابن اثیر، ج ۱، ص ۸۴ـ۵.

۶ـ ابن خلکان، ج ۳، ص ۲۹۷.

اقطاعات متعدد بود و این اقطاعات با اقطاعات لشکری و دیوانی فرق داشت و صاحب آن ملزم به گرد آوردن سپاهیانی برای سلطان نبود . اما تا حدی تشخیص و تمییز میان این دو نوع اقطاع مبهم بود زیرا چون مطابق رسم جاری نگاهداری قوای شخصی در نزد بزرگان مملکت قاعده کلی بود ازینرو محتملاً محصول این اقطاعات بیشتر بمصرف نگاهداری قوای مزبور میرسیده است . پیداست که مقطعی که چنین اقطاعی داشته پیوسته در اقطاع خود غایب بوده است . بسایر مأموران دیوانی نیز از محل اقطاع حقوق میداده‌اند .[۱]

حقوق قشون ثابت و «جند» های متعدد یا قوای چریك محلی را بیشتر از محل اقطاع میدادند . بنداری ادعا میکند که نظام‌الملك رسم اقطاع دادن را بسپاهیان مرسوم کرد اما این مطلب چندان صحت ندارد وسلجوقیان با این عمل در واقع راه ورسم آل بویه ودیگران را ادامه میدادند .[۲] بنداری بسخنان خود ادامه میدهد و میگوید که نظام الملك متوجه اختلال امور مملکت شد و چون دید که خراج را منظماً نمی پردازند دهات را بسپاهیان («اجناد») اختصاص داد ومحصول زمین ها و جمع خراج را بآنان سپرد و ایشان عوایدی را که ازین طریق حاصل میشد بعمران و آبادی دهات اختصاص میدادند.[۳] چنین مینماید که آنچه درواقع در زمان نظام الملك اتفاق افتاده وحدت اقطاعات لشکری و دیوانی بوده است اگرچه هنوز اندك اختلافی بین این دو نوع اقطاع وجود داشته است. درمورد اقطاع دیوانی باید دانست

۱ـ مثلا نگاه کنید به منشآت عهد سلجوقی و خوارزمشاهیان و اوائل عهدمغول، ورق ۲۹ ب ـ ۳۰ الف در منشور مربوط بمنصب دادبیگ که از طرف دیوان طغرل‌بن محمد صادرشده است .
۲ـ نگاه کنید بفصل سابق .
۳ـ بنداری ، ص ۵۸ . چنین مینماید که نام تقریباً ۴۰۰۰۰۰ مرد در صورت سپاهیان مذکور بوده و این عده از محل اقطاع یا بوسیله برات های مالیاتی حقوق خود را میگرفته‌اند (نگاه کنید به سیاست نامه، ص۱۱۴ وحافظ ابرو . جغرافی ورق ۱۷۸الف).

که امیران هنگامی کـه سر گـرم جنگ ولشکر کشی نبودند بوسیلهٔ اقطاع گذران میکردند و خـود مستقیماً اداره کـردن آنرا عهده دار میشدنـد. این گـونه اقطاعات را نه تنها بسبب خدمات گـذشته بلکه همچنین بـامید خدمات آینده بامیران میدادند و اما وضع اقطاعات لشکری ازین قرار بوده است کـه افرادقشون دایمی مملکت بخدمت سپاهیگیری ادامه میدادندوفقط محصول اقطاعات خود را دریافت میکردند واین پاداش خدماتی بود کـه در آن هنگام عملاً انجام میدادند. این نکته کـه چگونه مواجب سپاهیان را می پرداختند کامـلاً روشن نیست. شاید مواجب سربـازان را بوسیلهٔ براتی میپرداختند که دلالان آنرامبدل بپول نقدمیکردند. ازین گذشته طبعاً اقطاعات قشون دائمی کوچك تر از آن امیران بزرگ بود و تا حدی سبب این کار آن بود که افراد قشون دائمی نزد سلطان میماندند و تحت نظارت مستقیم او بودندوحال آنکه امرای بزرگی که بولایات اعزام میشدند یا بمیل خود میرفتند غالباً اختیار ادارهٔ یـك منطقهٔ وسیع را بزور بدست میگرفتند. در مورد اقطاعات لشکری نیزمانند اقطاعات دیوانی این تمایل پیداشد که آنهانیزموروثی گـردد اما در دورهٔ سلجوقیان این رسم معمول و متداول نشد. ظاهراً در نواحی یی که تحت نفوذ واختیارسنجر بوداقطاع لشکری و دیوانی عمال حکومت در ولایات از « دیوان » شاهی گرفته میشد نه از دست مقطع یاحاکم ولایت چنانکه درسایرنواحی غالباًمعمول بود [۱] واگراین کارعملاً صورت نمیگرفت لااقل نظراً بهمین منوال بود که گفتیم.

گذشته از اقطاعاتی کـه بهریك از افراد قشون دائمی میدادند در عهد ملکشاه در سراسر مملکت یك عده اقطاعاتی وجود داشت کـه آنها را برای

۱ـ نگاه کنید بعتبة الکتبه ورق ۶۲،۴۲ ـ۳، ۱۳۲ـ۳.

تأمین نیازمندیهای سپاه بهنگام لشکرکشی ها اختصاص داده بودند.[۱] میتوان فرض کرد که هریك ازین اقطاعات نمایندهٔ مقدار معینی از مجموع غلاتی بود که مردم یك ناحیه میبایست برای مصرف قشون تهیه کنند (آنها را در مخازن سلطنتی نگاهداری و بهنگام ضرورت مصرف میکردند) همچنین میتوان فرض کرد که این اقطاعات عبارت بوده است از زمین هایی که حکومت مرکزی مستقیماً آنها را اداره میکرد و بهنگام لزوم محصول آنها را بمصرف قشون شاهی میرساند. در هرحال این نکات روشن ومسلم نیست. همچنین سلطان بهنگام لزوم اراضی واقع دراقطاعات «امیران» و «ملکان» رابرای خود نگاه میداشت تا ازین راه درکار مقطعان بهتر نظارت کند.[۲]

بجز اقطاعاتی که تاکنون باختصار وصف کرده‌ایم نوع دیگری ازاقطاع وجود داشته که آنرا بعنوان ملك شخصی و بنام عطیه باین و آن میبخشیده‌اند. تشخیص این گونه اقطاع از اقطاعات نوع دیگر غالباً مشکل است زیرابسا که شخصی در آن واحد بیش ازیك نوع اقطاع داشته‌است. این گونه اقطاعات «شخصی» را معمولاً مادام العمر یا بقصد موروثی شدن باشخاص واگذار میکردند اما بظن قوی این نوع اقطاع درمدت حیات مقطع قابل فسخ بوده‌است. اقطاعاتی که بروحانیان میدادندعبارت بوداز اقطاعات شخصی یا چیزی شبیه بآن ودر هرحال این اقطاعات غیر از آنهائی بود که بجای حقوق به «عمال ومأموران» مذهبی میدادند. گویا مقصود از این گونه اقطاعات شخصی این بوده است که ممر معاشی در اختیار صاحب اقطاع قرار داده باشند بی آنکه هیچ التزام وتعهدی

۱ـ نگاه کنید براوندی، ص۱۳۱ وحمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص۴۴۹ وابن النظام الحسینی، ص۶۰

۲ـ سنجر هنگامی که در۱۱۱۹/۵۱۳ محمودبن محمد را بحکومت ولایات غربی ایران گماشت بعضی جاها ازجمله ری را در تصرف «دیوان» خود نگاه داشت (ابن اثیر، ج ۱۰، ص ۳۸۹).

بروی تحمیل کنند . گفته‌اند هنگامی کـه علاءالدوله کالنجار اصفهان را به ملکشاه تسلیم کرد گفت : «مرا داعیهٔ سلطنتی نیست اما از وطن ناگزیرست . ولایت مختصر مرا کافیست کـه اقطاع من باشد و من در آنجا بعبادت مشغول باشم» [۱] .

شاید کسانی که اقطاع شخصی داشتند درپاره‌ای ازموارداز پرداخت خراج معاف بودند . مثلاً املاك ضیاءالدین که سنجر اوراقاضی استراباد کرده بود ازپرداخت خراج معاف شده بود .[۲]

برخلاف اقطاعات دیوانی که تنها از طریق غصب موروثی میشد وبرحسب وراثت یا وصیت بشخصی میرسید کـه یاوارث اقطاع دار بود ویا این که از طرف او بعنوان وارث تعیین شده بود، اقطاع شخصی پس از مرگ صاحبش مطابق احکام ارث درشریعت اسلام تجزیه و تقسیم میشد. پس ازمرگ اقطاع دار ملك او یا بسهم هـای جداگانه قسمت میشد یـا وراث آنرا مشترکاً تصاحب میکردند ودر این صورت معمولاً یکی را از میان خود برمیگزیدند تا ملك راازطرف مالکان مشترك اداره کند. چنانچه ملك اقطاعی بقسمتهای جداگانه تقسیم میشد تبدیل آن بصورت ملك شخصی آسانتر صورت میگرفت .

این نکته که میان اقطاع و«ملك» (جمع آن «املاك») یعنی ملك شخصی فرق و امتیازی بوده است از اشاره‌ای که ابن بلخی درین باب کرده برمیآید. آنجا که مینویسد قسمتی از مراتع و دهات رون [باشباع ضمه] واقع در فارس «ملك» وقسمتی ازآن «اقطاع» بوده‌است.[۳] شاید اقطاعی راکه بعنوان ملك شخصی بکسی بخشیده بودند هنگامی که پس ازمرگ مقطع بوراث اصلی

---

۱ ـ احمدبن حسین ، تاریخ جدید یزد (یزد ، ۱۳۱۷) ، ص ٦٤ .   ۲ ـ عتبة‌الکتبه ، ورق ۱۰۳.   ۳ـ ابن بلخی ، فارسنامه چاپ . لسترینج و نیکلسون (نشریهٔ اوقاف گیب ۱۹۲۱) ،ص ۱۲٤، ۱۵۵ .

اومیرسید ازصورت اقطاع بیرون میآمد و مبدل بملك شخصی بمعنی واقعی کلمه میشد . درحالی که صاحب «ملك‌شخصی» ازحق کامل مالکیت استفاده میکرد احتمالاً صاحب «اقطاع شخصی» حتی اگر اقطاع موروثی هم بود نمیتوانست از آن بهرمند شود مگر باراده سلطان (حتی اگر مقطع، مقطع اصلی نبود) پس اقطاع شخصی قابل فسخ بود و حال آنکه بر خلاف این معنی شریعت اسلامی فسخ را فقط درمدت حیات مقطع اصلی جایز میداند. بنابرین شاید بتوان گفت که هر گاه سلطانی برروی‌کار میآمدصاحبان‌اقطاع شخصی ازو درخواست میکردند که حق آنان رابر اقطاعی که داشتند تأیید کنند . ازطرف دیگر چون «املاك» از مصادره مصون نبود عملاً فرق میان «اقطاع شخصی» و «ملك‌شخصی» ظاهراً ناچیز بود . من‌باب مثال نوشته‌اند که عبدالجلیل دهستانی وزیر بر کیارق املاك را ازدست صاحبانش گرفت و بدیگران‌واگذار کرد.[1]

هرچند قسمت اعظم امپراتوری سلجوقی از نظارت مستقیم سلطان خارج و بعنوان اقطاع بدیگران واگذارشده بود با اینهمه درجاهای‌مختلف املاکی بعنوان املاك خالصه یا املاك مخصوص سلطان وجود داشت و این املاك را در بعضی موارد امیران و دیگران اجاره میکردند . در کتب قدما ذکری ازین گونه املاك که در بسطام[2] وری[3] ومرو[4] و کوفه[5] بوده بمیان‌آمده‌است .چنین‌مینماید که‌الپ ارسلان‌نیز دارای‌عده‌ای‌املاك مخصوص بوده که بعضی ازآنها تازه این عنوان را پیدا کرده بوده و ظاهراً بعضی ازین املاك‌دردست‌امیران[6] بوده‌است. بعلاوه‌چنین‌مینماید که املاك‌ایغارین(نگاه

---

۱ ـ بنداری ، زبدة‌النصره ونخبة‌العصره ، ص۸۹ . ۲ ـ عتبة الکتبه ، ورق ۱۱۰ .
۳ ـ همان کتاب ، ورق ۱۴۰، ۱۴۳. ۴ـ همان کتاب ورق ۱۳۱. ۵ ـ ابن اثیر ، ج ۱۰ ،ص۸ . ۶ ـ نظام‌الملك ، نصائح نامه، ورق۳۰ب .

کنید بصفحه ۸۰) بصورت املاك مخصوص سلاطین سلجوقی در آمده بوده است.[۱]

بنا بنظریه (تئوری) نظام الملك حقی که مقطع بر گردن مردم ساکن اقطاع خوددارد فقط حق مالیست و دیگر نسبت بزمین و برزگر حقی ندارد زیرا سلطان مملکت تنها بعضی ازحقوق مالی را باو تفویض کرده است نظام الملك مینویسد :

مقطعان که اقطاع دارند باید که بدانند که ایشان را بررعایا جزآن فرمان نیست کـه مال حق که بدیشان حوالت کرده‌اند ازایشان بستانند بوجهی نیکو وچون آن بستدند رعایا بتن ومال وفرزندان واسباب وضیاع از ایشان ایمن بمانند و مقطعان را برایشان سبیلی نبود . ورعایا اگر خواهند که بدرگاه آیند وحال خویشتن بازنمایند ایشان را ازآن بـازندارند وهر مقطع که جز این کند دستش کوتاه کنند واقطاع او باز ستانند وبا اوعتاب فرمایند تادیگران عبرت گیرند و در جمله احوال ایشان‌را ببباید دانستن که ملك ورعیت همه سلطان راست ومقطعان ووالیان چون شحنه‌اند برسر ایشان . بارعیت همچنان باشند کـه پادشاه بادیگران تارعـایا خشنود ازعقوبت و عذاب آخرت ایمن باشند .[۲]

ازین گذشته نظام الملك تاکیدمیکند که مقطع نباید رعیت رااز آمدن بدرگاه سلطان و تظلم کردن منع کند و گرنه تنبیه خواهدشد و اقطاع او را ازوی خواهند گرفت[۳] این تحذیر و انذاری که نظام الملك لازم شمرده است نشان میدهد که شاید رسم معمول مقطع ها براین بوده است که رعیّت را ازرفتن بدرگاه سلطان و دادخواهی کردن منع کنند. بااینهمه قدرتی که عملاً مقطع دراقطاعات دیوانی داشته غالباً بمراتب بیش از اندازه‌ای بوده که نظام الملك بآن برخورده بوده است و در بسیاری موارد مقطع نسبت بر عایا اختیارکامل داشته‌است .

چنین مینماید که اقطاعاتی که درازای حقوق ومواجب یا بعنوان ملك

---

۱ ـ یاقوت ، معجم البلدان ، ج ۱ ،ص ۴۲۰ . ۲ ـ سیاست‌نامه ص ، ۲۸ [سیاست نامه چاپ مرحوم اقبال ص ۳۵] . ۳ ـ همان کتاب .

شخصی باین وآن میبخشیدند درپاره‌ای ازموارد از هر گونه مداخله مأموران دیوانی در امان بود. درمنشوری که از طرف دیوان طغرل بن‌محمد بنام شخصی که عنوان دادبیگ داشته صادر شده است نوشته اند که ماموران دیوان حق ندارند که وارد اقطاع او شوند یا نسبت بآن اقطاع ادعائی داشته باشند. [۱]
چنین مینماید که عملاً تغییر معتنابهی دروضع رعایای املاك اقطاعی حاصل شده باشد چنانکه غالباً آزادی سیروسفر از آنان سلب میشد و کراراً از بیگاری ناگزیر بودند. درباره‌ٔ رفتاری که نسبت برعایای زنگی وحسام‌الدین تیمورتاش میشده بترتیب داستانی نقل کرده‌اند که تا حدی این مطلب را روشن میکند. زنگی دریك مورد خاص ازحسام‌الدین تقاضا کرد که‌عده‌یی ازرعایای اورا که ازشهر موصل به‌ماردین رفته‌بودندباز گرداند. حسام‌الدین درجواب او پیغام‌داد که:

ما بارعیت بنیکی رفتار میکنیم واز آنان بعنوان سهم غلات عشر میستانیم و اگر تو نیز چون ما باایشان رفتارکرده بودی از نزد تو نمیرفتند. زنگی دوباره پیغام داد که:
بخواجهٔ‌خود بگوی که اگر تو یك صدم‌برگیری بسیارست زیرا تو در ماردین سر گرم‌لهوو لعبی اماما اگر دوثلث بر گیریم درمقابل آنچه در طریق جهاد عهده‌دار شده‌ایم اندك است. از بر کت وجود من روز گاری درازست که خواجهٔ تودرماردین بخوشی‌وکامروایی بسرمیبرد و گرنه تا کنون فرنگان آن شهررا تسخیر کرده بودند. اگر رعایا را بازنگردانی هررعیتی که‌درماردین است بموصل خواهم آورد.

پس حسام الدین رعایای زنگی رابموصل باز گرداند. [۲]
بظن غالب اراضی موقوفه نسبةً وسیعی در امپراتوری سلجوقی وجود داشته است اما هر گز این اراضی بوسعت املاك موقوفه زمان صفویه‌نرسید. [۳]

---

۱ ـ مجموعهٔ منشآت عهد سلجوقی و خوارزمشاهیان و اوائل عهد مغول، ورق ۳۰ الف.
۲ ـ ابن اثیر تاریخ اتابکان موصل، ص ۱۴۱ [متأسفانه چون متن تازی مطالب منقول از ابن‌اثیر بدست نیامد بترجمه آنها ازانگلیسی اکتفا شد].
۳ ـ نگاه کنیدبفصل پنجم.

چنین بنظر میرسد که در مورد اوقاف نظارت مخصوصی از طرف حکومت مرکزی اعمال میشده که موافق بوده است با سیاست کلی مذهبی سلجوقیان و این سیاست عبارت بود از این که تشکیلات مذهبی را در دایرهٔ تشکیلات حکومت محدود کنند. درمنشورهایی که از طرف دیوان سنجر بعنوان حکام صادرمیشد مینوشتند که «متولیان اوقاف» تابع قدرت ایشانند و حاکم باید در مصرف عواید اوقاف ووضع وطرزادارهٔ آنها نظارت کند.[۱] در منشوری که از طرف دیوان سنجر صادر شده نظارت کلی اوقاف به قاضی عسکر لشکر سلطان واگذار شده است. درین منشور بقاضی دستورداده شده است که در بارهٔ محصول اراضی موقوفه رسیدگی کند و اختلال امور اوقاف را مرتفع سازد و مانع از غصب آنها شود وکاری کند که محصول زمین‌های وقفی بمصارف منظور برسد. بمتولیان دستورداده شده است که اطلاعات کامل در دسترس او بگذارند و مخارج دستگاه قاضی راببپردازند.[۲] گذشته از قاضی در بعضی شهرها اداره‌یی بنام «دیوان اوقاف» وجود داشت که کار آن اداره کردن امور اوقاف ناحیه مربوط بود. منشوری که آن نیز از طرف دیوان سنجر بعنوان نیابت دیوان اوقاف صادرشده حدود این نوع اختیارات راتا اندازه‌یی معلوم میکند. ضیاءالدین نامی بنیابت عزیزالدین که متولی اوقاف گرگان ونواحی آن بود منصوب شده بود. بموجب این منشور ازوخواسته‌اند که «احوال» اوقاف را معلوم‌دارد ودرباره هرگونه اختلالی که در امور اوقاف پدیدآمده باشد تحقیق کند و درآباد کردن اوقاف و استرداد و مطالبه محصول آنها سعی جمیل بکار برد. چنانچه‌حیف ومیل واختلاسی دراموال موقوفه روی‌داده‌باشد اگر توانست درجبران آن بکوشد وگرنه این‌کاررا به «دیوان» ارجاع کند.

۱ ـ عتبة الکتبه، ورق ۴۹، ۵۷. ۲ ـ همان کتاب، ورق ۱۱۵-۱۶.

اعیان و مشاهیر و ثقات شهر گرگان و محال آن اعم از سادات و قضات و ائمه و «رؤسا»ی نواحی و مالکان («دهقانان») و نوّاب و مقطعان باید مقام او را تحکیم کنند و هرچه ملازم شغل او (که نیابت عزیز الدین است) باشد در اختیار او بگذارند. آنان نباید چیزی ازو مخفی دارند و هر کاری که او به «رئیس» یا «شحنه» ارجاع کند باید مورد توجه قرار دهند و وی را یاری کنند و اگر محتاج معاونی و شحنه‌یی باشد یکی را بدین کار بر گزینند و آنچه لازمهٔ مقام او باشد بنا بتقاضای او انجام دهند. همه فرق و مذاهب اسلام باید نسخه‌ای از صورت اوقاف خودرا بوی دهند و چیزی ازو پنهان ندارند تا اینکه دعاوی آنان مردود و باطل شناخته نشود و عزیز الدین باید «تصرف مستأکله و تعرض و تعلق غاصبان و متغلبان از آن (اوقاف) زایل و منقطع گرداند و بی اجازه او هیچ موقوفه‌ای را صاحب نشوند.»[1]

با اینهمه دیوان اوقاف همهٔ اوقاف را رأساً اداره نمیکرد. در منشوری که از طرف دیوان سنجر بعنوان قاضی نوقان [بضم اول و سکون دوم] واقع در ناحیهٔ طوس که در آن واحد متولی بعضی اوقاف بوده صادر شده است مخصوصاً متذکر شده‌اند که دیوان اوقاف نباید در اوقاف مزبور مداخله یا هیچ نوع خراجی از آنها مطالبه کند.[2] همچنین هنگامی که ظهیر الدین بمدرسی مدرسهٔ بلخ و مدارس متعدّد دیگر منصوب شد و مدرسی مدرسه سرسنگ راهم باو واگذار کردند تولیت اوقاف آنهارا یکباره باو سپردند.[3]

چنین مینماید که درین زمان نه تنها اوقاف را غصب میکردند و عواید آنرا بجای مصارف خاص خود بمصارف دیگر میرساندند بلکه وضع مادی اوقاف

---

۱ ــ عتبة الکتبه، ورق ۱۰۳ــ۵ [چاپ مرحوم عباس اقبال ص ۵۵]. ۲ ــ همان کتاب. ورق ۶۶. ۳ ــ همان کتاب، ورق ۷۲.

روبوخامت نهاده بود. این نکته از منشوری برمیآید که از طرف دیوان سنجر در مورد اوقاف گرگان و بعنوان عزیزالدین صادرشده است. درین سند پس از مقدمه‌ای کوتاه باختلالاتی که در امور اوقاف گرگان و توابع و املاک آن سامان پدید آمده بود اشاره کرده ومتذکرشده‌اند که این هرج ومرج تازمانی که اوقاف بشخص لایق معتمدی سپرده نشده است روز افزون خواهد بود. ازاینرو بعزیزالدین دستور داده‌شده‌است که در«احوال» اوقاف مراقبت کند و وقف‌نامه هارا بخواهد و محصول گذشته آنها را معلوم دارد و تحقیق کند که این اوقاف را از ابتدا چه کسانی وقف کرده‌اند و محصول آنها چگونه مصرف میشود. اگر کسانی که متولی موقوفه هستند مطابق شروط و اصولی که واقف معین کرده عمل میکنند و محصول آن را بمصرف خاص خود میرسانند درین حال باید موقع آنانرا تحکیم کرد وگرنه باید موضوع به «دیوان» ارجاع شود. در آینده هرجا که متعلق باوقاف است باید بشخص خدا ترس معتمدی سپرده‌شود تا در اداره امورآن اهمالی نرود و باید که از اختلاس وحیف ومیل بر کنار ماند تا عزیزالدین بتواند عواید آنرا بنا بر شرایطی که واقف وضع کرده است بمصارف خیریه برساند و او باید درآباد کردن اوقاف نهایت جد وجهدرا مبذول دارد. عواید اوقاف باید «بااطلاع معتمدین دیوان اشراف» بمصارف خاص خود برسد. وی باید کسانی که اموال موقوفه را خورده‌اند از تولیت بر کنار کند ومانع از تجاوز و غصب غاصبان شود و مأموران ومدیران مؤمن و نیکرفتار بکار گمارد تا بکسی ظلم و ستم نرود. مقطعان و شحنه‌ها ورؤسا وعمال و دهاقین و اعیان منجمله سادات وائمه وقضات باید ازین فرمان پیروی کنند و آنچه موجب تسهیل امورست برای او آماده سازند و اوقاف شهر و محال آنرا در هر جا که باشد در

اختیار او بگذارند اعم از اینکه موقوفه‌ای آباد باشد یا خراب ، کهنه باشد یانو . همه طبقات و فرقه‌های مذهبی باید صورت واضح دقیقی از اوقافی که متعلق بآنهاست بوی تسلیم کنند . نوّاب وحکام ومقطعان وشحنگان شهر وحومه باید عزیزالدین و نمایندگان او را مکرم و مؤید دارند و در هیچ کاری که مربوط بدیوان اوقاف باشد مداخله نکنند . همه مردم از ترك و تاجیك وافراد لشکری و کشوری باید این فرمان را محترم دارند و آنچه ارتباط با مقام عزیزالدین دارد باو تسلیم کنند ومالیات [وباصطلاح «رسم»] خود را بقرارقدیم بنمایندگان عزیزالدین بپردازند.[۱]

علاوه بر انواع واقسام مختلف از املاك واراضی که تا اینجا درباب آنها بحث کرده ایم مسلماً سلجوقیان مالکیت فردی را برسمیت میشناختند . هنگامی که سلجوقیان وارث سرزمین هایی شدند که قسمتی از امپراتوری آنان را تشکیل میداد املاك شخصی درمملکت وجود داشت وخود سلجوقیان پس از روی کار آمدن املاکی بمردم بخشیدند وعلاوه براینها املاکی هم وجود داشت که براثر حق تصرف بوجود آمده بود . سلجوقیان مالکیت تمام این انواع مختلف از املاك همچنین انتقال املاکی راکه برحسب وصیت یا در نتیجهٔ بیع و شری بدیگری منتقل میشد برسمیت میشناختند . هنگامی که تاج‌الدین احمدبن عباس را «رئیس» مازندران ونواحی دیگر کردند باو دستور دادند که « درتحویلات ملك از یکی بدیگری طریق دیانت سپرد» . ازین گذشته اگر ترکه‌ای یابد که وارث آن غایب باشدنگاه دارد تا وقت حضور وارث بوی تسلیم کندوبطور کلی باو دستور داده‌اند که درحفظ اموال

۱ـ عتبة‌الکتبه ورق ۱۰۵ ـ ۸ ومجموعهٔ منشآت عهد سلجوقی وخوارزمشاهیان واوائل عهد مغول ورق ۲۴ ب تا ۲۵ الف .

مسلمانان بکوشد . ظاهراً صاحبان املاك دارای قباله وسند مالکیت بوده اند واین اسناد را قاضی[1] مینوشته است.

با اینهمه گویا طریقه مرتب ومنظمی برای ثبت املاك درکار نبوده است. صاحبان املاك در بسیاری موارد یحتمل نوعی قباله وسند مالکیت دراختیار خود داشته‌اند اما چنین مینماید که هنگامی که ملك ازیکی بدیگری منتقل میشده هیچ اقدامی درمورد لغو یاانتقال‌این قبیل قباله‌ها واسناد معمول نبوده است. بگفتهٔ خواجه‌رشیدالدین، ملکشاه فرمان‌داد که بدعاوی مالکیت کسانی که قدمت قباله آنان بیش ازسی سال باشد ترتیب اثر ندهند.[2] ظاهراً علت اتخاذ این تصمیم که علمای مذهب وفقها آنرا تایید کردند مقتضیات موجود بوده‌استو بعلاوه خواسته‌اند تابدین وسیله ازطرح دعاوی مزوّران ودرنتیجه ازایجادهرج ومرج مانع شوند.[3]

سابقاًاشاره کردیم که وضع وحال مردمی که ازطریق زمین داری گذران میکردند رو بانحطاط و پریشانی نهاده بود وروز بروز تبعیض میان طبقات لشکری وغیر لشکری بیشتر میشد . هرچه از دسته اول بیشتر حمایت میشد آنان بیشتر از مردم اخاذی میکردند و تقریباً این مطلب مسلم است که

۱ـ نگاه کنید به عتبة‌الکتبه ، ورق ۲۴. ۲ـ تاریخ مبارك غازانی ، ص ۲۴۱ .

۳ـ گفته اند دلیل این کار ملکشاه آن بوده است که بسیاری از قباله های کهن در دست مردم بود و مردم آنها را نزد قضات میبردند و این کار باعث تثبیت دعاوی شیادان میشد و بمردم ازین حیث زحمت میرسید . ازینرو ملکشاه و نظام الملك فرمانی صادر کردند باین مضمون که «بعلت قبالات کهنه که مدت سی سال بدان دعوی نکرده باشند دعوی نکنند ونشنوند .» سپس این فرمان را بمفتیان خراسان وعراق وبغداد دادند تا فتوایی مطابق شریعت صادر شود و آنرا برای امضا بدارالخلافه بفرستند . رشیدالدین ادعا میکند که‌آن فرمان درروز گاراوباقیست ونسخه‌هایی ازآن در ولایات منتشرست (همان کتاب، ص۲۳۷ـ۸) . وی همچنین اشاره میکند باین که سایرسلاطین سلجوقی نیز ازچنین روش پیروی کرده اند (همان کتاب ، ص۲۳۰).

سپاهیان از عامهٔ مردم بخصوص دهقانان (اعم ازدهقانانی که دراقطاعات تابع حاکم بسرمیبردند ودهقانان ساکن املاك خالصه واملاك موقوفه) بمیزان معتنابهی اخاذی میکردند و بزور مال میستاندند. مثلاً خواجه نظام الملك مینویسد که تمایل عمّال حکومت اعم ازمأموران ولایات وغیره بظلم وتعدی بحدیست که همینکه از شدت مراقبت در اعمال آنان کاسته میشود دست ستم برعیت دراز میکنند و لحن او دربیان این مطلب چندان مؤکدست که نظر خواننده‌را جلب‌میکند. دربسیاری ازمناشیری که بعنوان مقطعان یامأموران محلی صادرمیشده همواره آنان را وادار میکرده‌اند که با مردم بنیکی رفتار کنند وآنانرا از پرداخت مالیات ناحق مصون دارند. مثلا درمنشوری که در مورد حکومت گرگان وطبرستان ودهستان وبسطام ودامغان ازطرف سنجر بملك مسعود صادر شده محصول دشت و کوه و بر و بحر را باو بخشیده و اختیارات کامل بوی تفویض کرده وباوفرمان داده وتوصیه کرده‌اند که «رکن بزرگتر در ضبط ولایت ... تألیف و استمالت دلها (دلهای رعیت) شناسد». درین منشور باو گفته‌اند که حکّام ومقطعان و دیوانیان را «تنبیه کند تا بررعایا حیف نکنند وخراج واعشار ورسوم دیوانی‌چنانکه معین ومقنن باشد بوقت خویش بمجامله طلب میکنند وبزواید خطاب نرانند».[1]

درمنشوری که‌آن نیزازطرف دیوان سنجر[2] بعنوان «رئیس» مازندران صادر شده بمقطع یعنی تاج‌الدین دستور داده شده که میان عمال حکومت و مردم بعدل وانصاف حکمیت ووساطت کند ونگذارد که «متصرفان» وعمال حکومت [(گماشتگان)] بررعایا ورعایا بیکدیگر تطاول کنند وتا آنجا که ممکنست مانع از تحصیل مطالبات وعوارض زاید شود. اگر بحکم ضرورت

۱- عتبة‌الکتبه، ورق ۳۲ - ۴۲. ۲- همان کتاب، ورق ۵۲- ۶۰.

ناچار بوضع عوارض شد بنارا بر عدل و انصاف بگذارد ودروضع عوارض تساوی میان مردم وصاحبان املاك شخصی و «ارباب اسباب» نگاه دارد [۱] . وی نباید بار قوی‌را بردوش ضعیف بگذارد و نباید توانگررا بر درویش برتری نهد بلکه باید باهمه یکسان رفتار کند. بعلاوه باید درترفیه رعایا بکوشد. [۲] «رؤساوزعما»ی هرناحیه وروستا باید «منشور از دیوان او خواهند» وبدهی خود[«مرسوم ریاست»]راباو بدهند. همه مأموران وعمال سنجر باید تاج الدین را محترم شمارند و مدیران املاك («وكلای اسباب [۳]») وبرزگران وکسانی که در املاك زراعتی («مستغلات» [٤]) بسر میبرند از بلایا و حوادث (یا پرداخت عوارض زائد) مصون ومعاف دارند. درمنشوردیگری که برای «رئیس» مازندران صادرشده بمقطع فرمان داده‌اند که درهر شهری و محلی عاملی بگمارد تا امور رعایا بر وفق عدالت انجام گیرد و در تعیین سهم هریك از ملاکان («ارباب») و شرکای آنان در اموال («اسباب [۵]») و املاك جانب مساوات را رعایت کند تاقوی برضعیف وغنی برفقیر ستم نرانند [٦] . این نکته

---

۱ ـ معنی این کلمه مسلم نیست. شاید مقصود کسانی بوده‌اند که حق داشتند مطالبات خود یا مواجبی‌را که‌برای آنان معین شده بود ازمردم یك‌ناحیه بخصوص‌وصول کنند. معنی‌دقیق «اسباب» روشن‌نیست. دربن‌سلسله ازاسناد ظاهراً بمعنی نوعی‌مالکیت یاحقی که شخصی‌نسبت بزمین‌داشته‌بکار رفته‌است. نگاه کنید به‌کلمه‌سبب‌علی = تعیین پرداخت مبلغی بابت سرمایه یازمین (هلال الصابی، قسمت های باقیمانده تاریخ هلال الصابی Historical Remains of Hilal-as-Sabi چاپ هـ. ف. امد روز (لایدن ۱۹۰٤)، ص۶۲). همچنین نگاه کنید باصطلاح «برزیگران‌اسباب‌خاص» در صفحات قبل [در عتبة الكتبه چاپ مرحوم اقبال بجای ارباب اسباب «ارباب» آمده است، ص ۲۷]. ۲ ـ عتبة الكتبه، ورق ۵۵. ۳ ـ شاید هم وكلای اسباب بمعنی ارباب اسباب بکار رفته باشد. نگاه کنید بحاشیهٔ ۳ ص ۷۰. ٤ ـ عتبة‌الكتبه، ورق۵۹، مستغلات‌همچنین‌بمعنی املاك غیر منقول نظیر دکان و گرمابه و کاروانسرا آمده و امروز منحصراً در همین‌معانی استعمال میشود. ۵ـ نگاه کنید بحاشیهٔ ۱ همین صفحه. ٦ ـ عتبة الكتبه‌ورق ٤۷.

ظاهراً دلالت بر آن میکند که حکومت بر پیمانهایی که میان ملاکان وشرکای آنان (یعنی برزگرانی که شریك غلهٔ او بودند) بسته میشد نظارتی کلی داشته است . همچنین در فرمانی که بعنوان «رئیس» سرخس صادرشده بمقطع فرمان داده‌اند که مراقب باشد تا همه طبقات [۱] مردم حقوق ومطالبات خود را مطابق مرتبه ومقام خود دریافت کنند . وی باید در ترفیه رعایا بکوشد و از تحمیل قوی برضعیف و توانگر بر درویش بکاهد و مانع از مطالبهٔ عوارض وعلیق «ازجهت مجتازان و گزیدگان حشم ومتجنده و ارباب حوالات دیوانی» گردد [۲] . نظیر این نصایح درفرمانهایی دیده میشود که بعنوان « نائب » ری صادر شده است . در یکی از فرمانها بصاحب آن دستور داده اند که مانع ازین شود که توانگر ازدرویش یاسپاهی ازرعیت بزور مال بستاند [۳] ودرفرمان دیگری بصاحب آن امر کرده اند که از ظلم قوی برضعیف ممانعت کند [۴]

چنین مینماید که سروکار مردم بیشتر با « رئیس » ناحیه بوده است . درفرمانی که بعنوان رئیس بسطام صادر شده است نوشته‌اند که « چون رعایای بسطام ... سالهاست تامعرض رنجهامیباشند وازجوانب مخاطب بزواید ومؤن» ازینرو منصب ریاست آن قصبه و نواحی بشخصی موسوم به شرف الدین اعطا شد تا در ترفیه رعایا بکوشد [۵] وچون حفظ مصالح آنان بوی سپرده‌شده‌است باید « رمیدگان را استمالت دهد وبتلطف ومراعات بجای بازآرد ... ورسوم ناپسندیده براندازد». [۶]

۱ـ در عتبة‌الکتبه چاپ مرحوم اقبال اصل‌این کلمه «همگنان»است . شاید در نسخه خطی‌یی که در دسترس مؤلف بوده بجای همگنان ، همگان آمده است و بهمین سبب او آنرا بهمه طبقات all classes ترجمه کرده است . باری از قرینه مطلب پیداست که مراد نویسندهٔ عتبة‌الکتبه همگنان بوده است نه همگـان (مترجم). ۲ـ همـان کتاب،ورق۸۱.

۳ـ همان کتاب، ورق ۸۷ . ۴ـ همان کتاب، ورق ۱٤۰. ۵ـ همان کتاب ، ورق ۱۰۸-۱۰۹. ۶ـ همان کتاب ، ورق ۱۰۹ .

درفرمان دیگری که از طرف دیوان سنجر بمناسبت انتصاب علی بن احمد کاتب بحکومت گرگان صادر شده باو اندرز داده‌اند که هر یك از عمال حکومت را وادار کند که طریق عدل و انصاف پیش گیرد و بکوشد تا مردم ازرنج و محنتی که در گذشته برآنان رسیده است برهند. باید نیك رفتاری با رعیت را نخستین وظیفهٔ خود بداند و «بمقطعان» و «متصرفان» و «والیان» دستوردهد که درین کاربکوشند ومال ازمردم بزیادت نستانند ومالیات جدید برای آنان وضع نکنند.[۱]

همچنین در فرمانی که از طرف دیوان سنجر بعنوان شحنهٔ ترکمانان صادر شده نوشته‌اند که هرچند او بکمال هنرمندی و فرزانگی ازوصایت... مستغنی است اما «علی الرسم فی مثله می‌فرمائیم تاآن رعایا نیکودارد.»[۲]

چنین بنظر میرسد که املاك شخصی را بهنگام لزوم اجاره میداده‌اند. درفرمانی که بعنوان قاضی القضاة استرآباد برای ضیاءالدین حاکم محل[۳] صادر شده است به مقطعان و متصرفان و مأموران حکومت [وباصطلاح «گماشتگان»] دستور داده‌اند که مستأجران ملك اورا ازشرّ پرداخت مالیات وعوارض بیجا [یا «عوارض وقسم»] صیانت کنند.[۴]

در مورد زمین هایی که مستقیماً بوسیلهٔ حکومت اداره میشد (یعنی زمین هایی که رفته رفته بعنوان اقطاع باشخاص واگذار میشد وبدین گونه از

۱ـ عتبة الکتبه، ورق ۱۳۳ـ۴. ۲ـ همان کتاب، ورق ۱۵۹. ۳ـ مترجم گوید: که این ضیاءالدین همان قاضی استراباداست که فرمان بنام اوصادرشده، نه حاکم محل چنانکه مؤلف محترم پنداشته است. عنوان فرمان «قضاو خطابت استراباد» است و چون در آن ذکری از «قضا وحکومت» و«مجلس حکم» شده است گویا مؤلف محترم چنین تصور کرده که وی حاکم محل بوده است (نگاه کنید به عتبة الکتبه چاپ مرحوم اقبال، ص ۵۰).

۴ـ همان کتاب، ورق ۱۰۳.

قبضهٔ حکومت مرکزی بیرون میآمد) عمل جمع خراج ارضی(خراج بمعنی اعم وعشر) بوسیلهٔ عمّال خراج که از طرف حکومت تعیین میشدند صورت می‌پذیرفت. این کار در اقطاعات بظن غالب بوسیلهٔ مقطع یا نمایندگان او انجام میبافت .شاید خراج را هم بنقد میگرفتند وهم بجنس ومبنای تعیین خراج مقدار غلات بود . چنین مینماید که تقریباً بسیاری از زمین ها را بمقاطعهٔ عمومی میگذاشتند ومعنی کلمهٔ «معامله» همین بوده است که درمدارك موجود آنرا گاهی باکلمهٔ «ارتفاعات» باهم آورده‌اند وکلمهٔ اخیر بمعنی محصول آمده‌است (یعنی خراجی که ازطریق کسر سهمی ازمحصول جمع میکرده‌اند).[۱] درآن زمان دیوان مخصوصی باسم «دیوان معامله وقسمت» وجود داشته‌است.[۲]

نظراً موعدپرداخت خراج پس ازفصل برداشت خرمن بوده‌است اماشاید عملاً درغالب موارد آنرا پیش ازپایان فصل درومیستانده‌اند . نظام‌الملك مینویسد : «عمال راکه عملی دهند ایشان را وصیّت کردن باید تا با خلق خدای نیکو زیند واز ایشان جز مال حق نستانند وآن نیز بمدارا و مجاملت طلب کنند .» وی‌این‌نکته‌را تأ کیدمیکند که نباید پیش‌ازموعد معین بجمع‌خراج پرداخت زیرا این کار موجب خرابی و پریشانی احوال رعیت میشود .[۳]

۱ـ همان کتاب ورق، ۹۲، ۱۳۰ . در یکی ازمکاتیب همان مجموعه جمله‌ای بچشم میخورد که معنی «معامله» را روشن میکند وآن اینست : «ازمعامله هیچ‌چیز بکس‌ندهند که عامل دیوان بسرآن‌کارمیآید» یعنی بکسی چیزی ازطریق مقاطعه‌عمومی ندهند زیرا عامل خراجی که وابسته بدیوانست متصدی ومباشر این کار خواهدشد .» ورق ۲۴۱) .

۲ـ همان کتاب ، ورق ۵۱ . شاید بتوان گفت که این دیوان هم با مالیاتی که از مقاطعه عمومی بدست‌میآمده سروکار داشته وهم با مالیاتی که بجنس پرداخته‌میشده یا با مالیاتی که نخست بجنس پرداخت میشده وسپس تسعیر و بپول نقد تبدیل میشده است .

۳ـ کلمه «رعایا» امروزروز بمعنی کشاورزان وبرزگرانست . درفارسی «کلاسیك» این کلمه را بطور کلی بمعنی رعایاواتباع کشوروبعنوان کلمه‌یی که‌مفهوم آن‌ازمفهوم طبقهٔ حاکمه وطبقهٔ نظامیان ←

اگر عامل خراج از رعایا چیزی بزیادت بگیرد باید اورا از کار بر کنار کرد.[1] گفته‌اند که الپ ارسلان مقرر کرد که خراج را در دو نوبت بستانند.[2] هنگامی که بلایی نازل میشد در مبلغ خراج تخفیفی قائل میشدند.[3]

علاوه برخراج ارضی رسوم وعوارض بیشماری چه ازطرف حکومت مرکزی چه ازطرف مقطعان برای مردم وضع میشده که نوع آنها باهم فرق داشته‌است. این مالیات ها در پاره ای از موارد بعنوان مالیات مستمر و در موارد دیگر بعنوان مالیات زائد وضع میشد و ظاهراً نرخهای این گونه مالیات ها تابع تغییرات بوده است . در فرمانهایی که بعنوان حکّام و عمال خراج وسایر مقامات دیوانی صادر شده معمولاً بمخاطب اندرز داده‌اند که خراج را مطابق نرخهای ثابت و در موعد معین وصول کنندومردمی را که در زیرفرمان اویند از پرداخت مالیات زائد مصون دارد.[4] یکی ازانواع خاص مالیات معروف به «ضریبه»[5] بوده است وشاید عبارت ازمقدار مالیات زایدی بوده که بابت

→ ممتاز بوده است بکار برده اند اما باتوجه باین حقیقت که شاید مهمترین طبقهٔ مالیات دهنده را زارعان تشکیل میداده اند غالباً میتوان رعایا را به Peasants [یعنی کشاورزان یابرزگران یا زارعان یا روستاییان] ترجمه کرد .

۱ ـ سیاست نامه ، ص ۱۸ .

۲ ـ صدرالدین ، اخبارالدولة السلاجقه چاپ محمد اقبال (لاهور ۱۹۳۳) ، ص ۳۰ و ابن اثیر ، ج ۱۰ ، ص ۵۱ .

۳ ـ در همان مجموعه مکتوب دیگری ضبط شده که درآن تقاضای تخفیف خراج کرده‌اند . نویسنده نامه مینویسد که بعلت باریدن تگرگ محصول جوین اندك بوده است و مردمی که از پرداخت خراج عاجزند ناچار غله وام کرده‌اند و اگر بخواهند که آن زمین ازمردم تهی نشود وآنان تباه نشوند باید در مقدار خراج کاهشی پدید آید .

٤ ـ نگاه کنید به عتبة الکتبه ورق ۴۱،۴۷،۸۱،۱۱۷،۱۳۱، ۱۳۴،۱۴۰،۱۴۲،۱۵۰.

۵ ـ نگاه کنید بهمان کتاب، ورق ۱۱۰.

تسعیر دینار بدرهم یابدینار رایج تعیین میشده است [1] [یعنی اصولاً مالیات بدینار تعیین میشد وسپس برای تسعیر آن بدرهم یادینار رایج مالیاتی زاید بنام ضریبه میگرفتند] . مالیاتی دیگر بنام « طیّارات »[2] معمول بوده است . گذشته از وضع مالیات مستمر وزاید در بعضی موارد برواتی هم بعهدهٔ شهرها حواله میکردند چنانکه سنجر یکبار بسبب اینکه حسین کرد ، امیر قراجه را درجنگی که درحدود ۵۲۱/۱۱۲۷ـ۸ در نزدیکی همدان در گرفت اسیر کرد انعامی بمبلغ ده هزار وسپس ده هزار دینار دیگر بوی بخشید وبراتی درین باب بولایت زارم [بکسر سوم] «حواله» کرد [3] ظاهراً در بعضی موارد این براتهارا مستقیماً از دهقانان وصول میکردند (نگاه کنید بصفحه ۱۵۸ـ۶۰) وبدین گونه ثابت میکردند که اصولاً در مورد دهقانان حدی برای مطالبات مالیاتی قایل نیستند .

ازآنچه گفتیم چنین برمیآید که مردم تأمین نداشته‌اند واین نکته از خوّاص بارز زندگانی آنان بوده است. عبور ومرور دایمی قوای مسلح ازدهات وزد وخورد هایی که میان امیران در میگرفت ودسته های سپاهیان بیکار و راهزنانی که در دهات سیر میکردند کمتر موجب بهبود وضع وحال مردم روستاها میشد . ازین گذشته ترقی مصنوعی قیمت ها که گاه اتفاق میافتاد و

۱ ـ معنی ضریبه در تاریخ قم چنین است (نگاه کنید به ص ۱٤۲ـ٤) . معلوم نیست که در عهد سلجوقی این کلمه دارای چنین معنایی بوده باشد . در سندی بعبارت ضرائب شهر برمیخوریم (عتبة‌الکتبه ورق ۱٤۰) که بیشتر افادهٔ معنی عوارض راهداری یا باجی را میکند که در دروازه ها وصول میکرده اند . ۲ـ عتبة الکتبه ، ورق ۱۱۰ ، ۱٤۰ آنجا که کلمه طیارات پس از ضرائب آورده شده است وشاید بمعنی باج یا عوارض راهداری باشد که در دروازه ها میگرفته‌اند . ۳ـ مرعشی ، تاریخ طبرستان ورویان ومازندران، چاپ ب . دورن ، ص۲۳٤.

احتکار کالا از لوازم اجتناب ناپذیر چنین اوضاع و احوالی بوده است.[۱] البته گاه در سراسر امپراتوری یا لااقل در جاهای مختلف بمدتی کوتاه ورق برمیگشته ودرسایهٔ قدرت سلطان یاحاکم محلی یا مقطع چند صباحی امنیتی حاصل میشده‌است ومردم میتوانسته‌اند که‌از آرامش وکامیابی نسبی بهره‌مندشوند و بکسب وکار خود ادامه دهند. ادعا کرده‌اند که یکی ازین موارد ویکی ازین جاها مرو در دورهٔ پادشاهی سنجر بوده است و جوینی مینویسد که در آن روزگار زمین داران («دهاقین») بی اندازه مرفه بودند.[۲] با اینهمه شك نیست که بطور کلی تمایل حکومت های ترک بربیدادگری بوده است.[۳]

اصولاً اوضاع و اموال دهقانان یك ناحیه معین بستگی بشخصیت مأمور محلی‌یی داشته که حکومت مرکزی‌قدرت واختیار باومیداده است. نظراً او تاحدی عملاً دهقانان میتوانستند که اگر ستمی برآنان رفته بود از حکومت مرکزی داد خواهی کنند با اینهمه عملاً درراه مقصود بمشکلات فراوانی برمیخوردند: اولاً دربسیاری موارد دادخواه‌میبایست راهی‌بس درازبپیماید. ثانیاً تمرکز قدرت در دست حاکم محلی یا مقطع کار او را در ممانعت از تسلیم عرض حال مردم آسان میکرد. هنگامی که دهقانان دچار یأس و

۱ـ هنگامی که تاج‌الدین از طرف سنجر بریاست مازندران منصوب شد بوی دستور دادند که نگذارد محتکران «انتهازفرصت کنند» (عتبة‌الکتبه، ورق۵۶ [چاپ قزوینی‌ورق۲۸]).

۲ـ تاریخ جهانگشا، چاپ م.م. قزوینی (نشریه اوقاف گیب، ۱۹۱۲ـ۳۷)، ج ۱، ص۱۱۹ همچنین نگاه کنید به‌حافظ ابرو، جغرافی، ورق۱۷۴ الف.

۳ـ غزالی‌بذکربیدادگری ترکان وفساد اخلاق عامه درروزگارآنان پرداخته ونام‌آنان را در ردیف ستمکارانی مانندعمال خراج و «سلاطین» میآورد که مالشان حرام است (کیمیای سعادت، ص ۱۵۵)، همچنین مقایسه کنید با مطالبی که درفصل ششم در بارهٔ اوضاع ایران مقارن روی‌کارآمدن آغامحمدخان قاجار ومطالبی که درفصل دهم راجع بتقسیم املاك خالصه دربین دهقانان‌خوزستان نوشته‌ایم.

نومیدی میشدند آخرین چاره‌یی که داشتند مهاجرت یا بهترست گفته شود فرار بود. در مدارك موجود گاه باین نکته اشاره شده است. با اینهمه بموجب یکی از نامه هایی که در عتبة الکتبه نقل شده مردم یك محل میتوانسته‌اند که تا حدی آنچه میخواستند اظهار کنند. در نامه‌یی که شخصی بنام برهان الدین بحاکم نیشابور نوشته میگوید که مردم یکی از نواحی مجاور اظهار امیدواری میکنند که حاکم آن ناحیه در مقام خود ابقا شود. مینویسد دوسال است که حکومت آنجا دردست مردی بنام مجدالدین نجم الحکما ابوبکرست واووظایف خودرا در کمال شکسته نفسی وپرهیز گاری انجام داده است وچون مردم آن بقعه شنیده‌اند که وی قرارست بجای دیگر منتقل شود خاص وعام دوسه بار نزد نویسنده آمده ودر خواسته‌اند که اواز مولایشان که در نیشابورست تقاضا کند که آن حاکم را دو باره برسر عمل آورد.[۱]

ازیك طرف حکومت میخواست که تا آنجا که ممکنست از مردم بیشتر مالیات بگیرد واز طرف دیگر می خواست که آسایش رعایا تأمین شود (و باید گفت که در دورهٔ سلجوقی لااقل نظراً توجهی باین قسمت میشد) وجمع میان این دوامر مشکل بود وشرح این نکته نیز در یکی از مکاتیب مندرج در عتبة الکتبه آمده است. نویسندهٔ نامه خطاب بسلطان مینویسد که مشغول

۱ ـ عتبة‌الکتبه، ورق ۱۸۲ ـ ۶ . این نامه تاریخ ندارد وشاید متعلق بزمانی باشد که اندکی پیش ازآن یاپس ازآن سنجر را برانداختند. [برخلاف تصور مؤلف محترم برهان‌الدین «مخاطب» نامه است نه «نویسندهٔ» آن. نویسنده نامه خود مؤلف عتبة‌الکتبه یعنی منتجب‌الدین بدیع است. نگاه کنید بهمان کتاب (چاپ قزوینی واقبال)، ص ۹۵] . درهمان مجموعه نامه دیگری خطاب به برهان‌الدین دیده میشود که درآن ازغیبت اودرنیشابورسخن بمیان آمده‌است واین‌نامه صراحت‌دارد باین که هنگام ترکتازی غزان بخراسان نوشته شده است (ورق ۲۳۰ ـ ۳) [چاپ قزوینی واقبال ص ۱۲۰].

ترتیب مصالح دیوانی است واز یك سوی میخواهد رضایت گماشتگان دیوان را بدست آورد وازسوی دیگر (آسایش) رعایا را نگاه دارد زیرا میداند که تحصیل مالیات دیوان واجب است وهمچنین صلاح حکومت در اینست که بحال درویشان توجه کنند وامید میدارد که با جمع منافع طرفین متصرفان و محصلان خشنود شوند و مالیات بتدریج وصول گردد و رعایا روی آسایش بینند و رمیدگان بوطن خود باز گردند. در خاتمه نویسندهٔ نامه مینویسد که احوال رعایا را عرض خواهد کرد بامید آنکه عدالت ورأفت شامل حال آنان شود.[1]

یکی دیگر از نامه های همان مجموعه [عتبة‌الکتبه] نشان میدهد که پیوسته عدم ثبات ونا امنی حکمروا بوده است. نویسندهٔ نامه بشاه (یا یکی‌از عمّال حکومت) خطاب میکند وپس از سپاسگزاری از الطاف گذشته و حال او مینویسد که دهقانان همیشه به «نیك رعیتی» مشهور و در گذشته برنجها وزیانها مبقی بوده‌اند واکنون چندیست که تحت توجهات پادشاهی بسر میبرند که این نامه خطاب باو نوشته شده است ودر سایهٔ عدل اوسر گرم کشاورزی («دهقنت») اند وبانوّاب ولاة ومقطعان میسازند وچنانکه میتوانند روز گار میگذرانند. اکنون کسی بنام سعدالدین جمال الاسلام احمدبعنوان مستوفی بآن ناحیه آمده‌است که هنگام ورود اومردم از آمدنش شاد شده‌اند. اما دیوان باو فرمان داده است که بجمع خراج پس افتاده و «توفیر» آن بپردازد و سعدالدین آن مبلغ را وصول کرده وبه «اصحاب حوالات» داده‌ است و رعایا متابعت فرمان کرده‌اند واکنون میترسند که حواله دیگری بعهده آنان صادرشود و درین صورت چون مالی برای وصول باقی نمانده است

۱ـ همان کتاب ورق ۲۵۰ـ۲ [چاپ قزوینی واقبال، ص۱۲۹]

ناچارشوند که بترك آن ناحیت گویند ونشاید که چنین ناحیتی خراب گردد . کاتب مینویسد که مردم را تسکینی دادم وهمینقدر خواستم بشاه بنویسم که اگر استمالتی نباشد دهقانان همه ازدهات فرار خواهند کرد . [۱]

با برافتادن دولت سلجوقیان بزرگ و ترکتازی دسته هـای تازه‌یی از غزان در خراسان ونواحی مجاور آن سامان وضع مردم شهری وروستایی آن دیار نابسامان تر شد ومملکت ویران گـردید ومردم شهرنشین وده نشین در معرض تاخت وتاز بیابان گردان واقع شدند. [۲]

حاصل آنکه دورهٔ سلجوقیان بزرگ هم ازحیث جنبهٔ عملی وهم ازلحاظ جنبهٔ نظری مسأله زمین داری در ایران یکی ازادوارمهم تاریخ ایران بشمار میرود. درین دوره شریعت اسلامی را بمقیاس وسیع با اوضاع واحوال جدید وفق دادند وهرجا که دیدند جمع میان این دو میسور نیست شریعت را بعقب راندند .پس ازغلبهٔ اسلام یك طبقه ممتازازایرانیان ساکن ممالك مغلوب مفهوم حکومت مطلقهٔ سلطنتی را کـه در ایـران قبل از اسلام رواج داشت زنده نگاه داشتند(که قطعاً براثر نفوذ شریعت اسلامـی اندك تغییری در آن راه یافت) . پس از ظهور سلجوقیان این مفهوم حکومت مطلقهٔ پادشاهی بامفهوم

۱ـ عتبة‌الکتبه ، ورق۲۷۲ـ۳ [چاپ قزوینی واقبال ۱۴۴ـ۵]. ۲ـ دریکی ازنامه‌های مندرج در عتبة‌الکتبه که شاید درین هنگام نوشته شده است نویسنده اشاره به ناپایداری اوضاع کرده وازخرابی احوال مملکت نالیده واز اختلافات روز افزون میان مردم شکوه کرده و گفته است که آنان جلای وطن میکنند . مینویسد که جماعتی درصحبت او به نیشابور بودند وتخفیفی در مبلغ خراج طلب میکردند اما تقاضایشان پذیرفته نشد واز آن گاه تا کنون بلاهای دیگری مانند تگرك وسرمای بی موقع و گذر کردن لشکرهای گوناگون وخرابی کاریزها آنان رادچار محنت کرده است، ازینرو وی تمنای تخفیف در مقدار خراج آنان دارد (ورق ۲۳۵ـ۴۰) .

حکومت «خان» فرمانروا یعنی خانی که بسلطنت رسیده بود درهم آمیخت. چنین خانی نه تنها نظراً فرمانروای مردم بشمارمیرفت بلکه ازحقوق مالکیت سرزمینی که بر آن حکومت داشت برخوردار بود وقدرت او کم وبیش محدود بود بسنت اسلامی. درینجا مقصود از سنت اسلامی عقیدتیست که بموجب آن «سلطان» در برابر قدرتی که مافوق طبیعت است مسؤول است ومردمی که در زیر فرمان اویند همچون ودیعه‌ای هستند که آن نیروی برتر از طبیعت بوی سپرده است. دربرابر این نظریه مهمترین عاملی که درین عهد ازابتدا یا کماکان در تعیین مالکیت زمین مؤثر بود مالکیت «بالفعل» زمین بود نه مالکیت حقیقی چنانکه ظاهراً سنجر این امر را برسمیت شناخت و چون قدرت نظامی بیشتر در دست ترکان بود پس هم آنان بودند که بعنوان مالکان «بالفعل» صاحب اراضی وسیع شدند. بدین گونه وضع عناصری که طبقهٔ زمین دار را تشکیل میدادند بسیاربیش ازآنچه در دورهٔ سلطهٔ تازیان تغییر کرده بود تغییر یافت. با اینهمه درمورد ادارهٔ امور محلی وروابط میان مالك و زارع باید دانست که ظاهراً راه و رسمی که بر مبنای سنّت قدیم بود همچنان ادامه یافت.

پس از مرگ سنجر امپراتوری سلجوقیان بزرگ بیك سلسله ازدولت‌هایی تجزیه شد که بطور کلی هر کدام یك واحد اقتصادی وسیاسی را تشکیل میدادند. درمورد تشکیلات روستایی شاید بتوان گفت که این دولت‌ها تغییراتی که در مسألهٔ زمین داری و طرز زندگانی مردم دادند چندان فرقی نسبت بدورهٔ سلجوقیان بزرگ نداشت مگر از نظر کمیّت، بعبارت دیگر آبادی و

امنیت زمین داری کم و بیش بستگی بقدرت و عدالت نسبی حاکم محلی و مأموران او داشت.[۱]

۱ـ فارس درزمان اتابك ابوبکر زنگی(۵۵۷ـ۷۱/۱۱۶۲ـ۷۵) نسبةً آبادبود. خراج اعم از «خمس» و«سود» و«عشر» بنابر مساحت وتقویم زمین ومحصولات ودرختان آن وضع میشد. با اینهمه چنین بنظرمیرسد که عمال حکومت کوشیده‌اند تا بروسعت زمین هـای، دیوانی بیفزایند اگرچه برروی هم منکرمالکیت خصوصی نبوده‌اند. وزیر ابوبکرزنگی یعنی عمادالدین میرائی ترتیب جدیدی مقرر کرد که معروف به «قانون میرائی» است ودر نتیجه املاك («املاك نفیسه و ضیاع وعقار») اعیان و سادات و علما وقضات را در تصرف عمال دیوانـی در آورد. وی قضات «شریعت» را مأمور کرد تا بقباله های املاك بنگرند وتنها مالکیت املاکی را تأیید کنند که پنجاه سال درتصرف صاحبانشان بوده وهرملکی‌را که کمتر ازپنجاه سال درتصرف کسی‌بوده‌است‌بضبط دیوان در آورند. (فسائی، فارسنامهٔ ناصری (طهران ۱۸۹۴ـ۶ [۱۳۱۲ ـ ۱۴])، ج ۲، ص ۲۱).

فصل چهارم

مغول ودست برداشتن آنان از سنّت

با یورش مغول در قرن سیزدهم [هفتم هجری] با یران آن تحوّلی کـه با غلبۀ مسلمانان آغاز شده بود را کد ماند. عهد مغول را میتوان بسه مرحله قسمت کرد: اول دورۀ توسعه طلبی یا مرحله‌یی که سنن مربوط بزندگانی صحرانشینی (زندگانی دراستپ) غلبه داشت (همچنانکه در دورۀ بسط دولت سلجوقی نیز حال بدین منوال بود). دوم دورۀ ایلخانان یا دوره‌یی که مغولان ایرانی مآب شدند. سوم دورۀ زوال وانحطاط. در دورۀ ایلخانان مغولان کوشیدند و نسبةً موفق شدند که تا مدتی نفوذ ایلی را تابع حکومت ثابت شهری کنند وپس از این که در زمان غـازان خان این سلسله اسلام آوردند سعی کردند کـه سنن مغولی را تا حدی تابع شریعت اسلامی گـردانند. بازهم درین دوره مـانند دورۀ سلجوقیان تغییراتی در ترکیب طبقۀ زمین دار پدید آمد. درین دوره نیز مشکل ترین مسائلی که مغولان مانند سلجوقیان با آن مواجه بودند عبارت بود ازمسائل ایلی [۱] ومالی وحتی درحل این دومسأله بیش ازسلجوقیان دچار شکست وناکامی شدند وازین گـذشته در مورد آبـادانی کشور نتایج وخیمی دامنگیرشان شد.

اثرات آنی حمله مغول برایران عبارت بود ازویرانی شهرها وتهی شدن آنها از مردم چنانکه بسیاری اززمین ها بسبب قتل عام وفرار سکنه آنها از مردم تهی شد وبقول جوینی بسیاری از اراضی مسکون ومزروع بـایر و ویران

۱ـ از جمله عشایری که هنوز باقی‌اند و بنابر سنت گمان میرود که در عهد مغول وارد ایران شده باشند عشایر اینالو (فسائی، ج ۲، ص ۳۰۹) وبهارلو (همان کتاب، ص ۳۱۰) وقشقائی‌اند.

ماند. [۱] فارس که در آن هنگام تحت فرمانروایی سلغریان (یعنی اتابکان فارس) بوداز ین قاعده مستثنی وممتاز بود وچون اتابکان بموقع باج میپرداختند این سر زمین از خرابی ایمن ماند. مغولان سر زمین های شکست خورده را «یورت» خاندان سلطنتی خود میدانستند که در آنها اغنام و احشام آنان و اتباع آنان میچریدند و برای ملل مغلوب در برابر مغولان حقی قایل نبودند. مغولان که خود را فاتح میدانستند مسلماً محصول زمین را حق خود میشمردند با اینهمه چنین بنظر میرسد که درنخستین دورهٔ تسلطخود خویشتن را مالك زمین نمی‌پنداشتند. با این حال زعمای قوم مغول همین که بموقع خود از طریق ملکیت و وراثت و تصرف وغصب دارای زمین هایی شدند این زمین ها بطور کلی منقسم بانواع: یورت، دیوانی، اینجو، [۲] اوقاف [۳] وملکی شد. زمین های دسته اول حکایت از چیزی نمیکرد بجز ادامه راه ورسم بیابان گردی ودر ابتدا دلالت برحق مالکیت زمین نداشت.

زمین اینجوعبارت بود اززمین های خالصه که میان اعضای خاندان سلطنتی قسمت میشد و عایدات آن بمصرف مخارج دستگاه شاه واعضا خاندان شاهی میرسید وشایدهم صرف نگاهداری سپاه میشد[۴]. با اینهمه این زمین ها از

---

۱ ـ تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱۱۸. ۲ـ نگاه کنید به بارتولد، «وضع مالی دورهٔ ایلخانان» Ilhanlilar Devrinde Mali Vaziyet در «مجموعهٔ تاریخ حقوق و اقتصاد ترك» Turk hukuk ve iktisat tarihi mecmuasi، ج ۱، (۱۹۳۱)، ص ۱۵۰-۲. ۳ـ در زمان سلطان احمدتکردار(سلطنت اواز ۶۸۰-۳/۱۲۸۱-۴) پس‌ازآنکه‌شیخ عبدالرحمن بریاست دیوان اوقاف مملکت منصوب شد فرمان دادند که عواید اوقاف باید منحصراً بمصارف خاص خود برسد (وصاف، تاریخ وصاف (چاپ سنگی ۱۲۶۹) ص ۱۱۴). ۴ ـ نگاه کنید به بارتولد، ص ۱۵۰ و رشیدالدین، تاریخ مغولان ایران [= جامع التواریخ رشیدی] Histoire des Mongols de la Perse چاپ م. کاترمر (پاریس ۱۸۳۶)، ج ۱، ص ۱۳۰ حاشیه ۱۲.

مالیات دیوانی معاف نبود (نگاه کنید به صفحات بعد) . زمین‌های دیوانی عبارت بود از زمین های متعلق بدیوان امّا از آنجا که پیوسته فرق میان دیوان و خاندان سلطنت روشن نبود امتیاز میان «دیوانی» و «اینجو» نیز همیشه مشخص نبود و امّا مراد از «ملکی» املاك خصوصی بود .

وسعت ومساحت هر یك ازین انواع مختلف زمین فرق میکرده است . هر زمینی محتمل بود که از طرف حکومت ضبط ومصادره شود وبصورت زمین اینجو درآید . نه همان ایلخانان بضبط املاك میپرداختند بلکه عمال آنان نیز غالباً املاك دشمنان ورقیبان خودرا ضبط میکردند. مثلاً رشیدالدین وزیر غازان خان (سلطنت او از ۱۲۹۵ [۶۹۴] تا ۱۳۰۴ [۷۰۳]) فرمان داد تا املاك شرف‌الدین مظفر[1] که در ناحیهٔ یزد قرار داشت بضبط دیوان درآید . پسر شرف‌الدین برین عمل اعتراض کرد وپس از دوسال اقامت در دربار املاك خانوادگی خود را از «سلطان» بازگرفت وسلطان اورا به میبد[2] فرستاد . شاید بعضی املاك خود رشیدالدین از راه مصادره بدست آمده بود (نگاه کنید به آنچه درین باره خواهد آمد) . غصب املاك واراضی بوسیله امیران و عمال حکومت بخصوص از هنگامی متداول شد که قدرت مرکزی روبزوال نهاد بویژه پس از مرگ ابوسعید که در ۱۳۳۵/۷۳۶ اتفاق افتاد . مثالی بارز درین باب قضیهٔ شرف‌الدین شاه محمود اینجوست که نخست مباشر املاك خالصهٔ فارس بود وسپس آنها را غصب کرد ودر واقع حکومت مستقلی پدید آورد .

تغییرات ودگرگونی‌هایی که درین عهد شامل حال املاك واراضی میشد

۱ـ او پدر مبارزالدین مظفرست که سلسلهٔ آل مظفر را در فارس بنیاد نهاد .

۲ـ احمدبن حسین ، ص ۸۸ .

ازین مثال روشن میشود : در وقف نامهٔ املاك سادات اینجوی فارس نوشته‌اند
که عضدالدوله دیلمی در ۳۲۵/۹۶۳ - ٤ سیدی را بنام ابوقتاده زیداسودبن
ابـراهیم بن محمدبن قاسم بن ابراهیم طباطبا از مکه بشیراز آورد و دختر
خـود را بوی داد و چندین ملك از املاك فـارس را وقف اولاد ذ کـور او
کرد .رفته‌رفته املاك‌سادات طباطبایی (اولاد واعقاب‌آن سید باین‌نام معروف
بودند) در فارس فراوان شد . مغولان پس‌ازتسخیرفارس این املاك را مصادره
کردندوبصورت اینجو یعنی «خالصه» و«دیوان» در آوردند . سپس یکی از
سادات‌طباطبائی بنام‌ابوالمیامن‌حسن‌نزد اباقا (۶۶۳ - ۸۰/۱۲۶۵-۸۱) سلطان
وقت رفت و کوشید کـه مگر املاك خود وخانواده‌اش را باز گیرد . او را با
احترام پـذیرفتند و یرلیغ خانی یـا فرمان شاهی بـرای « ترخانی » یا
مستمری او صادر کردند . مدتی گذشت وکار او سامان نیافت . آنگاه وی در
حضور معتمدان دولت و اهل شریعت نیمی ازاملاك خودرا در۶۷۲/۱۲۷۳-٤
بشاهزادهٔ مغول ارغون (فـرزند اباقا و نوهٔ هولاگـو) شرعاً انتقال‌داد ونیم
دیگر را پس از وضع مطالبات خانواده‌اش بپسر ارشد خود قطب‌الدین احمد
واگذار کرد . هنگامی که احمد پسر هولاگو جانشین برادرش اباقا شد (در
۶۸۰/۱۲۷۱) ابوالمیامن در خراسان نزد ارغون ماند . بار دیگـر همهٔ املاك
طباطبائی ها درشیراز مبدل به اینجو یعنی خالصه شد تا اینکه ارغون بتخت
نشست ویرلیغ ایلخانی صادر شد مبنی براینکه نیمی از املاك طباطبایی ها
باید اینجو باشد و نیم دیگر به قطب‌الدین احمد طباطبایی تحویل شود . از
هنگامی که ابوالمیامن حسن برای پس گرفتن املاك خود بدربارااباقا وارغون
رفت تازمانی که بشیرازباز گشت قریب هفده سال سپری شد . همین که خبر
درگذشت ابوالمیامن بارغون رسید فرمان داد تایرلیغی صادرشود مبنی‌براین

که نیمی از املاک طباطبایی های شیراز باید بملکیّت سید قطب‌الدین احمد درآید ونیم دیگر که ابوالحسن میامن بارغون داده بود بعنوان اینجو به قطب‌الدین احمد تسلیم شود . از آن زمان تا کنون اعقاب قطب‌الدین به سادات اینجو معروف شده‌اند.[۱]

بزرگان مغول کماکان گله‌های نسبةً فراوانی داشتند که هرسال ییلاق و قشلاق میکردند . گله‌های شاهی بمأمورانی سپرده‌شده بود که معروف به قئانچی بودند وظاهراً حساب معاملات آنان را کسی نگاه نمیداشت هرچند غازان در اصلاح این حال کوشید .[۲] یغماگری گله داران پیوسته مایهٔ نگرانی مردم ده نشینی بود که در مجاورت چراگاهها بسر میبردند .[۳] نه همان شاهان وبزرگان مغول دارای گله های عظیم بودند بلکه در بعضی موارد وزیران آنان نیز اغنام واحشام نسبةً فراوانی‌داشتند. بموجب نامه‌یی که توأم باوصیت نامه رشیدالدین برای مولانا صدرالدین محمد ترکه فرستادند اولی دارای ۳،۰۰۰ اسب و مادیان وسایر چهار پایان درآناطولی ودیار بکر وتبریز و کرمان وشیرازبرد و ۵،۰۰۰ شترماده نزدقبایل عرب و ۵،۰۰۰ شترنزدخلج‌ها داشت. وی‌همچنین ۵۰۰ گله بزو گوسفند که هرکدام ۵۰۰ رأس‌بود درآناطولی وبغداد ودیار بکر وشیراز وتبریز واصفهان ومازندران وخراسان ولرستان و سایر ولایات داشت . ازین گذشته ۱۰،۰۰۰ رأس گاو داشت که در دست

۱- نقل ازفسائی، ج ۲،ص ۴۲ . در تاریخ تألیف فارسنامه یعنی ۱۳۰۴/۱۸۸۶-۷ جاه ومقام سادات اینجو تنزل یافته بود . بعضی ازآنان دراملاك موروثی خود بسرمیبردند وبرخی درمحاکم شرع بتحریر سند وقباله اشتغال‌داشتند . ۲- تاریخ قم، ص ۳۳۹-۴۰ . ۳- مثلاً رشیدالدین در نامه‌ای خطاب بمردم خوزستان مینویسد که امیران چهار صده ودیگر کسانی که اغنام واحشام‌خودرا بقشلاق «مشکوك» و«دوبندر» میفرستند گله‌های خود را ازروی سر کشی وخیره سری درمیان حاصل‌آن اراضی یله میکنند (مکاتیب رشیدی ، ص۱۷۷) .

خرده مالکان («دهقانان») و«رؤسای» دهات وشهرها بود.[۱]

هنگامی که مغولان ادارهٔ امور کشور را بدست گرفتند بوضع یک عده مالیات و عوارض پرداختند، از جمله قبچور [بروزن جمهور] یا قوبچور [با اشباع ضمه درهر دوواو] وقلان [بکسر قاف]. ظاهراً اولی عبارت بوده است از مالیات مواشی. درین مورد حداقل مالیاتی که میگرفتند بابت ۱۰۰ رأس گله بود ونرخ مالیات یك درصد بود[۲] ودرزمان غازان خان این مالیات را روستائیان و عشایر میپرداختند. روستائیان مالیات را در دو قسط متساوی می پرداختند یکی بهنگام نوروز ودیگری بهنگام انقلاب خریفی ودرهریك ازین دومورد میبایست مالیات را درظرف بیست روزبپردازند. عشایر مالیات را دریك نوبت بهنگام نوروز می پرداختند وآنان نیز میبایست که مالیات را در ظرف بیست روز بپردازند.[۳] کلمهٔ قبچور همچنین درمورد باج های[۴] اتفاقی بکارمیرفت[۵] اما معنی دقیق قلان مسلّم نیست. بارتولدآن را بمعنی مالیاتی که بر زمین های دایر و بطور کلی دهات می بستند گرفته است که معمولاً در محل وصول میشده است.[۶] وی «شکایت نامه» یی نقل میکند که متعلق است بدوره تقلق تیمور فرمانروای آسیای مرکزی [تقلق بضم اول و سوم] (۱۳٤۸-۳/٦۲ [۷٤۹-۷٦٤]) و در آن شکایت نامه چنین آمده است که در روزگار خان های قدیم مغول هیچ قلانی بابت

۱- مکاتیب رشیدی، ص ۲۳۵.

۲- چنین مینماید که قبچورنیز درمورد مالیات یا باج بمعنی اعم بکار رفته است. (مقایسه کنید بارشیدالدین، تاریخ مغولان ایران [جامع التواریخ چاپ کاترمر] ص ۲۵٦، حاشیه ۸۳). ظاهراً این کلمه بمعنی باج یا خراج در جهانگشای جوینی بکار رفته است (ج ۱، ص ۲۲).

۳- تاریخ مبارك غازانی، ص ۲٦٤.

٤- Impost

۵- نگاه کنید به مینوی ومینورسکی، رسالهٔ خواجه نصیرالدین طوسی دربارهٔ اقتصاد Nasir al-Din Tûsi on Finance نشریهٔ مدرسهٔ مطالعات شرقی وافریقائی .B.S.O.A.S جلد ۱۰، ص ۷۸٤.

٦- ازهمان کتاب، ص ۱۵۱-۲.

باغهای اینجو (یا از مالکان باغها) نمی‌ستانده‌اند.[۱] این نکته مؤید این نظرست که قلان نوعی مالیات بوده است که برزمین‌های دایر وضع میکردند اما ازین مثال وهمچنین سایر مثالهایی که اونقل میکند نتیجهٔ قطعی نمیتوان گرفت. مثلاً غازان خان یرلیغی صادر کرد مبنی براینکه کسانی که مورد حمایت صیادانند از تاریخ صدور یرلیغ ببعد در جزو کسانی بشمار میروند که مشمول قلان اند. ازین مثال نمیتوان بماهیت مالیات وعوارض مزبور پی برد.[۲] از اشارات متعددی که در تاریخ غازانی شده است چنین برمیآید که ظاهراً قلان ازنوع مالیاتهایی نبود که قبلاً درنواحی مغلوب ایران معمول شده بود وازینرو بعیدبنظرمیرسد که مقصود ازقلان خراج یا مالیات ارضی بوده باشد (هرچند رادلوف[۳] آنرا چنین ترجمه میکند).[٤] رشیدالدین هنگام بحث ازسلطنت غازان خان چنین مینویسد:

امرا وبارغوچیان ووزرا را نصیحت فرمود که هروقت که طائفه‌ای بشکایت حاکمی ومتصرفی آیند سخن ایشان را برفور قبول مکنید چه یمکن که آن طائفه پیش از آن قلان نداده باشد وبار خود بردیگران نهاده وآن حاکم ایشان را در قلان آورده باشد وچنین مردم البته متشکی باشند.[۵]

همچنین دریرلیغی که بمناسبت واگذاری اقطاعات بسپاهیان مغول صادر شده‌است چنین نوشته‌اند: «این اقطاع برمردم چریك که بقلان در آمده اند وکوچ دهند (؟) مقررست».[٦] درجای دیگر درین باب سخن رفته است

۱ـ همان کتاب، ص ۱۵۱. ۲ـ نگاه کنید به دوسون A.C.M. d'Ohsson تاریخ مغول(لاهه، امستردام۱۸۳٤ـ۵) ج، [مؤلف شمارهٔ جلد را ننوشته‌است] ص۴٤۰. ۳ـ Radlott. ٤ـ آثار زبان اویغوری Uigurische Sprachdenkmaeler شماره۲۲، ص۲۸ـ۳۲ (بنقل بارتولد). ۵ ـ تاریخ مبارك غازانی، ص ۱۸۰. ٦ـ همان کتاب، ص۳۰۸.

که غازان خان کابین گران را ممنوع کرد زیرا که این کار بعقیدهٔ او مانع از طلاق میشد و حال آنکه در بعضی موارد طلاق مستحسن است و این کار مایهٔ تکثیر نفوس میگردد. آنچه در متن کتاب درین باره آمده چنین است[۱]:

اگر کسی در دوستی و موافقت زنی متردد باشد بی گفت گوی و اندیشه و مانع از وجدا تواند شد و نیز مردم را فرزندان باشند و مؤنت ایشان بر پدران بود. چون مال پدر بکاوین زن مستهلك گردد وجه پرورش فرزندان وما یحتاج قلان و کار ایشان از کجا باشد؟[۱]

در زمان رشیدالدین که مالیات جدیدی برای اصفهان تعیین کردند مردم را از قلان معاف کردند و درعوض، مالیاتی برزمین‌های دایر بستند.[۲] ایضاً درنامه‌هایی که رشیدالدین بحاکم اهواز و شوشتر نوشته است ذکری ازمالیات ارضی و همچنین قلان مخصوص «امرای خان» بمیان آمده است (نگاه کنید بصفحات بعد). ازین فقرات چنین برمیآید که قلان بیشتر عبارت بوده است از نوعی بیگاری که بجای خدمات نظامی یا برای کارهای فلاحتی یا کارهای عام‌المنفعه معمول بوده است.[۳] ازین که بگذریم این گونه معانی با مثالهایی که بارتولد نقل کرده است مغایرت ندارد.

مأموران محلی معروف به «باسقاق» که گاه از طرف فرماندهان نظامی منصوب میشدند متصدی وصول عوایدمالیاتی بودند. درولایاتی که خراج دیوانی را بجنس و بیشتر از راه تقویم یا بعنوان سهم معینی از غله میگرفتند حکام و عمال خراج میتوانستند بیش از حد معین مردم را بدوشند و عوارض جدید وضع کنند. دراکثر سالها مالیات را ازپیش میگرفتند و هنگام تسعیر مالیات جنسی بنقدی چنان تدبیری بکار میبردند که روستائیان و کشاورزان دچار زیان میشدند.[٤] ازین گذشته در بسیاری موارد در طی سال چندین

۱ ـ همان کتاب، ص ۳۲٤. ۲ ـ رجوع کنید به صفحات بعدی این فصل. ۳ ـ امروز در کرمان اصطلاح قالون (= قلان ؟) درمورد بیگاری و اصطلاح قالونی بجای بیگاری یعنی کسی که بیگاری میکند بکارمیرود. ٤ ـ تاریخ مبارك غازانی ص ۲٦۷.

بار مالیات وصول میشد . با اینهمه از مالیاتی که میگرفتند مقدار ناچیزی بخزانه مملکت میفرستادند وخزانه باوجود انواع واقسام مالیاتی که برمردم تحمیل میشد پیوسته تهی بود .

ظاهراً در بعضی موارد مالیات ولایات را بمقاطعه میدادند و کسانی که اموال دیوانی بمقاطعه وضمان قبول میکردند اضعاف مال مقاطعه را میستاندند وحال آنکه چیزی به دیوان نمی پرداختند . بهمین سبب هنگامی که حکومت برای کار لشکر و نگهداری مرزها یا حفظ مصالح ملك محتاج پول میشد پول در خزانه نبود وناچار میشدند که بمصادرهٔ اموال و وضع مالیات زاید (نماری [بفتح اول]) پردازند واز مردم مساعده بگیرند . ازینرو پیوسته مملکت دچار تزلزل وهرج ومرج بود ولشکر ضعیف وبی سازوبرگ.[1] عمال حکومت از هرنوع که بودند انگل مردم دهات میشدند . ایلچیان با صفوف طولانی ملازمان خود هنگامی که از دهات میگذشتند روستائیان را وادار میکردند که انواع مختلف ازسازوبرگ مورد احتیاج لشکررا فراهم آورند ، اگرچه مالیات مخصوصی هم دیوان برای پذیرایی آنان ازمردم میگرفت وهرچند در سراسر امپراتوری پاسگاههایی («یام» هایی) برای تأمین نیازمندیهای آنان تأسیس کرده بود . این ایلچیان را بکوچکترین بهانه بمحل مأموریت گسیل میکردند وغالباً هریك ۵۰۰ الی ۱۰۰۰ سوارهمراه داشتند . ایلچیان عمداً آتش اختلافات محلی را دامن میزدند تا برای فرونشاندن آن ازمردم اخّاذی کنند ، ازین گذشته چهارپایان متعلق بدهقانان و مسافران ودیگران را میبردند . این گروه جماعتی بودند بسیاربدنام وغالباً روستاهابراثر تعدیات آنان رو بخرابی میرفت . حتی راهزنان وانمود میکردند که ایلچی‌اند وباین

۱ـ تاریخ مبارك غازانی ، ص ۲۵۸ .

بهانه چهار پایان متعلق بکشاورزان ودیگران را میگرفتند.[۱] شکارچیان دربار که عده فراوانی از آنان درسراسر امپراتوری پراکنده بودند نیز یکی دیگر ازعوامل بیدادگری بودند ووسیلهٔ معاش آنان را ناگزیر روستائیان فراهم میکردند. شکارچیان هم مانند ایلچیان و کسانی که اموال دیوانی را بمقاطعه میگرفتند ومانندسایر عمال حکومت استرو الاغ کشاورزان را می بردند یعنی مرتکب کاری می‌شدند که پیدا بود عواقب وخیمی برای کشاورزی دارد.[۲] ازین گذشته کبوتران را که ازنظر کود زراعتی منبعی گرانبها بشمار می‌رفتند میگرفتند[۳].

رسم دیگری که بابهبود حال دهقانان و بطور کلی آبادی دهات مغایرت داشت نوشتن حواله بعهدهٔ ولایات بود. این کار تازگی نداشت ودر دورهٔ سلجوقیان و پیش از سلجوقیان نیز مرسوم بود امانه بآن حدی که در روزگار مغول متداول بود. بتدریج که اختلال امور مالی بیشتر و فساد دستگاه اداری افزون‌تر وبطور کلی آبادی کشور کمتر شد وصول کردن این بروات مشکل‌تر گشت واین‌رسم پدیدآمد که برای‌وصول وجوه بروات دسته هایی ازسپاهیان را بنقاط مورد نظر گسیل دارند.

نوشتن بروات‌بعهدهٔ ولایات وتوابع قطع نظرازروشی که مأموران‌وصول بکارمی بستند فی‌نفسه سرچشمهٔ فیاضی برای دزدی واخاذی بود. مال وکالایی که این چنین میستاندند میان مأموران اعزامی و مأموران محلی تقسیم میشد. بدین گونه در آمد کشور را می خوردند وچیزی بخزانه مملکت نمیفرستادند.

۱ـ تاریخ‌مبارك‌غازانی،ص ۲۷۰ـ۴. ۲ـ همان کتاب،ص ۳۴۱ـ۳. ۳ـ بازهمان کتاب، ص ۳۴۸.

همچنین غالباً مواجب سپاهیان را بوسیلهٔ حواله کردن بروأت بشهرستانها میپرداختند. هنگامی که محصلان مالیات درفرستادن این وجوه تأخیر میکردند سپاهیان خود بولایات میرفتند وبزور مطالبه وجه برات‌ها را میکردند وباج مخصوصی هم بابت چهارپایان وعلوفه میگرفتند.[۱]

عمّال حکومت چنان مردم را میدوشیدند که هنگامی که محصّلان مالیات بدهی نزدیك میشدند روستائیان بترك ده میگفتند. رشیدالدین نقل میکند که اگر گذار کسی بدهات یزد میافتاد کسی را سراغ نمیکرد که با او سخن گوید یا راه را ازو بپرسد. عدهٔ معدودی که در دهات باقی مانده بودند یکی را بدیده بانی میگماشتند و همینکه او از نزدیك شدن کسی خبر میداد در کاریز ها یا در میان ریگ ها پنهان میشدند. اگر یکی از عمده مالکان یزد برای سر کشی بدهات خود میرفت میدید که از مردم تهی شده است.[۲] وی در بارهٔ یکی از مالکان داستانی نقل میکند ومیگوید که او بفیروزآباد که یکی ازدهات بزرگ یزد رفت تا ازمحصول ملکی که داشت چیزی بستاند وسه روز بیهوده کوشید تا یکی از کدخدایان را بیابد و کسی را نیافت مگر هفده محصل صاحب برات وحواله را که در آنجا بانتظار نشسته بودند ودشت بانی ودو رعیت را که درصحرا یافته بودند گرفته وبمیان ده آورده وبریسمان در آویخته بودند ومیزدند تا آنان را وادار بتهیه غذا و فاش کردن جای سایر رعایا کنند.[۳] گفته‌اند که براستی هرگز مملکت خراب تراز آن ایام نبوده است.[٤] دربسیاری ازموارد دهقانان محتاج بذرمیشدند اما چنان دچار تنگدستی شده بودند که حتی اگر دیوان بذر بآنان میداد آنرا بجای اینکه بکارند میخوردند.[٥]

۱- تاریخ مبارك غازانی، ص ۳۰۰-۱. ۲- همان کتاب، ص ۲٤۹. ۳- بازهمان کتاب، ص ۲۵۱. ٤- ایضاً همان کتاب، ص ۳٤۹. ٥- همان کتاب، ص ۳٤٦.

آخرین مطلبی که باید گفت اینست که در نظم عمومی اختلال راه یافته بود . عدهٔ فراوانی از غـلامان فراری وعناصر ناراضی در دهات آمـد وشد می کردند . آنان دارای تشکیلات جاسوسی مرتبی بودند و غالباً مردم محلی برای آنکه از دزدی و یغما گری آنان در امان مانند بااین جماعت همدست میشدند.[۱]

هنگامی که غازان در ۱۲۹۵/۶۹۴ بتخت نشست فسادوهرج ومرج مالی بمنتهی درجه رسیده بود . اوباین نکته پی برد که اصلاحات فوری کاری مشکل است و بر آن شد که درین زاه بااحتیاط قدم بردارد . اولین اقدام او این بود که محصلان جزء («متصرفان») را از حواله کردن برات بر عایا ممنوع کـرد . وی به بیتکچیان [بکسر با وتا] (مأموران مالیات) فرمان داد که بولایات روند و صورتی از اموال همه دهات بردارند . دریرلیغی که خواجه رشیدالدین نقـل کرده ادعاشده است که بر اثر این کار بسیاری ازمواضع را که سابقاً برای تعیین مالیات ثبت نکرده بودند ثبت کردند ومالیات این گونه جا ها معـین شد .[۲]
بعلاوه قرارشد که مالکیت املاك اینجو واوقاف و اقطاعات موروثی درصورت بی منازع بودن ازطرف دیوان تأیید گردد و این نوع املاك بنام صاحبان آنها ثبت شود . ازینرو مانند روزگار سلجوقیان برای حفظ نظم عمومی هـر کس که زمینی را تصرف کرده بود وی را مالك آن شناختند .

بیتکچیان ومالکان وباسقاقان را ازنوشتن برات بعهدهٔ رعایاممنوع وآنان را بمجازات تهدید کردند . برای هرولایت یك بیتکچی معین شد تادرقبال دیوان مسؤول باشد. بناشد که مردم بدهی های مالیاتی رادردوقسط بمأموری که معروف به «صاحب جمع» بود بپردازند . درهرولایت صاحب جمعی منصوب وقرارشد

۱ - تاریخ مبارك غازانی، ص ۲۷۷ - ۹ .   ۲ - همان کتاب ، ص ۲۵۸

که اومالیات را بخزانهٔ مرکزی بفرستد. غازان‌خان همچنین فرمان داد که اساساً مالیات را بنقد بگیرند نه بجنس «و اگر کسی [از رعایا] جنس بیاورد آنرا ببازار بردو بفروشد و زرنقد بسپارد» و اگرمأموری ازین حکم سرتافت کیفر بیند.[۱] وفرمان دادتا دربعضی نواحی مانند بغداد مالیات ارضی(«خراج») را بنقد بستانند(«وجوه‌العین») آنهم بهنگام برداشت محصول صیفی. برای تحویل و تحول انواع محصولات گرمسیری و سردسیری اعم ازصیفی وشتوی مقرراتی وضع شد. قرارشد که در گرمسیر آن مقدار از گندم وجووغیره را که می‌بایست بعنوان مالیات دهند در موعد معین بانبار دیوانی حمل کنند و به تحویل گیرنده [یا «قابض»] تحویل دهند. همچنین درسردسیر محصول صیفی وشتوی‌را درظرف بیست‌روز بانبار نقل کنند.[۲]

فکرو ذکر ایلخانان دردوران پیش ازغازان خان این‌بود که در امور مالی هرروز سخت‌تر بگیرند. نه‌همان در طی‌سال چندین‌بار از مردم مالیات میگرفتند بلکه مالیات ارضی را از پیش وصول میکردند. چنانکه در تاریخ وصاف بقسمتی‌بر میخوریم که مربوط بسال ۱۲۹۵/۶۹۴ است وبسیار پرمعنی است و اینك آنرا نقل‌میکنیم:

چون وجوهی در خزانه نبودچه آن‌سال‌درمدت هشت‌ماه بر گوشهٔ یك تخت‌جلوس سه‌پادشاه اتفاق‌افتاد وده‌نوبت درچهارسوی مملکت‌رکوب چریك بزرگ‌دست داد ناچاربربیشتراعمال‌ممالك خصوص فارس خطاب تقدمه ونماری‌رفت ومواشی را ازده دو گرفتند.[۳]

---

۱ ـ تاریخ مبارك غازانی، ص ۲۵۳ ـ ٤. هنگامی که دهقانان مالیات خود را میپرداختند دو حق دیگر از آنان مطالبه میکردند یکی بنام «ده ونیم» وديگری بنام «حق خزانه». شاید هردو عبارت بوده است از مالیاتی که بابت مخارج محصلان میگرفتند. شاید اولی نوعی مالیات زاید بمیزان $10\frac{1}{2}$ درصدمحصول یامبلغ بدهی مالیاتی‌بوده‌است. ۲ ـ همان کتاب، ص ۲٦٤ ـ ٥. ۳ـ تاریخ وصاف، ص ۳۲٦ (ازهمان کتاب، ص ۱۵۵ بنقل بارتولد).

ازین گذشته خواجه رشیدالدین مینویسد که پیش ازغازان‌خان :

هرچند متصرفان چیزی بکس نمیدادند برحسب بروات و حوالات درآخرسال محاسبه‌نوشتندی و تمامت مستغرق‌بودی ومبالغ دیگر متصرف را زیاده‌بودی (یعنی مبالغی که وصول میکردند برای تأمین مخارج وصول کافی نبود).[۱]

رشید الدین بسخنان خود ادامه‌میدهد و اوضاع دوران غازان‌خان را با اوضاع نا مطلوب دوران پیش ازوبدین گونه میسنجد :

ودرین وقت که .... ممالك معمور گشته از ولایات ارتفاعی مبالغ بر متصرفان باقیست [مازادی ازمحصول دردست متصرفان باقیست] وغلهٔ پارینه جمله در انبار موجودتا بطرح بمردم نباید داد و هرسال که غله در رسد بتعجیل نباید فروخت . و آنچه پیش‌ازین غلهٔ نارسیده بتقدمه [= پیشگی] خرج کردندی این‌زمان همواره دیوان‌را یکساله ارتفاع [= محصول و غله] در انبارمیباشد و اموال‌درخزانهٔپادشاه .[۲]

ازین‌قسمت نمیتوان‌با قطع ویقین استنباط کرد که‌آیادیوان مجبور بوده است که سهم غله‌خودرا ازپیش برای رفع مضیقهٔ مالی بفروشدیااینکه‌مالیاتی راکه برعهدهٔ دهقانان بوده ازپیش مطالبه‌میکرده‌است و آنان‌ناچارمیشده‌اند که برای پرداخت بدهی مالیاتی ، غله‌خود را هنگامی که سبز ونارس بود بفروشند .بارتولد« طرح »رابمعنی نوعی‌مساعده‌وپیش‌پرداخت گرفته‌است که بدهقانان میداده‌اندوشاید معنی بهتر این باشد که بگوییم طرح راه‌ورسمی بوده است که بموجب آن‌دیوان دهقانان‌را وادار میکرده‌است تا سهم‌اورا از پیش‌بمبلغ معین بخرند. درین‌صورت باید گفت اینهم یکی دیگر از وسایلی بوده که هر گاه‌دیوان بشدت محتاج پول میشده بکارمیبرده‌است[۳] .

۱ـ تاریخ‌مبارك‌غازانی،ص۲۵۵ـ۶؛ همچنین ازهمان کتاب بنقل‌بارتولد،ص۱۵۷ . ۲ـ تاریخ مبارك‌غازانی ، ص۲۵۶؛ حمدالله‌مستوفی نیز ادعامیکند که درعهد غازان نسبت بدوران‌ایلخانان اولیه مملکت آبادترشد . با اینهمه مینویسد که در دوران اودر آمد مملکت نسبت بروزگار سلجوقیان بنحوی بارزکاهش یافته‌بوده وحتی از زمان ساسانیان تا آن هنگام بآن پایه از تنزل نرسیده بوده است (قسمت جغرافیایی نزهة القلوب‌ص، ۲۷) . ۳ ـ همچنین نگاه‌کنید به‌صفحات‌آخر این‌فصل .

درروزگار غازان رسم نوشتن برات برعهدهٔولایات و اخاذی‌حکام‌ازرعایا تا حدی موقوف ماند اماهم درآن‌هنگام معلوم شد که اخاذی رسمی‌است که برحسب سلسله مراتب اداری و اجتماعی‌رواج داردوعلی‌رغم اصلاحات‌غازان کدخدایان‌و «رؤسا» همچنان بیش ازمقدار معین از مردم مالیات میگرفتند. ازینرو این مأموران را مجبور کردند که سیاههٔ دقیقی ازبدهی هریك از مؤدیان مالیات بدیوان بفرستند. درنتیجه‌چنانچه گفته‌اندعوایددیوان بیشتر شدوتوانستند مخارج لشکری و کشوری را بپردازندو انبارهارا پر کنند.[۱] با اینهمه درپاره‌یی ازمواردبرواتی بابت مستمری‌ها وحقوق‌ها از محل‌مالیات حواله میکردند.[۲] رسم اجاره‌دادن درآمدهای مالیاتی نیز بشکل دیگری دوام یافت. درنامه‌یی که‌رشیدالدین خطاب‌بمردم خوزستان نوشته است‌آنان را آگاه‌میکند که سراج الدین دزفولی عامل‌خراج بایدولایت‌بیات رابرؤسا وصدور آنجا بوجهی‌معین بضمان بدهدومحصول آنجارا صرف حقوق [«تغارو مرسوم»] امرای چهارصده کند مشروط بر آنکه آنان حق خودرا دروقت برداشت حاصل مطالبه کنند.[۳]

در یرلیغی که بعنوان «باسقاقان» و «ملوك» و «نواب» و «متصرفان» و «قضاة» و «سادات» و «ائمه» و «صدور» ومالکان و(«ارباب»؟) و اعیان و معتبران و «رؤسا» و «کدخدایان» وعموم رعایا و اهالی‌شهرها و ولایات صادرشده‌است‌دستورات مفصلی داده اند مبنی بر اینکه‌چگونه‌بایدمردم‌را از بدهی مالیاتی‌که برعهده دارند وهمچنین طریقه وصول‌و ضرب‌الاجل مهلت پرداخت آنها آگاه کرد. بموجب این یرلیغ هر کس مالیات‌را دیربپردازد

---

۱ ـ تاریخ مبارك غازانی، ص۲۵٤-۲٦۰. ۲ـ مثلاً نگاه کنید به مکاتیب رشیدی، ص۱۸-۱۹ و ٤۲ـ ۳۰-۲۵۰ و۲٦۲. ۳ـهمان کتاب، ص۱۷۹ [۱۷۹نیست ۱۷۷ است].

باید یك درصد جریمه ازاو بگیرند وهر کس که تقصیر کرده باشد اورا هفتاد چوب بزنند [۱] ومالیات معروف به تمغارا در هرولایت بقرارمعین بر لوح نویسند و از روی‌آن وصول کنند ومالیات جدید وضع نکنند وبرمالیات موجود چیزی نیفزایند. [۲]

ظاهراً این مقررات نه‌همان شامل حال زمین‌های دیوانی بوده‌است بلکه شامل حال زمین‌هایی‌هم‌میشده است که‌بشاهزاده خانمهای‌مغول(«خواتین»)و شاهزادگان و امرا داده شده بود یعنی بزمین های اینجو و باقطاعی که بلشکرسپرده بودند (نگاه کنید بآنچه درین باره خواهدآمد) وبه اقطاعی که بعنوان مواجب ومقرری‌ازهرنوع [یعنی‌مرسومات‌ومسامحات واحتسابیات و انعامات و ادرارات] بهر کس داده بودند و همچنین زمین‌هایی که بعنوان صدقات واوقاف باین و آن‌بخشیده‌بودند. [۳]

دربعضی‌ولایات که مالیات دیوانی برحسب محصول تعیین‌میشد(یعنی‌قسمت معینی از محصول را بعنوان مالیات میگرفتند یابدین‌منظور تقویم‌میکردند) خاصه دربغداد وفارس اوضاع و احوال‌مردم بی نهایت‌آشفته بود. حکام‌وعمال خراج انواع‌واقسام‌مالیات وعوارض وضع‌میکردند و معمولاً مالیات رااز‌پیش («بتقدمه»)میگرفتند و غالباً نرخ تسعیررا بالامیبردند. غازان خان این‌درد را چاره کرد وفرمان داد تا بدهی‌های مردم‌را بموجب قانون‌معین گردانیدند ودهات را «برسبیل تأبیدو تخلید» بقضاة ومقطعان [۴] دادندمشروط براینکه

---

۱ ـ تاریخ مبارك‌غازانی ،ص۲۵۷-۶۳ . ۲ ـ همان کتاب ص، ۲۶۲ـ۳ . تمغا مشتمل بوده است بر انواع و اقسام راه‌داری ومالیات دم دروازه یا نواقل [= octroi] و در بعضی موارد درجای capital levy [= مالیات بر سرمایه] بکار میرفته است (رجوع کنید به مینوی و مینورسکی، نشریه مدرسهٔ مطالعات شرقی و افریقائی ، مجلد۱۰ ، ص ۷۸۱) . همچنین نگاه کنید به همان کتاب، ص۱۵۳ـ۵ بنقل‌بارتولد . ۳ ـ تاریخ مبارك‌غازانی ، ص ۲۶۶ . ۴ـ همان کتاب‌وهمان‌صفحه

دو برابر مبلغی که سابقاً معین‌شده بود بپردازند گرچه‌درواقع آن مبلغ هرگز پرداخته نشده‌بود.[۱]

شاید چون غازان دانسته‌بود که عدم امنیت درمسأله زمین داری یکی از علل فساد موجود است کوشید تا بواسطهٔ یك سلسله اقدامات وضع مالك و زارع را در مورد حقی که نسبت بزمین داشتند تثبیت کند. پیش ازین گفتیم که وی بمتصرفان زمین‌هایی که بی منازع بود حق مالکیت عطا کرد. حال گوییم که ازین گذشته وی‌فرمان داد که ملکی که‌بر آن گفتگو و دعوی باشدمادران و بیوگان[۲] وهمسران وپسران و دختران و دامادان «امیران» تومان [ده‌هزار] و امیران هزاره وصده ودهه‌ومغولان‌یابیتکچیان دیوان اعلی نخرند. بموجب‌این‌حکم‌بناشد که‌قاضیان‌وعلویان‌و دانشمندان[۳] وشیخان و رؤسادرین موردقباله بنام‌هیچیك‌از کسانی که بر شمردیم‌ننویسند. حق مهر احکام قاضی نوزده دینار ونیم معین شدو دیوان‌مخصوصی بوجودآمد تاهر کس که میخواست ملکی‌را بفروشد یا برهن گذارد «تاریخ حجت‌ها نویسد و روزنامه‌داشته‌باشد».[٤]

در ضمن غازان زمین های اینجو.را بشاهزادگان ذکور بخشید. تا برای اداره کردن خانوادهٔ آنان‌حاجت بوضع مالیات نباشد. این‌زمین‌ها بازمین‌های دیوانی فرق‌داشت وبشاهزادگان میرسید. غازان همه زمین‌های اینجوی‌خود

۱ـ تاریخ‌مبارك‌غازانی، ص۲٦۷. ۲ ـ کلمه‌یی که درمتن‌فارسی آمده [«یعنی «ترکانان»] مشکوك است. ۳ ـ مؤلف محترم این کلمه‌را به پیشوایان مذهبی religious leaders ترجمه کرده است و البته مرادش‌فقیهان بوده است زیرا فقه درلغت عرب بمعنی مطلق دانش‌است و ازینرو معادل آنرا در فارسی دانشمند میگفته‌اند چنانکه‌حافظ گوید: مشکلی‌دارم زدانشمند مجلس بازپرس توبه‌فرمایان چراخود توبه کمتر میکنند و در بارهٔ مولوی گفته اند که: دستار خودرا دانشمندانه میبست (از افادات استادفروزانفر) (مترجم). ٤ـ تاریخ مبارك غازانی، ص۲۱۹ ـ ۲۰.

را بفرزندان ذکور محترم ترین زن خود وقف کرد و گفت اگر آن خاتون را پسر نباشدزمین‌ها ازآن پسران زنان دیگر او باشد. مؤلف تاریخ مبارك غازانی ادعا میکند که در زمان تألیف کتاب همه زمین های اینجو در دست نایبان زنان غازان است وهمه آباد گشته است. میگوید هنگامی که برای‌مصالح لشکراحتیاج بوجوه استغازان فرمان‌می‌دهدتایك میلیون دینار از خزانه خویش‌حواله کنند.[1] درینجا دو نکته شایان ذکرست‌اولاً بموجب شریعت‌اسلام وقف کردن چیزی برفرزندان‌متولد نشدهٔ اولاد نسل اول‌مشروع نیست[2]. ثانیاً درزمان‌غازان‌اقطاعات‌مشمول مالیات زایدمیشده است.

مطابق یاسای چنگیزخان دعاوی ارضی چنانچه در ظرف سی‌سال اقامه نمی‌شد پس ازانقضای‌این‌مدت باطل‌بود.درزمان ملکشاه‌نیزچنین‌روشی‌متداول بود (فصل‌سوم). غازان همچنانکه پیش ازوملکشاه کرده‌بود درصدد برآمد که این ترتیب وقاعده‌راازنظرمذهبی‌معتبر کند. پس قاضی‌هرات فخرالدین را برآن‌داشت تا صورت حجتی بنویسد که دعاوی ارضی‌پس ازانقضای‌سی‌سال باطل خواهد بودوفرمان داد که اگر قاضی‌یی خلاف این کند از شغل قضا معزول باشد ویرلیغی درین‌باب دررجب ۱۳۰۰/۶۹۹[3] صادرشد. مقصودعمدهٔ غازان ازین فرمان آن‌بود(ومقصود از فرمان ملکشاه نیز همین‌بود) که نگذارد اشخاص نادرست درمورد زمین‌هایی که هیچ حقی نسبت بآنهانداشتند ادعایی کنند و اگر اسناد زمین‌هایی که‌فروخته شده بود یابارث رسیده بود

---

۱ ــ همان کتاب، ص، ۳۳۰ ــ ۱.   ۲ ــ نگاه کنید‌بفصل‌یازدهم[مقصود مؤلف بی‌شك‌اشاره بوقف برمعدوم است : « پس اگر وقف کند برمعدومی ابتدائا صحیح‌نیست چنانکه وقف کند برهر که بعدازین متولدخواهدشد یا برحملی که ازشکم مادرهنوزجدا نشده‌باشد» (جامع‌الرضوی (ترجمهٔ فارسی‌شرایع‌الاسلام)چاپ‌هند ، کتاب وقفهاوصدقات،ص۳۱۳؛ برای متن‌عربی نیزرجوع فرمائیدبه‌شرایع‌الاسلام، کتاب‌الموقوفات والصدقات).   ۳ــ تاریخ مبارك‌غازانی‌ص۲۲۱ ــ ۲.

بدست اشخاص غیر مجاز مانده یا افتاده باشد کسی نتواند از آنها بهره بردارد.
قرارشد که اسناد قدیم باطل و اسناد جدید در محضر قضات نوشته شود واگر کسی
ملکی رافروخت اسناد قدیم آن باطل شود واگر قسمتی ازملکی فروخته شد قبالهٔ آن
راچنانکه باید اصلاح کنند [« آن مقدار که فروخته باشد بر ظهر حجت او
بنویسند.»][۱] وکاتبی که سند مینویسد بهر سندی که بمبلغ صد دینار باشد یك درم
بستاند.[۲] و«مدیری» که در دعوایی شهادت دهد نیم دینار رایج بستاند.[۳] بقضات
دستور داده شد که در مرافعات ملکی مردم بمقتضای عدالت و انصاف حکم کنند نه
مطابق با اصول دقیقی که شریعت اسلام در باب شهادت مقرر داشته است و
بدعاوی مردم چنان بدقت رسیدگی کنند که هیچ ادعای باطل جامهٔ حق
نپوشد.

از سندی که بتاریخ ۱۳۸۹/۷۹۱ نوشته شده و موضوع آن مربوط است
بیکی ازاختلافات ملکی چنین برمیآید که در مورد مرافعات ملکی قضات در
رأی دادن تاحدی مستقل بوده‌اند. این سند مربوطاست بادعای مالکیت ملکی
واقع در کهن هرزن آذربایجان.[۴] یکی ازطرفین دعوی خواجه غیاث‌الدین
محمدبن خواجه رشیدالدین محمد بوده که روزگاری وزارت داشته واز
اینرو یحتمل مردی متنفذ بشمار میرفته است. بموجب سند مورد بحث مدتی
بوده است که او وبرادرش کمال‌الدین‌محمد برسر مالکیت زمینی بااولاد مردی
بنام پیر ایّوب ورعایای کهن هرزن دعوی داشته‌اند تا اینکه بشهاب علی قاضی
معسکر فرمان داده میشود که باین دعوی بنابر امر شرع رسیدگی کند.
شهاب‌علی بیدرنگ کدخدایان کهن هرزن را بحضورمی طلبد، طرفین دعوی

۱ـ تاریخ مبارك غازانی، ص۲۲۸ـ۹. ۲ ـ همان کتاب ص، ۲۲۸. ۳ـ همان کتاب، ص۲۲۸ـ۹. ۴ـ اکنون معروف است به هرزند عتیق.

هم و کلای خود را تعیین می کنند . ماهیت دعوی این بوده که غیاث‌الدین دو دانگ از ملك مورد بحث را غصب کرده بوده است و کسانی که بااوطرف بوده‌اند استرداد ملك واجرة‌المثل را میطلبیده‌اند.[1] وکیل[2] غیاث‌الدین مهلت میخواهد تا بتواند دو گواه شرعی وهمچنین سند شرعی‌دال‌ّ برمالکیت موکل خود بیاورد. پس ازدو روز دو گواه می‌آورد وایشان شهادت میدهند که چهار دانگ از ملك متعلق به خواجه رشیدالدین محمد تبریزی است و دو دانگ دیگر آن از پیر ایوب خریده شده‌است[3] اما وکلای فرزندان خواجه رشیدالدین نمیتوانند مدرکی بجهت اثبات این مدعی نشان دهند.[4] سپس قاضی ازسایر اصحاب دعوی می خواهد که چهار گواه در محکمه حاضر کنند تاایشان سوگند خورند که خواجه رشیدالدین محمد دو دانگ ازملك مزبور را ازپدرانشان نخریده است . ازینرو چهار تن از کدخدایان وریش سفیدان ده می‌آیند وباین کار شهادت میدهند . پس رأی قاضی برله فرزندان پیرایوب ورعایای کهن هرزن بدین قرار صادر میشود :

۱ـ برخلاف تصورمؤلف محترم کسی که استرداد ملك وهمچنین اجرة‌المثل راطلب میکند وکیل غیاث‌الدین‌است نه‌وکیل‌رعایای کهن‌هرزن‌زیراچنانکه درسند آمده‌اولی‌درمحکمه آغازسخن میکند ومیگوید «ازحاکم شرع‌المبین میخواهم که دودانگ آلاکی مذکوررا با اجرة‌المثل ایام گذشته تسلیم‌نمایدبوکیل کنندگان‌ما» (مترجم). ۲ـ غیاث‌الدین وبرادرش یك‌وکیل بیشتر نداشته‌اند وحال آنکه مؤلف محترم بجای وکیل وکلا Vakils آورده‌است(مترجم). ۳ـ بیان‌مؤلف محترم درینجا رسا نیست . توضیح آنکه گواهان غیاث‌الدین بضرس قاطع نمی گویند که خواجه رشیدالدین محمد دو دانگ مورد مرافعه را ازپیرایوب خریده است بلکه میگویند «دودانگ دیگر را خواجه مرحوم **میگفت** که از ساطان پیرایوب خریده‌ام» یعنی در واقع ادعای خواجه شمس الدین رانقل میکنند و بهمین سبب شهادت ایشان «مطلوب» فرزندان رشیدالدین ووکیل ایشان واقع نمیشود (مترجم). ٤ـ یعنی بشرحی که در سند آمده و در حاشیه قبلی متذکرشدم‌فرزندان خواجه رشیدالدین ازیك طرف شهادت گواهان خودرا نمی پسندند وازطرف دیگر از ارائه «قباله واسناد» بجهت اثبات مدعای خود عاجز میمانند (مترجم).

دو دانگ تام مشاع از اصل شش دانگ اراضی مزارع الاکی حق وملك طلق ومال محض خاص خالص رعایای قریه هرزن قدیم است حق من حقوقهم وملك من املاکهم وعقار من عقاراتهم و ایشانراست یـد تصرف شرعی مالکانـه در آن بهرنوع خواهند و اراده نمایند واین حجت شرعیه جهت تذکر ماجری در قلم آمـد . وقدجری ذلك فی سلخ شهرربیع الثانی سنه احدی تسعین و سبعمایه . [۱]

در ابتدا لشکر مغول از نظـام عمومی اجباری تشکیل میشد و بسپاهیان مواجب نمیدادند. از کسانی که خدمت میکردند مالیاتی بابت اسب و گوسفند وگاو ونمد و کشك (قوروت) وغیره برای مخارج اردوو تأمین معاش سربازان بی بضاعت می گـرفتند اما پس از آن اندك جیره یی برای کسانی که خدمت می کردند مقرر شد وغالباً آن را حواله میکردند . چنانکه پیش ازین گفتیم این حواله ها غالباً وصول نمیشد واز آنجا که وصول آنها برای سربازان کاری مشکل بـود در میان آنان چنین معمول شد کـه حواله های خود را بدلالان («ایداجی ها »؟) بنصف ارزش بفروشند . غازان پس از چهار پنج سال [کـه «این احوال مشاهده فرمود»] در طریق بهبود این وضع قدم برداشت . وی فرمان داد تابهنگام برداشت محصول معادل وجوه برواتی که بحساب سپاهیان و برعهدهٔ اراضی مینوشتند غله انبار کنندو بشحنه یعنی حاکم نظامی محل بسپارند تادرموقع لزوم بابت مواجب لشکریان یا دربرابر حواله‌های آنـان پول نقد بدهد. بعلاوه قرارشد که دهقانان سالم و نیرومند (بوکاولان) [۲] [باشباع ضمه در واو اول و بضم واو دوم] را وادار بخدمت نظـام نکنند و لشکریان از کسی

---

۱ این سند متعلق است بـه آقای محسن گنجه‌ای ودر سپتامبر ۱۹۴۹ [مهر ۱۳۲۸] درموزه دانشکده ادبیات تبریز بمعرض نمایش گذاشته‌شده بود. [این سند راآقای دکترماهیارنوابی درضمن مقاله‌ای تحت عنوان « یك سند کهن » که در دورهٔ پنجم شمارهٔ دوم نشریهٔ دانشکده ادبیات تبریز درج شده است نقل کرده‌است] .

۲ ــ بارتولد این کلمه را « مباشران تهـیه نان و آب » ترجمه میکند (ترکستان تاحمله مغول، ص ۳۸۲) .

علوفـه نخواهند . با این تـرتیب دیوان در برابر بعضی حوالـه ها پول نقد میداد . ۱

با اینهمه اصلاحات غازان کامـلا مثمر ثمر نیفتاد واو در ۷۰۳/۱۳۰۳ـ۴ بر آن شد کـه بجای حواله املا کی کـه حواله ها را بر عهدهٔ آنها مینوشتند باقطاع لشکر دهد و حصه هر کدام را معین گرداند« تامتصرف ایشان باشند وازآن‌خود دانند». مهمترین عاملی که غازان را بدین کار برانگیخت این‌بود که اولا بیش از بیست در صد حواله ها وصول نمیشد . ثانیاً لشکریان بوقت لشکرکشی بروستاهایی کـه از میان آنها می گذشتند زحمت میرساندند چه لشکریان بحق یا باطل ادعامیکردند که چیزی ندارند وباید با محصول زمین زندگانی کنند وهمچنین چهارپایان‌رعایارا ببهانهٔ اینکه چهارپایان خودشان سقط شده است می گرفتند وبا این اوضاع واحوال بسیجیدن لشکر وتحصیل مال بتعجیل وبهنگام‌ضرورت میسر نمی‌شد . ثالثاً چنین مینماید که بسیاری از لشکریان هوس تصاحب املاك واشتغال بزراعت داشتند .

پس غازان باین نتیجه رسید که اگر بلشکریان اقطاع دهد بمقصود خود میرسند ودیگر سربارخزانه مملکت نمیشوند . ازینرودرین دوره بطور کلی متوالیاً همان حوادثی روی میدهد که در اواخرعهد عباسیان اتفاق افتاد . اما دقایق وجزئیات روش غازان بـا از آن عباسیان تـاحدی تفاوت داشت بدین معنی که لشکریان غازان خود مسؤول زراعت شدند وازین گذشته زمین‌هایی که در تصرف داشتند گویا نسبةً کوچك بوده است . در اینکه کدام دسته اززمین ها را بلشکریان دادند ذکری نشده است، شاید زمین‌هایی را باقطاع لشکر داده باشند که در گذشته املاك خالصه بشمار میرفته‌است ومغول آنهارا

۱ـ تاریخ مبارك‌غازانی، ص ۳۰۰ـ۱.

تصرف کرده بودند یاشاید مراد زمین هایی بوده‌است که بعلت مرگ یا فرار صاحبانش بی سرپرست مانده بود . رسم اقطاع در عهد غازان سبب ایجاد مسایلی‌شد که با مسایل ناشی از رسم اقطاع در دورهٔ سلجوقیان اندکی فرق داشت .

در مورد اقطاعات دیوانی ولشکری سلجوقیان باید دانست که حقوق موجود مالکان تا حدی حفظ شده بود ومقطع میان سلطان از یك طرف ومیان مالك وزارع از طرف دیگر واسطه بود واما در مورد اقطاعات غازان سرباز مغول بلافاصله در میان دیوان و دهقان قرار میگرفت و زارعان میبایست بدهی مالیاتی خود را بجای دیوان مستقیماً بسپاهیان بپردازند . ازین گذشته روستا را باروستائیانی که درآن میزیستند باقطاع میدادند ودرین گونه روستاها که باقطاع داده میشد اگر دهقانی در مدت سی سال گذشته بجای‌دیگر رفته بودمیبایست اوراباز گردانند. مقطعان‌نمیبایست دهقانانی را که از ولایات دیگر آمده بودند باقطاع خود راه دهند واگر یکی ازآنان صاحب دو ده بود حق نداشت که باتکای این دلیل دهقان آن ده را باین ده منتقل کند .[1]

اقطاعات رانخست میان امیران هزاره [باصطلاح دورهٔ قاجاریه مین‌باشی] تقسیم میکردند وآنان زمین اقطاعی را میان امیران صده [باصطلاح دورهٔ قاجاریه یوزباشی] قسمت میکردند و وظیفه اینان آن بود که اقطاع را باقطاعات کوچکتروانفرادی‌بخش کنند و سپس ترتیب این تقسیم وتوزیع را بحکومت مرکزی اطلاع‌دهند. زمین میبایست برحسب‌قرعه تعیین‌شود وحصّهٔ هر کس «خراب‌وآبادان» بردفترثبت گردد و یك نسخه‌ازآن‌بدیوان بزرگ

۱ - تاریخ مبارك غازانی ،ص۳۰۵ - ۰۶

و یکی بامیرهزاره‌سپارندونسخهٔ زمین‌هایی که ازطرف امیرصده تقسیم‌شده بود بخودآنان دهند.[۱] قرارشدمقطع زمین‌های مواتی‌را که‌درون یکی‌ازین گونه اقطاعات قرار گرفته باشد بوسیلهٔ اسیران وغلامان زراعت کند وهمهٔ محصول آنهارا خود بردارد. بعلاوه اگر کس دیگری پیدا شود و نسبت باینگونه زمین های خراب که در داخل اقطاعات لشکریان قرار گرفته است ادعایی کند و ادعای خود را بثبوت رساند درین صورت ده در صد محصول را بدیوان دهد و مابقی میان آن‌سپاهی‌و آن کسی که زمین‌راکاشته است قسمت شود.[۲] قرارشد که هرسال بیتکچی‌یی باقطاعات بفرستند تا تفحص کنند و ببیندچه کسی درپیشرفت زراعت زمین خود کوشیده و کدام کس درین کار غفلت روا داشته‌است تا اولی بتفقدات مخصوص ایلخان ممتازشود و دومی کیفر بیند. کسی حق‌نداشت که این‌اقطاعات را از راه فروش یا بخشش بدیگری انتقال دهد. مقرربود که اگر کسی از اقطاع داران در گذشت‌یکی از بستگان نزدیك او قایم‌مقام‌وی شود و اگربلاعقب بود یکی از غلامانش جانشین او گردد و اگرغلام‌نیز نبود زمین‌را بیکی از افرادصدهٔ اوبدهند. چنانچه رفتاری بد از مقطع سرمیزد امیرمیبایست زمین‌رااز تصرف‌اودرآورد وبدیگری انتقال‌دهد وباسم اوثبت کند.[۳]

سربازان («چریك») حق‌نداشتند که زمین‌های مجاوررا ضمیمهٔ اقطاعات کنند و آنها را «یورت» خود گردانند و‌نمیبایست مردم‌را از چراگاه خود محروم سازند. دیوانیان حق‌نداشتند که بر این‌اقطاعات برات بنویسند. تنها تعهدی که‌هر سرباز داشت این‌بود که پنجاه من‌تبریز[٤] (غله؟) بانبار خاص

۱ــ تاریخ مبارك غازانی، ص۳۰۷ــ۸.   ۲ــ همان کتاب،ص۳۰٦.   ۳ــ همان کتاب، ص۳۰۸.   ٤ ــ نگاه کنید بقسمت سوم‌ازضمایم [این کتاب بیش ازدوضمیمه ندارددو دراینجا مقصودمولف‌محترم قطعاً قسمت دوم بوده نه‌قسمت سوم که‌لابد اشتباه‌چاپیست] .

[سلطنتی] برساند.

بنا باوضاع و احوالی که بر اثر حملهٔ مغول و فرمانروایی آنان پدید آمده بود زمین‌های وسیعی درایران ونـواحی مجاور آن خراب‌شده بود اما ناراضی بودن عامه‌مانع از آباد کردن آنها میشد زیراچنین میپنداشتند که‌این زمینها یا دیوانیست یا اینجوویا عبارتست از املاك شخصی.[1]

غازان که‌میکوشید برآبادانی کشوربیفزایدواین گونه‌زمین‌هارا ازنوآباد کند آنها را بسه دسته قسمت کرد: نخست زمین‌هایی که آب داشت وآباد کردن آنها محتاج زحمت فراوان نبود. مقررشد که صاحبان‌این زمین‌ها در سال اول چیزی ندهندو درسال دوم‌یك‌ثلث حقوق‌دیوانی‌را بپردازند ودوسوم بقیه از آن[«عامر» یا]کسی باشد که زمین‌را آباد کرده است. بعلاوه همـه محصول‌زمین‌باو تعلق‌یابد ودرسال‌سوم‌سه‌چهارم‌حقوق‌دیوانی‌ازوی‌وصول گردد. دسته دوم‌عبارت بود اززمین‌هایی که تهیه آب برای آنها محتاج کارو کوششی متوسط بود. بناشد که‌صاحبان‌این‌زمین‌ها درسال‌اول چیزی‌ندهند ودرسال‌دوم یك‌سوم ودرسال سوم دوسوم‌حقوق‌دیوانی‌رابپردازند. دسته‌سوم زمین‌هایی‌بود که آباد کردن‌آنها محتاج‌ساختن‌بندیا تعمیر کاریز بود. ازصاحبان‌این‌زمین‌ها درسال اول‌چیزی نمیگرفتند، درسال‌دوم یك‌ثلث حقوق‌دیوانی و درسال سوم نصف آنرا میستاندند. هر کس زمین مواتی را آباد میکرد نسبت بآن واجد حق‌مالکیت وحق‌بیع‌میشد و خراج‌چنین‌زمینی‌را بعدها‌برحسب «قیاس» تعیین می کردندچه‌پرداخت‌خراج برحسب‌تقویم («حرز») یابشکل‌سهیم‌بودن دیوان درغلات («مقاسمه») درمورد این‌زمین‌ها منتفی بود. برای ادارهٔ‌امور زمین

---

۱ - تاریخ‌مبارك غازانی، ص۳۵۱-۲.

های‌مواتی که خالصه‌بودند دیوانی‌بنام « دیوان خالصه » تشکیل شد.[۱] در ولایاتی که طبق معمول وبنا بر تقویم بدیوان ده‌یك میپرداختند اگر کسی زمین مواتی داشت وآنرا آباد میکرد مالیات را مطابق‌ماخذی که پیش‌ازین گفتیم میپرداخت مگر اینکه مالك سابق آن پیدامیشد و درین صورت نیمی از آنچه‌عامر بدیوان میداد بمالك‌میرسید . اما اگردر جایی مالیات برحسب تقویم یعنی حرز تعیین نمیشد هیچ حقی بابت‌محصول بدیوان پرداخته نمیشد و تمام حصه بشرحی که‌پیش ازین گفتیم بمالك‌میرسید . در « یورتهای» مغول از آنجاکه احتمال نداشت مغولان اجازه زراعت بدهقانان دهند زمین‌های موات‌را میبایست بوسیلهٔ غلامان خودآباد کنند.[۲] مقررشد که دیوان خالصه زمین‌های‌موات‌را بثبت رساند و این‌کارهر‌دوسال یك‌بار تجدیدشود تا دیوان مزبوربتواند براین‌زمین‌ها نظارت کند.[۳]

برای رهاندن دهقانان از تحمیلات ایلچیان غازان بتشکیل مجدد چاپارخانه (« یام ») همت گماشت و آنرا مخصوص ایلچیان رسمی کرد . هر چاپارخانه‌یی را بامیری سپردند وبرای نگاهداری آن بیش ازحدلازم‌پول در اختیار او گذاشتند.[۴] پس از آن‌شکارچیان از گرفتن علوفه‌و آذوقه‌وسوار شدن بر اسبان‌چاپارخانه‌ونیز افرادومقامات‌غیررسمی ازفرستادن ایلچی ممنوع شدند.[۵] فرمانی صادر شد باین مضمون که به ایلچیان خرج سفر لازم داده میشود و دیگرحق ندارند ازدهاتی که میگذرند چیزی از دهقانان بگیرند . علوفهٔ چهار پایان ایلچیان را دیوان فراهم میکرد.[۶]

برای‌آنکه نظم عمومی بیشتر مستقرشود اجرای یاسای چنگیز خان در

۱ـ تاریخ‌مبارك‌غازانی، ص۳۵۳-۴. ۲ـ همان کتاب ،ص۳۵۵. ۳ ـ همان کتاب، ص ۳۵۶. ٤ـهمان کتاب ، ص۲۷٤. ۵ ـ همان کتاب،ص۲۷۵. ٦ـهمان کتاب ، ص ۲۷٦ .

مورد راهزنان تصریح شد و غازان کاروانیان را مکلف کرد باینکه باتفاق بدفع دزدان پردازند و گفت که هر کس ازین همکاری ابا ورزد گناهکار باشد.[۱] فرمان داد که درهر جا که راهزنان براهزنی پرداخته باشند نزدیکترین ساخلو بتعاقب آنان پردازد و هر کس که با دزدان همدست بوده باشد اورا بی محابا بیاسارسانند. درراههای خطرناك محافظانی («راهدارانی») معین شدند. آنان مجاز بودند که بهرچهارراُس درازگوش پربار یا بهردوراُس شترپربار نیم «آقچه» باسم باج بگیرند وازمأکولات وغله وچهارپایان تهی چیزی نستانند. گفته‌اند ازین اقدامات آنچه‌مقصود بود بر آورده‌شد.[۲]

این‌مطلب که بطور کلی مساعی غازان خان در طریق اصلاحات بمدتی طولانی قرین با کامیابی شده باشد محل تردیدست. همینکه در نظارت به‌اعمال عمال حکومت آسان میگرفتند این‌جماعت میخواستند که عادت و رفتار قدیم را از سر گیرند وبدین گونه میان غازان وعمال حکومت پیوسته کشمکش بود زیرا او میخواست که آنان را از ربودن مال زیردستان مانع شود و این‌نکته از نامه‌هایی که رشیدالدین بفرزندان خودودیگران‌نوشته آشکارست. وی درنامه‌یی که‌بیکی از پسرانش موسوم‌به جلال‌الدین حاکم آناطولی [روم] نوشته سفارش کرده است تا از پاره یی‌ازاندرزهای او پیروی کند. بیست و چهارمین پند او اینست که املاك ضعفا را که بیتکچیان متمرد و نواب مقتدر گرفته و جزو املاك دیوانی کرده بودند بآنان بازدهد.[۳] در نامه ای که‌به طخطاخ اینجو حاکم شیراز نوشته است‌میگوید که مردم شیراز از مالیاتهای نابهنگامی که اومیگیرد شکایت کرده اند.

---

۱ - تاریخ مبارك‌غازانی، ص۲۷۹. ۲ - همان کتاب،ص ۲۸۰-۱.

۳ - نگاه کنید به مکاتیب رشیدی، ص۷۸-۹۳.

رشیدالدین «امیر» را سرزنش میکند که اگر دست از ستمکاری برندارد و همچنان خودسرانه با وضع مالیات نابهنگام و «طیارات دیوانی»[1] مردم آن دیاررا بیازارد بسزای عمل خویش خواهدرسید. در ضمن رشیدالدین فرزند خود ابراهیم رابرای‌رسیدگی بامور آن‌سامان بشیراز میفرستدوباومأموریت میدهد که بحساب سالهای گذشته متصرفان وبیتکچیان برسد ومالیات مردم را طبق میزانی (قانونی) که از طرف دیوان مقررشده است تعیین کند و بخزانه‌بفرستدوچنان کند که‌مردم بیاسایندو ازهر کس‌چیزی بستم گرفته‌اند بوی باز گرداند.[2] درنامهٔ دیگری که خطاب بعمال حکومت و مردم سیواس نوشته‌است میگوید که باو خبررسیده است که عواید اوقاف «دارالسیاده» سیواس‌بمصرف خاص خودنمیرسد وموقوفات روبویرانی نهاده است و این کار را بظلم متولیان و متصدیان امور اوقاف‌نسبت میدهد ومیگوید که باید بجای ایشان اشخاص معتبری بکار گماشت. مینویسد که اگر نقصان عواید اوقاف بسبب خرابی دهاتست عواید دیوانی باید صرف آبادانی آنها شود اما اگر نقصان عوایداوقاف بعلت‌صدورحواله و مطالبهٔ مالیات زائد از طرف‌دیوانست موقوفات را باید از پرداخت این‌حواله‌ها و مالیات ها معاف دارند.[3]

گاه رشیدالدین ناگزیر پسران خود را مواخذه میکرد. مثلاً در نامه ای که بپسرش محمود حاکم کرمان نوشته است می‌نویسد که

---

۱ ـ بنا بقول نصیرالدین طوسی‌طیارات دیوانی عبارت‌ازعوایدی بوده که از چهار دسته اموال عاید میشده است: «اول‌مالی که او را هیچ میراث خوارنبود. دوم کسی که مال‌پادشاه خورده‌باشد. سوم‌بلارغو یاچیزهای گم شده وتلف. چهارم غایبانهٔ کسی که‌مرگ‌و زندگانی آن شخص معلوم نباشد.» (نگاه کنید به‌مینوی ومینورسکی، نشریهٔ‌مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی، ج ۱۰، ص ۱۰). اما این اصطلاح‌درینجا بیشتر بمعنی مالیات زاید یاعوارض‌است. نگاه کنید به تعریفی که «ازطیارات‌وضرائب» درفصل‌سوم‌شده است.

۲ ـ مکاتیب رشیدی، ص ۱۶۸-۷۱.

۳ ـ همان کتاب ص ۱۵۶ـ۹.

جاسوسان بوی خبر داده اند که محمود نسبت بمردم بم ظلم کرده و آنانرا بروز سیاه نشانده است زیرا ازمردم مالیات میگیرد وبمصارف شخصی میرساند و حقوق وعوارض دیوانی میگیرد و بروات سلطانی حواله میکند و «قلان»[۱] ومالیات اغنام واحشام («قبچور») وحقوق وعوارض برای سربازان میستاندو مالیات گوناگون زاید [= اخراجات متفرقه] وصول میکند. ازینرو رشیدالدین سه سال بم را از «قلان» و «قبچور» و «طیارات»[۲] وحقوق «دیوان» کرمان ودربار بزرگ [= اردوی اعظم] معاف کرد تا روستاهای خراب و مزارع بایر آبادشود. ازین گذشته مقرر کرد که بذرووجه برای تهیه ادوات کشاورزی ووجوهی بعنوان مساعده از محصول املاك رشیدی در ناحیهٔ بم بمردم آن سامان دهند.[۳]

درنامهٔ دیگری که بپسرش عبدالمؤمن حاکم سمنان ودامغان وخوار نوشته است رشیدالدین متذکر میشود که قاضی سمنان باو گفته است که قرا و مزارع او درسمنان وخوارو دامغان بسبب تحمیلات وحقوق وعوارض دیوانی ومالیات زاید بکلی خراب و بایرشده و از تخم وعوامل کشاورزی محروم مانده است. ازاینرو رشیدالدین بپسر خودفرمان میدهد که بر املاك آن قاضی حواله یی نکند و آنهارا از همه حقوق دیوانی معاف دارد.[۴]

نصایحی که رشیدالدین دربارهٔ نیك رفتاری با رعایا داده است در مکاتیب او فراوانست. شاید بتوان گفت که این نصایح باسخنانی که حاکی ازنیات خدا پسندانه است چندان فرقی نداشته است. مثلا به سنقر باورچی [بضم واو] پندداده است که با خرده مالکان («دهقانان») وزارعانی که براساس مزارعه

---

۱ ـ نگاه کنید به ص ۱۶۸-۱۷۱ ۲ـ نگاه کنید به پیش ازین، ص ۱۹۰ حاشیه ۱.

۳ـ مکاتیب رشیدی، ص ۱۰-۱۲. ٤ ـ همان کتاب، ص ۲۷-۹.

زراعت میکردند («مزارعان») بمهربانی رفتار کند و مالیات را چنان تحصیل کند که موجب نیکنامی او باشد.[۱]

در سراسر دورهٔ ایلخانان میل غالب بر این بود که بر میزان مالیات چه با افزودن بنرخ‌های مالیاتی وچه با وضع مالیات جدید بیفزایند وپیش ازین اشاره کرده‌ایم که غازان میکوشید تا مانع ازبروز این تمایل گردد. گویا نرخهای مالیاتی درهر شهر فرق میکرد وهرچند گاه یك‌بار مالیات بمیزان جدیدی وضع میشد. رشیدالدین درمکتوبی که بمولاناصدرالدین محمدترکه نوشته است پس از اشاره به‌فقرو فاقه مردم اصفهان میگوید که خواجه‌علی فیروزانی را برای تعیین «قانون جدید» بآن شهر فرستاده است تا «دفاتر» قدیم راکه درزمان اتراك جابر و بیتکچیان ظالم معمول بوده‌است بشوید و مقرر کرده‌است که اهالی اصفهان از زمین مزروعی ده‌یك واز «طمغا» بیست‌یك و ازهر گوسفندیابز نیم «طسوج» [بفتح اول وتشدید ثانی] وازهر گاویك طسوج واز هراسب دوطسوج و ازهرشتر سه‌طسوج بپردازند. مأموران باید حاصل باغهای مشجر رابدقت تقویم کنندوبر آن خراج معین گردانند. املاك مردم ازمالیات زاید مانندقلان وقبچورمعاف خواهد بود. بجای هزارسوار «چریك» که پیش ازین میدادند امسال فقط پانصد سوارخواهند داد ومواجب ومعاش روزانه‌این چریك ها از محل مالیات اصفهان تأمین خواهدشد. عوارض چوب وصابون ومیوه و قماش ومانند اینها که دراصفهان وصول میشود بکلی لغو وازدفاتر حذف خواهدشد. بمأموران همه نواحی کشور دستور داده است که در هرجا ارزیابی مالیاتی [وباصطلاح قانون] جدیدی مانندآنچه دراصفهان مقررشده‌است برقرار کنند.[۲]

---

۱ ـ مکاتیب رشیدی، ص۱۳. وی درآن زمان حاکم بصره‌بود. ۲ـ همان کتاب، ص ۳۲ـ٤.

بااینهمه بعید بنظر میرسد که براستی درسراسر کشورروش تقویم مالیات یکسان شده باشد. درنامهٔ دیگری که رشیدالدین بپسرش شهاب الدین حاکم تستر (شوشتر) واهواز نوشته است پس از اینکه او رابسبب داشتن اطرافیان فاسد سرزنش میکند محض ارشاد او بذکر یك عده مواعظ میپردازد. مسلم نیست که این نامه راپیش ازنامه‌یی که قبل ازین نقل کردیم نوشته باشد زیرا هیچیك تاریخ ندارد. در نامهٔ مورد بحث سی‌وهفتمین اندرزوی آنست که شهاب‌الدین برای جمع خراج «عاملان سیر بائروت وهمت» درایالت خوزستان منصوب کند زیرا این گونه کسان مردم را از مال خود محروم نمیکنند. ازین گذشته عاملی که منصوب میکند باید عادل وامین وکافی وآشنا بمحیط باشد وبداند که مالیات اصلی را «کجا باید انگیخت و زیادت از کجا باید برداشت» [۱]. عامل باید مروت داشته باشد وبرزگرزادگان را حمایت کند واسباب معاش ایشان را فراهم سازد واملاك ایشان را از مالیات معاف گرداند وخود بمواجب واقطاعی که دیوان برای او مقرر کرده است قناعت کند. [۲] در ضمن سی و نهمین پند رشیدالدین میگوید که بعضی از بلوك تستر رااز «طمغا» و «نمار» (؟) [بکسر نون] معاف کرده وفرمان داده است تا خراج را بنرخ ده در صد آنهم بجنس بستانند.

رشیدالدین درین نامه بشهاب‌الدین میگوید که باید بعضی املاك شخصی را که تاآن روز از خراج معاف بوده‌اند همچنان از خراج معاف دارد ومالیات دیوانی («منال دیوانی») [۳] را از قرار هر ده خروار شش خروار بجنس

۱ــ مکاتیب رشیدی، ص ۱۱۸-۱۱۹. ۲ــ همان کتاب، ص ۱۱۹. ۳ــ اصطلاح «منال» امروز درمورد سهمی ازغله بکار میرود که دولت از مستأجران املاك خالصه میگیرد و همچنین در مورد مالیات وعوارضی که ازآنان میستانند.

بستاند وچهار خروار مابقی را بعنوان حق بـذر وحق الزحمه [«حق الحرائة والتعب»] بررعیت مقرر گرداند . شاید بتوان گفت کـه این دستور مربوط بزمین های خالصه وهمچنین مربوط بخراجی است کـه از املاك شخصی می‌ـ گرفته‌اند . قرارشد که مالیات «مواشی» و«قلان» و«چریك» راشهاب‌الدین قطع نظـر از املاك معاف شده از خراج (کـه در نـامه مورد بحث بـآنها اشاره شده است) بگیرد .[۱] مالیات خوزستان تحت این عناوین ذکر شده است :«طمغا» ، «خراج ارباب» ، «مال‌وخراج دیوانی» ، «مواشی» ، «نمار وقپانی» ، «نهاله» [بفتح نون] ، «چریك» ، و«قلان امرأ خان». تمام‌جاهایی که رشیدالدین درستون«طغما» ذکرمیکند از دادن این گونه‌مالیات‌هامعاف شده‌اند. «خراج ارباب» باستثنای‌یك مورد بقرار هر ده جریب یك جریب و «مال وخراج دیوانی» درهرجا بقرار هر ده جریب شش جریب بوده است . مواشی از ۴۰۰ تا ۱۰،۰۰۰ دینار فرق میکرده است . تمام جاها بجز حویزه از نمار وقپانی معاف بوده‌انـد و حویزه از ده من یك من میداده است . دو محل هر کدام بعنوان نهاله بترتیب ۴۰۰ و ۱،۰۰۰ دینارمیپرداخته‌اند . اعداد مربوط بچریك از ۱ تـا ۱۰ و مبالغ مربوط بقلان از ۲۰ تـا ۶۰۰ دینار فرق میکرده است.[۲]

با اینهمه خصایص دستگاه مغول منحصر بگرفتن مالیات زاید براندازه و فساد وسؤ اداره وانحطاط وبی‌نظمی جامعه نبود. پیداست که غازان ازشاهانی بوده کـه در طریق اصلاحات میکوشیده است و مـأموران و ملاکانـی مانند

۱ـ مکاتیب رشیدی ، ص۱۲۱ . ۲ـ همان کتاب ص ۱۲۲ـ۳ . اگر قلان بمعنی نوعی بیگاری بوده باشد درین صورت محتمل است مبالغ مزبور عبارت از وجهی بوده باشد که بجای بیگاری [از دهقانان] میستانده‌اند .

رشیدالدین برای آباد کـردن زمین ها وافزودن بمیزان محصول آنها کارهایی انجام داده‌اند . مثلا چنین مینماید کـه قسمت بزرگی از خوزستان باو تعلق داشته وبنا بادعای او بطریقهٔ شرعی بوی منتقل شده بوده است . در یکی از نامه های منقول در «مکاتبات رشیدی» که خطاب بمردم خوزستان نوشته است آنانرا آگاه میکند کـه سراج‌الدین دزفولی‌راعامل‌خراج آن سامان کـرده است تا «مباشران» را بطلبد وحسابهای سالهای گذشته را بخواهد (زیرامدتی بوده کـه چیزی دریافت نمی کـرده است) . مینویسد مقرر کرده است کـه سراج‌الدین بـا رعایای آنجا بمهربـانی رفتار کند و آنانرا بزراعت وعمران مشغول دارد . رشیدالدین پس ازوصف آبادانی خوزستان در گذشته مینویسد که پنج سال شده است که او با صرف مال وبذل کوشش در عمران خوزستان کـوشیده است . هفتاد تومان خرج بند [1] و افزار کشاورزی وتخم ومساعده دادن [= تقاوی ومأکله] بر عایا کرده و ۲۰۰ جفت گاو در ملکی که دراهواز داشته بکارانداخته است، صرف نظرازعدهٔ جفت هایی که پیش‌ازآن برزگران براساس مزارعه در زمین های خود بکار انداخته بودند . مینویسد از هنگامی که اکثرقرای‌خوزستان‌بقیدملکیت‌اودرآمده‌است‌بعضی‌ازآن املاك راخریده وبعضی راکه خراب وبایربوده‌براثر‌بذل‌مساعی احیا کرده‌است‌وعمال اودرآن نـاحیه قسمت اعظم محصول را صرف پرداخت دستمزد ومخارج سد سازی و تنقیه قنوات ومساعده دادن برعایا واجرت دشتبانی‌میکنند و «بوجه مأکول آینده ورونده میرسانند» .[2]

مکاتیب او نشان میدهد که رشیدالدین دراحداث دهات جدید چه روشی

---

۱ ـ یا «جفت گاو» . کلمه بند که درمتن آمده هم بمعنی سد است وهم بمعنی جفت گاو وهم جفت زمین، ۲ـ مکاتیب رشیدی ص ۱۸۱ـ۲ . جملهٔ اخیر را مؤلف محترم اشتباهاً به «مخارج‌حال وآینده current and future expenses» ترجمه فرموده‌است. (مترجم).

بکار میبسته است . در نامه‌ای کـه پیش ازین نقل کردم مینویسد کـه پنج قطعه زمین از مالکان آنها باومنتقل شده است و مقرر کرده که سراج‌الدین پنج‌هزار نخل [1] خرما از حویزه بیاورد ودر آنها بنشاند وده تن دهقان جلد کاردان بجهت نشاندن درختان بیاورد تـا در آنجا آبادی‌یی پدید آورنـد و سراج‌الدین برای ایشان «حصاری» بسازد تا درآنجا ساکن گردند، وهرسال مبلغ ۱۰۰ دینار [آقچه] «رکنی» وهـر روز یـك من نان معین گـرداند تا هنگامی که درختان ونخلهای آنجا بارور گردد ، پس از آن هرسال هریکی را یك خروار گندم ویك خروار جو بدهد واز حاصل آنجا سه دینارازهرده دینارنقد و سه من از ده من جنس بعنوان حق‌الزحمهٔ [حـق‌السعی] ایشان بدهد. [2] با اینهمه در پاره‌یی از موارد غلامان یا دیگران را درین دهات جدیدبکاروادارمیکردند، چنانکه‌درنامه‌یی که رشیدالدین بپسرش جلال‌الدین حاکم آناطولی نوشته است میگوید کـه پنج قریه در نزدیك تبریز احداث کرده ودر هریك از آنها چهل تن از مرد وزن ساکن گردانده وقریهٔ پنجم از رعیت خالی مانده است . ازینرو رشیدالـدین از فرزند خود میخواهد که چهل غلام و کنیزك بفرستد تادرآن قریه‌سکونت یابند وبآباد کردنش مشغول شوند. [3] همچنین در نامه‌یی که بغلام خود سنقر باورچی حاکم بصره نوشته است ازومیخواهد که‌برای‌ملك اودویست غلام ودویست کنیزك هندی‌وحبشی وقیروی [بروزن‌میبدی] وانواع دیگر ازغلامان‌سیاه‌ازمال‌شخصی[خاصهٔ‌مال]او

۱ــ مؤلف سهواً بجای پنج هزار ، پانصد نـوشته‌است (مترجم). ۲ــ مکاتیب رشیدی ، ص۱۸۲. ۳ــ بنقل لسان‌الملك در «تاریخ وجغرافیای دارالسلطنه تبریز»(طهران،چاپ سنگی ، ۱۳۲۳) ، ص۱۴۳ــ٤ [مکاتیب رشیدی،ص۵۳].

بخرد وبه تبریز بفرستد.[۱]

یکی ازخصایص بارزدورۀ مغول آنست که درین زمان املاك واموال شخصی بمقدار کثیری افزایش یافته‌است. درعهد سلجوقیان اراضی وسیعی دراختیار مقطعان بود اما این گونه اقطاعات بیشتر بمنزلۀ حکومت های محلی بودنه املاك شخصی اما در دورۀ مغول مأموران کشوری خواه از زمین داری وخواه از سرمایه هایی که درین کار صرف میکردند ثروتهایی سرشار بهم زدند. این زمین ها باستثنای مواردی که حکومت آنها را مصادره یا رقیبان غصب میکردند بحکم وراثت بوراث مالك میرسید. در وصیت نامۀ وزیر اعظم خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله‌سیاهه‌یی‌ازاموال‌او آمده‌است. این‌سیاهه اولاً مشتمل است‌براملاکی که اودر«ربع‌مسکون» تبریز[۲] خریده وآباد کرده‌بود. وی بعضی از آنها را برطبق وصیت نامه براولاد ذکور واناث و بقاع خیر وبعضی را بملکیت فرزندان و«علما» وقف میکند. ثانیاً سیاهه مشتمل است براملاکی

۱ـ مکاتیب رشیدی، ص ۱۴. درنامه‌یی که رشیدالدین بجلال‌الدین نوشته‌باو دستور داده است که «نهری‌وسیع» در صحرای‌ملاطیه‌ازشط فرات‌حفر کندوده‌قریه بنیادنهدوبرای‌این‌قرا رعایاازبلاد و ایالات‌آناطولی‌وقنّسرین وعواصم جمع کند وبآنان بذر و وسایل کشاورزی ومساعده بدهد. در صدر نهر از دوجانب هشت روستا ودر ذیل آن دو روستا احداث کند (همان کتاب، ص ۲۴۶). در نامۀ دیگر حکام ونواب وقضاة وسادات وصدور و متصرفان ورعایا واهالی وصحرانشینان ممالك دیار بکر ودیار ربیعه راآگاه می کند که کسی را بنام زکی‌الدین مسعود برای حفر نهری جدید در حدود موصل‌فرستاده واورا مأمور کرده است که برطرفین نهرچهار قریۀ حصار دار[«محوطه»]احداث کند ورعایا را ازاطراف بلاد واکناف ثغور دیار بکرودیار ربیعه‌وارمنیۀ کبری وصغری وروم جمع گرداند وهمه را تخم ووسایل کشاورزی ومساعده دهد تا با فراغ‌بال وآسایش احوال بزراعت وآباد کردن مشغول گردند (همان کتاب، ص۲۴۴). همچنین باید ۲۰،۰۰۰ نفرحفار ازولایات مزبوربرای‌حفرجداول‌وانهار وساختن سد وبنا کردن خانه وحصار قراءبکار گمارد. (همان کتاب ص۲۴۵).

۲ـ این‌ناحیه که امروز غیرمسکونست‌معروف است به ربع‌رشیدی.

کـه واقع در املاك خالصه («املاك خاصه») (یعنی جزو آنها ؟) [1] واملاك غازانی («ضیاع غازانی») بودووی آنها را آبیاری‌وزراعت کرده بود و باوتعلق داشت. [2] املاکی کـه در نقاط مختلف امپراتوری وجود داشت جزو این دسته ازاملاك بشمار میرفت.

رشیدالدین بموجب‌این‌وصیت نامه بعضی‌از آنها را وقف‌وبرخی راباولادش منتقل میکند. [3] ازین نکته که‌او توانسته است این املاك‌را بورثه‌اش انتقال دهد یا آنها را بصورت موقوفه در آورد چنین‌برمیآید که وی نسبت باملاک خویش صاحب حق کامل مالکیت بود و بظن غالب آنها را بعنوان اقطاع یـا بخشش صاحب شده یا از طریق معامله بدست آورده بود. [4] املاك واقع در توران را که بعضی از آنها عطیّه («سیورغال») سلاطین بود وبعضی ازآنها را پیشکاران [«وکلا»] او خریده بودنـد بجهت آنکه در جاهای دور دستی واقع شده بود ودرقلمروسلاطین ایران نبود(وبهمین سبب پیش از آن «اعیان» آنها را بوجهی معین باجاره داده بود) درین وصیت نامه وقف برجمیع اولاد ذکور واناث میکند. همچنین املاك خود را واقع در سوریه ویمن که بعضی

۱ـ بظن غالب‌معنی متن چنین‌است. کلمه‌یی که بکاررفته «املاك»است که معمولاً بمعنی املاك شخصی‌ایست که‌مالك‌نسبت‌بآن‌دارای حق‌کامل‌مالکیت‌است. اگرمعنی«املاك» درینجاچنین باشد درین‌صورت معنی‌عبارتی که درمتن‌آمده‌است این‌خواهد بود که املاك مورد بحث سابقاً قسمتی از املاك خالصه و قسمتی از املاك مخصوص غازان خان بوده و سپس برشیدالدین انتقال یافته است. درمتن‌صراحةً مذکورست که این‌املاك «باو(رشیدالدین) تعلق دارد.» ۲ـ مکاتیب رشیدی، ص۲۲٤ـ۵. ۳ـ همان کتاب،ص ۲۲۵ـ۳۲. ٤ـ مثلاً درولایت شبانکاره ونیریز ۱۰۰ فدان [بکسراول و تشدید دوم نوعی واحد مقیاس طول است] وقف دومدرسه شبانکاره و متولی آن میکند [در متن چنین است: و تولیت آن بمولانا عضدالدین ایجی و فرزندان او تعلق دارد]. (مکاتیب رشیدی،ص۲۳۳). مرکز ولایت شبانکاره ایج بود.

عطیّه («سیورغال») ملك ناصر پادشاه مصروسیورغال ملك اشرف پادشاه یمن بود وبعضی از آنها را پیشکاران («وکلای») او بوکالت شرعی خریده بودند وقف کعبه واورشلیم میکند. درسند وهند نیزاملاکی داشت که بعضی ازآنها را خریده بود و بعضی از آنها عطیه (سیورغال) سلاطین هند بود. اواینها را وقف خانقاه شهاب‌الـ ین عمر سهروردی میکند. نخلهایی که بعضی را خریده و بعضی را خود در ولایات مختلف کاشته بود وعدهٔ آنها به ۳۹،۰۰۰ میرسید عده‌یی ازآنها را بملکیت فرزندان خود وملکیت‌دیگران درمیآورد ومابقی را وقف میکند. باغهای میوه وتاکستانهایی را که وی در ولایات داشت ودر سند دیگر [بخط عبدالملك حدّادی] ثبت کرده بود ظاهراً وقف خیرات ومبرات میکند.[۱]

رشیدالدین علاوه براغنام واحشامی که داشت[۲] ظاهراً دارای عده بیشماری طیور اهلی بود که بدهقانان برمبنای نوعی قرار داد معروف به «طراز» اجاره داده بود.[۳] این طیور اهلی مشتمل بود بر ۲۰،۰۰۰ ماکیان که دردست رعایای دهات تبریز وسلطانیه وهمدان بودودروصیت نامه اینها را وقف بیماران میکند. ده هزارغاز وده هزارارداک که بدست روستائیان تبریز ومراغه سپرده بود برای فرزندانش باقی میگذارد. هزار رأس گاو نروهزار رأس درازگوش بجهت‌حمل میوه وسماد (کود مخلوط) و کود وسنگ وغیره برربع رشیدی وبستانهای تبریز که اوانشا کرده بوده است وقف میکند واین چهار پایان را بدست دهقانان سهم بر یعنی «مزارعان» دهات مهرانه رود و باغبانان فتح‌آباد ورشیدآباد[۴] میسپارد.

۱ ـ مکاتیب رشیدی، ص۲۳۳ـ۴. ۲ـ نگاه کنید به اوایل همین فصل.
۳ـ نگاه کنید به فصل بیستم. ۴ـ مکاتیب‌رشیدی، ص۲۳۵ـ۶.

اگر چه ممکنست رشیدالدین را نمونهٔ توانگر ترین فرد دیوانی درآن دوره دانست اما بهیچوجه نمیتوان اورا ازین حیث ممتازومستثنی شمرد. در زمان اباقا (۶۶۳–۸۰/۱۲۶۵–۸۱) ابن طقطقی[بکسر طای اول وفتح طای دوم والف منقوص] در عراق بسبب اجاره کردن زمینهای خالصه توانگرشد. [۱] در آمد روزانهٔ شمس الدین محمد جوینی راکه وزیر اعظم هولاکو و پس ازو اباقا و تگودار (۶۸۰–۱۲۸۱/۳–۴) بود بمبلغ ۱۰،۰۰۰ دینار تخمین زده‌اند. [۲]

دردورهٔ مغول درترکیب طبقهٔ زمین‌دار تغییرات نسبةً فراوانی راه یافت. نخست باید ازاعضای طبقهٔ حاکمه یعنی مغولان یاد کرد که بعنوان مقطعان و صاحبان املاك شخصی زمین‌های نسبةً وسیعی دراختیار خود داشتند. اختلاف ودشمنی میان اینان ومردم محلی ظاهراً بیش ازاختلافی بود که میان طبقهٔ حاکمهٔ سابق ودهقانان وجود داشت. چنانکه پیش ازین گفتیم مغولان می‌بایست زمین‌های بایری راکه واقع دریورت آنان بودبوسیلهٔ غلامان زراعت کنند چه امکان نداشت که بکشاورزان مجال چنین کاری دهندواین نکته‌ییست بسیار پرمعنی. دومین طبقه اززمین داران عبارت بودند ازعمّال مبرزحکومت که زمین های وسیعی در تصرف داشتند ودر میان طبقه زمین دار ممکنست قضات را از عواملی شمرد که رفته رفته شمارهٔ آنان روبفزونی نهاده است. از اقطاعاتی که غازان بآنان میداد پیش ازین سخن گفته‌ایم. این سیاست درصورت مداومت تا حدی حایز اهمیت میشد زیرا درین حال بتدریج اشتراك منافع طبقهٔ قضات باملاکان افزایش مییافت. پیش ازین قضات میان مردم عادی از

۱ـ اودرتوطئه‌ای که‌علیه‌عطاملك‌جوینی‌حاکم بغداد کرده‌بود شکست‌خورد ودومی‌املاك‌واموال وهرچه‌اوداشت مصادره کرد (جوینی، ج۱، باب۳۱و۳۲). ۲ـهمان کتاب،ص۸۴ مقدمه.

یك طرف وطبقهٔ ممتاز عمّال کشوری ولشکری از طرف دیگر طبقهٔ متوسطی را تشکیل میدادند وبرای مردم عادی در حکم مراجع نسبةً بیطرفی بودند که داوری نزد آنان میبردند . اما همینکه منافع قضات باازآن طبقهٔزمین‌دار یکی شد دیگر بیطرف باقی نماندند .[۱] سومین طبقه از زمین داران عبارت بودند ازطبقهٔ زمین‌داران سابق‌وازین‌طبقه‌عده کسانی که در دورهٔ مغول باقی مانده بودند در هرجایی متفاوت بود . ظاهراً سروکارعمال حکومت بطورکلی با برزگران بوده‌است‌اما این‌نکته قطعاً‌برین‌دلالت‌نمیکند که طبقهٔ زمین‌دار محو شده بود بلکه دلیل آنست که از برای حکومت جمع خراج از زارعان آسانتر ازمالکان بوده‌است آنهم مالکانی که شاید اکثر ایشان در املاك خود نبودند . در مورد مالکانی که در واقع غایب بشمار میرفتند شاید بتوان گفت که‌آنان سالی یکبارشخصاً جهت وصول مطالباتی که ازدهقانان داشتند باملاك خود میرفتند یا مباشران خویش را مأمور این کار میکردند : چنین مینماید که مالکی که پیش‌ازین(درصفحهٔ۱۷۲) ازویاد کردیم این روش‌رابکارمی‌بسته است .

حاصل گفتار اینکه در دورهٔ مغول علی رغم غازان خان که می کوشید اصلاحات ارضی خود را منطبق با اصول شریعت کند اختلاف راه و رسم معمول با مبانی اسلامی نسبت بادوار قبل از مغول باز هم بیشتر شده است . همچنین درین دوره بعدهٔ کسانی که املاکی وسیع در تصرف داشتند افزوده‌شده وبرروی هم آبادانی کشور ومیزان تولیدرو بانحطاط وتنزل نهاده است . دشمنی وعناد میان دهقانان وطبقات حاکمه اوج گرفته وفاصله میان این دو بیشتر شده است ، حتی بیشتر از دورهٔ ترکان سلجوقی . سرانجام باید

۱ــ همچنین‌نگاه کنید به فصل پنجم .

دانست که بارواج فرمانهایی (یرلیغ ها) کـه ازطرف شاهان دربارهٔ دهقانان فراری صادر میشد روش هایی که سابقاً بحکم «عرف» وعادت جایز ومقبول بود قوّت قانونی یافت و دهقانان بیش از پیش وبنحوی مؤثرتر بزمین وابسته شدند .

پس از تجزیـه امپراتوری مغول ولایـات متعددی بنواحی جغرافیایی و اقتصادی جداگانه منقسم شد وعده‌یی از حکام ولایات وزعمای محلی ادعای استقلال کردند . در گذشته پیوسته این نکته ثابت شده بود کـه منضم گشتن ولایات شمالی متصل بدریای خزربامپراتوری‌یی که درفلات ایران مرکزیت یافته باشد امری مشکل است. ازینرو پس از تجزیـهٔ دولت مغول ولایات شمالی ازنخستین ولایاتی‌بودند که پیوند خود را با امپراتوری بریدند . درین ولایـات حتی شاید در عهد مغول مردم غالباً مطابق سنن قدیم زندگانی می ـ کردند .[۱]

ظاهراً یزد درزمان شرف‌الدین مظفربن محمدبن مظفر (متوفی در۷۵٤/ ۱۳۵۳ـ٤)آباد بوده‌است . بقول‌مؤلف تاریخ جدیدیزد «معموری‌شهر وولایت بمرتبه‌یی رسیده بود که مردم دهاقین را عوامل‌کار نفرمودندی [یعنی وسائل زراعت بدهقانان نمیدادند] وغله وپنبه ومیوه که برشهرآوردندی همه‌براسب

۱ـ چنین مینماید که یکی‌ازخصایص دایمی زندگانی مردم محلی بیگاری بوده است. مرعشی در « تـاریخ طبرستان ورویان ومازندران » شرح میدهد کـه چگونه سید فخرالدین کـه در ۷٦۳/۱۳٦۱ـ۲ « رئیس» آمل شد مرکز حکومت خود را در قریه واتاشان قرار داد ودر آنجا بابیگار گرفتن ازمردم بساختن ابنیهٔ حکومتی پرداخت (ص٤۰۱ـ۲) . مرعشی‌همچنین مینویسد کـه در بهار رسم حکام مازندران برین بود کـه برنشینند و ده روزی جهت سر کشی بمزارع برنج از شهر بیرون روند ومردم راگرد آورند وبنقاطی از جنگل کـه برای زراعت مناسب بود برند وببریدن‌درختان وپاك کردن زمین ازخار وخاشاك وحفرقنات گمارند تاسپس برزگران بتوانند برنج و گندم برای ایشان (مالکان) بکارند.(ص٤۱۳).

واسترها بار کردندی وجامه های زیبا از دیبا وقصب پوشیدندی ومرغهای فربه با برنج در میان شیر جوشیدندی [۱]». با اینهمه این حقیقت محض که مؤلف تاریخ جدید یزد ذکر آن را مناسب دانسته و گفته است که مالکان عوامل کار (یعنی‌وسائل‌زراعت وبذر و گاو) بدهقانان نمیدادند نه‌همان‌دلالت برخوشبختی آنان نمی کند بلکه نشان می دهد که تنگدستی [و باصطلاح اروپایی تنزل‌سطح زندگانی] دهقانان‌را ازامورعادی وطبیعی می‌پنداشته‌اند.

با وصف این در بسیاری از نقاط مملکت قدرتهای سیاسی دست بدست میگشت واین امر که نسبةً بسیاراتفاق‌میافتاد شایدحکایت ازتغییرات معتنابهی میکرد که درمسأله مالکیت زمین نیز راه‌یافته بود. بظن غالب هر کس چند صباحی در جایی روی کار میآمد زمین های خالصه را تصرف میکرد. احتمال دارد که زمین های وقفی را نیزغصب میکردند.[۲]

در ۱۳۸۰/۷۸۲ تیموربیك سلسله لشکر کشی ها درایران آغاز کرد واگر چه وی در سر کوب کردن قبایل بیابانگرد آسیای مرکزی اقوام ایرانی را رهبری میکرد [۳] با اینهمه قدرت اومتکی به قبایل بیابانگرد یا شبه‌ایلی‌یی بود که از محصول اغنام واحشام خود زندگانی میکردند. او نیز به پیروی ازمغولانی که پیش از وی بروی کار آمده بودند یورتهایی باتباع‌خودواگذار

۱ـ احمدبن‌حسین، ص۲۱۳. ۲ـ در تاریخ جدید یزد اشاره بزمین وقفی‌یی شده که حصار داشته است: باغ حاجبی در یزد که پس از مرگ اتابك یوسف شاه رو بویرانی نهاده بود در زمان مظفریان مبدل بزمین خالصه شد، «برادر شاه یحیی (متولد در ۱۳۴۳/۷۴۴) شاه حسین دیوار آن باغ راست کرد وعمارت کرد ودر تصرف او بود. وبعد از وفات اوچون متروکات قسمت کردند این باغ بصبیه [مؤلف محترم صبی خوانده و پسر ترجمه کرده است] مولانا .... رسید. آنرا وقف اموات کرده ومردم هریك قطعه‌ای زمین برداشتندوحظیره‌یی ساختند» (ص۱۹۵). ۳ـنگاه کنید به ا.ج. توین‌بیA.J. Toynbee تحقیق در تاریخ Study of History ج ٤، ص٤٩١ ببعد.

کرد. مثلاً در ۱٤۰۲/۸۰٤ پس از رای‌زدن با سرکردگان زیردست خوددر بارهٔ یورت قشلاقی آنان هریك را شهرو ولایتی تعیین کرد.[۱] این مطلب که این یورتها تا چه‌مدت در تصرف صاحبان آنها باقی‌میماند و رابطهٔ اینان با مردم ساکن دهات‌وشهرهایی که‌عنوان‌یورت یافته‌بود ازچه‌قراربود روشن‌نیست.[۲] جانشینان تیمور نتوانستند که ممالك مفتوح اورا حفظ کنند اگرچه تاحدود یك‌قرن ایران‌را درتصرف‌خودداشتند. پس‌ازمرگ شاهرخ فرزند تیمور در ۱٤٤۷/۸۵۰:

امرا و شاهزادگان بهم بر آمدندوهریك آنچه توانستند از گنج و لشکر برداشتند و متوجه ولایتی و سرحدی گشتند ... ودر تصرف آوردند. بنیاد ظلم وتعدی نهادند وقتل‌عام‌شد و طمع درمال تاجران ورعایا ومزارعان کردند ... خرابی‌درولایتها راه‌یافت ومردم پراکنده گشتند ... در تمام‌بلاد ایران قحط ووبا واقع‌شد.[۳]

بار دیگرناامنی برهمه‌جا سایه افکند.لشکرکشی‌های دایمی وقوع‌یافت و لشکرهایی که درآمد وشدبودند طفیلی مردم دهات شدند وفاتحان بجهت اتباع خود حواله بر روستائیان نوشتند. همینکه فاتحی جدید یاشاهی پیروز از راه‌میرسید مردم از ترس اینکه‌مبادا مالی از آنان‌مطالبه شود پراکنده میشدند.[٤] هنگامی که‌شاهرخ‌فرزند تیمور(۸۰۷-۵۰/۱٤۰٤-٤۷) باصفهان رسید فرمان‌بخشودگی‌مالیاتی‌صادر کردتا از دهقانان‌مطالبهٔ مالیات پس‌افتاده نکنند و ایشان بزراعت مشغول گردند.[۵] ازطرف دیگر هنگامی که محمد سلطان(متوفی در۸۵۵/۱٤۵۱-۲) پس‌از مرگ شاهرخ باصفهان آمد وزیراو

---

۱ - عبدالرزاق بن‌جلال‌الدین اسحاق‌سمرقندی، مطلع‌السعدین، نسخهٔ‌خطی‌متعلق به‌موزهٔ‌بریتانیا بنشانهٔ 17928 Add. ورق۳۲۸الف. ۲ - بعضی‌نواحی مملکت‌اختصاص‌بشکارگاههای سلطنتی داشت مثلاً دهات اطراف سلطانیه (مقایسه کنیدبا احمدبن حسین، ص۲٤۳).
۳ - احمدبن حسین، ص۸-۹. ٤ - مقایسه کنید با همان کتاب، ص۲٤۳-٤.
۵ - همان کتاب، ص ۲٤۹-۵۰.

شیخ الاسلام سعدالدین ابی الخیر مقرر کرد که در یزد وولایات مجاور آن مالیات مخصوصی جهت لشکر بر هر خانواده بستند تا برات داران اصفهان آنهارا وصول کنند[۱] واین اخاذی هاروز گار مردم راسیاه کرد . هنگامی که این خبر به محمد سلطان رسید فرمان داد که « بهیچوجه فرع یك دینار نا واجب بر رعایا ومزارعان قسمت نکنند. »[۲]

با اینهمه بطور کلی دردورهٔ میان انقراض ایلخانان وظهور صفویه تغییرات ناچیزی در زمینهٔ زمین داری وتشکیلات روستائی پدید آمده است . امابهمان نسبت که حکومت از نظریات اسلامی دور میشد تمایلات استبدادی او قوت میگرفت . مثلا هینتز[۳] متذکر میشود که اوزون حسن خودسرانه ومستبدانه بر میزان مالیات موجود افزود ومالیات جدید بر مردم بست و این همان کسیست که ازاسلوب وباصطلاح « رژیم » مالیاتی او که میان سال ۱۴۷۰ [۸۷۵] و ۱۴۷۷[۴] [۸۸۲] معمول کرد اطلاعات دقیق داریم . با اینهمه در حوزه های مختلف مالیاتی پرداخت کنندگان نهایی مالیات باهم تفاوت عمده ای داشتند[۵] . مالیاتی که ازروستائیان میگرفتند مشتمل بود برمالیاتی که برهر « جفت » از زمین تعلق میگرفت ، مالیاتی که بابت محصول میگرفتند ومیزان آن از۱۴ تا ۲۰ درصد فرق میکرد ومالیاتی که بر تاکستانها تعلق میگرفت . بعلاوه از روستائیان هر سال بابت حق مرتع بارهای هیزم وعلوفه وغیره میستاندند .[۶] یك عده مالیات دیگرهم معمول بود از قبیل یك درصدی

۱ ـ همان کتاب ص۲۵۷. ۲ ـ همان کتاب ص۲۶۶-۷. ۳ - Hinz .

۴ ـ نگاه کنیدبه و . هینتز ، اسلوب های مالیاتی آناطولی شرقی درقرن پانزدهم و شانزدهم Das Steuerwesen Ostanatoliens im 15 und 16 Jahrhundert درمجله آلمانی انجمن آسیائی خاورشناسان [Z. D. M. G.] (دورهٔ جدید، ج۲۵) ۱۹۵۰ ، ص۷۷-۲۰۱ .

۵ ـ همان کتاب ص ۱۷۹. ۶ ـ همان کتاب ص۱۸۰ - ۱.

که بهنگام درو برای بعضی ازمأموران محلی وصول میشد وهمچنین مالیات آسیاها وعوارض دیگری که دراعیاد میگرفتند.[۱] ایلات وعشایر نیز مانند کشاورزان میبایست مالیاتی بابت مواشی بپردازند.[۲] تغییراتی که‌در مالیات داده میشدبیشتر عبارت بوداز تغییرات کمّی نه‌تغییرات کیفی‌واساسی. براستی نظرمینورسکی درباره «ادامه سنن مملکت‌داری» از قرن‌چهاردهم تاهفدهم میلادی درست است. بعقیدهٔ وی زمین‌ها بدودسته ممتاز تقسیم میشده‌است: زمین‌های اعطایی موروثی بنام «سیورغال» که‌مشمول بعضی‌معافیت های مالیاتی بود و «تیول» یعنی زمینی که دارندهٔ آن میتوانست مالیات‌آنجارا موقةً برای خود وصول کند.[۳] میتوان گفت که‌اصل و منشأاین دونوع بخشش بروزگار سلجوقیان باز میگردد و بترتیب از «اقطاع‌دیوانی» و اقطاع‌شخصی» ریشه گرفته است چنین‌مینماید که در فاصله میان انقراض مغول وروی کارآمدن صفویه تمایز میان این‌دودسته اقطاع کمتر شده‌باشد.و اما درمورد انواع مختلف از اراضی‌واگذاری ازقبیل سیورغال وتیول و «اقطاع میل غالب براین بود که تمام این‌هامبدل بنوع واحدی گرددوعنوان عطیه‌یی‌را حاصل کند که صاحب آن از هر گونه مداخلهٔ عمال‌حکومت مصون باشد. توأم‌بااین‌تحولات و شاید پیش از آن مردم‌برای امرای محلی حقوق‌کامل مالکیت قایل بودند زیرا «بالفعل» همهٔ زمینها درتصرف آنان بود. رفته‌رفته این‌مفهوم‌زمین‌داری اولاً جانشین نظریهٔ اسلامی شد که بموجب آن همه زمینهای بی‌صاحب بهمه مسلمانان تعلق میگرفت و فقط امام میتوانست‌آنهارا بنفع‌عامه مسلمین باین و آن واگذار کند ثانیاً جانشین‌طرز تفکر استپ نشینانی‌شد که معتقد بودند

۱ - همان کتاب ص ۱۸۱ - ۲. ۲ - همان کتاب ص۱۸۱.

۳ - نگاه کنید به «سیورغالی‌متعلق به قاسم‌بن‌جهانگیرآق‌قویونلو» در نشریه‌مدرسه‌مطالعات شرقی و افریقائی، ج ۹، شماره٤، ص ۹٦۰.

خان تاجداری یعنی خانی که بسلطنت رسیده است بنیابت از مردم خود صاحب همه زمین هاست.

از اسنادی که ازین دوره باقی مانده است میتوان تا حدی پی بکثرت و تنوع مالیاتی برد که برزمین‌ها وصاحبان آنها تعلق میگرفته است. چنانکه مینورسکی نقل کرده است سیورغال قاسم بن جهانگیر ازسی قسم مالیات و عوارض معاف بوده است. سند دیگری داریم که به تاریخ ۹۰۴/۱۴۹۸-۹ نوشته شده وبموجب آن امیر الوندقراقویونلو قریهٔ نهرآمس [بکسر میم] نزدیك گلپایگان را بجلال الدوله جابروزیر خود بخشیده است و این سند نیز دوام سنت قدیم را تا آن زمان نشان میدهد.[۱] ازین سند چنین بر میآید که هر چند سیورغالها را بصفت «دائمی» وصف میکردند و آنهارا «عطایای مخلّد» میخواندند در واقع چنین چیزی حقیقت نداشت و گاه گاه قباله‌یی نوشته میشد مبنی براینکه سیورغال مورد بحث را مجدداً بفلان واگذار کرده اند. در سندی که مربوط بسیورغال قاسم بن جهانگیرست «حکام» و «عمال خراج» و «کلانتران» و «کدخدایان» را از هر گونه مطالبه‌یی ازنهرآمس خواه بابت مالیات مستمرو عادی خواه بابت مالیات زاید وغیرعادی ممنوع کرده وهمچنین آنان را ازنوشتن برات بعهدهٔ قریه مزبور باز داشته‌اند. بعلاوه نوشته‌اند که دیگر هر سال نباید تقاضای سیورغال جدید شود. صاحب سیورغال از مالیات وعوارض ذیل معاف شده است: «مال وجهات» (مالیات مستمر)، «اخراجات وخارجات» (مالیات زاید)، عوارضی که بموجب حکم یا جزآن وضع میشود («عوارضات حکمی و غیرحکمی»)، «علفه» (مالیاتی که بابت خوراك عمال حکومت میگرفتند)،

---

۱ - اصل سند متعلق است به [مرحوم] حاجی میرزا حسن انصاری.

«علوفه»(حق علیق برای مرکب مأموران حکومت)[۱] . «قنغلا» [بضم اول و دوم وسکون سوم] ، (مالیات مخصوص پذیرایی سفرا و دیگران) ،«بیگار»(کار اجباری)،«شکار»(مالیات شکار)،«الاغ» (پیك های چاپارخانه یامالیات مخصوص چهارپایان چاپارخانه)، «الام»[بفتح الف] (راهنمایانی که مجبوربودند بدون گرفتن مزد بمأموران حکومت خدمت کنند و آنانراازدهی بده دیگررهنمون شوند) .[۲] «ساوری» [بفتح واو و کسررا] (هدایا) «ساچق» [بضم سوم] (عوارض پذیرایی)،«پیشکش» (هدایا) ،«زرچریك» وپیاده (مالیات چریك [بمعنی امروز] پیاده وسواره)،«مشتلق» (عوارضی که درمواقع مخصوص مانند رساندن خبرخوش ازمردم میگرفته‌اند)،«احداث»[بکسرالف](بمعنی ابداعات و اختراعات innovations) ، «کدوسرشمار» (؟ مالیات خانواروسرانه) ، «خانه‌شمار» (مالیات خانه) ، «یام بردار» (مالیات چاپارخانه) «دست‌انداز» (؟ دخل وانعام) ، « عیدی و نوروزی » (مالیات مخصوص سال نو) ، «حق السعی عمّال»(مداخل محصلان مالیات)، «عشر» (؟یك دهم)[۳] ، « رسم الصّداره» (حق العمل صدر) ، «رسم الوزاره»(حق العمل وزیر) ، « غله طرح »،[۴]

۱- مقایسه کنید بارشیدالدین، تاریخ مغولان ایران[جامع التواریخ چاپ کاترمر]، ص۳۶۹،حاشیه ۱۶۶. ۲- نگاه کنیدبه کراسهٔ المعی(نسخه خطی کتابخانهٔ مجلس،طهران)،ورق ۶۱۰-۱۱ که درحاشیهٔ آن معانی الاغ والام بشرحی که درینجا آورده‌ایم ذکرشده است [دوست فاضل آقای ایرج افشار مرامتوجه کرد باین که مؤلف محترم« کراسه»را « کراسة» (با تاء تأنیث) خوانده و الف ولام المعی راحرف تعریف گرفته است وحال آنکه این دو کلمه مضاف ومضاف الیه است].

۳ ـ شاید مراد از عشر درینجا مالیاتی باشد که بعضی از مأموران حکومت بعنوان مداخل خود میگرفتند نه عشر بمعنی خراج زمینی که درصدر اسلام معمول بوده .

٤ ـ معنی دقیق این اصطلاح درعهدآق قویونلو روشن نیست . در اصفهان درزمان ظل السلطان (اواخر دورهٔ قاجاریه) رسم چنین بود که غله املاك خالصه رابه دهقانان «قالب» کنند و آنان رابخریدغلهٔ مزبور ببهایی بیش ازبهای معمول مجبور کنندواین شیوه معروف به«غله طرح»بود. همچنین نگاه کنید به ص ۱۷۶.

«ابتیاعی» (؟مالیات خرید)، «حرز»[بفتح حا] (تقویم مالیات)، «مساحت» [بمعنی معمول خود]، «رسم الحرز ومساحت»(حق العمل تقویم کردن ومساحت کردن)، «اضافه و تفاوت تسعیر» (؟مالیاتی که بابت تعدیل نرخ تسعیر میگرفتند)، «تقبل» (؟هنگامی که مؤدی تقبل میکرد که مالیاتی را که از طرف محصل تعیین شده بوددرموعد معین بپردازدنوع مخصوصی ازمالیات ازو وصول میکردند)، مالیات معروف به «صدیك»، «صددو» و «صدچهار»، حقوق «داروغه» و «کلانتر» و «ممیز» و «صاحب جمع» و «شیلان بها» (مالیاتی که برای اجتماعات اعیادمیگرفتند)، «سفره بها» (مالیاتی بود که برای کسانی که وسایل ضیافت را آماده میکردند میستاندند)، «سلامانه» (مالیاتی بود که برای بارعام شاه میگرفتند وهمچنین بمالیاتی گفته میشد که مردم بسبب دریافت خبر سلامت شاه میپرداختند)، «اخراجات قلاع وطوایل وجوقه گاه» (مالیاتی که بابت مخارج نگاهداری قلاع و اصطبل های سلطنتی و شکارگاههای سلطنتی میگرفتند)، «مرغ» (مکلف کردن مردم بدادن طیور اهلی)، «گوسفند» (مکلف کردن مردم بدادن گوسفند یا بز)، «قلان» (بیگاری) «قبچور» (مالیات مواشی)، «یرغو» [بکسر اول] (مالیات برای تحقیق درباهٔ جرایم)، «سرغو»[بفتح اول] (؟) وسایر «تکالیف دیوانی» یا «مطالبات سلطانی» یا هرچه از راه مالیات بهر بهانه و عنوان که ممکن بود بگیرند. این سیاهه نسبةً ازسیاههٔ مالیاتی دیگری که در سیورغال قاسم بن جهانگیر آق قویونلو ذکرشده است وبموجب آن صاحب سیورغال را ازادای مالیات معاف کرده اند مفصل ترست با اینهمه قسمت اعظم مالیات وعوارض معمول در آن زمان درین هردوسند ذکرشده است.

بار عمدهٔ مالیات را کماکان بردوش دهقانان مینهادند. هرچند صاحبان سیورغال

را ازتأدیه مالیات‌های مختلف مغاف میکردندبا اینهمه از کجا معلوم که صاحب سیورغال این گونه مالیاتها ونظایر آنهارا از زارع بنفع خود نمیستانده است زیرا دلیلی که خلاف این نکته را ثابت کنددردست نداریم . شاید این مطلب در مورد املاك وقفی هم که از عوارض دیوانی معاف میشدند مصداق داشته است. در سندی که تاریخ آن ۱۴۸۸/۸۹۳ است یکی از موقوفه های فارس[1] را از پرداخت بیست وهفت نوع مالیات وعوارض معاف کرده اند . سند دیگر یعنی فرمانی دردست داریم که تاریخ آن ذوالقعدهٔ ۱۳۷۲/۷۷۳ است و سلطان احمد جلایر پسر شیخ اویس آنرا از تبریز بعنوان شیخ صدر الدین موسی پسر شیخ صفی الدین اردبیلی جدسلاطین صفوی صادر کرده است.[2] درین سند بنوع تحمیلاتی که بصاحبان املاك (اعم ازاملاك غیر قابل انتقال مانندوقف وغیره) میشده است اشاره کرده اند . درین فرمان به « حکام » و « نواب » و « متصرفان » و « بیتکچیان » اردبیل و توابع و نواحی گفته شده است که ازمواضعی که در دست مریدان اوست مطالبتی ننمایند و برآنجا برات ننویسند زیرا «متوجهات [یعنی مالیات زاید براصل تقویم شده] املاك واوقاف زاویهٔ متبرکهٔ ایشان بموجب مقررنامهٔ دیوانی بمسلّمی [یعنی معافی] قدیم مقررست و بعضی متوجهات آن بنام ملازمان [یعنی شیخ موسی] حواله رفته ... تا زحمت رعایای ایشان نباشد ». بموجب این فرمان می‌بایست حکام اردبیل دهات اورا از مالیات معاف دارند و برآنها برات ننویسند وامراواآینده وورونده بخانه‌های اویاخانه‌های مریدان

۱ - بنقل ازاستاد مینورسکی در مقاله ای که باین عنوان نوشته است : « سیورغالی متعلق به قاسم بن جهانگیر آق قویونلو » (دراواخر فصل سابق باین مقاله اشاره کردیم).

۲- اصل فرمان در کتابخانهٔ ملی پاریس مضبوط است و متن آن درمقاله‌ای تحت عنوان «فرمان سلطان احمد جلایر » (مجلهٔ یادگار آذر ۱۳۲۳، ص ۲۵-۹) نقل شده است. سلطان احمد اردبیل‌را از زمان پدر خودشیخ اویس که از ۱۳۵۶/۷۵۷ تا ۱۳۷۴/۷۷۷ سلطنت کرده است بعنوان سیورغال داشت . سرانجام احمدپس ازبرادرش حسین‌در ۱۳۸۲/۷۸۴ «سلطان» شد .

وی فرود نیایند و «چهارپای ایشان بالاغ [یعنی اسب چاپار و قاصد] نگیرند».

سند دیگری در دست داریم که آنرا ملك کیومرس بن بیستون (۸۰۷–۵۷ ۱۴۰۴–۵۳) بمتولی بقعهٔ شیخ مجدالدین گیلان آملی صادره کرده وپس از تعیین حدود ملك وقفی وی را از «الاغ» و «الام» و «بیگار» و «قبچورمه»[۱] و «مواشیه» گاو و گوسفند و مالیات زاید (مکس) [بفتح اول] وسایر عوارض معاف کرده است[۲].

---

۱ – شاید قبچورمه شکل دیگریست از قبچور. ۲ – کراسهٔ المعی (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس)، ورق ۶۱۰–۱۱. برای درك معانی اصطلاحاتی که درینجا آمده نگاه کنید به «فهرست لغات و اصطلاحات» کتاب حاضر.

فصل پنجم

صفویه و نشو و نمای حکومت مطلقه

ظهور صفویه در قرن شانزدهم میلادی [و قرن دهم هجری] نشانیست از آغاز دورانی جدید در تاریخ ایران. از لحاظ سیاسی ایران دارای حکومتی ملی بمعنی امروزی میشود[1] و از نظر مذهبی مذهب شیعهٔ اثنی عشری (یا جعفری) را که یکی از فروع تشیع است بعنوان مذهب رسمی قبول میکند. و اما مسأله زمین‌داری که در فصول سابق اشکال مختلف آنرا باختصار بیان کردیم در دورهٔ صفویه دارای معنی و مفهوم جدیدی میگردد. در طی قرون اولیهٔ اسلامی آئین قدیم زمین‌داری در قالب راه و رسم اسلامی ریخته شد، سپس در زمان سلجوقیان بر اثر عرف و عادتی که در میان بیابانگردان سلجوقی معمول بود تغییر یافت و سرانجام حکومت مطلقهٔ شیعه جانی تازه در کالبد آن دمید. شاه صفوی از نظر طرز تفکر و ادراک هم با «خلیفه» فرق داشت و هم با «خان» فرمانروای بسلطنت رسیده. دیگر مفهوم جامعه حتی بطور جزئی نه بر آن نوع مساوات تقریبی معمول در بین استپ نشین‌ها مبتنی بود و نه بر آن نوع حکومتی که بنیاد آنرا مشاورهٔ محدود اعضای ممتاز اجتماع تشکیل میدهد. ظاهراً شباهت هایی میان جامعهٔ عصر صفوی با جوامع قبلی وجود داشت اما در واقع برروی هم مفهوم جامعه مبتنی بر حکومت مطلقهٔ فردی و استبدادی بود و نظریه حق من جانب الله[2] مایهٔ تحکیم موقع شاه گشته بود.[3] حکومت روزافزون مطلقهٔ مذهبی در همه شؤون اجتماعی

۱ـ مقایسه کنید با توین بی، تحقیق در تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۴. ۲ـ Divine right

۳ ـ میان اسناد متعلق بعهد سلجوقی که موضوع آنها دادن اقطاع یا انتصاب مأموران دیوانی بمشاغل مختلف است و اسنادی ازین قبیل که مربوط بدورهٔ صفویه است اختلافات مهمی از ←

وحیات سیاسی تأثیر کرد . گفتیم که نظام‌الملک از پیش قرینه‌یی بدست داده بود که سلطان مالك مطلق همه زمین‌هاست. حال باید دانست که در دورهٔ صفویه این نظر قاطعیت بیشتری حاصل کرد اگرچه جنبهٔ عملی آن بمقتضای اضاع و احوال تعدیل یافت . صفویه که در ابتدا باپشتیبانی بعضی قبایل وعشایرروی کار آمده بودند همینکه بقدرت نظامی تکیه کردندوخواستند بحدکافی سپاه گردآورند درین کار درماندند و لاجرم همچنان کردند که اسلاف آنان پس ازعاجز ماندن در پرداخت مزد لشکریان کرده بودند یعنی اراضی وسیعی را که در قبضهٔ اختیارحکومت بودبآنان واگذار کردند. نخست بنام سرکردگان سپاه برات نوشتند تا مواجب ایشان از محل عواید مالیاتی یعنی مالیات ارضی پرداخته شود . سپس زمین‌هایی‌را که بروات برعهدهٔ آنها بودبه تیول دادند و سرانجام تیول داران برآن شدند یا دست کم این تمایل در آنان پدید آمد که تیول ها را ازطریق غصب «بالفعل» مالك شوند . این نظریه که‌حق مطلق مالکیت بشاه تفویض شده است سرپوش خوبی بود که شاه در زیر آن میتوانست زمین رعایای خودرا غصب کند با اینهمه چنین مینماید که این نظریه که‌شاه یگانه مالك اراضی‌است عملاً قبول عام تام وتمام وبلاشرط نیافته است . شاه‌عباس لازم‌دید که املاك شخصی خودرا مبدل باوقاف کند تا هم‌بتواند از عواید آنها بهره‌مند گردد وهم از سرزنش این‌وآن که‌ممکن بودبگویندازراه‌حرام املاك‌مزبور

حیث عبارت پردازی دیده میشود. در اسناد دستهٔ اول اگر بمقطع اصرار کرده‌اند که با رعایا بنیکی رفتار کند بسبب اینست که خلق همه امانت خدایند اما در اسناد دستهٔ دوم بجهت آنکه اگررعایا خشنودباشند بدعاگویی ذات شاهانه خواهند پرداخت و دیگر سخن درین نیست که‌وی چون طبعاً بنده‌یی گناهکارست حاجت بدعای رعیت‌دارد . بحکم اسناد دورهٔ‌صفوی دیگر کار اصلی رعایا عبادت کردن خدا نیست بلکه ستایش و تعظیم سلطانست . چنانکه می بینید تکیه کلام عوض شده وتنها شاه‌صفوی‌است که نقطهٔ پرگار وجود گشته‌است .

را بدست آورده است پرهیز کرده باشد. از ین حقیقت ظاهراً چنین بر میآید که مردم عادی نسبت بزمین‌های خود ازحقوق کامل مالکیت برخوردار بوده‌اند. اگر مالکیت همه زمین‌ها خاص شاه بود دیگر این مسأله که املاك او از راه حرام بدست آمده است عنوان پیدا نمیکرد زیرا درین حال لازم نمیآمد که شاه زمین‌هایی را که قبلا باو تعلق داشت غصب کند. مؤیداین مطلب که در دوره صفویه مالکیت املاك شخصی را عملاً برسمیت میشناختند آنست که هر کس میتوانست ملك خودرا وقف کند واین کار میسر نمیشدمگر اینکه مالکان نسبت باملاك خوددارای حق کامل مالکیت میبودند.

بعقیدهٔ استاد مینورسکی صفویه جانشینان بلافصل سلسلهٔ سلاطین ترکان قرا قویونلو وآق قویونلو بودند. وی مینویسد: «نا مناسب نیست که اوایل دوران صفویه را سومین مرحلهٔ حکمفرمایی ترکمانان در ایران بدانیم. قوای نظامی شاه اسماعیل که بوسیلهٔ آن الوند ومراد آق قویونلورا شکست داد کاملاً مشابه قوای حریف وی بود. یعنی اساس ایلیاتی و عشایری داشت.»[۱] اکثریت مطلق حامیان شاه اسماعیل عبارت بودند از عشایر آسیای میانه، سوریه، ارمنستان بانضمام قبایلی که ازقراقویونلوو آق قویونلو گسسته و بشاه اسماعیل پیوسته بودند. درزمان آق قویونلو وقراقویونلو آن عده از قبایل ترکمانی که در روزگار سلجوقیان بارمنستان و بین النهرین علیا و آسیای صغیر کوچ کرده بودند بنای مهاجرت بسوی شرق را نهادند و این مهاجرت در زمان سلاطین اولیهٔ صفوی همچنان ادامه یافت. این ترکمانان گله‌چران بودند و از مردم دورو بر خود مجزی میزیستند و ییلاق و قشلاق میکردندو به طوایفی تقسیم میشدند و ازرؤسای خود فرمان میبردند.[۲] از اینرو در

۱ ـ تذکرة الملوك، ص ۳۰ [چاپ دبیر سیاقی ص ۵۰].   ۲ ـ همان کتاب، ص ۱۸۸.

دوران این دو سلسله مانند دوران سلجوقیان و مغول از یك سو میان مردم شهرنشین و شبه ایلی یـا بیابانگرد و از سوی دیگر میان ایرانی و غـیر ایرانی دودستگی وجودداشت و ترکمانان مانند زمان سلجوقیان ثابت کرده بودند که در خور اعتمادنیستندونمیتوان بنای‌قدرت‌را برچنین‌بنیاد متزلزلی استوار کرد. در زمان شاه طهماسب (۹۳۰-۸۴/۱۵۲۴-۷۶) رقابت طوایف ایلی باهم ونیز طبع سرکش آنان وضع حکومت را بمخاطره افکند و شاه طهماسب ناچار دست بمرخص کردن وپراکنده ساختن آنان‌زد.

در زمان شاه طهماسپ قسمت بیشترمملکت من غیرمستقیم اداره میشد. بنا بقول آلساندری [1] بجز ناحیه‌یی که شاه‌طهماسپ و فرزندانش برای‌خود باقی گذاشته‌بودند کشور به پنجاه قسمت تقسیم‌میشد. حکام این پنجاه ناحیه سرپرستی ۵۰۰ تا ۳۰۰۰ سواررا برعهده داشتند ومیبایست آنانرا نگهداری کنند وبهنگام ضرورت فرا خوانند. بر روی‌هم‌عده آنان‌بنظر آلساندری‌بیش از ۶۰،۰۰۰ سوار نبود گرچه عدهٔ سوارانی که میبایست فرا خوانده شوند در روی کاغذ بیش‌ازین عده بود. [2]

حکومت های ولایتی ازبسیاری جهات شبیه به« اقطاعات دیوانی » دورهٔ سلجوقیان بود. این‌حکومت ها از طرف حکومت مرکزی باشخاص واگذار میشد وحاکم مانندمقطع زمان سلجوقیان مکلف بآماده کردن‌عده‌یی سرباز بود. شاردن مینویسد که حاکم درولایت خودشهریاری کوچك‌بشمارمیرفت. او و صاحب منصبان او و قوایی که وی اداره میکرد قسمت اعظم عـواید مالیاتی‌را صرف میکردند و فقط جزیی از آن‌را بشکل هدایا وحقوق ورسوم

---

۱ - Alessandri

۲ - در «سفرنامه ایتالیایی‌هادرایران در قرن‌پانزدهم‌وشانزدهم»، Italian Travels in Persia in the 15th and 16 th Centuries انجمـن ها کـلویت Hakluyt Society، دورهٔ اول ،ج۴۹، ص۲۲۶ - ۰۷.

مخصوص بشاه میدادند . بهمان طریق که شاه از حکام عوارض و مالیات میگرفت حکام نیز از کسانی که در قلمرو آنان میزیستند مالیات و عوارض میستاندند[1] و میتوانستند ناحیه‌یی را که تابع آنان بود بتقسیمات فرعی منقسم و بکسان واگذار کنند و نسبت بآنها نظارت کامل داشتند.[2]

با اینهمه از طرف حکومت مرکزی در هر ولایت سه نفر مأمور منصوب میشدند . یکی از آنان به «جانشین» معروف بود و پیوسته در مرکز ولایت با حاکم بسر میبرد. دومی « وزیر » یا ناظر و ممیز و سومی « واقعه نویس » بود که وظیفهٔ عمدهٔ او گزارش همهٔ وقایع بشاه بود . در واقع کار این مأموران در هر ولایت این بود که مراقب اعمال حاکم باشند و درصورتی که بخواهد بر خلاف مصالح حکومت مرکزی کار کند با او مخالفت ورزند.[3]

در زمان شاه عباس (۹۹۶-۱۰۳۸/۱۵۸۷-۱۶۲۹) در مبانی قدرت صفویه تغییراتی پدید آمده بود و او دیگر مانند شاهان پیشین بر قوای عشیری وایلی اتکا نمیکرد بلکه قوای جدیدی را که از عناصر غیر ایلی فراهم کرده بود پشتیبان خود ساخته بود و آنان عبارت بودند از گرجیان و ارمنی‌هایی که اسلام آورده بودند.[4] ایجاد همین قوای جدید که مستقیماً بشاه اتکا داشتند این مسأله را بوجود آورد که چگونه باید مزد آنان پرداخته شود . راه حلی که یافتند همان بود که سلاطین سلف از آن پیروی کرده بودند بدین ترتیب که قرار شد قشون از سپاهیان منظمی تشکیل شود و شاه از آنان نگهداری کند و در ولایات نیز قوای چریك بوجود آید و برای پرداخت مزد همهٔ سپاهیان،

---

۱ ـ سفرنامهٔ شوالیه شاردن Voyages du Chevalier Chardin چاپ ل . لانگله L.Langlès (پاریس ۱۸۱۱) ، ج ۵ ،ص ۴۰۸ . ۲ ـ همان کتاب ، ج ۵ ،ص ۳۸۰ . ۳ ـ همان کتاب ، ج ۷ ص ۲۵۷ ـ ۸ . ۴ ـ تذکرة الملوك ، ص ۳۰ ـ ۱ .

املاك خاصّه (یعنی خالصه) را به تیول دهند . بناشد که در مورد این تیولها مانند « اقطاعات » اولیه لشکری اصل‌وراثت برسمیت شناخته شودو تیول بفرزندان ذکور بارث برسد مگر اینکه تیول‌دار بترك سپاهیگری گوید. هریك از افراد چریك ولایات میبایست پس از احضار شدن بفاصله دوازده ساعت خودرا معرفی کنند و هر سال درسانی که دربرابر نمایندهٔ دربار یا در برابرحاکم صورت میگرفت شرکت جوید.[1] در مورد قشون ثابت هریك‌از از تیولها را بچند دسته از سپاهیان میدادند نه بهریك از افراد[2] تا بدین گونه افراد تیول‌دار در امروصول مالیات دچار اشکال نشوند . دربعضی‌موارد سپاهیان حقوق خودرا مستقیماً ازمحل‌تیول میگرفتند ودرپاره‌یی‌ازموارد از خزانهٔ مملکت . درمورد اخیرمأموری که موسوم به « تحصیلدار »بود پنج درصد بعنوان دلالی یا حق‌العمل بابت تیولهای حوالی اصفهان‌وده درصدبابت بابت تیولهای جاهای دیگر از مزد سپاهیان کم‌میکرد و غالباً تأدیهٔ حقوق این تیول داران را بتعویق میافکند . بنابرین چنین مینماید که هرقدر عدهٔ سپاهیانی که‌درزیرفرمان‌مستقیم‌شاه بودندنسبت بعدهٔ‌سپاهیانی که‌حکام ولایات هریك‌بسهم‌خودمیبایست‌آماده کنند[3] فزونی میبافت‌ناچارمیبایست‌برمساحت زمین‌هایی که در تصرف‌مستقیم سلطان بود افزوده‌شود تا بتواند مزدسپاهیان را بپردازد .

گذشته از تیول‌های لشکری بعضی از املاك خالصه را موقتاً یامؤبداً به مأموران حکومت ودیگران به تیول‌میدادند (نگاه کنید بشرحی که‌پس‌ازین خواهد آمد) و بعضی دیگررا درتحت اداره واختیارممیز [وباصطلاح‌وزیر]

---

۱ ـ شاردن ، ج۵،ص۲۹۸ ـ ۹و۳۰۳ـ۴.

۲ ـ باصناف دیوانی نیز اقطاعات دسته جمعی‌داده‌میشد (شاردن ،ج۵،ص۴۲۳ ـ ۴).

۳ ـ باصطلاح انگلیسی Contingents.

مینهادند تا او از طرف شاه مالیات آنهارا وصول کند. هرچند شاردن مینویسد که تازمان قبل از شاه صفی (۱۶۲۹-۴۲ میلادی [۱۰۳۸-۱۰۵۲]) امتیاز میان ولایات و املاك خالصه معلوم نبود با اینهمه چنین مینماید که در واقع بعضی امتیازات کلی میان املاك «دیوانی» (یعنی دولتی) و املاك «خاصه» (یعنی خالصه) وجود داشته منتهی این امتیاز درزمان شاه صفی بارز ترشده است. وزیر او ساروتقی بوی اصرار کرده بود که سیاست پدررا مبنی بر نصب حکام در ولایات رها کند زیرا این کار باعث میشد که حکومت مرکزی نتواند درکار ایشان نظارت کند و باید دانست که پدر شاه صفی بعلت احتیاجی که بعدهٔ سربازان مورد تعهد حکام داشت ناچار باتخاذ این روش شده بود. شاه این پیشنهادرا پذیرفت و ادارهٔ امور فارس را که از نظر وسعت وثروت یکی از ایالات مهم ایران بشمار میرفت اما بسبب سرحدی نبودن احتیاج بقوای نظامی کمتری داشت دوباره بر عهدهٔ حکومت مرکزی گذاشت ومباشری را بتمشیت امور آن سامان گماشت. شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۷۷/۱۶۴۲-۶۷) سیاست پدر خود شاه صفی را ادامه داد و درهرجای کشور که خطر جنگ نبود مانند قزوین و گیلان و مازندران و یزد و کرمان و خراسان و آذربایجان حکومت های محلی را بر انداخت. ازآن پس هنگامی که خطر جنگ ظاهر میشد دوباره برای هر ولایت حاکمی تعیین میکردند چنانکه درآغاز سلطنت شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵/۱۶۶۷-۹۴) هنگامی که خطری از ناحیهٔ قزاقهای حوالی بحر خزر سرزد وی حکامی برای مازندران و گیلان تعیین کرد. همچنین چون بیم آن میرفت که ترکمانان بر خراسان و آذربایجان بتازند ولاتی بآن دو ایالت فرستاد وهمینکه خطر رفع شد سیاست شاه صفی را ازسر گرفت. شاردن بسخن خود ادامه میدهد و میگوید که مردم باین روش اعتراض داشتند ومیگفتند که این کار مانع از گردش پول

میشود و تنهاشاه را توانگر میکند ومایهٔ ستمکاری عمال حکومت و ضعف لشکر میگردد [۱] . بعقیدهٔ شاردن علت اینکه ظلم حکام ولایات از جور مباشران املاك خالصه کمتر بود دروهلهٔ اول این بود که آبادی ولایت بنفع حاکم تمام میشد زیرا درواقع ولایت تحت حکومت اوقلمرو شخص او بشمار میرفت و حال آنکه سود مباشر درین بود که ببهانهٔ گرفتن مال بیشتر برای شاه تا آنجا که میتوانست مردم را بدوشد . ثانیاً حاکم برخلاف مباشر آنهمه هدایا بدربار نمیفرستاد یا هرسال بجهت خوش خدمتی برمقدار مبلغ سالیانه یی که برای شاه میفرستاد نمیافزود . ثالثاً اگر حاکم ومباشر بنابود ازمردم اخّاذی کنند شاه این کاررا از دومی بیشتر تحمل میکرد زیراخزانهٔ شاهی ازمالی که حاکم بزور میگرفت صرفه ای نمیبرد. [۲]

هرچند چنانکه درفصل چهارم بازنمودیم قبل از صفویه درمیان طبقهٔ اقطاع دار این تمایل غلبه یافته بود که انواع و اقسام مختلف از اقطاعات مبدل بیك نوع گردد با اینهمه در دورهٔ صفویه اقطاعات بچند دسته کلی معین قسمت میشد و در مورد همهٔ آنها اصطلاح « تیول » بکار میرفت .

بعضی خصایص که در قدیم مخصوص اقطاع التملیك و اقطاع الاستغلال بود در مورد تیول صفوی هم مشاهده میشود . در قدیم اعطای اقطاع التملیك بنا برین عقیده بود که زراعت باید توسعه و رواج یابد. حال گوییم که انعکاس این عقیده را درمورد اعطای بعضی تیولهای دورهٔ صفوی نیز میتوان مشاهده کرد (نگاه کنید به مطالب بعدی) . تا آنجا که تیولدار نسبت به تیول خود دارای اختیارات کامل دیوانی بود وضع او بیشتر شباهت بوضع صاحبان « اقطاع دیوانی» داشت . دربرابر اعطای تیول تیولدار موظف بود که بسهم خود عدهٔ

---

۱ ـ شاردن ج ۵، ص ۲۵۰ ـ ٤ ، ۲۷٦ ـ ۷. ۲ ـ همان کتاب ، فصل ۵، ص ۲۷۹ .

معینی سرباز آماده کند . فرمان ذیل که بتاریخ ذیقعدهٔ ۱۱۱۰ (ژوئیه ـ اوت ۱۶۹۸) نوشته شده است [۱] این نکات را روشن‌میکند :

حکم جهانمطاع شد آنکه بنا بشفقت شاهانه دربارهٔ امارت وحکومت پناه‌لاچین سلطان ولد مرحوم شیرعلی سلطان برادوست حاکم سابق سمای‌و ترکور از ابتداء ده‌ماههٔ توشقان ئیل [۲] مشار الیه‌را برتبهٔ امارت الکای مزبور سر افزاز و آنچه به تیول مرحوم مزبور مقرر بود بدستوربامارت پناه‌مومی الیه عنایت فرمودیم که بواجبی بامر مزبورولوازم آن‌قیام‌نموده در آراستگی‌قشون و ضبط ونسق وآبادانی محال تیول خود مساعی‌جمیله بظهوررسانیده موافق تصدیق دفتر موازی چهل وهفت نفر ملازم مکمل مسلح نگاهدارد وبا غازیان و کدخدایان و رعایا بنوعی سلوك‌نماید که همگی از حسن سلوك‌اوراضی وشاکر بوده و دعای‌خیر جهت‌ذات مقدس نواب کامیاب همایـون ماحاصل شود . غازیان و ریش سفیدان ورعایای محال مزبوره امارت‌پناه مشارالیه‌را حاکم باستقلال دانسته ازسخن وصلاح حسابی اوبیرون نروند و اطاعت وانقیاد اورا لازم‌شمرند مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی رقم این‌عطیه را دردفاتر خود ثبت نموده تیولنامچه بقیودلازمه مسوده نمایند و درعهده‌شناسند .

اصطلاح « تیول » همچنین دلالت بر زمین هایی میکند که بجای حقوق بمأموران حکومت داده‌میشد . این تیول‌ها بردونوع‌بود : یکی تیولهایی که بطور دایم وابسته بمقام‌و منصب‌بود و بهمین‌سبب‌بتمام مقامات عالی بابت‌حقوق ومواجب صاحبان آن تیول‌ها تعلق میگرفت . دیگر تیولهایی که هر سال از طرف ادارهٔ‌حسابداری [مستوفی‌الممالك؟] باشخاص واگذار میشد .

چنانچه محصول تیولی که بجای حقوق ومواجب یکـی ازمقامـات داده بودند از مبلغ منظور کمتر میشد مباشر ولایت کسر مبلغ را جبران‌میکرد . بالعکس اگرمحصول تیول از مبلغ منظور بیشتر میشد درین‌حال فرض قضیه این‌بود که مازادرا باید بخزانه بفرستند مگر درموارد استثنایی .

بموجب سفرنامهٔ شاردن برآورد عواید زمین‌هایی که به تیـول میدادنـد بروزگاری باز میگشت که کس بیاد نداشت . شاردن ادعامیکند که‌دررعایت

۱ ـ این‌فرمان متعلق است‌به آقای حاج حسین آقا نخجوانی. ۲ـ یعنی‌سال‌خرگوش.

مصالح شاه سخت اهمال میورزند وبطور کلی عواید تیولها عملاً سه‌چهاربرابر مبالغ بر آوردیست.[۱] یکی از سفیران ونیز در گزارشی که‌بسال ۱۵۷۸ – ۹ [۹۸۶ – ۷] نوشته همین نظررا اظهار کرده است. وی مینویسد: «عدهٔ بیشماری از دهات واملاك‌وسیع را بابت‌مزد سواران به تیول‌داده‌اند. کمترین مزدی که سواران میگیرند سالیانه ۱۰۰ دوکات است هرچند درآمدشان‌بیش از‌ین‌هاست. آنان خود زمین را زراعت میکنند و عوایدی که از آن‌بدست میآورند سه‌برابر مزد مقرر آنانست».[۲]

زمین‌هایی که بدین گونه درازای مزد وحقوق‌به‌تیول داده میشد ازتفتیش مأموران شاه معاف بود. بنظرشاردن این تیولها درواقع ملك صاحبان تیول بود و تیولداران با سکنهٔ تیول بدلخواه خود رفتار میکردند.[۳] بنظر او در ایران با سکنهٔ تیول‌های موروثی بهتر از سکنهٔ املاك و اراضی نوع دیگر رفتارمیشد زیرا تیول دار تیول خودرا ملك شخصی ودایمی خودمیپنداشت و امیدوار بود که در سراسرعمر دربن مقام باقی بماند و آنرا برای فرزندانش باقی بگذارد.[۴]

سند ذیل که بتاریخ صفر۱۰۴۱ (سپتامبر ۱۶۳۱) در مورد تعیین حقوق ومواجب نوشته شده کیفیت این گونه تیول را واضح میکند:[۵]

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه‌چون‌حسب الحکم نواب‌جنت مکان فردوس آشیان ملکی وریش سفیدی ناحیهٔ ارونق‌من اعمال‌دارالسلطنهٔ تبریز بسعادت آثار ملك علابیگ‌ارونقی بلامشارکت غیرمرجوع شده که‌بواجبی‌بامر مذکور ولوازم‌آن قیام واقدام‌نموده کمال سویت وراستی‌درمیانهٔ‌رعایا مرعی داشته نگذارد حیف‌ومیلی‌واقع شود وامصاء سوای...[کذا؟] بتاریخ

---

۱ – شاردن، ج ۵، ص ۴۱۷. ۲– وقایع‌نامهٔ‌راهبان کرملی در ایران Chronicles of the Carmelites in Persia (لندن، ۱۹۳۹)، ج ۱، ص ۵۲، حاشیه ۱.

۳ – شاردن، ج ۵، ص ۴۱۸. ٤– همان کتاب ۴۱۹ – ۲۰. ٥– این فرمان متعلق‌است‌به‌آقای‌حاج‌حسین‌آقانخجوانی.

شهر ذیقعدهٔ سنه ۱۰۳۸ گذشته مضمون اینکه‌چون بموجب حکم‌نواب فردوس آشیان ملکی ناحیهٔ مزبور دروجه ملك‌علابیگ مذکور مقرر بوده رعایاء ناحیهٔ مزبور اورا ملك خوددانسته از سخن وصلاح حسابی اوبیرون رفته‌لوازم امرمذکوررا موافق معمول قدیم مخصوص او شناسند واحدی‌را بدوشریك و سهیم ندانندورسوم ملکی[1] اورا موافق معمول زمان اعلیحضرت خاقان جمجاه جنتمکان علیین آشیان و زمان نواب فردوس آشیان که درجزو معمول است مخصوص او دانسته رسانند و کلانتردارالسلطنهٔ تبریز دخل دررسوم ملکی مزبور نکرده توجیه و تخصیصی که واقع شود باسم‌ملك‌مزبور آنچه‌رسد ناحیهٔ ارونق باشد اطلاق‌نماید که مشاراليه در جزو موافق حق‌وحساب توجیه نموده محل بمحل رسد رساند و کدخدایان موجود ملك مذکور توجیه نماید و توجیهات را بخط ومهر او معتبردانند و در ینولا ملك مذکور عرض کرد که کلانتر تبریز اورا در ملکی‌ناحیهٔ مزبور تمکین نمیدهد و مانع‌رسوم اومیشود وقبل. از این رعایای ناحیهٔ مذکور عرض‌نموده حکم ماصر[ماضی ؟] شرف ورود یافته‌بود که چون رسوم ملکی ناحیهٔ‌مذکور از دفتر مشخص نمیشودملك علابیگ مذکور اگر رسومی در جزو معمول‌بوده ورعایاوملکان سابق نداده‌اندباز بهمان قاعده‌بارعایاعمل‌نمایدبنا براین‌مقرر فرمودیم که کدخدایان ورعایاء ناحیهٔ ارونق رسوم‌ملکی مزبوررا موافق آنکه درزمان شاه جنت‌مکان علیین آشیان و زمان نواب گیتی ستان بملکان میداده اند بمشار الیه واصل سازند و مضمون حکم نواب فردوس آشیان و حکم نواب همایون مارا که‌بر طبق آن‌صادر گشته من اوله‌الی آخره ممضی شناسند وموقوف ونعور [؟] ملك مشار الیه داد وستدنکرده لوازم امرمذکور را مخصوص‌اوشناسند. وظیفهٔ ملك مذکورآنکه بنوعی با رعایا سلوك نماید که از اوراضی و شاکرباشند و دعای خیر جهت نواب‌همایون ما حاصل نمایند درین باب قدغن دانسته‌هرساله حکم مجدد طلب‌ندارند وچون‌پروانچه بمهراشرف رسد اعتمادنمایند بعهدهٔو کلاء بیگلربیکی آذربایجان که امداد نمایند. بتاریخ شهر صفر سنه ۱۰۴۱.

شاردن قایل بدودستهٔ مهم اززمین‌هاست وآن عبارتست از یکی اوقاف و دیگری املاك‌خصوصی‌متعلق‌باشخاص. صفویه‌بسیاری از املاك را وقف‌مقاصد خیریه بخصوص وقف بقاع متبرکهٔ شیعه و ازهمه بالاتر آستانهٔ امام رضا [ع] در مشهد و خواهرش فاطمه [ع] درقم کردند. بعضی ازین املاك وقتی موقوفاتی بود که بخاندان صفوی‌پیش از آنکه درایران بسلطنت برسند تعلق

۱ـرسوم مِلکی یامشاید «رسوم ِملکی» یعنی« the dues from the property» [=رسوم حاصل از ملك].

داشت.[۱] شاید بتوان گفت که در زمان شاه‌عباس [اول] بیش‌از‌هر‌دورهٔ‌دیگر بعدهٔ املاك موقوفه اضافه شد. در سال ۱۶۰۶/۱۰۱۵ -۷ یا ۱۶۰۷/۱۰۱۶-۸ وی بر آن‌شد که «جمیع املاك و رقبات مکتسبهٔ خاصّه خودرا که ... قیمت عادله آنها زیاده از یك‌صدهزار تومان شاهی عراقی وحاصل آنها بعد ازوضع مؤونات زراعت بتسعیر وسط قریب بهفت هزار تومان‌میشد» با ابنیه گونا گونی که دراصفهان و حوالی آن داشت وقف چهارده معصوم کند. وی تولیت آنهارا بخود وپس ازخود بسلطان زمان اختصاص‌داد. بموجب مواد وقف نامه که شیخ بهاءِ الدین آنرا تنظیم کرد قرارشد که عواید اوقاف پس از وضع

۱ - در نسخه‌یی خطی که در کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی‌معروف به «صلوك وسجلات‌تیموری» ودر کتابخانهٔ بیوتات سلطنتی طهران موسوم به صریح الملوك است نوشته شده است که در ۱۰۱۱ (۱۶۰۲-۳) شاه عباس بهادر خان را ببلخ فرستاد و اودر آنجا وقف‌نامه‌یی یافت که بموجب آن تیمور بعضی املاكرا بر خاندان صفوی‌وقف کرده بود. درین‌سند صورتی از این‌املاك ذکرشده است‌منجمله املاك صفهان وهمدان وطالش‌وطارم که آنهارا «بزر حلال خودخریده‌وبذکوراولاد وقف‌حضرت سلطان‌خواجه‌علی نموده». نامهای سران عشایر‌مختلف وامیران‌متعدد و کدخداها و رؤسایی که صاحب این املاك بوده اند بر متن‌سند افزوده شده و ایشان تصدیق کرده‌اند که‌بی هیچ اجبارو اضطرار‌با رضایت کامل‌و درعین هوشیاری این املاك را فروخته اند. تاریخ ایـن معامله ۸۰۶ (۱۴۰۳ - ٤) ذکرشده است.

درین سند نوشته‌اند که پس ازآنکه خاقان اعظم این‌مواضع‌را از طریق‌شرعی خریدتولیت آنهارا‌باولاد ذکورسیدعلی منصوربن سیدجمال‌الدین‌بن سیدعلی منصوربن سیدجبرائیل الحسینی سپرد. اینان میبایست‌هرسال‌عواید اوقاف‌را جمع کنند وبخواجه‌علی‌بن‌شیخ‌صدر الدین موسی‌بن سلطان شیخ صفی‌الدین اسحاق‌بن سید جبرائیل الحسینی وفرزندانش بدهند.

همچنین فرمانهای دیگری دردست است که پس ازین تاریخ نوشته شده و متعلق بدوران صفویه است و بموجب آنها متولیان اوقاف سلسله صفویه در اردبیل ازمعافیت های گونا گون مالیاتی برخوردارشده‌اند (مثلاً نگاه کنیدبه کتاب‌حسین‌بن‌ابدال‌زاهدی‌یعنی «سلسلة‌النسب‌صفویه» (برلن،ایرانشهر، ۱۹۲٤- ۵، ص۱۰٤-۵وص۱۰۸-۱۰).

«حق‌التولیه» بر حسب اختیارو نظر متولی و بنا باقتضای زمان صرف شود.[۱]

گذشته از خاندان سلطنتی که بر وسعت زمین‌های وقفی میافزودند در صاحبان املاك خصوصی نیز این تمایل پیداشده‌بود که املاك خودرا وقف کنند. علت این امررا تا حدی باید درین حقیقت جستجو کرد که زمین های وقفی باندازهٔ سایرزمین‌ها غصب نمیشدومالکان با وقف کردن زمین‌های خود تاحدی موفق بحفظ آنها میشدند زیرا بدین طریق خودیا خانواده شان متولی اوقاف خود میگشتند ودرضمن میتوانستند قسمت اعظم عوایدآنها را بخود اختصاص دهند . البته‌قسمتی ازعواید راهم صرف مقاصدخیریه‌یی میکردند که املاك خودرا اسماً وقف آنها کرده بودند . ازین گذشته‌بموجب سفرنامهٔ شاردن بسیار کسان که ملك خودرا ازراه حرام بدست آورده بودند از ترس آنکه ازدست نرود وقف میکردند و بدین گونه امیدوار میشدند که غصب مال مردم از نظر اخلاقی عواقبی برای آنان ببارنیاورد ومکافات عمل گریبانگیرشان رانگیرد ودر ضمن از قسمت اعظم عواید موقوفه بهره مند میشدند . رویهمرفته شاردن در توضیح این‌معنی بتفصیل نمیکوشد . ازین گذشته مینویسد که اگر کسی زمینی‌را که‌ازراه حرام بدست‌آمده‌بودوقف یا تحت‌عنوانی باطل تصرف میکرد این عنوان پس ازیك‌سال از تاریخ تصرف بلاانقطاع زمین اعتبارمیبافت و هر گونه ادعائی نسبت‌بآن منتفی میشد.[۲] تولیت انواع مختلف اوقاف مانند تولیت اعتاب مقدس ظاهراً شغلی بسیار پر درآمدبوده است . عده‌یی انگشت شمار میخواستند که این مناصب‌ازدست‌آنان‌بدر نرود و ازین راه ثروتی عظیم بهم میزدند . شاه عباس ثانی این مقامات را مجدداً میان عده یی قسمت کرد و

۱ـ اسکندربیک ، تاریخ عالم آرای‌عباسی (طهران، چاپ سنگی ۱۸۹٦ ـ ۷[۱۳۱٤])،ص ۵۳٦ ؛ همچنین نگاه کنیدبه شاردن ، ج٦،ص۶۰.

۲ ـ شاردن ، ج ۵،ص ۳۸۱ .

کوشید تا بدین طریق موجب تجزیهٔ ثروتهای عظیم گردد .[۱]

فرمانی که در تاریخ ربیع الثانی ۱۰۷۳[۲] (نوامبر - دسامبر ۱۶۶۲) راجع بپرداخت مالیات دهقانان یکی از املاك موقوفه نوشته شده است نشان میدهد که غالباً زمین‌های وقفی را اجاره میداده اند . این سند مربوط است باوقاف غیاثیه[۳] که بعضی از آنها وقف خاص وبرخی وقف عام بود وحاکی از آنست که مقامات دیوانی در معامله با زارعان روش مزارعه را بمقاطعه یعنی مصالحه کردن بمبلغ مقطوع [وباصطلاح مبلغ «چکی» یا « یك قلم »] را رجحان میدادند . اینك متن فرمان :

چون قبل از این رفعت پناه کامران بیگ متولی بقعهٔ رفیعهٔ غیاثیه بعرض رسانیده بود که بهرجات [بمعنی بهره‌ها و سهم‌ها] وقفی بقاع غیاثیه که درهرمحل واقع است ازقرار هست و بود [یعنی مقدار واقعی محصول] وعشرحاصل مقرر است ورعایای بعضی محال وقفی اولادی و خیراتی بقعهٔ غیاثیهٔ مزبور بمجرد آنکه در سنوات سابقه میانهٔ متولیان وزارعان بمقطع [یعنی مال‌الاجاره مقطوع] قرار یافته بوده آنرا منظور داشته در ادای بهرجه واقعی تعلل می‌نمایند وحسب الفرمان قضا جریان ومثال دیوان‌الصدارهٔ سابق مقررشده بود که کدخدایان ورعایای محال وقفی بقعهٔ غیاثیه چون اجاره ومقطع سابق بفوت موجرو مستأجرین شرعاً باطل است وبنا بصرفه وغبطهٔ سرکار وقف به‌هست وبود عمل میشود میباید که همگی زارعان با متولی مذکور و متصدی سرکار وقف وناظران بقرارهست وبود عمل نموده بهرجه واقعی را موافق معمول آذربایجان سیما دارالسلطنهٔ تبریز ونواحی واصل متولی و ناظر متصدی گردانند که موافق شرط واقف و خطاب ومثال دیوان الصداره عمل‌نماید و بمقطع سابق مستند نگشته آنرا منظور ندارند و در این وقت کامران بیگ بدیوان الصدارة العلیة العالیه آمده استدعای مثال تأکید [کرد] بنابر این مقررشد که کدخدایان ورعایای محال وقفی بقعهٔ غیاثیه بنوعی که قبل ازین مقرر شد بعمل آورند بعهدهٔ شیخ الاسلام و گماشتهٔ بیگلربیگی عظیم الشأن ووزیر جلیل‌القدر آذربایجان که امداد شرعی بتقدیم رسانیده مجال تمرد خلاف شرع وحساب رعایا ندهند ونوعی نمایند که بهرجهٔ سرکاروقف ازقرارهست وبودواصل گردد ودرین‌باب اهتمام‌تمام لازم‌دانسته درعهده‌شناسند.

---

۱ - همان کتاب، ج۶، ص۶۳-۵ . ۲ - این فرمان متعلق است به آقای حاج حسین آقا نخجوانی

۳ - ظاهراً واقف غیاث الدین بن رشیدالدین بوده که بیشتر املاك خود را در آذربایجان وقف کرده بوده‌است . بموجب سندی که پس ازین نقل خواهدشد عمل واقف ابتدا در ۷۳۴/۱۳۳۳-٤ صورت پذیرفته است .

فرمان دیگری داریم که تاریخ آن ۱۶۸۹/۱۱۰۱ [1] وموضوع آن دعوی بر سر همان ملك است . درین فرمان نوشته شده است که محمدرحیم متولی ملك غیاثیه در «دارالسلطنه» تبریز بدیوان عالی یعنی «دیوان الصّداره» گزارش داده است که دربعضی اوقاف واقع در نواحی مرند منجمله شندوار [بکسر اول و سکون دوم و سوم] از توابع ارونق [بفتح اول و سوم وچهارم] میان متولیان سابق و بعضی از رعایـا «مقاطعه و اجاره قرار یافته بود الحال رعـایاء مزبوره همان را منظور داشته راضی بهست، وبود نمیشوند» لذا متولی مـزبور «درین باب استدعاء خطاب مستطاب عالی نمود و مستوفی موقوفات ممالـك محروسه تصدیق نموده که از قرار وقفیّهٔ مؤرخه بتاریخ شهرمحرّم الحـرام سنهٔ ۷۲۴ قراءِ مذکورهٔ فوق از جمله موقوفات بقعهٔ رفیعهٔ مزبوره و مـداخل سرکار مزبور ... ازقرار تعهد میرعادل و محمدابراهیم متصدیان سابق موقوفات» بوده است ولذا این ارزیابی را :

رعایا وزارعین باید قبول نمایند یا آنکه دست برداشته محل را بتصرف مباشرین داده که ضبط و نسق و توفیررا بعمل آورده از آن قرار بتنخواه ارباب حوالات نمایند بنابرین مقرر شد که کدخدایان و رعایاء محال وقفی مزبوره مستند باجاره ومقاطعه که دربعضی ازمنه با متولی سابق نموده باشند نشده بنا برصرفه و غبطهٔ سرکار وقف از قرار هست وبود عمل وبهرجه واقعی را موافق معمول ... آذربایجان خاصه دار السلطنه تبریز ونواحی ، واصل متولی ومتصدی سرکار موقوفات بقعهٔ مزبوره نمایند که موافق دستور العمل دیوان الصدارة العلیة العالیه بمصارفی که مقرر گرد مصروف دارند .

این سند چنین پایان مییابد :

بعهدهٔ وکلاء عالیجاه سردار لشکر ظفراثر و بیگلربیگی عظیم الشأن ووزیر جلیل القدر آذربایجان که امداد شرعی و حسابی بتقدیم رسانند ومجال تمرد و تخلف احدی از مضمـون

---

۱ ـ متعلق به آقای حاج حسین آقا نخجوانی است [درتاریخ تحریر این سطور چون اصل این فرمان در دسترس جناب ایشان نبود رو نوشتی از آن را مؤلف محترم بتقاضای بنده از لندن برایم فرستادند].

مسطور نداده نوعی نمایند که بهرجه واقعی سرکار وقف ازقرارهست و بود واصل مباشرین آن سرکار شود و چنانچه رعـایا و زارعین محال مزبوره را در مقابل سخن شرعی و گفتگوی حسابی بوده باشد بدیوان الصداره عرض نمایند که بدانچه مطابق شریعت مقدسه وموافق قانـون حق و حساب بوده باشد مقرر گردد که از آن قراربعمل آورند ودرین باب اهتمام تمام لازم دانسته هر ساله خطاب مجدد طلب ندارند ودرعهده شناسند . [محل مهرعالی دیوان الصداره] .

بعقیدهٔ شاردن املاك خصوصی متعلق باشخاص همان املا کیست که ۹۹ ساله بآنان اجاره داده میشد و در طی این مدت متصرفان بدلخـواه خود میتوانستند در آنها اقامت کنندیا آنها را بفروشند. پس از انقضـای ۹۹ سال اجاره نامهٔ دیگری برای همان مدت و در مقابل پرداخت مالیات یـك ساله مینوشتند . درمورد بعضی زمینها مالیات سالیانه یی نیز مقرر میشد.[۱] با اینهمه بایددانست که در واقع املاك خصوصی ظاهراً وجودداشته‌است وبعید نیست که شاردن درین عقیده‌یی که اظهار کرده بخطا رفته باشد و ممکنست که این نوع اجاره و استجاره منحصراً یا بطور عمده‌درمورد زمین‌های‌وقفی مصداق داشته‌است زیرا این نوع زمین‌ها در تاریخی که شاردن سفرنامهٔ خود را مینوشت در ایران نسبةً فراوان بود . اگر این نظردرست باشد ایـن‌راه و رسمی که شاردن از آن سخن گفته موافق با راه و رسم امروزست که زمین‌های‌وقفی‌را ۹۹ ساله‌اجاره‌میدهند،زیراچنین‌زمینهایی‌را‌رسماً واصطلاحاً نمیتوان فروخت .[۲]

شاردن همچنین مینویسد که تیولهای موروثی معروف به «سیورغال» را از محل اوقاف بـه خانواده های سرشناس مذهبی میبخشند . این تیولها نسلاً بعدنسل بموجب حق ناشی از مرور زمان بوراث میرسیده است [۳] . با اینهمه سیورغال‌ها منحصر به زمین های وقفی نبوده و تنها بخاندانهای مذهبی

۱ ـ شاردن ، ج۵،ص ۳۸۱ ـ ۲. ۲ـ نگاه کنید بفصل یازدهم . ۳ـ شاردن ، ج۶،ص۶۵.

داده نمیشده است بلکــه سیورغــالها را از محل زمینهای بایر یــا زمینهای خالصه [1] نیز عطا میکرده اند ومعمولاً دادن سیورغال متضمن اعطای پاره یی ازمعافیت های مالیاتی بوده است . ازین گذشته اصطلاح سیورغال در مورد وجوهی که از محل مالیات مملکتی باین وآن میداده‌اند بکارمیرفته‌است [2] . چنین مینماید که این سیورغالهارا پس‌ازمرگ صاحب اصلی آن میان وراث قانونی او قسمت میکــرده‌اند [3] مگر در مــواردی که حکومت آنرا پس میگرفت یاکسی آنرا غصب میکرد واین امرمیبایست درآن‌روزگاران‌غالباً اتفاق افتاده باشد .

ازین گذشته‌بایدانست که هرچندتیول اصلی رابعنوان «دایم» میبخشیدند و مأموران دیوانی را ازینکه هرسال فرمان جـدیدی از صاحب آن مطالبه کنند منع میکردند بااینهمه پس‌ازمرگ تیول داراصلی‌فرمان‌تیول‌محتملاً میبایست از طرف دیوان تأیید شود . [4]

۱ـ درفرمانی که بمناسبت‌اعطای‌سیورغالی بعنوان اعتمادالدوله محمد بیگ وزیرشاه‌عباس‌صادر شده‌است نوشته‌اند که‌وی بعرض رسانده است که بعضی زمین‌هارا باآب قناتی‌آبیاری میکند که از حوالی اصفهان‌میگذرد واگر این‌آب درنهر «مبارك» جاری شود محتملاً برای آبادکردن زمین های‌پشت‌هزارجریب‌کافی‌خواهد بود . ازینرومنبعد هرزمین بایری که اوآباد کند بعنوان سیورغال‌دایمی‌موروثی باوبخشیده‌خواهدشد واین‌سیورغالها ازپرداخت خراج معاف خواهد بود (نسخهٔ خطی متعلق بدکتر مهدی بیانی ، طهران) . با اینهمه شاید بتوان گفت که این زمین دراراضی موقوفهٔ یکی ازشاهان صفوی واقع بوده است .

۲ـمثلاً فرمان‌مورخ رمضان ۱۰۴۷ (ژانویه ـ فوریه ۱۶۳۸) منقول در فرمان مورخ ۱۰۶۷ (۱۶۵۶-۷) مقررمیدارد که بیست‌درصد ازمالیات سرانهٔ ارامنه سراسرآذربایجان که بمأخذ نفری ۶ دینار میگرفتند بعنوان‌سیورغال به میر نعمةالله عطا شود (نسخهٔ خطی متعلق بآقای حاج محمدآقا نخجوانی).

۳ـ همچنانکه در فرمانی که پیش‌ازین نقل کردیم مورد یافته است.

۴ـ هرچند تیول مذکور درحاشیهٔ ۱همین‌صفحه دایمی بوده است با اینهمه میان وراث اصلی اختلاف افتاده وبموجب فرمان مورخ شعبان۱۱۱۵ (دسامبر۱۷۰۳ـ ژانویه ۱۷۰۴)اعطای تیول تأیید شده ونام سید دیگری را براسامی وظیفه خوران افزوده‌اند. این فرمان متعلق‌است بآقای حاج‌محمدآقا نخجوانی .

کاملاً روشن نیست که اصطلاح سیورغال در چه مورد منحصراً بمعنی تیولهای ارثی وغیر ارثی ودر چه مورد منحصراً بمعنی تیولی بوده است که بجای حقوق ومواجب باشخاص میبخشیده‌اند. ازشاه اسماعیل فرمانی دردست داریم که درتاریخ ذوالحجه ۹۱۸ (فوریه ـ مارس ۱۵۱۳) بعنوان خواجه کمال ابوالفتح بن خواجه جمال الدوله، مفتش («مشرف») خزانهٔ سلطنتی صادر شده‌است. درین سند نوشته‌اند که هرقدر در آینده ملك اوآباد شود باز ازهرگونه مالیات ومطالبات معاف خواهد بود.[1]

بموجب این فرمان مبلغ ۳۸،۰۰۰ دینار تبریزی بعنوان سیورغال ازمحل روستای ویست [بروزن نیست] که جزو بخش مالیاتی گلپایگان بوده برای خواجه کمال الدین ابوالفتح مقررشده است. نوشته‌اند که باید حقوق دیوانی آن محل طبق تعهدات معمول برای «وکلای» صاحب تیول فرستاده شود و تیول ازمالیاتی که محصلان دیوانی بعنوان مالیات مستمر («مال الجهات») و مالیات زاید («اخراجات») وعوارضی که بموجب حکم یاجز آن گرفته میشود («عوارض حکمی وغیرحکمی») و «علفه وعلوفه وسلامی وسواری وپیشکش و چریك» وهمچنین انعام («حق السعی») محصلان مالیات («عمال») و «الاغ والام» وسایر «تکلیفات دیوانی ومطالبات سلطانی»[2] یا هر چه ممکن است از طریق مالیات بهراسم و رسم وصول کرد ـ ازهمهٔ اینها معاف باشد. ازین گذشته هر گاه برحسب اتفاق وبسبب ترقی عمران و آبادی تیول عواید آن افزون شود هیچ مبلغ اضافی ازین بابت نباید از وکلای صاحب تیول مطالبه شود وچنین مبلغی نباید چه بعنوان تقویم و چه بعنوان مساحت در صورت

۱ـ معلوم نیست که سیورغال‌را بعنوان تیول باو بخشیده‌اند یابجای حقوق ومواجب. اصل سند متعلق است بآقای حاج میرزاحسن انصاری. ۲ـ برای معانی این اصطلاحات رجوع کنید بفهرست لغات واصطلاحات.

مالیات منظور گردد .

درفرمان مورخ ۱۷۰۸/۱۱۲۰ شاه سلطان حسین که بمناسبت اعطای «مزرعه» دولت آباد و کیخسرو آباد (واقع درناحیهٔ جوشقان) بعنوان تیول موسی بیك قوللر آقاسی، بیگلر بیگی سابق آذربایجان صادرشده است [۱] جمله یی دیده میشود که پرمعنی است ، بدین مضمون که این اماکن بعنوان سیورغال و بمنظور اقطاع التملیك (نگاه کنید به ص ۸۲) با مالیات و عوارض آن بوی عطا شده است . این فرمان حکایت میکند که تیول مورد بحث دارای چهار قنات متروك بوده و چهارسالی پیش از آن موسی بیك دوتا از آنها را دایر کرده و دراحیای دوقنات دیگر کوشیده واین کاررا تقریباً بپایان برده است . ازین گذشته وی قصد دارد که درزمینی بایر قناتی احداث کند وازینرو درخواست کرده است مالیات و عوارض دیوانی زمین هایی که ازین قنوات مشروب خواهد شد بعنوان سیورغال موروثی باوبخشیده شود واگر مقومان مالیاتی دیوان دیدند که برمقدار محصول این دهات افزوده شده است مالیات آنجا را بیش از حد معمول تعیین نکنند . در مقابل این تقاضا بموجب این فرمان مالیات وعوارض دیوانی قناتهای قدیم وهر قنات جدیدیگری که ممکنست در محل احداث شود بعنوان سیورغال دایمی موروثی باو عطا میشود . مستوفیان عظام دیوان باید اینهارا سیورغال اوو اولاد اوشناسند ومالیات زایدولایتی («اخراجات مملکتی») و مالیات زاید و مطالبات دیوانی («اطلاقات دیوانی») خاصه اطلاقات دیوانی مخصوص سربازان پیاده و «پیشکش ها» و مخارج ایلچیان و غیره را از محل مالیات مشترك دهقانان («بنیچه») بپردازند و بهیچ وجه براتی بر آن سیورغال ننویسند وبابت «علوفه» و «علفه»

۱ ــ من سواد این فرمان را دیده ام نه اصل آنرا که شنیده ام در کیخسرو آباد است.

وجو وکاه وهیزم و طیور اهلی وعلیق و «بیگاری» وعوارض صید(«شکار» یاشاید «جیرهٔ شکار انگیزان ») و« طرح » و«دست انداز » و «الاغ» [۱] و «کبك» [۲] و «قراشوران » و سایرعوارض چیزی مطالبه نکنندو بهیچ بهانه متعرض « رعایا وبرزگران ومقنیان » یاعمال موسی بیگ نشوند و در هر امری از امور رعایای موسی‌بیگ که محتاج داوری باشد باومراجعه کنند و «حکام» و دیگران در آن مداخله نکنند. درین‌فرمان دوبارعبارت « بی دستور اصل » (تقویم اصلی‌مالیات) در مورد شرایط اعطای سیورغال بکاررفته است‌وظاهراً ازین‌نکته بخوبی‌پیداست که «سیورغال» الزاماً ازهمه مالیاتها معاف نبوده است . درین‌صورت چنین مینماید که صاحب‌سیورغال ناگزیر بود که کماکان مالیات اصلی را بپردازد اما ازپرداخت مالیات زاید معاف میشد . بعلاوه‌این شرط که همه مرافعات دهقانان برای‌رسیدگی باید به صاحب سیورغال ارجاع شود اهمیت بالنسبه‌فراوانی دارد (نگاه کنید به صفحات بعد).

ازین گذشته چنین مینماید که بعضی افراد را از پرداخت مالیات‌معاف میکرده‌اند و این« معافیت‌ها» «شخصی» بوده و بزمین‌آنان تعلق نمیگرفته است . واما کسانی که باکشاورزی سروکار داشتند زمینهایشان‌ازمالیات‌معاف بود . بموجب فرمان مورخ ۱۰۷۹/۱۶۶۸-۹ [۳] خانوادهٔ سادات انصاری خواه در تبریز باشند خواه در جاهای دیگر پیوسته از پرداخت هرگونه مالیات معاف اند . بنابرین دیوانیان را از گرفتن هرگونه مالیات و عوارض از خانوادهٔ مزبور منع کرده وبآنان فرمان داده اند که خاندان مزبور رابهر

---

۱ ـ برای‌معانی این اصطلاحات‌رجوع کنیدبه‌فهرست‌لغات واصطلاحات. ۲ ـ مقایسه کنید با آنچه درین باره در فصل هیجدهم خواهد آمد . ۳ ـ متعلق به آقای حاج حسین آقا نخجوانی .

نوع کسب و تجارت مشغول باشندمزاحم ومتعرض نشوند و پیوسته ایشان را ازمالیات مستمرو عوارض ومالیات زاید (« عوارضات و اخراجات و صادریات (کذا فی الاصل) دیوانی ») و « تحمیلات ولایتی » مانند«دوعشر وده یك و حد میانه» ومالیات سرانه(«سر شمار») ومالیات خانه («خانه شمار») وغیره معاف دارند.

زمین‌های موات برحسب جایی که در آن‌واقع شده بود یا بدیوان تعلق داشت یابشاه اماچون بقول شاردن شاه‌مالك همه اموال دیوانی بودهر گاه‌میخواست آنها را به زمینهای خالصه مبدل سازد چنین میکرد (بجای آنکه بگذارد حکام آنهارا بفروشند) . درصورتی که‌چنین زمینی مبدل بخالصه‌میشد مباشری بر آن‌میگماشتند و او ازطرف‌شاه زمین‌را تحویل‌میگرفت . ازینرو هرزمین بلا متصرف یا هرزمینی که عملاً آنرا تصرف کرده بودند اما حقاً نمیتوانستند تصرف کنند در هر نقطه از نقاط امپراتوری متعلق بشاه بود . اگر کسی میخواست خانه یی درزمینی بسازد که عملاً کسی آنرا تصرف نکرده بود و کسی‌هم‌نمیتوانست مالکیت خودرا نسبت‌بآن ثابت کندچنین زمینی را چنانچه متعلق بدیوان بودا زحاکم و مباشر درخواست میکرد و چنانچه خالصه بود میبایست تقاضای اورا بعرض شاه یا باطلاع عمال او در آن‌ولایت برسانند . بنا بقول شاردن اگر کسی موفق بگرفتن این گونه زمین‌ها میشد یا زمین‌را بی شرط و قید باو میبخشیدند یا مشروط بپرداخت حق سالیانه . بموجب شرایط مندرج در قانون مدنی این زمین ها را نود و نه ساله باشخاص اجاره میدادند و پس از انقضای این مدت مستأجر برای تجدید اجاره بهمان مدت نود و نه‌سال میبایست حقی بپردازد . اگر در طی مدت نود و نه سال مستأجر زمین را بدیگری میفروخت میبایست قباله را بمباشر ارائه کند و مختصر

حقی هم باو بپردازد تا اجارهٔ زمین از همان تاریخ بمدت نود و نه سال تجدید و بمستأجر جدید واگذار شود. اگر بدین گونه قول شاردن دربارهٔ واگذار کردن زمینهای موات به اشخاص درست باشد این مطلب اقوی دلیل خواهد بود بر اینکه مالك مطلق هر زمینی شاه بوده است. ازین گذشته اگر این نوع واگذار کردن زمین براستی مربوط به «زمینهای موات» بوده باشد این نکته دلیل بر آنست که درین مورد آشکارا بر خلاف شرع اسلام اعم از شیعه و سنی عمل میشده است. با اینهمه ممکنست که شاردن درین مورد خطا کرده باشد و شاید این گونه اجاره ها تنها منحصر بزمین های وقفی بوده‌است، زیرا این قسم زمین‌ها را کسی نمیوانسته‌است رسماً تملك کند.

شاید بتوان گفت که درواقع اجاره دادن املاك بخصوص در مورد زمین‌های خالصه ازرسوم معمول ومتداول زمان بوده‌است. درفرمانی که تاریخ آن ۹۶۶/۱۵۵۸-۹ است[1] وهمچنین در تذکرة الملوك بترتیب ذکری از «مستاجرین مزارع» مغانات [بضم میم] ومستاجرین محال اصفهان بمیان آمده است. سندیگری داریم که در تاریخ ۱۰۴۱/۱۶۳۱-۲ نوشته شده است ودربالای آن مهر شاه صفی اول[2] دیده میشود ومربوط بشکایتی است که «مستاجر» بعضی محال ارونق واقع در حوالی تبریز طرح کرده است بدین مضمون که مستوفیان بغلط پرداخت مزد جمعی ازمردم را بر آنجا حواله کرده‌اند. درین فرمان ادعای شاکی را مبنی بر اینکه اراضی مورد بحث از طرف محمد بیگ وقف شده و بتصدیق دیوان هم رسیده است تأیید کرده وجمعی را که صاحب برات بوده‌اند ازایذای «مستاجرین» منع کرده وبه بیگلربیگی نوشته‌اند که این رأی را اجرا کنند.

---

۱ - حسین بن ابدال زاهدی، ص ۱۰۵.

۲- این سند متعلق است به آقای حاج حسین آقا نخجوانی.

ادارهٔ زمین های خالصه‌یی که مستقیماً اداره میشد بعهدهٔ وزیر پایتخت [وباصطلاح وزیر اصفهان] بودووظیفهٔ او این بود که «محال خاصه» را چنان اداره کند که هیچ جا بدون گاوهای مورد لزوم («بی‌نسق»)[1] و نا مزروع نماند و آنچه بجهت زراعت ضرورست بعنوان بذرومساعده بمستأجر و رعیت بدهد و هنگام برداشت محصول پس بگیرد و برای مستغلات املاك خالصه که رعیت نداشته باشد رعیت بیابد و زراعت آنجا را توسعه دهد.

اگر نقصانی در محصول املاك خالصه روی دهد عمال دیوان باید باتفاق بر آورد کنندهٔ محصول («رباع») و «مساح» بمحال مربوط بروند وپس از بر آورد محصول وبعداز وضع سهم معمولی رعایا تتمه را بجهت «دیوان» ضبط کنند وبپرداخت حوالات دیوان اختصاص دهند.

از جمله وظایف «وزیر اصفهان» جمع کردن رعایا و تکثیر زراعت و تعمیر ابنیه وقنوات ومحافظت رعایاست تا از احدی برایشان جور و تعدی نرود.[2]

«مستوفی» اصفهان حواله مینوشت و اختصاص عواید [وباصطلاح اطلاق وجوهات]ومحصولاتی که وزیر اصفهان جمع وضبط کرده بودونیز تصفیهٔ حساب [وباصطلاح تشخیص محاسبات]رعایا بعهدهٔ او بود درماه نوامبر[یعنی قوس هر سال] «عمال» ومأموران دیوانی، میزان «تسعیر» را تعیین میکردند وحساب رعایارا می‌بستند وبآنان مفاصا حساب میدادند و درآن هنگام میبایست طومار احضار («طومار توجیه») مردانی که الاغ داشتند («مردان الاغ دار») ومردان

---

۱ - مینورسکی این کلمه را به neglected [یعنی متروك و مهمل] ترجمه کرده. اما بعقیدهٔ من بمعنی «واحدزراعت» یا «جفت» است. امروزروز نسق دربن معنی بکارمیرود. مثلا میگویند فلان ده بفلان قدر نسق تقسیم میشود یا استعداد فلان قدر نسق دارد.

۲ - تذکرة الملوك، ورق ۷۲ الف - ۷۳ الف[ص ۴۴-۴۶ چاپ دبیر سیاقی].

بیـلدار وغیره بوسیلهٔ مؤدیان مالیات تهیه‌شود .[۱]

ظاهراً عده‌یی‌از زمین‌ها نیز تحت نظارت «وزیر سرکار انتقالـی» بوده و چنین مینماید که اینها عبارت بوده است از زمین های خالصه و موقوفـه که بکسانی اجاره یا انتقال‌داده بودند و اما سبب نظارت او بر زمین هـای مزبور این‌بود که تکثیر زراعت و تعمیر ابنیه‌وقنوات در املاك خالصه‌ووقفی از جمله وظایف این وزیر بود . همچنین میبایست در محافظت مـؤدیان (مؤدیان مال‌الاجاره؟) بکوشد تا احدی جبرو تعدی‌بر ایشان نکنند . دیگر از وظایف او اداره کردن املاك‌و زمین‌های مزروع وسرپرستی باغها و املاك غیر منقول («مستغلات») و آسیاها و«قناتها» بود و قرار برین بود که«وجه ریع هرمحل بمهرو اطلاع مشار الیه ازرعایا و مستأجران باز یافت» شود . وی میبایست از مالیات ابواب جمعی خود آنچه بـذر و مساعده و اعانـهٔ نقدی [و باصطلاح مؤنت زراعت] لازم بـود بدهقانان هر محلی که «بی نسق و نا مزروع» بود بدهد وبهنگام برداشت محصول وجه مساعده و مؤنت را باز ستاند . وظیفهٔ او این‌بود که برای‌هر محلی که‌رعیت نداشت رعیـت بهمرساند و آنانرا بزراعت‌زمین‌بگمارد. وظیفهٔ اودرمورد نقصان‌یافتن‌محصول هرمحل شبیه وظیفهٔ وزیر املاك خالصه بود .[۲]

از جمله وظایف‌یکی از مستوفیان مخصوص ، رسیدگی بحساب‌این گونه املاك بوده است . نوشتن حواله و تعیین مالیات محصولات و تصفیه محاسبات

---

۱ ـ تذکرة الملوك ، ورق۸۲ الفـب[چاپ دبیرسیاقی ص۵۰ـ۵۱] .مینورسکی تسعیر را به Prices [یعنی‌قیمت ها]ترجمه کرده اما بعقیدهٔ من‌بهتراسست که به« Conversion rate » [یعنی‌نرخ‌تسعیربمعنی عام‌کلمه] ترجمه‌شود زیرا مقصوداز‌تسعیر آن‌بوده که سهم‌موردمطالبه‌مالك یا دیوان را از جنس بنقد مبدل کنند.

۲ ـ همان کتاب ورق۷٤الفـب[چـاپ دبیر سیاقی ، ص٤٦] .

رعایا وجمع «وجوهات دیوانی ووقفی» نیز ازوظایف او بوده‌است. همچنین «تسعیر» ماه قوس را «عمال» و مأموران دیوانی موافق رسم («دستور») معمول مشخص میکردند و پس از تفریغ حساب رعایا مفاصاحساب [بمهر مستوفی] بآنان میدادند.[1]

از آنجا که غالباً درمیزان غله نقصان جزئی یاکلی روی میداد و مالیات ارضی هم بیشتر عبارت بود ازسهمی که دیوان ازمقدار غله موجود میبرد ازینرو تعیین مقدار محصول سالیانه امری مهم بشمار میرفت و در اصفهان این‌کار بعهدهٔ مأمور مخصوصی بود که «ریّاع» خوانده میشد. وظیفهٔ او این بود که درحضور محصلان مالیات وسایرمأموران، محصولات محال اصفهان را درهرسال که مقرر میشد بازدید کند و ببیند که اگر دیوان درآن محل‌سهم («چهاریك‌نسق»؟) دارد برآن مالیات ببندند. اما اگرمحصول بعضی‌زمین ها دچار آفت ارضی و سماوی میشد درین صورت یابنا برین بود که ریّاع آنها را بازدید کند و یا مجبور بود که این کار را انجام دهد و مقصود ازین عمل آن بود که تا حدی زمین آفت زده را از مالیات معاف کنند. وی میبایست نمونه‌یی‌ازحاصل درحضور مأموران‌مزبور بگیرد وسپس «عمّال» ازآن قرار همهٔ‌محصول را برآورد کنند وابواب جمع رعایا ومؤدیان را معین گردانند تا پس ازآنکه بتصویب وزیر دیوان اعلی رسید اجرا گردد.[2]

«اوقاف تفویضی[3]» تحت نظارت «صدر خاصّه وعامّه[4]» بود. اوقاف محال اصفهان‌را وزیر مخصوصی که معروف به «وزیر فیض‌آثار» بود اداره

---

۱ ــ همان کتاب، ورق ۷۵ ب ــ ۷۶ الف [چاپ دبیرسیاقی، ص۴۶ ــ ۴۷].

۲ــ همان ورق ۸۳ الف ــ ب [چاپ دبیرسیاقی، ص ۵۱].

۳ــ یعنی اوقافی که پادشاه وقت‌متولی آنهابود (نگاه کنید به‌پیش‌ازین،ص۲۲۲ــ۲۲۳).

۴ــ تذکرة‌الملوك، ورق۴ب [چاپ دبیرسیاقی،ص۲].

میکرد و وظیفهٔ او این بود که ببیند آیا املاك و زراعات بنسبت استعدادی که دارند کشت و زرع میشوند یا نه. بعلاوه میبایست درآبادی باغها و «مستغلات» وآسیاها وقنوات مراقبت کند. مقدار برآورد شده محصول محال (یعنی دهات اصفهان و زمینهای «خاصه») ومستغلات و همچنین عواید دیگری که از موقوفات سرکارمزبور بدست میآمد از رعایا ومستأجران بمهر و اطلاع وزیر وصول میشد و ازطرف او بمصارف مقرر میرسید. وظیفه این وزیر آن بود که «حسن سعی خودرا در آبادی محال و تکثیر زراعات حاصل سازد»[۱].

ادارهٔ امور اوقاف در ولایات با مستوفی مخصوصی بود. همهٔ «وزراء و مستوفیان ومتصدیان ومتولیان ومباشرین موقوفات خاصه» وموقوفات «دیوان ممالك» میبایست محاسبه خودرا برای ممیزی به «دفتر موقوفات» تسلیم کنند[۲]. دفتر موقوفات دارای مستوفی مخصوصی بود که ازجمله وظایف او رسیدگی بحساب رعایا ومستأجران وصدور مفاصا حساب برای آنان بود[۳]. ازبعضی موقوفات «حق التولیه» و «حق النظاره» در وجه «صدر اعظم» میگرفتند[۴].

۱ـ همان کتاب ورق ۷۱ الف ـ ب [چاپ دبیرسیاقی، ص۴۵]. ۲ـ همان کتاب ورق ۷۱ب ـ ۷۲ الف [چاپ دبیرسیاقی، ص۴۴]. ۳ـ همان کتاب ورق ۸۱ب ـ ۸۲ الف [چاپ دبیرسیاقی ص۵۰]. ۴ـ همان کتاب، ورق ۸۵ الف ـ ب [چاپ دبیرسیاقی، ص۵۳. درضمن دوست فاضل آقای مسعودرجب نیا مرا باین نکته متوجه کردند که درزمان صفویه عنوان صدراعظم که مؤلف محترم به Chief Minister ترجمه کرده وجود نداشته است. مستندمؤلف عنوان «صدور عظام» است که در صفحه ۵۳ تذکرةالملوك (چاپ دبیرسیاقی) آمده است و حال اینکه عظام درینجا در معنی صفتی بکار رفته ومقصود از صدور عظام همانا صدر خاصه وصدرعامه است که درصفحهٔ ۲ همان کتاب نیز صریحاً بآن اشاره شده است. اصولاً عنوان «صدراعظم» درهیچ جای تذکرةالملوك بکارنرفته است واستاد مینورسکی درحواشی وتعلیقات

←

در دورهٔ صفویه تغییر مهمی در وضع قضات و حدود احکام « عرفی » یا محاکم عادی حاصل شد . پیش ازین سلسله یعنی در دورهٔ سلجوقیان محاکم شرعی را درچهارچوب دستگاه حکومت گنجانده بودند اما فقط در زمان صفویه بود که محاکم شرعی وقضات را تابع مقامات غیر مذهبی یعنی محاکم عرفی وسلسله مراتب شبه نظامی که در رأس آن « دیوان‌بیگی » قرار گرفته بود کردند[۱] . شاردن مینویسد که چندین قرنست که ازنفوذ قضات بتدریج کاسته شده است . بنظر مینورسکی کاستن اختیارات قاضی را با ایجاد مقاماتی نظیر صدر وشیخ‌الاسلام ازقوه بفعل آوردند[۲] . ازین گذشته دیوان بیگی برهمهٔ محاکم شرعی‌نظارت داشت وبعنوان قوهٔ مجریه محاکم شرعی[۳] عمل میکرد . شاردن عقیده دارد که بینونتی میان حدودیاقلمرو قوانین مکتوب (یعنی‌احکام‌قرآنی) باحدود یاقلمروقوانین‌عادی (یعنی «عرفی») وجود نداشته‌است زیرا « دومی‌چون‌ازاولی قوی‌ترست‌بدون‌احساس کمترین‌مقاومتی بر آن تفوق میبابد[۴] » . بنا بقول شاردن قوانین جزائی یکسره خارج از حدود اختیارات‌محاکم « شریعة » است[۵] .

ادارهٔ امور محلی باکدخدایان بود که ظاهراً مسؤول وصول مالیات و عوارض بودندوبرسکنهٔ دهات نوعی‌ریاست‌داشتند . یکی‌ازفرمانهای شاه‌عباس

← خودبرهمان کتاب نه تنهابچنین عنوانی‌قائل نشده است بلکه صریحاً مینویسد : «درزمان قاجاریه ... لقب اعتمادالدوله متروك شد وشاغل‌آن مقام لقب صدر اعظم گرفت وبدین ترتیب با صدری که شاغل مقام روحانی بود ... بکلی تمایز وجدائی‌یافت ». (سازمان اداری حکومت صفوی یاتحقیقات وحواشی‌وتعلیقات استاد مینورسکی برتذکرةالملوك، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، ص۸۴)].

۱ــ همچنین‌نگاه کنیدبهمان کتاب،ص۱۱۰،۱۱۹. ۲ــ تذکرةالملوك،ص۱۱۱[سازمان اداری‌حکومت‌صفوی ،ص ۷۵] . ۳ــ همان کتاب، ص۱۱۹. ۴ــ شاردن ، ج۶ ، ص ۷۵. ۵ــ همان کتاب ، ج ۵ ، ص ۹۸.

اول[1] که تاریخ آن ۱۵۹۸/۱۰۰۶ است وبعنوان یکی از ملاکان فارس بنام شیخ شهباز بن شیخ حیدر صادر شده بدین مضمونست:

فرمان همایون شد آنکه چون شیخ شهباز ولدشیخ حیدر معروض داشت که مدت مدید است که اباً عن‌جد درقصبه اقلید متوطن است ودرآنجا بعمارت وزراعت وآبادانی مشغول‌استو جزوی بنیچه در قریه ماردیجه[2] دارد واز عهدهٔ مال‌وجهات‌آن نیز بیرون میاید و کدخدایان قریه مذکور تکلیف بردن او بدانجا مینمایند بنابرین مقرر فرمودیم که کدخدایان قریهٔ مذکور چون‌مشارالیه اباً عن‌جد درقصبه مذکورمتوطن است وحکم اعلیحضرت خاقان جمجاه جنت مکانی علیین‌آشیانی نیزدرین باب شرف ورود یافته واز عهدهٔ مال وحقوق دیوانی خود که در آنجا دارد بیرون می‌آید تکلیف بردن او بدانجا ننمایند ومزاحمت نرسانند عمال قصبهٔ مذکور بعلت اخراجات وعوارضات خلاف حکم از بیگار وشکار وغیر ذلك بهراسم ورسم که بوده باشدحواله واطلاقی برمشارالیه واقوام اوننمایند. بعهدهٔ حاکم فارس که امداد نماید و هرساله حکم مجدد طلب ندارند. شهر جمادی‌الثانی سنه ست والف

میزان مالیات‌ارضی که ازمردم میگرفتند ومأخذی که ازآن قرارمالیات را حساب‌میکردندکاملاً روشن نیست. تیولها درپاره‌یی ازموارد،اما نه‌درهمه موارد از پرداخت مالیات ارضی بخزانهٔ مملکت معاف بود و هرچه تیول‌دار مالیات میگرفت بخود او تعلق داشت. بیشك از املاك خالصه و موقوفه بجز مواردی که بالاخص آنهارا ازپرداخت مالیات معاف کرده بودند چیزی‌بعنوان مالیات ارضی ودرمورداملاك‌دستهٔ‌اول‌مال‌الأجاره میگرفتند. بنا بقول صاحب لبّ‌التواریخ (تاریخ تألیف‌آن ۱۵۴۱ [۹۴۸]است)روش مالیاتی اوزون حسن[3] تا روزگاری دراز پس از مرگ او همچنان معمول بود[4]. شرف بدلیسی مولف تاریخ کردی معروف به شرفنامه مینویسد که این‌روش مالیاتی درزمان

۱ـ این فرمان متعلق است به‌آقای حاج محمدآقا نخجوانی. ۲ـ این‌کلمه را مؤلف با اظهارتردید بازونچه خوانده‌است (مترجم). ۳ـ نگاه کنید به‌پیش‌ازین، ص۲۰۵.

۴ـ هینتز، مجله‌آلمانی مؤسسه شرقی، فصل اول (۱۹۵۰)، ص۱۷۷. همچنین‌نگاه کنید به مینورسکی، نشریهٔ‌مدرسه‌مطالعات شرقی‌وافریقائی،شماره۱۰ (۱۹۴۰ـ۲)، ص۱۴۲،حاشیه۳.

تألیف کتاب یعنی ۱۵۹۶ [۱۰۰۵] هنوز معمول بوده است[۱] . با اینهمه باید گفت که دراینجانیز بظن‌غالب اسلوب‌مالیاتی ازمحل‌تامحل‌فرق میکرده است و احتمال ندارد که روش اوزون‌حسن را درهمه ولایات بکار بسته باشند . از آنچه پیش‌ازاین گفتیم‌چنین‌برمیآید که‌دربعضی‌مواردمالیات‌ارضی‌عبارت‌بوده‌است‌ازیك‌چهارم‌محصول . بنابقول‌آلساندری، طهماسپ‌بن‌اسماعیل (۹۳۰-۸۴/ ۱۵۲۴-۷۶) نسبةً از مردم کمتر مالیات میگرفته است . وی چنین مینویسد:

از محصول زمین همچون گندم ودیگر غلات یك هفتم عاید شاه میشود واز تاکستانها و چراگاهها از هر ۱۰۰۰ ارچی[۲] [(؟ کذا)] زمین سالیانه ۶۰ شاهی که بپول ما میشود چهار سیکوین[۳] وخرده‌ای. این ارچی مقیاسی است که در بین آنان معمول‌است‌وهر کشتزاری ممکنست که بیش از ۱۰۰ ارچی باشد (پس ۱۰۰۰ ارچی برابر میشود با ۹ کشتزار و باین‌ترتیب مردم بابت‌هر کشتزار نیم‌دوکات[۴] واندکی کمتر میپردازد) :....در موردچهارپایان سالیانه ۱۵ بیستی‌بابت هر۴۰ گوسفند میپردازند که بپول ما میشود ۳لیره[۵] و۱۵ سولدی[۶] و اما بابت چهار پایان نرسالیانه ۱۰ بیستی تأدیه میکنند که بپول ما میشود ۲ لیرو ۱۰ سولدی.[۷]

بااینهمه معقول نیست اگر تصور کنیم که‌روش‌یك‌نواختی درسراسر کشور برقرار بوده است .

گاه‌گاه مردم رابعلت فقر ناشی از بلاهای‌آسمانی یا علل‌دیگرازمالیات معاف میکردند چنانکه در ۱۵۰۳/۹۰۹-۴ شاه طهماسپ فرمانی صادر کردو

۱- بنقل هینتز از شرفنامه ، چاپ و .ولیامینوف - زرنوف V.Veliaminof-Zernof (سن پطرزبورگ ، ۱۸۶۰-۲)، ج۲،ص۱۲۰. مقررات («دستور») اوزون حسن در تذکرةالملوك نیز نقل شده و بموجب آن در بعضی موارد مالیاتی بابت مواجب « صاحب جمع رکابخانه » وصول میشده است (ورق ۱۰۰ب) [چاپ دبیرسیاقی،ص۶۵]. ۲- Orchi

۳- Sequin [مأخوذ از«سکه» عربی‌وآن نوعی مسکوك بوده که درونیز رواج داشته و ارزش آن معادل با ۹ شیلینگ و۴ پنس بوده‌است] . ۴ - Ducat [وآن‌نوعی مسکوك طلا بوده که در قدیم در غالب ممالك اروپایی رایج بوده‌است] . ۵- Lire [که همان «لیره»است] . ۶- Soldi ۷- وقایع نامه راهبان کرملی درایران ، ج۱، ص۵۲.

بموجب آن مردم طالقان را از « خمس نساجی و مواشی و مراعی » بسبب عدم استطاعت آنان معاف کرد و به «حکام و تیولداران وداروغه‌ها و کلانتران و کدخدایان» فرمان‌داد که‌ازین بابت‌چیزی ازاحدی نگیرند. به «مستوفیان دیوان » نیز حکم شد که معاف بودن مردم طالقان رااز مالیات دردفاترخود ثبت کنند . خود فرمان‌را هم برسنگ نقر و درمحل نصب کردند[۱] .

در اصفهان مالیات آب نیز میگرفتند . بگفتهٔ شاردن زمین ها و باغهای اصفهان و حومهٔ آن سالیانه در هر جریب ۲۰ سل[۲] بابت آب رودخانه بشاه میدادند و نرخ مالیاتی آب چشمه کمتر بود [۳] میراب یکی از مأموران مهم بشمار میرفت و درینجا باز باید از قول شاردن بگوییم که گذشته از وجوهی که زیردستان برای میراب وصول میکردند ٤۰۰۰ تومان درآمد شغل‌او بود[٤] . وظیفهٔ اوتعیین سرپرست نهرها («مادی‌سالار») [۵] وتنقیه « انهار وجداول » و « رساندن آب زاینده رود بتمامی محال اصفهان » بود که ازآن مشروب میشد . دیگر از وظایف او این بود که نگذارد « رعایای محل‌درباب حقّابه بردیگری‌تجاوز کنند» ونگذارد که ازطرف«اقویابرضعفا درباب حقابه زیادتی شود ». وی میبایست بدعوای ارباب و رعایای هر محل دربارهٔ حقّابه رسیدگی و تصمیم خودرا با تصویب «وزیرو کلانترومستوفی» اجرا کند.[٦]

۱ـ آرشیوهای وزارت دارائی ، طهران شماره ۷۳۰ ، ص٤‌۳۵ـ۵　　۲ـ Sol

۳ـ شاردن،ج٤، ص۱۰۰ـ۱.　　٤ـ همان کتاب،ص۱۰۰.　　۵ـ برای‌معنی‌کلمه مادی که امروز روز نیز دراصفهان‌مصطلح است رجوع کنید بفهرست لغات و اصطلاحات(مترجم).

٦ـ تذکرة‌الملوك،ورق۸۱ الف‌ـ ب [چاپ‌دبیرسیاقی،ص۵۰]. مینورسکی‌چنین ترجمه‌میکند: رسانیدن «آب‌زائده»(یعنی‌آب‌زاید surplus water)زاینده‌رود... امابنظرمن«آب‌زائده رود» اشتباه‌کاتب‌است واو«آب‌زاینده‌رود» راچنین‌نوشته‌است. وظیفهٔ میراب تقسیم‌آب‌بوده‌نه‌تقسیم‌آب ←

کسانی که بمدت یکسال یابمدتی طولانی‌تر تیول بآنان داده‌میشدوهمچنین صاحبان سیورغال مشمول پرداخت عوارض مخصوصی بودند . این مطلب از آنجا روشن میشود که محل قسمتی ازحقوق بعضی مأموران را عبارت از عوارض یا سودی میدانستند که تیولداران وصاحبان برات سالیانه (« همه سالـه ») و سیورغال میپرداختند . این نکته واضح و روشن نیست که گرفتن این گـونه رسوم منحصر بهنگام صدورفرمان اعطای‌تیول‌وسیورغال بود یا اینکه هرسال وصول میشد ، شاید پاره‌یی ازرسوم‌رامانندآنچه به‌مهردارمهرهمایون‌میدادند سالی یك‌بار میپرداختند وسایر رسوم‌را مانندآنچه به« مستوفی‌الممالك » و « صاحب توجیه » تعلق میگرفت هرسال وصول میکردند . درتذکرة‌الملوك رسومی که تیولداران میپرداخته اند وبالغ بر ۱۶/۴۲ درصد عواید سالیانـه تیول‌هامیگشته ودر «دیوان» ثبت شده بوده است بشرح ذیل‌آمده است:[۱]

(بقرار تومانی چند دینار)

بوکیل دیوان اعلی	۳۵۷
بوزیر دیوان اعلی	۳۳۰

⟵ زاید چه‌درین صورت‌احتمال گفتگوودعوی‌درمیان‌نیست‌بلکه‌اگر آب‌برای‌رفع‌نیازمندیهای گوناگون اراضی‌کافی نباشد یا کفایت آب موکول بتقسیم دقیق باشد آنوقت است که مرافعه برپامیشود . بعلاوه او جملهٔ « گفتگو و دعوایی که . . . ارباب و رعایای هرمحل‌بایکدیگر داشته باشند » را چنین ترجمه میکند « گفتکو و دعوای ... میان مالکان («ارباب»)ودهقانان محل . . . ». بنظرمن‌ترجمهٔ این جمله باید چنین باشد « گفتگو و دعوای میان مالکان و دهقانان یك محل با مالـکان ودهقان محل دیگر برسرآب » . آب زاینده رود نخست میان مواضعی که ازآن مشروب میشد تقسیم میشد (وهنوز میشود) و سپس میان اراضی هرمحل . ازآنجا که مالکان زمین‌های خودرا براساس مزارعه زراعت میکردند اختلافی میان ایشان و رعایای خودشان حاصل نمیشد و حال آنکـه اختلاف میان مردم محلات مختلف بروز میکرد چنانکه امروزهم حال بدین‌منوال است .

۱ـ همان کتاب ، ص ۸۵ـ۹۳.

بناظر دفترخانه	۷
بمهردار مهر همایون	۲۶۰
بمهردار مهر شرف نفاذ	۳۱۵
بدواتدار احکام	۲۵
بدواتدار ارقام	۲۵
بداروغهٔ دفترخانه	۷ ۱/۲
بمستوفی الممالك	۴۵
بمجلس نویس *	۲۰۰
بضابطه نویس	۱۱ ۱/۴
بصاحب توجیه	۱۱ ۱/۴
به آوارجه نویس ولایت عراق و آذربایجان وفارس وخراسان	۱۱ ۱/۴
بلشکرنویس	۲۵
بسرخط نویس	۸
بدفتردار	۳ ۳/۴

* متناوباً ازقرار تومانی ۲۵ دینار بمنشی الممالك (تذکرة الملوك، ص ۵۳، حاشیه ۵) .

کسانی که تیول «لشکری» داشتند بجای مواجب و رسوم سابق الذکر یا علاوه بربعضی از آنها ـ اما بظن غالب نه همهٔ آنها ـ حقوق و عوارضی که بالغ بر ۳/۵ درصد عواید یك ساله تیول آنان میشد بشرح ذیل میپرداختند :

(ازقرار تومانی چند دینار)

بوزیر قورچی ها وغلامان وتفنگچیان و توپچیان	۲۰۰
بمستوفی قورچی ها وغلامان وتفنگچیان وتوپچیان	۱۰۰
بصاحب توجیه	۵۰

چون بسیاری از تیولهای لشکری موروثی بود احتمال دارد که این رسوم را اگر هر سال نمیگرفتند لااقل هنگامی وصول میکردند که تیول بعنوان میراث بکسی منتقل میشد .

در تذکرة الملوك از رسومی یاد شده که در هر تومان ۱۱$\frac{۱}{٤}$ دینار بوده وقسمتی از مواجب « آوارجه نویس معدن » را تشکیل میداده است . درینجا نیز باید گفت که درست معلوم نیست که این رسوم را همهٔ تیولداران میپرداخته اند یا تنها کسانی که در تیول آنان معدن کشف میشده است .

رسوم ذیل به براتهای سالیانه (« همه ساله ») تعلق میگرفت :

(ازقرار تومانی چند دینار)

بوکیل دیوان اعلی	۲۳۸
بوزیر دیوان اعلی	۲۲۰
بوزیر دفترخانه	٤$\frac{۲}{۳}$
بمهردار مهر همایون	۱۳۳$\frac{۱}{۳}$
بمهردار مهر شرف نفاذ	۱۵۷$\frac{۱}{۲}$
بدواتدار احکام	۱۶
بدواتدار ارقام	۱۶
بداروغهٔ دفترخانه	۵
بمستوفی الممالك	۳۰
بمجلس نویس*	۲۰۰
بضابطه نویس	۷$\frac{۱}{۲}$
بصاحب توجیه	۷$\frac{۱}{۲}$
بهآوارجه نویس ولایت عراق و آذربایجان وفارس	۷$\frac{۱}{۲}$

بلشکر نویس ۱۶ $\frac{۲}{۳}$

بسرخط نویس ۵ $\frac{۱}{۳}$

بدفتردار ۲ $\frac{۱}{۲}$

* یابتناوب ۱۶ $\frac{۲}{۳}$ دینار بمنشی‌الممالك

جمع این رسوم تقریباً بالغ بر ۶ر۱۰ درصد عواید تیول یك‌ساله‌بود بشرحی که در دیوان ثبت کرده بودند.

همچنین صاحبان سیورغال رسوم ذیل را میپرداختند:

(ازقرار تومانی چند دینار)

بوکیل دیوان اعلی ۷۱۴

بوزیر دیوان اعلی ۷۱۴

بناظر دفترخانه ۱۴

بمهردار مهر همایون ۵۲۰

بدواتدار احکام ۵۰

بدواتدار ارقام ۵۰

بداروغهٔ دفترخانه ۱۵

بمستوفی الممالك ۹۰

بمنشی‌الممالك ۵۰

بضابطه نویس ۲۲ $\frac{۱}{۲}$

بصاحب توجیه ۲۲ $\frac{۱}{۲}$

باوراجه نویس ولایت عراق وآذربایجان وفارس یا خراسان ۲۲ $\frac{۱}{۲}$

بلشکرنویس ۵۰

بسرخط نویس ۱۶

بدفتردار ۷ $\frac{1}{2}$

جمع کل مبلغ ، نمایندهٔ تقریبی ۲۳/۲۸ درصد عواید تیول یك ساله است بنحوی که در « دیوان » ثبت شده بوده است . شاید هر تیولداری همه رسوم را نمیپرداختنداست وچون تیول دائمی بود مبلغی را که تیولداران بابت این رسوم میپرداختندیك کاسه وبرای یکبار بودودر واقع این کار نوعی سرمایه گذاری بشمار میرفت . « صدر اعظم[1] » ۱۵ درصد کل سیورغالها را میگرفت[2] و شاید این مبلغ سالیانه بوده است .

با اینهمه از آنچه گفتیم نباید چنین فرض کرد که رسم اعطای تیول در سراسر امپراتوری یکسان بوده است و نباید پنداشت که هر تیولی بیك نوع مخصوص از انواع تیولها تعلق داشته است . چنانکه سابقاً اشاره کردیم درست معلوم نیست که آیا ازهر تیولی همهٔ رسوم را میگرفتند یانه- درواقع چنین احتمالی دربین نیست- همچنین این نکته واضح و روشن نیست که رسوم مزبور را هنگام صدور فرمان اعطای تیول میگرفتند یا هنگام تجدید آن یا درمواقع معین یا اینکه هرسال وصول میکردند . درینجا هم باید گفت که شاید روشهای مختلفی معمول بوده است . اگر فرض کنیم که رسوم راهنگام صدور فرمان اعطای تیول یا درموقع تجدید آن میگرفته اند این نکته مارا متوجه عبارتی میکند که کراراً در اسناد رسمی بآن برمیخوریم ومضمون آن اینست که تیول « دائمی » است و هرسال محصلان مالیات و سایر مأموران مطالبهٔ فرمان جدید نخواهند کرد . بازپسین سخن آنکه نباید چنین پنداشت

۱- صفت «اعظم» که مؤلف محترم درینجا بکاربرده زائدست، نگاه کنید به ص ۲۳۷ حاشیه ٤ (مترجم).

۲- تذکرة الملوك، ورق ۸۵ الف -ب [چاپ دبیرسیاقی ، ص ۵۳]. متن مبهم است وبرای جمله مورد بحث قراءات دیگرمیتوان قائل شد مانند « ده درصد یاپنج درصد» [عشر یا ده نیم] و « ده یك (یعنی عشرزمینی که بسیورغال داده نشده است) وپنج درصد [عشروده نیم] همهٔ سیورغالها».

که صاحبان تیول وسیورغال منحصر بکسانی بودند که پیش ازین باز نمودیم.
هم نباید انگاشت که بدهی آنان منحصر باین رسوم بوده است و بس .

قطعِ نظر ازتغییراتی که معمولاً روی کارآمدن یك سلسلهٔ جدید باعث میشود (یعنی جانشین شدن هواداران و مأموران «رژیم» جدید هواداران ومأموران «رژیم» قدیم‌را) ،درزمان صفویه مهمترین تغییری که درترکیب طبقهٔ زمین‌دار پدیدآمد عبارت بود ازاینکه برعدهٔ زمین های متعلق بطبقات روحانی بمراتب افزوده شد . شاید آنان در ابتدا این زمینهارا بعنوان « متولیان اوقاف » یا از طریق تیولهای موروثی یا سیورغالها دراختیار خود داشتند اما بمرور دهور بسیاری ازین زمینها مبدل باملاك شخصی شد . در بعضی نواحی کشور خاصه آذربایجان و اصفهان طبقات روحانی کماکان یکی ازعوامل مهم طبقهٔ زمین دار را تشکیل میدادند .

ازجزئیات اوضاع و احوال دهقانان اطلاعات مختصری دردست داریم بنا بقول شاردن از زمینهای پیرامون اصفهان بابت هرجریب ۳۰ اکو[1] (۶،۶۰۰ دینار یا ۰/۶۶ تومان) وصول میشد.[2] بعبارت دیگر بجای روش مزارعه که بقول شاردن درسایرجاها معمول بود ، زارعان بهرهٔ مالکانه‌را به‌نقد میدادند . این اختلاف بیشك بسبب آن بود که زمین های پیرامون اصفهان بیشتر بکشت تره بار اختصاص داشت یعنی محصولی که فوراً دربازار شهر بفروش میرسید . بگفتهٔ شاردن در هرجا که روش مزارعه متداول بود مالك همه یانیمی از کود وآب را برحسب قرارداد فراهم میکرد و زارع زمین را میکشت وبذرمیافشاند وغله را درومیکرد . همه مخارج کشت و زرع بازارع بود . طرفین حاصل را قسمت میکردند ومالك بسته بوضع زمین ازیك چهارم

۱- écu ۲- شاردن ، ج۵ ، ص ۳۸۴ ؛ تذکرةالملوك ص۲۱.

تا نصف آنرا برمیداشت . بطورکلی پس از وضع مقدار بذر یك سوم محصول بمالك میرسید و این ترتیب هم در املاك شخصی معمول بود و هم دراملاك خالصه . سهم مالك از درختان میوه دار ازنصف تا دوثلث و از درختان عادی دوثلث بود.[1] کمپفر[2] بتفصیل بیشتری درین باب سخن میگوید ومینویسد که اگر درمحال اصفهان شاه بذر وآب را فراهم کند وزارع تهیه گاوو کود و انجام دادن کارهای عادی وبیگاری را بگردن گیرد یك سوم حاصل بزارع میرسد . اگر شاه گاو و وسایل کشت و زرع را فراهم کند وازبیگاری چشم بپوشد سهم زارع تایك‌چهارم تنزل می‌یابدواگرعامل‌کارراهم‌شاه‌برعهده گیرد درین‌صورت‌سهم‌زارع‌ازیك هشتم تجاوزنمیکند . به بیان درست تر باید گفت که‌قراردادا‌خیر بهیچوجه مزارعه‌بشمار نمیرود وسهم یك‌هشتم درواقع‌حکم مزدی را دارد که درقبال‌کار بزارع داده میشود . درمورد برنج و ارزن وپنبه ولوبیا و شنبلیله و خربوزه و کدو سهم زارع حتی اگر همه مخارج کشت و زرع را تحمل میکرد ، دوپنجم بود . از تریاك یازده بیست و هشتم سهم میبرد . بابت محصولات صیفی زارع سهم مالك را بپول نقد و ببهای روز میپرداخت و ۱۵ درصد نیز بدان میافزود . بابت محصولات شتوی زارع سهم مالك را بجنس میداد . بعلاوه درهر ۱۰۰ من $1\frac{1}{2}$ « محمودی » میپرداخت. ازین گذشته شاه بابت قیمت کل محصولات ۲ درصد نقد میگرفت.[3] بعقیدهٔ شاردن درمورد روش مزارعه مالك پیوسته ببدترین وجهی با زارع معامله میکرد وشاردن بشرح نیرنگهای فراوانی میپردازد که بقول وی مالکان‌برای

۱ـ شاردن ، ج ۵ ، ص ۳۸۴ . ۲ – E. Kaempfer ۳ ـ ۱ . کمپفر ، روش بیگانگان درسیاست و طبابت و تداوی در پنج بخش . Amoenitatum Exoticarum politico -physico--medicarum fasciculi V (لمگو Lemgo ۱۷۱۲) ، ص ۹۱ (بنقل از تذکرةالملوك) .

گرفتن بهرهٔ بیشتر از زارعان بکار می‌بستند. مینویسد که دهقانان نسبةً در رفاه بسر میبرند وپس‌ازمقایسهٔ اوضاع و احوال دهقانان ایران با اوضاع و احوال دهقانان حاصلخیزترین نواحی اروپا باین نتیجه میرسد که دستهٔ اول روزگار خوشتری دارند.

میگوید که دهقانان ایران درهمه جا زیورهای نقره و گاهی طلابرخود میبندند. لباس خوب میپوشند و کفشهای خوب بپا میکنند. درخانه ظروف واثاثهٔ (؟ شاید مقصود او فرش بوده است) خوب دارند ودرآن واحدمأموران حکومت با آنان بدرفتاری میکنند. ازین گذشته درهمه جا خاصه در املاك خالصه واملاك اعیان دهقانان را مجبور به بیگاری میکنند وبدینگونه باری سنگین بردوش آنان مینهند.[۱]

۱- ج ۵، ص ۳۸۶-۹۲. شاردن مینویسد که درزمان سلطنت شاه سلیمان (۱۶۶۷-۹۴ [۱۰۷۷-۱۱۰۵]) از میزان ثروت و بذل وبخشش مردم بمقداری عظیم کاسته شد و این وضع باتنزل ارزش نقره توأم گشت. وی بسخن خود ادامه میدهد و میگوید که بزرگان مملکت در همه‌جا ازمردم اخاذی میکنند (ج۳،ص۲۹۲).

فصل ششم

افشاریّه یا برزخ میان دو سلسله

ظهور قاجاریّه

پس از سلطنت شاه عباس دوم (۱۰۵۲–۷۷/۱۶۴۲–۶۷) شاهنشاهی صفوی روبزوال نهاد. در دورهٔ سلطنت شاه سلطان حسین (۱۱۰۵–۳۵/۱۶۹۴–۱۷۲۲) افغانها در ۱۱۳۵/۱۷۲۲ بسر کردگی محمود افغان علم طغیان برافراشتند و اصفهان تخت گاه صفویه راتسخیر کردند.

دوران سلطهٔ افغانهاتنهابسبب خرابی‌یی که خاصه دراصفهان وحوالی آن ببارآوردشایان‌توجه‌است وچنین‌مینماید که‌احتمالاً درهنگام‌محاصرهٔ اصفهان بسیاری‌از اوراق ودفاتردیوانی ازمیان رفته باشد. ازینرواگر استنباط کنیم که‌امر اداره کردن زمین ومالکیت زمین لااقل درناحیهٔ اصفهان و نه جاهای دیگر دچاراختلال بسیارشده است بخطارفته‌ایم. در۱۷۲۹[۱۱۴۲] اصفهان را ازدست‌افغانها بدرآوردند و بصفویه سپردند ونادرشاه، طهماسپ رابرتخت نشاند و چند ماه بعد افغانها رانزدیك شیرازشکست داد. در۱۷۳۲ [۱۱۴۵] نادرطهماسپ را بنفع پسرخردسال اوعباس ازسلطنت خلع کرد ودر ۱۷۳۶ [۱۱۴۹] زمام‌قدرت راخود رسماً بدست گرفت.

ازنظرتاریخ زمین‌داری واداره اموراراضی دورهٔ افشاریه اهمیت‌فراوانی ندارد وموجب تغییرات وتحولات دیرپائی دربن‌باره نشده است. ظاهراً میل غالب برین بوده است که در ادارهٔ امور تیولها و سیورغالها نظارت دقیقتری کنند وآنهارا ازصاحبانش پس‌بگیرند. درفرمانی که تاریخ آن محرم۱۱۴۶/

ژوئن - ژوئیه ۱۷۳۳ می باشد مقرر شده است که مالیات تبریز را میرزا محمد شفیع[1] «منشی سرکار ایالت» تبریز وصول و بمقتضای مصلحت خرج کند. در فرمان چنین آمده است:

مقرر داشتیم که مالیات دیوانی دارالسلطنهٔ تبریز ونواحی را اعم از تیولات بیگلربیگیان عظام و همه سالجات قدیمهٔ عساکر نصرت فرجام وسیور غالات ووجوهاتی که بضبط وزراء آذربایجان مقرر بوده و محصولات خالصجات وحاصل رقبات ومستغلات وقفی واقعه در دارالسلطنهٔ مزبوره و نواحی اورا حسب الواقع بامداد عالیشان اعزی لطفعلی بیگ نایب دارالسلطنهٔ تبریز وصاحب اختیار کل آذربایجان بحیطه ضبط و استخلاص در آورده بمصارفی که عالیشان اعزی مشارالیه تصدیق نماید حواله ومهمسازی نموده ...

بموجب این فرمان میبایست در امر مالیات «دیوانی» بیش از پیش توجه شود و همچنین محاسبهٔ دادوستد دیوانی و غیر دیوانی (یعنی کشوری و لشکری؟) حکام و عمّال [= محصلان] هر ولایت از ولایات آذربایجان بتصویب او برسد و وی موظف بود که حساب دخل وخرج را در دفاتر ثبت کند و باحدی اجازهٔ حیف ومیل ندهد. درازای این خدمت از آغاز سال ۱۷۳۲/۱۱۴۵ مبلغ ۵۰ تومان مواجب دروجه او مقرر شده بود. ازین گذشته مقرر بود که جزئی عوارض [= «رسوم جزء»] که بمواجب منشیان اختصاص داده شده بود دریافت کند. این فرمان مقرر میدارد که میرزامحمد شفیع باید دومنشی یا نویسنده نگاه دارد و بهریك ده تومان مواجب بدهد تا اورا درکارها یاری کنند. وی موظف بود که همه مالیات دیوانی را از مؤدیان و مستأجران تمام و کمال دریافت کند. حاکم و «وزیر» ومحصلان مالیاتی مراغه وعبدالرزّاق خان «ضابط» ارومیه و حکام وعمّال ولایات آذربایجان میبایست محاسبات خودرا بتصویب اورسانند و حساب همهٔ مالیاتهایی را که بمزایدهٔ عمومی (معاملات) گذاشته شده بود بوی ارائه کنند و مستوفیان و کاتبان «سرکار ایالت» و «وزارت» تبریز دفاتر

۱- وی پس از آن مستوفی تبریز شد (نگاه کنید به: تاریخ وجغرافیای دارالسلطنه تبریز، ص ۲۸۱-۲).

[=«نسخه‌جات»] قدیم هرمحل را باو تحویل دهند تا آنکـه هیچ برات یا حواله مربوط بعواید مملکتی یامالیات ازقلم نیفتد.

آنان حق نداشتند که حواله‌یی بعهدهٔ خزانه بنویسند مگر بااجازهٔ او و میبایست کاملاً تابع او باشند. «وکلا و کدخدایان ومالکان و ارباب ورعایا و اصحاب جمع وبنیچه [=مؤدیان مالیات انفرادی یا دسته جمعی] ومستأجران ومؤدیان ومحصلان مالیات دیوانی و محصولات اوقاف» میبایست بموجب این فرمان عمل کنند ومستوفیان آن را دردفاترخود بثبت رسانند.[۱]

قسمتی از مواجب سپاهیان نادر را نقـد میپرداختند چنانکه در فرمان دیگری که تاریخ آن نیزمحرم ۱۱۴۶/ژوئن ـ ژوئیه۱۷۳۳است به لطف علی بیگ «نایب» تبریز ووالی‌آذربایجان دستور داده شده است که مالیات پس‌ـ افتادهٔ تبریز را مطابق دفاتر موجود تحصیل و مواجب قشون آذربایجان را بمدت شش ماه‌تأمین کند. ازین گذشته تحویل داران (ضابطان) درستکار در قراچه‌داغ و هشترود و گرمرود و گاورود و مرند و خوی و چوراس [باشباع ضمه درواو] وسلماس بکارگمارد تامالیات این‌نقاط راتمام و کمال وصول کنند و آنچه بمصرف قشون رسیده یا صرف مـواجب سپاهیان شده است گزارش دهند.[۲]

چنین مینماید که نادرشاه بطورکلی «امرای» خودرا ازتحصیل ملك ومال منع میکرده است. فرمانی ازنادرشاه بعنوان سهراب‌بیگ وزیرهرات صادر شده است که درآن نادرپس ازاشاره باین که مهراب‌بیگ برای خود درقلعهٔ هرات بناهائی ساخته است میگوید که او یعنی خـود نادرشاه پیوسته «خانه بدوش» است ومهراب‌بیگ حق‌ندارد که درآنجازمینی رامالك شود. ازینرو

۱ـ نگاه کنیدبه: تاریخ‌وجغرافیای‌دارالسلطنه‌تبریز، ص۲۷۸ـ۸۰.   ۲ـ همان کتاب، ص۲۸۰.

بمهراب بیگ فرمان میدهد که ابنیه جدید وحمام و املاکی که او در «دار-السلطنهٔ هرات» وتوابع آن مالك شده است بملکیت دیوان درآورد واملاك خودرا محدود بخانه‌یی کند که باید درآن بسر برد و اوقاتی را که پیش‌ازآن صرف بدست‌آوردن ملك وآب می کرد وقف امورمملکتی کند.[۱]

با اینهمه باید دانست که دوران فرمانروائی نادر چندان کوتاه بود و گرفتاریهای خارجی ودر آن‌واحد دائمی او بقدری بود که نتوانست راه ورسم تیول دادن را دگرگون کند. از نظر تقسیم زمین‌ها و ادارهٔ امور مالیاتی اهمیت عمدهٔ این دوره مربوط بسیاستی است که وی نسبت باوقاف و ایلات درپیش گرفته بود. شاید بتوان گفت که اوبیش ازسلاطین‌سلف سیاست اسکان عشایررا دنبال کرد زیرا در پاره‌یی از موارد میخواست در سرزمین هائی که تازه تسخیر کرده بود ساخلو برقرار کند. ازین گذشته قصد اواز اتخاذ این سیاست‌آن بود که احتمال طغیان و عصیان سر کشان کمتر گردد. در ۱۷۳۰ [۱۷۴۳] فرمان داد که ۵۰،۰۰۰ الی ۶۰،۰۰۰ خانوار از عشایر آذربایجان و عراق‌عجم وفارس بخراسان کوچ کنند[۲] ودرسال ۱۷۳۲[۱۱۴۵] ۶۰،۰۰۰تن ازابدالیان‌حوالی‌هرات‌رابمشهدونیشابور ودامغان کوچ داد.[۳] درهمان‌سال ۳۰۰۰ خانوار از عشایر هفت‌لنگ بختیاری را بخراسان فرستاد.[۴] در ۱۷۳۶[۱۱۴۹]پس ازفرونشاندن آتش‌شورش بختیاریها عدهٔ دیگری ازعشایر هفت لنگ راباعده‌یی ازعشایر چهارلنگ که‌بالغ بر۱۰،۰۰۰خانوار میشدند به جام خراسان کوچ داد[۵] هنگاهی که نادرشاه در۱۷۳۲ [۱۱۴۵] بتفلیس رسید۶۰۰۰ خانوار از گرجیانی راکه باوی‌دشمن بودندبخراسان‌تبعید کرد[۶].

۱- «منشآت» (اوراق‌آن‌شماره گذاری‌نشده‌است). ۲- L. Lockhart ل. لاکهارت نادرشاه (لندن۱۹۳۸)، ص ۵۱-۲. ۳ - همان کتاب، ص ۵۴. ۴ - همان کتاب، ص۶۵. ۵ - همان کتاب،ص ۱۱۰. ۶ - همان کتاب، ص۹۱.

ظاهراً نادرشاه وجانشینانش مانند شاهان سلف ایـلات وعشایر را بیشتر بوسیلۀ خانها اداره میکردند . در۱۱۵۹/۱۷٤٦–۷ نادرشاه علی‌صالح خان را بریاست ایل هفت لنگ منصوب کرد .[۱]

هنگامی که نادرشاه در ۱۷۳٦ [۱۱٤۹] تخت و تـاج را پذیرفت شرط کرد که مذهب سنّت جانشین مذهب شیعه که مذهب رسمی مردم ایران در زمان صفویه بود گردد . در آخرین سال سلطنت خود فرمانی صادر کـرد و اوقاف را از مردم گرفت وباید بخاطر داشت که در دورۀ صفویه بر شمارۀ اوقاف بسیار افزوده شده بـود . در نتیجۀ صدور ایـن فرمان عدۀ معتنابهی از اوقاف را از مردم تحویل گـرفتند و آنها را بانضمام املاك خالصه در دفاتر ثبت‌اراضی که پس‌ازآن معروف به«رقبات نادری » شد وارد کردند.[۲] درمواردی که واقف یامتولی ازمتنفذان بود موقوفه رادرواقع تسلیم نمیکرد اگرچه اسم آن دررقبات نادری ثبت شده بود . سایر متولیان از ترس آنکه اوقاف تحت تولیت آنان راغصب نکنند ازارائه وقف‌نامه امتناع میورزیدند و واین‌نکته بدیگران فرصت میداد تااین موقوفات رابنام خود ثبت کنند . از این گذشته مستوفیان نمیتوانستند کـه از ثبت این گونـه املاك بعذر موقوفه بودن ابا ورزند زیرا فرض‌قضیه این بود که نادر همه موقوفات راغصب کرده است . گفتیم که نادرچون میخواست اوقاف را از دست مردم خارج کند این کارسبب اختفای‌مالکیت حقیقی‌آنها شد . حال باید دانست که گذشته ازین در

۱ – سرداراسعد ، تاریخ بختیاری (؟ طهران ، چاپ سنگی) ، ص ۱٤۸ – ۹ .

۲– انصاری ، تاریخ اصفهان(طهران۱۳۲۲.ق) ص۳۷ . مثلادهات‌متعددی که درحومۀشیراز و مرودشت بود وجزء موقوفات سادات آتشی بشمارمیرفت مبدل بخالصه شد(فسائی،ج،۲ص٤٦). پس ازآن بسیاری ازاین زمینها «اربابی» شد (اربابی یعنی املاك متعلق بعمده مالکان). همچنین موقوفات مختلفی که درحومۀ نیشابورقرارداشت ومتعلق به دسته‌یی ازسادات بودمبدل بخالصه‌شد(همان کتاب، ص۸٦) .

تعیین مالکیت حقیقی بسیاری از اوقاف اصفهان مشکل دیگری بروز کرد و آن اینکه در قضیهٔ غارت اصفهان بدست افغانها دفاتر اوقاف سوخت.[1] باری نادر پیش از آنکه بتواند فرمان خودرا دربارهٔ اوقاف کاملاً اجرا کند کشته شد. جانشین او علیقلی عادل شاه فرمان مزبور رالغو و بعضی از املاك مغصوب را به مردم پس داد.[2] با اینهمه سرجان مالکم که تاریخ خود را در آغاز قرن نوزدهم تألیف کرده است مینویسد که تمام این املاك را هرگز بمردم پس ندادند.[3] در هرحال درین مطلب کمتر میتوان تردید داشت که در فاصلهٔ سالهای آشفتهٔ میان انقراض سلسلهٔ صفوی و استقرار قدرت قاجاریه بسیاری ازاملاك موقوفه یابتصرف حکومت درآمد یا مبدل باملاك شخصی شد. مثلا بنا بقول یکی از ثقات عواید موقوفات آستان قدس رضوی که در پایان دوران صفویه بالغ بر ۱۵۰۰۰ تومان خراسانی یا ۳۰۰،۰۰۰ روپیه میشد در ۱۸۲۱–۲ [۱۲۳۷–۱۲۳۸] به ۲۰۰۰ الی ۲۵۰۰ تومان خراسانی یا ۴۰،۰۰۰ الی ۵۰،۰۰۰ روپیه تنزل یافته بود.[4]

سلطنت نادر جز رنج و محنت ثمری برای مردم نداشت و برای اثبات خلاف این مدعی دلیلی در دست نداریم. مخارج لشکرکشی‌های دائمی او از محل مالیاتهای گزاف و باجهای سنگین تأمین میشد. مثلاً در ۱۷۳۶ [۱۱۴۹] که در صدد برآمده بود دوباره قندهار راتسخیر کند چنان مردم کرمان رابینوا کرد که تا هفت هشت سال پس از آن دچار قحط شدند.[5] ازین گذشته در فوریه

۱– انصاری، ص۷۷–۸۰. ۲–همان کتاب، ص۳۹. ۳– تاریخ ایران.

۴– ج. ب فریزر J.B.Fraser ، داستان سفر خراسان Narrative of a Journey into khorasan (لندن ۱۸۲۵)ص۴۵۵ . درحدود ۱۸۹۲ [۱۳۰۹] عواید اوقاف آستان قدس رضوی بنابقول کرزن Curzon عبارت بوداز ۶۰،۰۰۰ تومان و ۱۰،۰۰۰ خروارغله (ایران ومسألهٔ ایران Persia and The Persian Question (لندن ۱۸۹۲)، ج۲،ص۴۸۹) .

۵–لاکهارت،ص۱۱۲.

۱۷۳۸ [۱۱۵۱] مردان و زنان کرمان را وادار کرد که برای او از کرمان تا قندهار حمالی کنند زیرا چهارپایان بارکش درلشکر او کم بود.[۱]

اُتو[۲] که در ۱۷۳۷ [۱۱۵۰] ازبغداد باصفهان سفر کرده است مینویسد که حال و روز دهقانان و عامهٔ مردم خوب نیست و پس از اینکه در ۱۷۳۹ [۱۱۵۲] ببغداد بازمیگردد خبر میدهد که وضع آنان خراب‌تر شده است.[۳] اما در طی این احوال مشهد که نادر آنرا تختگاه خود میشمرد درحدود سال ۱۷۴۱ [۱۱۵۴] شهری آباد بوده است.[۴]

امنیت درعهد نادر ظاهراً تاحدی بیشتر شده بود ومردم نسبةً با اطمینان خاطر سفر میکردند چه نادر کدخدای هر دهی را مسؤول شکایات وحوادث قلمرو خود کرده بود.[۵] اما در ضمن مناطق سرحدی مانند زمان صفویه دستخوش خرابی وغارت بود خاصه درنقاطی که اقلیت‌های مذهبی ساکن بودند. من سینیور دومی نیك سالوانی[۶] درنامهٔ مورخ ۱۱ دسامبر ۱۷۴۶ [۱۱۵۹] دربارهٔ نخجوان چنین مینویسد:

پس ازآنکه (نادرشاه) همه مردان سرشناس راکشت دیدگان جهان بین ایشانرا برکند و زنان وفرزندانشان را بسپاهیان فروخت وپس ازآنکه همه ستوران خاص شخم زدن را ازآن اقلیت مذهبی بازگرفت وتمام غلات رابجهت مصرف سپاه بجنگ آورد مردم‌را درزیر بارمالیاتی که‌دادنش برای آنان امری محال بود بستوه آورد وبروزسیاه نشاند ومانند کرم‌هالخت وبرهنه کرد .... سپس بدسته‌های منظم یاپراکنده به کلات که دورترین سرحدات خراسانست کوچ داد.[۷]

پس از زوال دولت افشاری ایران در سالهای آخر سلطنت کریمخان زند (۱۱۶۳-۹۳/۱۷۵۰-۷۹) که مرکز قدرتش درشیراز بود از صلح وآرامشی نسبی برخوردارشد. چنین مینماید که درروزگار او رؤس مسائل مملکت‌داری

۱- همان کتاب، ص۱۱۶. ۲- Otto ۳- همان کتاب، ص۱۸۰-۱.
۴- همان کتاب،ص ۱۹۷. ۵- وقایع نامهٔ راهبان کرملی،ج ۱،ص ۶۰۲.
۶- Mgr. Dominic Salvani, O P. ۷- همان کتاب، ص۶۲۰.

تغییرناپذیر ماند ومانند زمان نادر میل غالب برین بود که مملکت مستقیماً به‌وسیله مأموران دیوان اداره شود و سنت قدیم مبنی بر اعطای تیول بسر کردگان سپاه احیا نگردد. بموجب فرمانی که کریمخان در ذوالحجهٔ ۱۱۷۷/ژوئن ۱۷۶٤ بمناسبت انتصاب نجفقلی‌خان بمقام بیگلربیگی تبریز صادر کرده وی مأمور تحصیل مالیات شده است. ازین گذشته وی مأمورشده است که امور کشاورزی راسروسامان دهد و آن ولایت را آباد کند و «رعیّت» را بنوازد و یاغیان‌و گردنکشان راگوشمال دهد و راهزنان را دفع کند و دست قوی‌رااز‌ضعیف وفقیر کوتاه گرداندوبا «رعایا» بنیکی رفتار کندوآنانرا گرد آورد (مانع‌ازپراکندگی‌آنان شود). باوحکم شده است که بخصوص باعشایر شقاقی و سایر عشایر آن سامان شفقت ورزد و آنانرا در مساکن اصلی خود مستقرسازد وکاری کند که بکشت‌وزرع مشغول‌شوند وبخدمتگزاری‌پردازند. درخاتمه فرمان اعیان ورعایا وبرزگران وتمام سکنهٔ تبریز وتوابع آن و همچنین خوانین ورؤسای قبایل رامجبور باطاعت ازو کرده‌اند.[۱]

ابدال‌خان که پس‌ازپدرش صالح بیک بریاست ایل هفت‌لنگ نائل‌آمده بود باشرایطی که اندکی‌نظیر شرایط حکومت‌نجفقلی‌خان‌بود بحکومت عراق‌عجم منصوب شد. فرمانی که باین مناسبت از طرف کریمخان صادر شد بنام شاه اسماعیل صفوی(میرزاابوتراب)بود. بموجب این‌فرمان وصول‌مالیات رابعهدهٔ ابدال‌خان گذاشته و او را موظف کرده‌اند که بتمشیت زراعت و رتق و فتق امور ولایت ووصول مالیات‌وجمع کردن رعیت(یعنی‌ممانعت‌از پراکنده‌شدن آنان) مشغول‌شود وسالیانه۷۰۰ تومان حقوق برای اومعین کرده‌اند.[۲]

۱ـ نگاه کنیدبه: تاریخ وجغرافیای دارالسلطنه‌تبریز، ص۱۷۳ـ٤.

۲ـسردار اسعد، ص ۱۵۲ـ٤.

مرگ کریمخان (۱۷۷۹/۱۱۹۳) منجر بدورهٔ دیگری از هرج و مرج وسرانجام ظهور آقامحمدخان قاجار مؤسس سلسلهٔ قاجاریّه شد یعنی سلسله‌یی که تاسال ۱۹۲۵ میلادی [۱۳۴۴ ه.ق] سلطنت کرد. قاجاریه ازایلات ترکی بودند که یکی از شاهان صفوی شعبه‌یی از آنها را در استرآباد ساکن کرده بود. پس‌از مرگ کریمخان، آغامحمدخان، قاجارهای مازندران‌را متحد کرد و تحت‌فرمان خودآورد و پس‌از مرگ علیمردان‌خان (برادرزادهٔ کریمخان) بعراق لشکر کشید. بتدریج براثر کامیابی‌های پیاپی که گاهی نیز دچار وقفه میشد وی حمایت زعمای متعدد زمان را بخود جلب کرد و بر دامنهٔ فتوحات خویش افزود و سرانجام مرکز قلمرو خود را از مازندران به‌طهران منتقل کرد.

هنگام ظهور او بوی بهبود از اوضاع بمشام نمیرسید. سران عشایر جاه‌طلب بودند و بعصیان و غارت خو گرفته بودند و راضی نبودند که بهیچ قدرتی گردن‌نهند. براثر غارتهای‌مکرر قراء و قصبات ویران شده بود و مردم بروز سیاه افتاده و دربدر شده بودند. در راهها فی‌الواقع امنیت نبود وتجارت روبزوال نهاده‌بود.[1] پس نخستین‌کارمهم آغامحمدخان باز گرداندن نظم و انتظام درمملکت وتا اندازه‌یی ایجاد امنیت بود[2] و درین‌کار تاحدی

---

۱ ـ مالکم، تاریخ ایران، ج۲،ص۱۸۲ ـ ۳.

۲ ـ درزمان سلطنت جانشینانش امنیت راهها از چیزهائی‌بود که مردم بسیارآرزومیکردند. این کار بعهدهٔ مامورانی‌بود که «راهدار»خوانده‌میشدند وبقول موریه Morier [همان کسی که کتاب حاجی بابا را باو نسبت میدهند] «بطور کلی مأموریت خودرا چنان باخشونت و درنده‌خوئی‌انجام‌میدهند وچندان ازمردم اخاذی‌می کنند که‌همه مسافران بآنان‌لعنت و نفرین می‌فرستند ... کمتر میتوانندراههارا حفظ‌وحراست کنند زیرا پاسگاههای آنان‌چندان ازهم دورست که نمیتوانندبسرعت با هم ارتباط‌پیدا کنند اما عموماً باوضع‌مملکت‌کاملا آشناهستند

←

توفیق یافت وهمینکه‌امنیت بیشتر شداندك بهبودی‌دروضع دهقانان پدیدآمد.
بنیاد قدرت او لشکر بود و چنین می‌نماید که وی‌این‌سیاست‌را دنبال‌میکرده
است که مواجب سپاهیان بپول‌نقد پرداخت شود و نمیخواسته‌است که سیاست
واگذار کردن عواید اراضی و اعطای تیول بسپاهیان را از سر گیرد. اما
جانشینان‌اوروش‌اعطای‌تیول‌را هم به‌مأموران لشکری و هم بمأموران کشوری
در پیش گرفتند. بااینهمه قسمت‌اعظم مالیات مملکتی‌را درعهدآغامحمدخان
بمقاطعه میگذاشتند[1]. آغامحمدخان مردی نسبةً مقتدر و فعّال بود وترس
ازمجازات‌او تاحدی مانع از اخّاذی حکام و دیگران ازمردم میشد ودردوران
سلطنت او تاحدی مملکت آباد شد. بااینهمه جانشین او فتحعلی‌شاه پیش از
آنکه بتواند براریکهٔ سلطنت مستقرشود ناچاربقلع وقمع عده‌یی از یاغیان
شد.[2] بعلاوه این امر تاحدی در طرز حکومت فتحعلی شاه مؤثر افتاد.

← وشایدخود بادزدان‌همدست‌اند واگربخواهند میتوانندلانه‌آنان‌را کشف کنند». (داستان دومین‌سفر ایران A Second Journey through Persia، (لندن۱۸۱۸)،ص۶۹-۷۰).
ازطرف دیگر تانکوانی Tancogne چیزی درمذمت راهداران اوائل قرن‌نوزدهم نمیگوید و مینویسد: «درایران راهزن بسیار کمیابست و امنیت راهها بعهدهٔ سپاهیانیست که آنانرا راهدار میخوانند درآن واحد عوارض گمرگی و شهری‌را وصول میکنند. دسته‌هائی ازین راهداران درفواصل معین‌دیده میشوند که آنانرا بپاسبانی گماشته اندتا بتوانند درمواقع خطر بهم‌یاری کنند. مسافرانی‌راکه مظنون باشند بدقت تفتیش‌میکنندو بسیار مایل‌اندکه وظایف خودرا بخوبی انجام‌دهندزیرا درمحلی که‌امنیت‌آنجا بآنان سپرده‌شده است اگردزدی‌وراهزنی روی‌دهد هر یك از راهداران شخصاً مسؤول‌است. (داستان سفر ایران واقامت در طهران Narrative of a Journey into Persia and Residence at Teheran (لندن۱۸۲۰)، ص۲۳۷-۸).

۱- دراواخر دورهٔ قاجاریه مشاغل دولتی را بمقاطعه میگذاشتند. «عباس میرزا هنگامی که والی‌آذربایجان بود کوشید که رسم فروختن مقام حکومت را بکسی که بیش از دیگران پول میداد براندازد(موریه، داستان سفردوم ایران،ص۲۴۰-۱).

۲- مالکم،تاریخ‌ایران، ج۲،ص۲۱۴.

فریزر مینویسد :

او (فتحعلی‌شاه) با‌یران مانندوطن خود که باید آنرا دوست‌داشته باشدو حفظ کند و ترقی دهد نمینگرد بلکه در آن‌بچشم‌ملك استیجاری‌یی نگاه‌میکند که مدت اجاره‌اش معلوم نیست . ازاینرو برخود فرض‌میداند که تا هنگامی که در رأس قدرتست آنرا غنیمت‌شمارد . از آنجا که خاندانش تخت و تاج را با قهر و غلبه بدست آورده اند در سراسر کشور (شاید باستثنای مازندران که مقر ومسکن ایل‌اوست) بامردم مانند ملت مغلوب‌رفتار میکندو فکرو ذکر او همه اینست که تاآنجا که‌ممکنست هرچه بیشتر از آنان پول‌بگیرد. [۱]

در عصر قاجاریه «خانِ» تاجدار و خاندانش از بعضی جهات آئین مملکت‌داری سلجوقیان‌را زنده کردند و باردیگر حکومت ولایات باعضای خاندان‌سلطنتی سپرده شد و این همان راه و رسمی‌است که صفویه تقریباً برانداخته بودند. تبریز مرکز ایالت آذربایجان مقر ولیعهد شد . فریزر که از نویسندگان اوائل قرن‌نوزدهم است مینویسد که هریك‌ازشاهزادگان قاجار که بحکومت ولایات منصوب میشدند «وزیر»ی داشتند که او را به‌پیشکاری شاهزاده گماشته بودند و اگر شاهزاده بسیار جوان بود معمولاً شاه یکی از معتمدان را بجهت تعلیم شاهزاده و رتق و فتق امور همراه او میفرستاد . [۲] در جای دیگر فریزر در بارهٔ اسکندر میرزا پسر محمدعلی میرزا پسر فتحعلی‌شاه که پدرش حاکم مازندران بوده‌است مینویسد :

دانستم که این پسر دستگاهی‌مخصوص بخودداردومانند سایر شاهزادگان دارای وزیر و غلامان یا نگهبانان محرم و پیشخدمت ها و مأموران دیگرست و چند تن از برادران کهترش که صاحب حکومت های‌جداگانه نیستند دارای همان دم و دستگاهند ، شاهزاده (محمد قلی‌میرزا) خانواده‌یی دارد مرکب از بیست وپنج بچه وحرمی مفصل که مخارج سالیانه اورا بسیار سنگین کرده و این‌تمایل‌را در اوبر انگیخته‌است که‌با نصب‌فرزندان خود

۱ـداستان سفرخراسان Journey into Khorasan ، ص ۱۹۹ .

۲ـ همان کتاب، ص۲۰۴ . نگاه کنید بحاشیهٔ ص۲۰۳ همان کتاب یعنی بفهرست ولایاتی که حکومت آنها دردست‌فرزندان‌ونوادگان‌فتحعلی‌شاه بوده‌است. این‌سیاست روشی‌را که سلجوقیان در تعیین‌اتابکان برای شاهزادگان خاندان سلطنت‌داشتندبیادمیآورد.

بحکومت نقاط تابع خود خویشتن را سبکبار کند ... برروی هم این روش برای حاکم نشین های مربوط بسیار گران تمام میشود زیرا بایدمخارج یك دربار کوچك و عمال حریص وطماع آنرا متحمل شوند و درآن واحد مالیات شاه را هم مرتباً بپردازند و ازشراین کار کمتر آسودگی دارند.[۱]

قاجاریه عقیده بحکومت استبدادی پادشاه و مقدس بودن وجود سلطان را از صفویه بارث برده بودند. موریه که کتاب خودرا در اوائل قرن نوزدهم نوشته است میگوید: «ازآنجاکه ایرانیان وجود شاه خودرا بسیار مقدس می‌شمارند ویرا ظل‌الله میخوانند و تکریم و تعظیم آنان در حق سلطان تقریباً جنبهٔ ملکوتی دارد».[۲] فریزر نیز ماهیت حکومت مطلقهٔ ایران را تفسیر و باین نکته اشاره میکند که الناس علی‌دین ملوکهم. مینویسد:

چون ماهیت حکومت عبارتست از استبداد وغرور و خیانت طبعاً عمال حکومت هم بدین صفات متصف میگردند. اعیان ومأموران عالی‌رتبه دربارمطلقاً محکوم هوی‌وهوس سلطان‌مستبدی هستند که هرقدربوی تملق گویندوخودرا دربرابراوخواروزبون کنند وی‌نه‌تحمل تلخکامی‌رادارد و نه تاب وتوان مخالفت این‌وآن را. ازینرو آنان نیز بنوبهٔ خود نسبت بزیردستان خویش سنگدلی و غرور وتحکم پیشه‌میکنند و این زیردستان نیز اگربتوانندبرمردمی که از بخت‌بد در چنگ قدرت آنان افتاده اندادکی جوروستم کنند خشنود میشوند. بزرگترین اعیان ایران هرگز دمی‌برجان ومال‌خود ایمن نیست.[۳]

آنگاه نویسنده بطورکلی باثرات شوم این ناامنی در ایران اشاره‌میکند. بعقیده او:

طرز حکومت خاصه خلق و خوی دو پادشاه اخیر ایران [یعنی آغا محمدخان قاجار و فتحعلیشاه] اثر شومی دراخلاق عامهٔ مردم داشته است. مردم برملك ومال خود ایمن‌نیستند واین‌ناامنی روزافزون وحس‌حسادت ناشی‌ازآن ضربتی مهلك برپیکردرستکاری‌وپاکدامنی‌عامه وارد کرده است. هرکس میخواهد ازهرراهی‌شده پول جمع کند خاصه ازطریق غارت کردن شوربختانی که در چنگ قدرت او افتاده‌اند، ومادام‌که حال بدین‌منوال است هیچ‌بهبودی در

---

۱ ـ داستان سفرها و ماجراهای من در ولایات ایران Travels and Adventures in the Persian Provinces (لندن، ۱۸۲۶) ص ۳۸.

۲ـ داستان سفر دوم ایران، ص۱۷۳.

۳ ـ داستان سفرخراسان، ص۱۷۱.

اوضاع آن سامان پدید نخواهد آمد .[۱]

و باز مینویسد :

مانع عمده و مستقیم ترقی و آبادانی ایران عدم امنیت جانی ومالی است که ناشی از ماهیت حکومت وهمچنین شورش هائیست که پیوسته حکومت دستخوش آنست . این امرهمیشه مانع از کارو کوشش است زیرا کسی حاضر بکاری نیست که ساعتی دیگر از ثمرهٔ آن ممکنست محروم شود .[۲]

همان نویسنده نسبت بوضع مادی مردم دارا و بطور کلی عامهٔ مردم نظری نامساعد دارد و مینویسد : « اعیان خاصه مأموران حکومت مانند سایر مردم درواقع با بینوائی وتنگدستی فراوان بسر میبرند و مشکل بتوان یکی را یافت که کمرش زیر بار قرض خم نباشد »[۳] . و اما درباره دهقانان چنین مینویسد :

هیچ طبقه ازمردم را نمیتوان یافت که بقدر دهقانان و برزگران ایران محنت زده و ستمکش باشند . پیوسته بزور ازآنان مال میستانند وبرآنان ستم میکنندو دهقانان را ازین معنی گریزی وگزیری نیست . آنچه بیشتردل آدمی را بدرد میآورد آنست که این ظلم وستم را نه ازحیث کمیت پایانیست و نه از نظر کیفیت زیرا کسی نمیداند که چگونه وچقدر ممکنست بی اخطار قبلی ازو پول بخواهند.

ازطرف دیگر او دریکی ازحواشی کتاب خود این عقیده را تعدیل کرده است ومینویسد که چنین بنظر میرسد که دهقانان غالباً از آسایش نسبی برخوردارند و غذای کافی میخورند و لباسشان برفرض که خشن باشد آنان را کفایت میکند . مؤلف علت این امر را ارزانی ارزاق و گرانی دستمزد میداند .[٤] ازاین گذشته مالکم که کتاب خودرا در دههٔ سوم قرن نوزدهم نوشته است تصویر بهتری ازوضع دهقانان رسم کرده است . وی متذکر میشود که باوجود غلبهٔ فساد واخاذی فقر و مسکنت مردم تاآن حد که انتظار میرود نیست. مینویسد : «وزیران و اعیان طراز اول در وفور نعمت بسر میبرند و همه کسانی که مشغول کسب وکارند ظاهراً بقدر کافی وسیلهٔ معاش خود و خانواده هایشان را دارند . بعضی از

۱ ـ همان کتاب ، ص۱۰۸ . ۲ ـ همان کتاب ، ص۱۹۰ . ۳ ـ همان کتاب ، ص ۲۲۲ . ٤ ـ همان کتاب ،ص ۱۷۳ .

بازرگانان و عده یی از مردم سرشناس شهرها دارای ثروتی معتنابه اند و اگرچه‌دارایان درمیان سایر طبقات کمتر دیده میشوند بندرت میتوان کسی را یافت که سخت محتاج باشد ». [۱]

بااینهمه بعقیدهٔ او اوضاع ایران نسبت بچند قرن قبل ازاو دچار خمود و رکود شده و ترقی‌و پیشرفتی درآن پدید نیامده است . علت این امر را وی در طرز حکومت میداند و باین‌نکته اشاره میکند که کوشش درراه‌ترقی مملکت توأم با خطرست و کسانی که دراین‌کار توفیق مییابند عاقبت گرفتار شهوت‌قدرت میشوند . [۲]

قوای نظامی قاجاریه عبارت بود از قشون ثابت و بهترست گفته شود گارد سلطنتی که هرگز منحل‌نمیشد و افراد آن‌را بنیچهٔ ولایات و غالباً بنیچهٔ عشایر تشکیل میدادند . بهمان گونه هرشاهزاده‌یی که حاکم یکی از ولایات بود برای‌خود گاردمخصوصی داشت. [۳] مثلاً بنابقول موریه علی‌میرزا فرزندفتحعلی‌شاه که درحدودسال ۱۸۰۸–۹ [۱۲۲۳–٤] حاکم‌شیراز بوده‌است عده‌یی مرکب از ۱۰۰۰ سوار زیرفرمان خود داشته که مزد آنان‌را نیزخود میپرداخته‌است.ازاین‌عده ۲۰۰سوار بختیاریها تجهیز میکردند که گاردمخصوص او راتشکیل میدادند . علی‌میرزا بهنگام ضرورت میتوانست که ۲۰۰۰۰سوار بجنگ بفرستد. سپاهیان شاهزاده خود جامه وسلاح خویش‌را تهیه‌میکردند ومزدسالیانه‌هریك ازآنان عبارت بوداز ۴۰پیاستر [٤] .جیره روزانه‌شان عبارت بود از روزی یك من ($7\frac{1}{4}$پاوند) جو و ۲من کاه و یك چارك گندم مگر در

---

۱ ـ مالکم ، تاریخ ایران، ج۲،ص ۳۵۳.　　۲ ـ همان کتاب ، ص۳۷۸ .

۳ ـ موریه ، داستان سفر ایران (لندن۱۸۱۲) ، ص ۲٤۱.　　٤ ـPiastre اسمی‌است که بسکهٔ اسپانیائی پسو Peso داده اند و«پسو» $\frac{1}{8}$ ریال Real (واحد پول اسپانیائی که ریال ایران نیز مأخوذ ازین‌کلمه است) یا تقریباً معادل٤ شلینگ و٦ پنس است (مترجم) .

فصل بهار که باسبها علف تازه میدادند. از این گذشته بهر سرباز جهت تأمین معاش خانواده‌اش در دهی که اهل آنجا بود مقداری زمین جهت کشت وزرع میدادندومیوۀ آن زمین نیز باو تعلق داشت. هر بار که فرمان سربازگیری صادر میشد رئیس هر عشیره عده معین از سربازانی را که حکومت از او خواسته بود حاضر میکرد.[1] فریزر هم باین نکته اشاره میکند که افراد قوای غیرمنظم غالباً در دهات خود میمانند و بکسب و کشاورزی مشغول میشوند و کمتر آنانرا بخدمت فرامیخوانند.[2]

این روش احضار و تعلیم سربازان که برحسب اتفاق و تصادف صورت میگرفت و در اوایل دورۀ قاجاریه معمول بود مانع از بوجود آمدن قوائی بود که بتواند دربرابر فشار مهاجمان بیگانه پایداری کند. ایران اگر میخواست مستقل بماند میبایست تغییراتی در دستگاه حکومت بدهد و این تغییرات ضرورت داشت. واضح است که مسألۀ رجعت برژیم قدیم یعنی باز

---

۱ ـ موریه، داستان سفر ایران، ص ۱۱۰. ازین مطلب درست نمیتوان استنباط کرد که آیا این سپاهیان زمین‌های خود را مستقیماً از شاه میگرفته اندیا ازسران ایلات وعشایر اماچون مناطق ایلی مستقیماً اداره نمی‌شد محتمل است که این زمین‌هارا بوسیلۀ سران ایلات وعشایر بسربازان واگذارمیکردند. موریه وفریزر یك من را معادل با $\frac{۱}{۲}$ ۷ پاوند حساب کرده‌اند. من تبریز در واقع عبارتست از ٦/٥٤٦٤ پاوند (نگاه کنید بتعلیقات، قسمت دوم).

۲ ـ وی مینویسد: «شاه (فتحعلی شاه) مالیات نقدی (مازندران واستراباد) رابخدمات نظامی ۱۲۰۰۰ تفنگچی و ٤۰۰۰ سوار مصالحه میکند که باید پیوسته آمادۀ خدمت باشند» (سفرها وماجراهای من در ولایات ایران، ص ٤٦). موریه می گوید که قبایل عرب وفیلی از آماده کردن سرباز بنیچه معاف بودند. درمورد سایر عشایر می نویسد که اسامی کسانی که باید بخدمت سربازی مشغول شوند بااسامی پدران وسایر خصوصیات خانوادگی آنان در «دفترخانه»یی که واقع درمقر حکومت است ثبت میشود و آنان بهنگام نوروز خدمت شاه را ملازمت میکنندوشاه تحقیق میکند که ببیند آیا در آن سال احتیاج بخدمت آنان دارد یانه. اگرداشته باشد در سراپردۀ اعلیحضرت میمانندو گرنه اجازه مراجعت بآنان داده میشود اما درهرصورت مزد مقرر خودرا میگیرند» (داستان سفر ایران، ص ۲٤۰).

هم عدم تمرکز بیشتر در دستگاه حکومت اصولاً مطرح نبود. ایرانیان اگر میخواستند دربرابر قوای روس مقاومت کنند بحکم ضرورت میبایست درمورد قوای نظامی خود قائل بتجدد شوند و این کار محتاج تمرکز بیشتر بود. با اینهمه هرگز مسألهٔ پرداخت حقوق افراد قشون منظم را چنانکه باید و شاید موردتوجه قرار نداده بودند و چون راه حل این مشکل را نمیدانستند هرچه درطریق اصلاح قشون قدم برمیداشتند باز بجائی نمیرسیدند. هیأت‌ها ومربیان متعددنظامی استخدام کردند [1] وزمانی که عباس‌میرزا درآذربایجان بود فرمانی بسال ۱۸۰۶/۱۲۲۱ برای سربازگیری از تمام نقاط آذربایجان صادر و قرار برین شد که مزدوساز وبرگ ولباس‌وسایرحوائج سربازان ازمحل وجوه دیوانی تأمین شود. [2] امادرعمل حکومت ایران نتوانست قشونی بسبک جدید تربیت ومجهز کند. قشون ایران کماکان مرکب ازسربازان بنیچه‌یی بود که رؤسای عشایر ودیگران بهنگام ضرورت آماه میکردند و بهمه‌سپاهیان زمین واگذار میشد. عدهٔ دیگری ازقشون ایران عبارت ازقشون ثابتی بود که از «غلامان» تشکیل میشد واین عده‌را شاه وهمه حکام ولایات اجیرمیکردند و کماکان انگل مردم دهات بودند. فریزر که کتاب‌خودرادر ۱۸۲۲ [۱۲۳۸] نوشته است‌میگوید:

(غلامانی که برای خدمت درقشون ثابت یابعنوان پیك استخدام میشوند) مایه‌بیم و وحشت روستائیان اند. درهر خانه‌ای که بخواهند فرود میآیند وبیهانه‌های مختلف وبنام‌مخدوم خود از مردم مالیات میگیرند. راهنمایان واسبان‌و ارزاق و خانه‌واهل‌خانه‌باید در اختیارحضرات باشند و اگرکسی درمقام اعتراض برآیدسروکارش باته‌تفنگ وطپانچه یاچماق‌ایشان خواهد بود. کسی‌جرأت مقاومت دربرابر غلامی ازغلامان نداردچه‌رسد باینکه بخواهد براودست

---

۱ ـ نگاه کنیدبه کرزن، ج ۱، ص ۵۷۶ ببعد. ۲ ـ عبدالرزاق، سلسلهٔ قاجاریه Dynasty of the kajars ترجمه‌سره. ج. برایجز Sir H. J. Brydges (لندن ۱۸۳۳)، ص ۲۱۰. [عبدالرزاق بیك دنبلی صاحب کتاب «تاریخ مآثر سلطانی» است واین کتاب بامر عباس‌میرزا ولیعهد در ۱۲۴۱ قمری بطبع رسیده وظاهراً نخستین کتابی است که باحروف سربی درایران چاپ شده است. تصورمیرود مقصود مؤلف محترم از کتاب‌سلسله قاجاریه‌همین کتاب‌باشد. مترجم]

درازکند زیرا اگر چنین مقصری‌را نزدشاهزاده برندمار از روزگار او برمیآورد.[1]

ازین گذشته قوائی که برای مقابله با تاخت وتاز دشمن یا فرونشاندن آتش شورش ازمیان قرا و قصبات میگذشتند معمولاً آنجاهارامبدل بویرانه میکردند. مثلاً فریزرمینویسد که‌دهات بین‌راه‌طهران‌وقزوین درفاصلهٔ‌اند کی پیش‌از مرگ فتحعلی‌شاه و پس‌از فوت‌او مبدل به بیابان بی‌آب‌وعلف‌شد.[2]

پس‌از سلطنت آغا محمدخان میل غالب برین بود که اراضی وسیعی از مملکت‌بعنوان «تیول» باین‌وآن‌واگذار شودو بوسعت‌نواحی‌یی که‌من‌غیرمستقیم اداره میشد نسبت بسایر نواحی که مستقیماً اداره میشد افزوده گردد. اصطلاح تیول مانند زمان صفویه مشتمل بر انواع مختلف ازعطایا بود. دربعضی موارد تیول عبارت بود از اختصاص عوایدی که بمناصب معین تعلق میگرفت و در برخی‌موارد عبارت بود از اعطای زمین خالصه بجای حقوق و مواجب. درپاره‌یی ازمواردخاصه درنواحی عشایرنشین تیولدار متعهد بود که قوای‌نظامی بنیچه فراهم کند ودرموارد دیگر تیول فقط عبارت بود ازاعطای حق وصول مالیات ناحیه‌یی که یا زمین خالصه بشمارمیرفت یا ملك شخص ثالث یا ملك کسی که تیول باو داده شده‌بود و درمورد اخیر معنی‌تیول معاف بودن ازپرداخت مالیات‌بود.[3]

---

۱ – سیروسفر در ولایات ایران، ص۲۵۶.   ۲ – داستان سفر کردستان وبین‌النهرین‌و غیره – Travels in Koordistan ،Mesopotamia, &c. (لندن ۱۸۴۰)، ج۲، ص ۲۹۶. همچنین نگاه کنیدبه «داستان سفرخراسان»، ص۵۹۰ که در آنجا فریزر ازخرابی باغها و قطع درختان میوهٔ محال‌بروجرد بدست قشون‌قاجاریه ذکری بمیان میآورد.

۳ – بنا بقول فریزر زمینهائی که بعنوان تیول اعطا شده است «چیزی بحکومت نمیدهد و تیولداران سه‌دهم‌محصول راکه اعم ازبهرهٔ مالکانه است بعلاوه مالیات دیوان‌وآنچه‌ممکنست از کشاورزان گرفت‌میگیرند و این‌درصورتیست که زمین متعلق بدیوان‌باشد اما اگرتیول را ازمحل عواید ملك‌دیگری مقرر کرده باشنددرین حال تیول فقط‌عبارتست از مالیات دیوان یا دودهم محصول». (داستان سفرخراسان، ص۲۱۱).

ازانواع تیولهائی که یاد کردیم شاید بتوان گفت که نوع دوم بیش ازهمه معمول و متداول بوده است . ازین گذشته در دورهٔ قاجاریه میل غالب برین بود که این نوع تیولها موروثی گردد و اینها و تیولهای دستهٔ اول یکی شود . مناصب و مقامات مختلف و غالباً مستمریها رفته رفته حق موروثی بعضی خانواده‌ها شد و اگر کسی منصب و مقام خودرا ازدست میداد باز کماکان دارای تیول متعلق بآن بود . بتدریج که از نظارت دیوان بر تیولها کاسته میشد این تمایل در تیولداران پدید میآمد که تیولها را مبدل باملاك شخصی کنند و خود مالك «بالفعل» آنها شوند تا بتوانند آنهارا موروثی کنند یا ازطریق بیع بدیگران انتقال دهند. بدین گونه مأموران سابق ولاحق حکومت و همچنین «تیولداران» برعدهٔ مالکان (بمعنی اخص) علاوه شدند . درابتدا این نوع مأموران ازطرف دیوان مالیات را از دهقانان و کسان دیگری که در فلان ملك و زمین بسر میبردند وصول میکردند وحال آنکه دیوان به تیولداران این حق را داده بود که مالیات ناحیهٔ معینی‌را درازاء حقوق خود یا برای مقاصد دیگر وصول کنند و اما کار مالکان فقط عبارت بود ازجمع بعضی عوارض و حقوقی که بیشتر آن‌را بهرهٔ مالکانه تشکیل میداد . همینکه میل بغصب زمینهائی که بعنوان تیول اعطاء شده بود بیشتر شد و تیولها «بالفعل» مبدل باملاك شخصی گشت مالیاتی که سابقاً ازطرف حکومت و یا بعنوان حقوق و مواجب وصول می‌شد همچنان توسط مأموران دیوان و تیولدارانی که مالك « بالفعل » بودند وصول گردید . منتهی دیگر این مالیاتها عنوان مطالبات مالیاتی دیوان‌را نداشت بلکه درحکم رسوم و عوارض فوق‌العاده‌یی بود که مالك از زارع میگرفت . بعبارت‌دیگر مالیات دیوان با سهمی که مالك ازغله میبرد («بهرهٔ مالکانه») یا مال‌الاجاره‌یی که ازمستأجران خود میگرفت یکی شد .

تصاحب زمین برای زمین‌دار سودی نسبةً فراوان داشت و اورا قادرمی کرد باینکه عده‌یی از ملازمان مسلح بخدمت خود بگمارد و این کار قدرت بسیاری باومی بخشید. عملاً معنی این کار آن بود که حکومت میبایست غالباً در نواحی‌یی که عمده مالکان زمین داشتند در برابر آنان سرفرود آورد و این نکته بنوبهٔ خود حیثیت اجتماعی و همچنین قدرت سیاسی برای مالك کسب میکرد. در سراسر دورهٔ قاجاریه طبقه مالك (که شامل خوانین ایلات هم میشد) مقتدرترین عوامل مملکت بشمار میرفتند. زمین‌داری زمینهٔ پرسودی برای سرمایه گذاری بود و مایهٔ کسب حیثیت اجتماعی مالك بشمار میرفت و همین امر موجب شد که برعدهٔ زمین‌داران افزوده شود و این طبقهٔ جدید نه تنها عبارت بودند از مأموران حکومت که بااستفاده از مناصب خویش درحوزه مأموریت خود ملك میخریدند بلکه تجار و کسانی هم که میتوانستند سرمایه‌یی بکار اندازند افراد این طبقه را تشکیل میدادند.

اراضی وسیع واقع درقلمرو قاجاریه عبارت بود از نواحی ایل‌نشین خاصه فارس و بختیاری و خوزستان و کردستان و نواحی سرحدی خراسان و قسمتهائی از آذربایجان و بلوچستان. در نواحی سرحدی خراسان و آذربایجان تقریباً پیوسته زد و خورد برقرار بود و رفت وآمد عناصر یاغی از این سوی بآن سوی مرز و آمد و شد آنان بولایات روسیه و افغانستان یا امپراتوری عثمانی بر ناپایداری اوضاع میافزود. غالباً جنگ با بیگانگان درمیگرفت و تعیین حدود و تثبیت مرزها که دراین دوره بانواع مختلف صورت پذیرفت بضرر ایران تمام شد و موجب ازدست رفتن قسمتی ازخاك این سامان گشت.

درزمان قاجاریه مانند دوران سلسله‌های پیشین دوباره بتقسیم و توزیع ایلات درین‌جا وآنجا و تقویت بعضی عشایر وتضعیف برخی دیگر پرداختند.

مثلاً فتحعلی‌شاه بقصد تضعیف طایفهٔ مصطفی‌خان طالشی تمام طالش را میان خاندانهای مهمی که در آنجا مانده بودند (مصطفی‌خان در ۱۸۱۲ [۱۲۲۸] در صف روسها جنگیده و از لنکران رانده شده بود و این طوایف پس ازو همچنان درطالش بجای مانده بودند) قسمت کرد و مالکیت آن عده‌ازدهاتی راکه هریك تصرف کرده بودتأیید کرد وبرای بزرگ کردن وبر کشیدن آنان رؤسای طوایف مزبوررا «خان» گردانید. [۱] قاجاریه درپاره‌یی ازموارد بعنوان تضمین نیك رفتاری عشایر از آنان گروگان میگرفتند، مثلاً فتحعلی‌شاه بعضی طوایف بختیاری را دردهات اطراف طهران بعنوان گروگان و بجهت تضمین نیکرفتاری بقیهٔ آنان ساکن گرداند. [۲] درسرحدات شمال شرقی ایران نیز تغییراتی در وضع مردم ایلی داده‌شد. آغامحمدخان در قبال یاری‌یی که ترکمانان باو و پدرش کرده‌بودند اجازه‌داد که آنان از سواحل اترك بدشت گرگان درآیند و دهات ساحل‌قراسو را بعنوان‌تیول بآنان‌داد [۳] وحال‌آنکه در دورهٔ قاجاریه مسبب عمدهٔ ناامنی بالاخص ترکمانان بودند. آنان کراراً درراه مشهد و حوالی آن برکاروانان میتاختند [۴] و ترکتازی‌های آنان و نیز ازبکان از آن سوی مرز باعث خرابی شمال خراسان شد. پس‌از لشکرکشی فاتحانهٔ عباس‌میرزا بسرخس تاخت‌وتاز ترکمانان موقةً فرونشست اما دوباره پس‌از مرگ او آغازشد [۵]

---

۱ - فریزر، سیر و سفر در ولایات ایران، ص ۱٤۵. ۲ - موریه، داستان‌سفر دوم‌ایران، ص ۱۲٦. ۳ - رابینو Rabino (di Borgomale)، مازندران واستراباد Mâzandrân and Astarâdâd (لندن، لایدن، ۱۹۲۸)، ص۸۰ [این کتاب بفارسی ترجمه و از طرف بنگاه ترجمه و نشرکتاب منتشر شده است]. ٤- نگاه کنید بد فریزر، داستان سفر خراسان ص، ۳۳۰، ٦۱۵، ٦۲۲. ۵ - فریزر، داستان سفر استامبول بطهران‌در زمستان A Winter's Journey(Tâtar) from Constantinople to Teheran (لندن، ۱۸۳۸) ج۲، ص ۲۵ - ٦، ۳۳.

درین دوره کوچ کردن ایلات و عشایر بازهم مورد پیدا کرده‌است. میل غالب برین بود که ایلات و عشایر را هنگام فتنه‌و آشوب کوچ دهند یاخود از یك نقطهٔ کشور بنقطهٔ دیگر کوچ کنند واین‌نکته را تاریخ‌عشایر بیگرلو [باشباع یا و کسر گاف] ثـابت میکند. گفته‌اند که آنان در اواخر قـرن سیزدهم هجری مالك یك‌سوم مزارع و یك پنجم باغهای قم بودند و ابتدا در سواحل آسیای صغیر میزیستند و پس‌از زوال تیموریان باصفهان آمده و در دورهٔ صفویه صاحب مناصب عمده شده‌بودند . پس‌از شورش افاغنه اصفهان‌را ترك کردند و بکاشان رفتند . پس‌از آن درزمان کریمخان زند از کاشان بقم آمدند ودر آن زمان هنوز آثار حملات‌افاغنه‌درقم‌باقی‌بود و بیگرلوهاتوانستند غالب املاك قم را تصاحب کنند .[1]

عشایر دیگری که دردورهٔ قاجاریه بنقاط‌دیگر کوچ کرده‌اندعبارتنداز سعدوند که آنانرا درزمان محمدشاه (۱۲۵۰–۱۸۳۴/۶۴–۴۸) ازفارس‌بحوالی مشرق قم آوردند. عشایرکائینی را نیز بشمال قم کوچ‌دادند . اینان در ابتدا عهده‌دار امور حمل و نقل دیوانی ازراه شترداری بودند و سپس بطیب‌خاطر ازین شغل استعفا کردند و یکباره بزراعت و گله‌داری پرداختند . مراتع آنان درامتداد رودخانه‌ساوه ونزدیك مراتع شاهسونها بود وازینرودائم‌باهم نزاع داشتند . دردورهٔ قاجاریه عشایرعبدالملکی‌فارس‌نیز بقم آمدند ومراتع جنوب قم رابدست آوردند . غالب آنان شتربان یا«فراش»حکومت بودند.[2]

بموجب روایت دیگر درین دوره هفت «طایفه» از فارس بقم آمده‌اند . اینان درابتدا گله نداشتند امابمرور دهور شتر و گوسفند وبز ومراتعی در

۱– تاریخ قم‌درآرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی ، شماره‌۷۲۵ (اوراق کتاب شماره گذاری نشده‌است) . ۲ – همان کتاب .

حوالی قم بدست آوردند . آنان مالیات دیوانی نمیپرداختند وهر طایفه‌ای بملازمت یکی از «علما» تعیین شد و چیزی نگذشت که بنای فتنه و آشوب نهادند . ازاینرو محمد شاه فرمان داد که از آنان ۵۰۰ تومان جریمه بگیرند. از آن پس هرسال این پول رابزور ازآنان میستاندند و بر آن میافزودند تااین مبلغ به ۶۶۴ تومان رسید وعاقبت پس از ارزیابی میرزاحبیب‌الله گرکانی بمبلغ ۱۱۲۰ تومان تثبیت شد .[1] همچنین در دورۀ قاجاریه عشایرشینی [بر وزن چینی] و کرزه [بروزن بنده] از کرمانشاه بقم آمدند[2] و مقارن این زمان بعضی ازعشایر عرب میش‌مست در حوالی‌طهران اسکان یافتند . بعضی از آنها خاصه عشایر هداوند [بروزن خداوند] اهل خرم‌آباد بودند و کریمخان زند آنانرا بفارس برده بود وآغامحمد خان آنانرا ازفارس بطهران کوچ داد .[3]

درمورد عشایر نیمه‌بیابانگرد باید دانست که غالباً ازلحاظ پرداخت‌مالیات تابع سران‌خودبودند واینان‌دربرابرحکومت‌مسؤول‌وصول‌وایصال‌مالیات‌بشمار میرفتندو مالیات‌را برحسب‌عدۀ اغنام‌و احشامی که داشتند تعیین میکردند. فریزر که کتاب خودرا در ۱۸۲۱-۲ [۱۲۳۷-۸] نوشته است میگوید که مالیات مزبور عبارتست ازقرار هرمادیان یااسب‌یك‌روپیه وازقرارهرخر یا گاوچهار پنجم‌روپیه‌وازقرارهر گوسفندیابز یك‌سوم‌روپیه‌وازقرارهر کندوی زنبورعسل یك‌ششم روپیه .[4] ژوبر[5] در ۱۸۰۵-۶ [۱۲۲۰-۱] مینویسد که رؤسای ایلات بابت مالیات غالباً اسب ودیگرچهارپایان وفرش وسایر اجناس میدهند امادر

۱- تفصیل حالات واملاك ومستغلات وقنوات وبلوکات دارالایمان قم که‌در ۱۲۹۶/۱۸۷۸-۹ تدوین‌شده‌است درآرشیوهای کتابخانه وزارت‌دارائی‌شماره ۷۲۵ ، ورق ۵۹ . ۲- تاریخ‌قم در همانجا، شماره ۷۲۵. ۳ - همانجا، شماره ۷۲۶ ، کتابچه راجع بدرۀ لار مورخ ۱۲۹۸/۱۸۸۰-۱ ورق ۱۶ . ٤ - داستان سفر خراسان ، ص ۲۱۲ ، همچنین نگاه کنیدبه «سیرو سفر درولایات ایران» ، ص ۱٤۳-٤. ۵- Jaubert

چند سال اخیر شاه از آنان خواسته است که دست کم یك پنجم مالیات خودرا نقد بدهند. [۱]

درمورد مسأله زمین‌داری باید دانست که دردورهٔ قاجاریه تغییرات محلی معتنابهی درمناطق ایلی‌روی داد. رالینسون که کتاب خودرا در۱۸۳۸[۱۲۵۴] نوشته است بشرح روش بغرنج وپیچیده‌ای که درموردزمین‌داری میان کردهای مکری ساوجبلاغ معمول بوده پرداخته است و مینویسد:

این ناحیه‌را که با جنگ گرفته اند درابتدا ملك طلق‌خان قبیله بشمار میرفته‌و ازو بخاندانش رسیده‌است. ازینرو امروز مالکیت تقریباً تمام این‌ناحیهٔ وسیع دردست یك طایفه واحد معین‌یعنی طایفهٔ باباامیره‌است .... این‌طایفه کوچك که شمارهٔ افرادآن ازپنجاه‌شصت تن تجاوز نمیکند تصورنمیرود که بتوانندهمه‌زمینهارا زراعت کنند. پس‌روشی درمیان‌خودمعمول کرده اند که برحسب‌آن رئیس‌قبیله میتواند هر مقدار از اراضی‌ده را که بخواهد در اختیار روسای زیردست خود موسوم به «آغا» بگذارد چه مالك زمین بخواهدچه نخواهد. آنگاه محصول زمین بنسبت ذیل تقسیم‌میشود: - مالك‌باباامیره پانزده یك‌بعنوان‌حق مالکیت مورونی سهم میبردو آغایا مستأجر که عامل مسؤول حکومت بشمارمیرود ده‌یك‌و «زراعت چی»ها یعنی طبقه‌ای ازمردم‌که باصطلاح فن کشاورزی‌را میدانند ودرامرزراعت نظارت میکنندپنج یك وبقیه‌را برحسب قراردادهای کشاورزی که میان‌رعیت‌و آغا موجوداست بتناسب‌مخارج کشت و زرع‌ومزدکار قسمت میکنند ودرمیان این‌قرارداد ها آنکه‌بیشتر معمول است«نصفه‌کاره» نام دارد ... ده‌یکی که آغا صرف نظر ازین قرارداد مطالبه‌میکندظاهراً سهم‌حکومت است‌اما‌در عمل چنین نیست. مبلغ‌مالیاتی که باید فراهم گردد بوسیلهٔ خان‌میان نواحی مختلف‌ازقرار خانواری دو تومان سرشکن میشود وآغا یامالك‌بابا امیره درصورتی که ملك خویش را خود زراعت کند درتعیین‌مالیات هریك از رعایای خود مخیرست زیرا میداند که پرداخت‌مالیات برای‌هر کدام تا چه‌حدمقدورست. [۲]

۱-داستان‌سفر ارمنستان‌وایران Voyage en Arménie et en Perse (پاریس، ۱۸۲۱) ص ۲۷۰ [این کتاب راچند سال قبل آقای محمود هدایت بفارسی ترجمه کرده اند].

۲ - یادداشتهائی درباره سفری ازتبریز بویرانه‌های تخت سلیمان از راه کردستان ایران Notes on a Journey from Tabriz through Persian Kurdistân, to the Ruins of Takhti - Soleïman، مجله انجمن پادشاهی جغرافیائی J. R. G. S. ۱۸٤۱، شماره ۱۰، ص ۳۵ - ٦.

در دورهٔ قاجاریه ادارهٔ امور محلی بیشتر برحسب «عرف» یاقواین عادی صورت میگرفت ومجریان آن عبارت بودند ازشاه ونواب او وولات وحکام و سایر مأموران محلی و کدخدایان . اوامر آنان بادست زورمند قدرت اجرا میشد . بنابقول مالکم بسرعت وبدلخواه خود تصمیم میگرفتند وچون بندرت وقت خودرا صرف رسیدگی بمدارك و شواهد میکردند ، برفرض که نیتشان پاك بود بازپیوسته احتمال داشت که مرتکب بیدادگری شوند . مهمترین چیزی کهسدّاغراض طبقهٔ حاکمه میشدترس اززبردستانی بود که ستمدیدگان پیوسته میتوانستند بآنان ملتجیشوند . عمال حکومت برحسب خوی ومشرب سلطان مستبد زمان، اعمال خودرا تنظیم و تعدیل میکردند . اگراو بیدار و هشیاروپرهیزگاربودزیردستان کوشا ودادگربودند واگروی آزمندوستمگر بود اینان رشوهخواری وسنگدلیپیشه میکردند . کدخدایان مجاز بودند که مجازاتی خفیف دربارهٔ زیردستان روا دارند و جریمههای مختصر برآنان تحمیل کنند . اگرجرم مهم بود مجرم رانزد «ضابط» (محصل مالیات محل) میفرستادند وهرگاه دعوی ازلحاظ اهمیت ملك ومال ورتبه و مقام اصحاب دعوی یافجیع بودن جنایت مافوق اختیارات کدخدابود وی آنرابحاکم ارجاع میکرد . ماهیت دعوی حدود قلمرو محاکم عرف را کاملا مشخص نمیکرد اما میل غالب براین بود که بردامنهٔ قلمرو آنها افزوده شود زیرا اینکار بر قدرت ومداخل مأموران حکومت میافزود .[1] بعلاوه همین تمایل در دورهٔ صفویه بسیارمعلوم ومحسوس شده بود و شاید مهمترین عامل خرابی تدریجی وضع دهقانان که درقرن نوزدهم صورت پذیرفت همینبود . عوامل دیگری هم بود که اینعامل راتقویت میکرد اما همینکه رسیدگی بدعاوی ملکی و

۱ ـ مالکم ، تاریخ ایران، ج۲،ص۳۱۸ ـ ۱۹ . همچنینمقایسه کنید باتانکوانی. داستان سفر ایران (لندن۱۸۲۰) ص ۲۳۳ ببعد .

سایر دعاوی درصلاحیت تیولداران وملاکان درآمد دهقانان درواقع از دادخواهی در یك محکمه بیطرف یانسبةً بیطرف محروم ماندند . بنا بقول مالکم قوانین عرفی درمیان عشایر اصولاً باقوانین معمول درمیان سایر مردم تفاوت داشته است وشورائی ازریش‌سفیدان بدعاوی عشایر رسیدگی میکرده‌اند. درمورد اختلافات ملکی شورای مزبور اززمین‌داران عمده تشکیل میشده‌است.[۱]

چنانکه پیش ازین گفتیم دردورهٔ قاجاریه درآمدهای مالیاتی را بمقاطعه میگذاشتند. عباس‌میرزا هنگامی که‌فرمانفرمای آذربایجان‌بود تاحدی‌این‌رسم رابرانداخت ودرزمینهٔ تثبیت میزان مالیات ایالت براساس طبقه‌بندی منظم و مرتب ووصول آنها و اجرای این امر تا اندازه‌ای توفیق حاصل کرد . شاید هنگامی که اوخود باداره‌ٔ امورمیپرداخت مأموران حکومت کمتر از مردم اخاذی میکردند بااینهمه بعقیدهٔ فریزر برهردهی‌تاآنجاکه قدرت پرداخت مالیات داشت مالیات میبستند .[۲]

بنابقول مالکم طرزوصول مالیات ارتباط داشته است باطرزاجرای‌عدالت درمملکت . دستگاه قضائی ومالی کشور تحت ریاست یك تن‌بود واین اقتدار بسته بخلق وخوی اوبرای مردم‌شوم ویافرخنده بود .[۳] پیوسته ازیك طرف میان حاکم ولایت وقره‌نوکرهای اووازطرف دیگر روستائیان وضابطان و کدخدایان کشمکش بود . کمتردهی‌بدون مطالبه ودرخواست مالیات خودرا میپرداخت و کسانی راکه برای وصول مالیات میفرستادند طفیلی و سربار دهقانان میشدند . دادن و گرفتن رشوه وانعام ازامور معمول ومتداول بود . حکومت ازدیدن این حقیقت کور نبود اما چنین مشاغلی را« بکسانی میدهد

۱ـ مالکم ، تاریخ ایران ، ج۲،ص ۳۲۶ ـ ۷. ۲ـ داستان‌سفر کردستان،ج۱،ص۸ .

۳ ـ تاریخ ایران ، ج۲،ص ۳۳۵.

که بزحمت میتواند ازراه دیگر معیشت آنان راتأمین کند. درواقع یکی از روشهای معمول پرداخت مزد نوکران وخدمتگزاران جزء همینست»[۱].

پرداخت مالیات‌ها بتعویق میافتادو این امری بودمعمول ومتداول. فتحعلی‌شاه اندکی پیش از آنکه درگذرد از فرمانفرما والی فارس مطالبهٔ مالیات پس افتادهٔ آن ایالت را کرد وبامین‌الدوله فرمان‌داد که باسپاهی بفارس رهسپار شود ومالیات هرمحلی را که ازدادن مالیات مقرر خودداری کرده بود وصول کند وباکسانی که باین‌کارتن ندهند بجنگد وآنان را ازریشه براندازد و بنیروی شمشیروآتش آن سامان راویران کند وغلات راتباه سازد وآتش در روستاهاافکند و گاوو گوسفندمردم رایغما کند واگر کسی‌ازعشایرودهقانان زنده‌مانداسیر کندوبطهران‌آورد. بااینهمه‌ازخوشبختی‌مردم‌فارس، پیش‌ازآنکه این‌نقشه اجرا شود فتحعلی‌شاه مرد.[۲]

علاوه برمالیات‌عادی مأموران حکومت‌برای مخارج خود وابواب جمعی خود در نواحی‌ای که تحت اختیار آنان بود مالیاتهائی از مردم میگرفتند که معروف به«تفاوت عمل» بود. بمروردهوراین عوارض برمالیات اصلی افزوده شد وبازمأموران محلی بجهت تأمین‌مخارج خود بجمع‌مبالغ بیشتری مبادرت کردند. بدین گونه دهقانان غالباً دچاربینوائی و تنگدستی میشدند و نمیتوانستند مطالبات«دیوان» راباپردازند.[۳] مثال ذیل‌یکی ازین‌مواردست:

۱ـ فریزر، داستان سفر خراسان، ص۲۲۱. ۲ـ فریزر، داستان سفر کردستان، ج۲، ص۲۵۱. ۳ ـ همچنین نگاه کنید بکتاب مستوفی، شرح زندگانی‌من (طهران ۱۳۲۴)، ج۱، ص ۱۳۹. ترقی میزان‌مالیات درمنابع موجود کراراً ذکرشده است ومثال ذیل‌یکی ازاین‌مواردست. قمشه بر اثر غارت مهاجمان‌افغانی و بسبب آنکه شاهان ازرعیت آن سامان‌مال میربودندانحطاط‌یافته‌بود. درزمان فتحعلی‌شاه صدر امین مالیات آنجا را بمبلغ ۷۰۰۰ تومان تثبیت‌وقمشه را تاحدی‌آباد کرد. سپس‌شاه‌آنجارا بعنوان‌تیول‌بدامادخودقاسم‌خان دادواو درمدت‌ده‌ماه‌عواید مالیاتی را تا ۲۳۰۰۰ تومان بالابرد ومردم‌را دلشکسته ونومید کرد (فریزر،داستان سفرخراسان، ص۱۲۰).

مالیات اصلی شمس‌آباد واقع در حوالی قم ۶۰۰ تومان بود و براثر وضع مالیاتهای گوناگون برمقدار آن افزوده شد تاسرانجام مبلغ مالیات به۳۵۰۰ تومان‌رسید . این بارسنگین دهقانان راازپا درآورد واملاك‌آنان بابت مالیات پس‌افتاده بضبط‌دیوان‌درآمد.[۱] همچنین مبلغ مالیاتی‌باغها وزمینهای مزروعی پنج ناحیه ازنواحی («ایالات») قم که ازرودخانه آبیلری میشد صرف نظراز «سرجه»[۲] ای که میرزاآقا بابامحمد آشتیانی در دورهٔ سلطنت فتحعلی‌شاه تعیین کرده‌بودبالغ بر۱۲،۰۱۴ تومان نقدو۳،۰۰۰ تومان و۴،۵۸۲ خروارجنس میشد. پس‌ازآن هرسال یك مالیات اضافی بابت‌مخارج‌دیوان‌میگرفتندواین مبلغ بموقع‌خودجزومالیات‌اصلی‌منظورشد تااینکه سرانجام‌از۱۲،۰۰۰ تومان وکسری به ۲۵،۰۰۰ تومان رسید[۳] ودرین مورد نیز بسیاری از دهات حومه ویران گشت وازمردم تهی‌شد.[۴] بنابقول مالکم مالیات ثابت ایران درزمانی که او کتاب‌خودرا تألیف‌میکرده بالغ برسه‌میلیون‌لیره‌استرلینگ‌بوده‌است که بیشتراز‌محصول املاك خالصه و املاك دیوانی و ازمالیات و عوارضی که برزمین‌ها و بر کالای تجارتی میبستند بدست میآمد.[۵] مالیات محصولات زراعتی مانند گندم وجو وابریشم و نیل و غیره جنسی‌ونرخ آن از قرار یك پنجم بود اما مالیات تره‌بارومیوه وسایرمحصولات زراعتی که چندان مهم‌نبود بقول موریه‌نقدی‌وازقراریك پنجم‌بود . بااینهمه‌این‌مطلب مفهوم‌ذهنی‌مجردی بیش‌نبودوواقعیتی نداشت‌زیرا وی بدنبال این‌سخنان میگوید که مأخذ تقویم مالیات «شماره گاوهای مالك»[۶] بود یعنی مأخذ مالیات«جفت»بود نه مقدار

۱ ـ تفصیل‌حالات‌واملاك ومستغلات‌وغیره‌درآرشیو کتابخانه‌وزارت‌دارائی،شماره ۷۲۵،ورق ۶۷.
۲ ـ بفتح‌اول‌و کسردوم‌وسوم،نگاه کنید بفهرست لغات‌واصطلاحات.
۳ـ میرزاسیدمهدی، تاریخ‌قم، درهمانجا، ورق۱۱۳.
۴ـ صورت حالات واملاك ومستغلات وغیره، درهمانجا، ورق ۴۷.
۵ ـ تاریخ ایران ، ج۲، ص ۳۳۶.
۶ـ داستان سفرایران ، ص۲۳۶

غله . شاید عملاً این وضع مانند امروز در هر ملك وزمینی متفاوت بوده است. فریزر این نکته را تأیید میکند و مینویسد «برای تعیین حقوق دیوانی روشهای گوناگونی بکارمیرود اما آنکه از همه بیشتر معمول است اینست که پس از رسیدن غله و پیش از برداشت محصول ، کشتزار را مساحت وازروی آن مقدار غله را برآورد میکنند . اما گاهی مأموران دیوانی نگاهداری غله را خود بر عهده میگیرند تااینکه درو شود وازکاه جدا گردد. آنگاه پس از تعیین مقدار آن مطالبات خود را وصول میکنند ».[۱]

گفته‌اند که نرخ مالیات پیش ازسلطنت فتحعلی‌شاه ده‌یك بوده‌است.[۲] بااینهمه ظاهراً ازمحصولات دیمی درزمان او کماکان پانزده یك‌میگرفته‌اند.[۳] بنابقول فریزرحکومت ایران پیوسته «برای وصول مالیات مملکت چشم‌امید به برزگران دوخته است ». گرچه‌وی بدنبال این سخنان میگوید که مالك ممکنست بابرزگران قرار برین بگذارد که همهٔ بدهی‌های مالیائی راخوداو

۱ ـ داستان سفرخراسان ، ص۲۱۲. ۲ ـ همان کتاب ، ص۲۱۱ ، فریزر مینویسد که سابقاً دیوان چیزی بیش ازده یك حاصل از زارع مطالبه نمیکرد . ظاهراً این نکته اغراق‌آمیز مینماید امادلیلی که‌درمورد‌مضاعف کردن نرخ‌مالیاتی ذکرمیکند ممکنست دارای حقیقتی باشد.مینویسد که مالیات یاصادرات را برای جبران کسرمالیات وضع‌میکردند . از هر مالکی تقاضامیشد که«سهمی بنسبت املاك خودفراهم کند .نخست مقصود ازوضع این‌باج گرفتن گاووگوسفندبود اما چون بهیچوجه منظور دیوان‌راتأمین نمیکرد عوارض‌دیگری‌وضع کردند وبتدریج این‌عوارض بقدری افزایش یافت که آنرا بده‌یك محصول مصالحه کردند . ازهنگام وقوع این امرمدتی دراز نمیگذرد و اکنون مالیات مقرر دیوان‌پنج یك‌است . امادیوان‌بقول خودوفانکرده‌است‌زیرا گرچه‌صادرات‌را بصورت‌اصلی‌نمیگیرند ولی‌باشکال مختلف‌وازروی‌دلخواه وهوی‌وهوس‌وصول میکنند و این‌امریکی ازشکایت های‌مهم رعیت است .» (همان کتاب‌ونگاه کنید بآنچه پس ازین در صفحه ۲۸۴ خواهد آمد) . ۳ ـ داستان سفر خراسان ص۲۱۲.

بپردازد یا بالعکس.[۱] ازباغهائی که درداخل یانزدیك ده بود پنج یك محصول را بعنوان مالیات جنسی میگرفتند اما مالیات بستانهای خربوزه وزمینهائی که تنباکو وپنبه عمل میآورد ومالیات زمینهای دیگری ازین قبیل نقدی بود ومالیات را براساس ارزیابی محصول تعیین میکردند.[۲] مالیات نخلهای دالکی [بفتح لام] باین طرز تعیین میشد: محصول هر نخلی را که کاملاً بثمر رسیده بود یك من هاشمی (درحدود ۱۱۶ پاوند یا ۱۶ من تبریز یا هر من $\frac{1}{4}$۷ پاوند) حساب میکردند که برای صاحبش ۲ تا $\frac{1}{2}$۲ روپیه ارزش داشت ومالیاتی که بابت درخت میگرفتند عبارت بود از یك «محمودی» یا ۸ «پول سیاه» که هشت یك این مبلغ رامستوفی ده وبقیه راحاکم محل بحساب شاه میگرفت.[۳]

بنابقول ویرینگ[٤] که کتاب خودرا درحدود ۱۸۰۲ [۱۲۱۷] نوشته است صاحبان املاك «اربابی» ناگزیر بودند که مالیات زمینهای مزروع وغیرمزروع را بیك نسبت بپردازند.[۵] بطورکلی زمینهای «اربابی» دردست مردم مستطیعی بود که آنها رابرای خود زراعت میکردند. آنان بذروگاو بترتیب جهت شخم زدن و کشیدن آب فراهم میکردند وپس ازوضع مبلغی که قبلاً برای

---

۱ ـ همان کتاب، ص ۲۱۲. جای دیگر مینویسد که در دالکی نرخ مالیاتی بابت هر «جفت» زمین یا «خیش» که باخرشخم شود ۸ روپیه وبا استریا اسب ۱۶ روپیه است. درمورد اول محصول زمین ۶۰ من هاشمی گندم یا جواست که بهای آنها بترتیب ازقرار یك من ۲ و ۱ روپیه است (همان کتاب، ص ٧٤). «دردرود Derrood [(یعنی دورود)] واقع در دامنه رشته کوههائی که دشت نیشابور را ازمشهد و کردستان [(یعنی بجنورد)] جدامیکند بابت هر «جفت» زمین بیست تومان میگیرند واز درختان میوه دوریال بابت هرصدمن تبریز» (همان کتاب، ص ۳۲-٤۳۳).

۲ ـ همان کتاب، ص ۲۱۲. ۳ ـ همان کتاب، ص ٧٤. همچنین نگاه کنید به پیش ازین یعنی ص ۲٦٤، حاشیهٔ ۱. ٤ ـ Waring ۵ ـ سفری بشیراز A Tour to Sheeraz (لندن ۱۸۰۷)، ص ۸۸. مؤلف این کتاب خواننده را باین نکته متوجه کرده است که اطلاعاتی که وی دربارهٔ مسألهٔ زمینداری فراهم کرده موثق است.

تهیه بذر بدهقانان مساعده داده بودند پنج یك محصول را بآنان وده یك آنرا بابت مالیات بدیوان میدادند. درزمینهای «نقد» [1] مالیات دیوان بالغ به‌پنج یك میشد. زمینهائی که تعلق بخرده مالکان داشت نیز بدیوان مالیات میپرداخت. [2]

بموجب شرحی که مالکم نوشته است صاحبان املاك برای اجتناب از دخالت پردردسر مأموران جزءِ مالیات، بدهی مالیاتی خودرا طبق مقاطعه به دیوان میپرداختند. بعبارت دیگر مالك با دیوان طی‌میکرد که مبلغ معینی بابت مالیات بپردازد. [3]

ازین گذشته مالکم مینویسد که برطبق رسم وقاعدهٔ کلی مالیات باید بنسبت متساوی بنقد وجنس پرداخته شود امانسبت واقعی درعمل‌فرق‌میکند. مردم بعضی دهات که بینوا بودند تقریباً همه مالیات رابجنس میپرداختند اما درجائی که مالك توانگر بود ترجیح میداد که بدهی مالیاتی خود را نقد بپردازد وبدین گونه ازدخالت مأموران جزءِمالیات بپرهیزد. این‌قاعده‌شامل حال زمینهای پرقوتی که کودفراوان‌بآنها میدادند وهمچنین‌شامل‌حال‌باغهائی که نزدیك شهر بود نمیشد بلکه بطور کلی مالیات این گونه زمین ها را بپول نقد وغالباً بنرخهای سنگین‌میگرفتند. [4]

چنانکه پیش ازین گفتیم در دورهٔ قاجاریه درهمان حال که ازعدهٔ

---

۱ ـ کلمه«نقد»زمینی‌را بخاطر میآورد که‌همه‌مالیات آن بنقد پرداخته میشده‌است‌اماویرینگ بسخنان خود ادامه‌میدهد ومینویسد که بگمان او مالیات زمین های نقد پیوسته بجنس ادا میشود (همان کتاب، ص۸۶). میگوید که محصول زمینهای خالصه «بدوقسمت‌تقسیم‌میشودیکی «نقد» و دیگری «جنس» یا بعبارت دیگر اولی‌عبارتست از محصولی که در صنعت بکار میرود مانندپنبه و ابریشم وغیره ودومی‌عبارتست از غلات وحبوبات.» (ص۵۸).

۲ـ همان کتاب، ص۸۶.

۳ ـ مقایسه کنید با «مقاطعه» که درص ۹۱ ذکرشد.

۴ ـ تاریخ‌ایران، ج۲، ص۳۳۸ - ۹.

زمینهای وقفی کاسته میشد بر شمارۀ زمینهای خالصه میافزود و این زمینها بتدریج اهمیت بیشتری حاصل میکرد. این زمین‌ها هر یك تاریخ و منشائی جداگانه داشت. بعضی از قدیم باقی‌مانده بود و برخی در اصل املاکی بشمار میرفت که در ازای مالیات پس افتاده یا بسبب شورش صاحبان آنها یا بعلل دیگر ضبط شده بود. در آغاز دورۀ قاجاریه عدۀ معتنابهی اراضی خالصه وجود داشت که بمرور دهور بر شمارۀ آنها افزوده شد.[۱]

تغییرات و تحولاتی که در این دوره در مورد زمینهای خالصه و سایر زمینهای محال اصفهان روی داد حکایت از تغییراتی میکند که در مسألۀ مالکیت زمین حاصل شد. در طی جنگهائی که میان قاجاریه و زندیه رخ داده بود زمین‌های آن حدود رو بویرانی نهاده بود و صدراعظم فتحعلیشاه یعنی صدرامین توانسته بود که عدۀ بالنسبه فراوانی از املاك «خالصه و اربابی و وقفی» را در حوالی اصفهان بقیمت نسبةً نازلی اجاره کند. رقیب او امین‌الدوله که سپس جانشین وی شد توانست املاك صدرامین را بابت مالیات پس افتاده بضبط دیوان در آورد.[۲] پس از آن امین‌الدوله خود با شرایط سهلی عده‌ای از دهات خالصه و املاك مختلف دیگر را باجاره داد. او نیز از طرف رقیبش متهم شد باینکه نتوانسته است دیون خود را تماماً بدیوان بپردازد و پس از تصفیۀ مطالبات دیوان که بضرر او تمام شد بعضی املاك او بدیوان انتقال یافت[۳] و این املاك عنوان «خالصجات ضبطی»[۴] را حاصل کرد. بنابقول موریه این املاك ضمیمه املاك خالصه بود تا اینکه این خانواده حیثیت خود را باز یافتند و درین هنگام

---

۱ ـ مثلا آغا محمد خان (۱۷۷۹-۹۷ [۱۱۹۳-۱۲۱۱]) املاك بالنسبه فراوانی در مازندران خرید که خالصه شد. ۲ـ انصاری، ص۴۲-۳. همچنین برای اطلاع یافتن از شرح اعمال امین الدوله نگاه کنید به موریه، داستان سفر دوم ایران، ص۱۳۱-۲. ۳ـ انصاری، ص۴۴. ۴ـ همان کتاب، ص۴۴-۵.

بود که اگر سلطان وقت میخواست میتوانست املاك آنانرا بخودشان باز گرداند اما شاه بطور کلی این املاك رانگاه داشت ودر ضمن مقرر کرد که قسمتی از محصول آن بخویشاوندان مالك سابق بعنوان «مستمری» داده شود.[۱]

درزمان سلطنت محمدشاه(۱۸۳۴-۴۸ [۱۲۵۰-۱۲۶۴]) برعده زمینهای خالصهٔ حوالی اصفهان افزوده شد. درطی چندین سال قحط که در اوائل سلطنت اوروی داد بسیاری از روستاها ویران شد، پس از آن «مباشران دیوان» بقصد عمران وآبادی بسکنهٔ این دهات بذردادند و ازین پس اسامی دهات مزبوررا درصورت املاك دیوانی منظور کردند. چند سال بعد بااینکه زمین‌ها را بصاحبانش باز گرداندند آنها را همچنان «خالصجات بذری» میخواندند.[۲]

بنابقول ویرینگ هشت‌یك زمینهای ایالت فارس وعراق‌عجم گویا دردست شاه بوده است. کسانی که این زمینها را زراعت میکردند مبلغی معادل نصف محصول بابت مال‌الاجاره میپرداختند بعلاوه مأموران دیوان مبلغی راکه برای تهیه بذر بدهقانان مساعده داده بودند ازسهم آنان کسرمیکردند. با اینهمه هرعدهٔ گاو برای کشیدن آب ازچاه لازم بود شاه دردسترس دهقانان میگذاشت و بخرج خود چاه میکند. مردم در بعضی موارد مال‌الاجاره را همه ساله نمیپرداختند تا اینکه قوای نظامی درمحل مستقرمیشد وآنگاه بنا بمطالبه‌رسمی «کلانتر» بدهی خودراتأدیه میکردند. درهنگام قحط مساعده بکشاورزان میدادند امااین کار بقول ویرینگ «بیشتر بسته بمیل ورغبت و لطف ومرحمت [دیوان] بود.»[۳]

---

۱ - داستان‌سفر ایران، ص ۲۳۷ - ۸. ۲ - انصاری، ص۴۵.

۳ - سفر شیراز، ص۸۵-۶.

بنابگفتهٔ مالکم زمینهای خالصه رادهقانان طبق شرایطی که بسیار بصرفهٔ کشاورزان بود زراعت میکردند. هنگامی که مأموردیوان مقدار غله را در محل معلوم میکرد اگرزارع بذری از دیوان گرفته بود بهمان مأمور پس میداد. سپس ده درصد از محصول را برای دروگر وخرمن کوب کنار میگذاشتند و مابقی بنسبت متساوی میان شاه و رعیت تقسیم میشد. مالیات زمین‌هائی که درتصرف افراد بود برحسب وضع آبیاری محل پرداخته میشد. اگرزمین‌ازنهرجاری مشروب میشد صاحب اوپس ازوضع مقداری که بآن اشاره کردیم ۲۰ در صد مالیات میداد اما اگر زمین از قنات یا از چاه یا مخازن آب آبیاری میشد ۵درصد.[۱] تا آنجا که ممکن بود دهقانان رااز کشت وزرع زمین‌های «دیم» دیوان بازمیداشتند. اگر کشاورز در آن بذر عمل میآورد شاه ۱۰ درصد آنرا میگرفت. زمینهای دیم اگر متعلق به اشخاص بود بندرت زراعت میشد. محصولات دیمی گاهی فراوان بود ولی غالباً عمل نمیآمد.[۲] این نرخهای مالیاتی که بآن اشاره کردیم بغلات تعلق میگرفت وبرنج راهم‌مشمول‌این‌قاعده‌میکردند. درمورد سایرمحصولات باید دانست که بذررا زارع فراهم میکرد ویك سوم محصول عاید دیوان میشد.[۳]

فریزر مینویسد که در زمین های خالصه، دربارنسبت بزمین‌همان حقوقی را داشت که سایرملاکان داشتند، یعنی ده‌یك محصول وقیمت آب قنات رااز زارع میگرفتندوتنهااختلافی که درین‌مورد املاك خالصه‌بااملاك عادی داشت آن بود که مستأجر گذشته ازده‌یك محصول‌میبایست ده‌یك‌کاه راهم بدهد.[٤] موریه همچنین بشرح شرایط زراعت خالصه های اطراف اصفهان میپردازد و

---

۱ ـ تاریخ ایران، ج۲، ص ۳۳۶-۷.
۲ ـ همان کتاب، ص ۳۳۷.
۳ ـ همان کتاب، ص۳۳۷ ـ ۸.
٤ ـ داستان‌سفر خراسان، ص۲۱۱.

مینویسد که امین‌الدوله این املاك رااز دیوان اجاره کرد و بدهقانان اجاره داد . اینان حیوانات بارکش فراهم میکردند وامین‌الدوله بذر تهیه میکردو هنگام درو سه چهارم محصول عاید امین‌الدوله میشد . [۱] علت اینکه وی باین نسبت فراوان سهم میبرد ظاهراً این‌بود که نهرهائی برای آبیاری زمین اززاینده رود منشعب کرده بود. موریه بسخنان خود ادامه میدهد ومیگوید که کود این‌اراضی عموماً ازفضولات‌بز و گوسفند بدست میآید . مختصروجهی بچوپان میدادند واو گله را درزمین معینی برای مدتی که بااوقرار گذاشته بود میچراند . [۲]

ازین گذشته بنابگفتهٔ موریه‌دیوان پیوسته‌حاضر بفروش‌زمینهای‌موات‌بود خاصه اگرمیخواستند باغی‌در‌آن بسازندیاآنرا مانند باغ کشت وزرع کنند. درین صورت زمین راباجارهٔ موروثی میدادند و مالیات ارضی مختصری برآن میبستند که میزان آن برحسب عمر درختان وجنس میوه‌ها فرق میکرد . [۳] چنین مینماید که این‌شیوه ادامهٔ رسم وراه دوران صفوی وخلاف طریقهٔ اسلامی بوده باشد . [۴]

بااینهمه مسؤولیت مالك وزارع منحصر بپرداخت این گونه مالیاتهای عادی نبود وغالباً ازعامهٔ مردم باج (یا«صادرات»)میگرفتند . این مالیاتهای زائد فرضاً برای تأمین مقاصد مختلف نظامی یا غیرنظامی‌وضع میشد . بقول مالکم :

اگربشمارهٔ افراد قشون افزوده‌شود ـ اگرشاه بخواهد قناتی‌یا کاخی‌بسازد ـ اگرقشون

۱ـامین‌الدوله‌در جا های دیگر کارهای آبیاری نسبةً مهمی بگردن گرفت . موریه همچنین ازقناتی که اودرحوالی کاشان ساخت ذکرمیکند (داستان سفردوم ایران ، ص۱۶۲ ـ ۳).

۲ـ همان کتاب ، ص۱۵٤. ۳ ـ تاریخ ایران ، ج۲،ص ۳۳۹. ٤ ـ نگاه کنید به پیش‌ازین ، ص۳۱ ـ ۳۵.

از دهات بگذرد و حاجت بآذوقه داشته باشد - ا گرهیئتی ازفرستادگان بایران‌وارد شوند - اگر یکی از افراد خاندان سلطنتی ازدواج کند - خلاصه هر اتفاق غیرعادی که‌روی دهداز مردم باج میگیرند ، گاهی از سراسر کشور و گاهی ازولایات معین . مقدار باج‌را بر حسب کیفیت و کمیت موضوع وبا توجه بمقتضیات محلی ومملکتی معلوم میکنند.[1]

موریه هنگام بحث درین مطلب مینویسد :

صادر بمالیاتی اطلاق میشود که بدلخواه معین گردد و « رعیت » ازین نوع مالیات آه و ناله دارد . صادروسیلهٔ هرگونه اخاذی ازمردم‌است و وضع دهقانان را بی نهایت متزلزل میکند . این باج را درموارد معین‌میگیرند مانند هنگامی که یکی از بزرگان‌بخواهد از دهات عبور کند یا بمنظورتأمین‌مخارج محلی یادرموارد دیگری که دائماً پیش میآید چنانکه « رعیت » هرگز مطمئن نیست که بتواند نفسی براحت برآورد . صادررا بهمان ترتیب [(بترتیب‌مالیات مستمر)] برحسب عده‌گاوهای زارع میگیرند .[2]

ازین گذشته بار دیگری بردوش زارع مینهادند که معروف بود به «سورسات» یاتهیهٔ ارزاق. سورسات رانه همان مأمورانی مطالبه میکردند که معروف به «مهماندار» بودند وکارآنان هدایت فرستادگان خارجی ازمیان دهات بودبلکه بزرگان وقاصدانی هم که بحکم شاه سفرمیکردند ازدهقانان سورسات میگرفتند . سورسات را دردهات بزور ازانبارهای مردم میستدند . موریه مینویسد« دهقان ازبیدادوستم‌مینالد اماسعی اودر اجتناب ازآن‌بیهوده است . هردلیلی که برفقرخود بیاورد اگرهیچ جوابی باوندهند لااقل باچوب وفلك حقش راکف دستش میگذارند »[3]

وصف اسلوب مالیات ارضی واداره کردن آن‌را در دوران اولیهٔ قاجاریه میتوان درچندکلمه خلاصه کرد : انحطاط ، سوءِ تدبیر، ظلم وناامنی .[4]

---

۱ - تاریخ ایران،ج۲ ، ص۳٤۲ . ۲ - داستان‌سفر ایران ، ص۲۳۷.بظن غالب‌مالیات را برحسب هر«جفت» زمین وصول‌میکرده اند. ۳ - داستان سفرایران،ص۳۷.همچنین نگاه کنید به‌فریزر ، داستان سفرخراسان ، ص۸۸،۱۱۳،۱۱۵ . ٤ -روابط‌میان‌دهقان و مالك در نیمه دوم‌قرن نوزدهم اصولا مانندروابط میان این‌دو در اوائل دورهٔقاجاریه بود . ما از اشاره باین مطلب بخصوص درینجا خود داری و بحث در آنرا بفصل هشتم موکول کرده‌ایم .

فصل هفتم

نیمهٔ دوم قرن نوزدهم:

طلیعهٔ اصلاحات

آثار بعضی تحولات جدید رامیتوان در تاریخ اواخر دورهٔ قاجاریه مشاهده کرد. مسائلی مانند تبذیر واسراف دربار وضعف قوای نظامی ونالایق بودن دستگاه اداری که ازقدیم مردم باآن مواجه بودند همچنان باقی بود امابموازات این جریانات عدم رضایت عامه و تقاضای اصلاحات بتدریج بیشتر میشد. کسانی که طالب اصلاحات بودند تحت تأثیر نهضت جوانان ترك و نهضت وحدت اسلام که پیشوای آن سیدجمال الدین اسدآبادی (افغانی) بوددرآمده بودند. همینکه شاه درصدد تهیه پول برآمد وشروع باعطای امتیازاتی بشرکت‌های خارجی کرد، خاصه پس‌ازاعطای امتیاز تنباکو که در ۱۸۹۰[۱۳۰۷-۸] روی دادمردم لب به شکوه گشودند و رفته رفته طالب تغییر «رژیم» حکومت شدندتا در ۱۹۰۵-۶ [۱۲۸۴/۱۳۲۴-۵] کار بانقلاب مشروطیت کشید.[۱] درمورد مسألهٔ زمین‌داری و وضع و موقع مالك و زارع باید دانست که انقراض نهائی روش قدیم زمین داری ازخواص دورهٔ قاجاریه است و اعطای مشروطیت را میتوان علامت ظاهری انحلال راه‌ورسم کهن دانست. اما این تغییرات بتدریج صورت گرفت وتحول وضع قدیم بجدید ناگهانی نبود. پیش از۱۹۰۶[۱۳۲۴] تزلزل دستگاه حکومت موجب تغییرات معتنابهی درراه ورسم زمین‌داری شده

۱- برای بحث در عللی که موجب انقلاب مشروطیت شد نگاه کنید به ا. ج. براون، «انقلاب ایران درسال ۱۹۰۵-۹» The Persian Revolution of 1905-9 (کیمبریج، ۱۹۱۰).

بود وحال آنکه دردوران پس از۱۹۰۶ [۱۳۲٤]چیزی ازروش قدیم باقی نماند مگر پاره‌ای از یادگارهای قرون وسطی که یاهمچنان دوام یافته ویاهر چند وقت یك بار ازنوظاهر گشته است .

دراواخر دورهٔ قاجاریه اسراف وتبذیر دربار و مخارج دستگاه اداری مملکت ونگاهداری قشون احتیاج بپول بیشتری پیدا کرده بود وهرروز بر شدت این احتیاج افزوده میشد. پیداست که بهترین راه بدست آوردن پول ، اصلاح اسلوب مالیاتی ودستگاه اداری بود . در زمان ناصرالدین شاه (۱۲٦٤ ـ۱۸٤۸/۱۳۱۳ ـ ۹٦) تاحدی کوشیدند که سر و صورتی بتشکیلات مملکتی دهند امابا اینکه درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم رفته رفته مردم بیشترخواهان اصلاحات میشدند دلیلی در دست نداریم که ثابت کند طبقهٔ حاکمه عموماً یا کسانی که بیش ازهمه فریاد اصلاحات رابلند کرده بودند معنی کامل این کاررا میفهمیدند .

درین دوره ، مانند ادوارسابق مهمترین منابع ثروت کشور عبارت بود از زمینهای زراعتی و محصول آنها همچنانکه مالکیت زمین منبع عمدهٔ نفوذ و قدرت کسان بشمار میرفت . علی‌رغم این امر یاشاید بواسطهٔ وجود همین امر روش تقویم مالیات ونیز قدرت دستگاه وصول مالیات درنواحی مختلف کشورفرق میکرد . دربعضی جاها مالیات رابیش ازاندازه تقویم می کردند ودر برخی نقاط کمتر ازاندازه . لازمهٔ اصلاحات مالی این بود که درین کار نظم وترتیبی ایجاد شود زیرا اصلاحات مالی بنوبهٔ خود پایه کامیابی در سایر اصلاحات وسیع ودامنه‌دار بود . انواع و اقسام زمین داری که در روزگاری قدیمتر وجود داشت درین دوره نیز موجود بود گرچه وسعت نسبی آنهافرق می کرد. درین عهد زمینهای خالصه همچنان قسمت معتنابهی ازاراضی مملکت راتشکیل

میدادو غالباً رو بویرانی نهاده بود و عواید آنها چیزی بر درآمدهای مالیاتی کشور نمیافزود. بنابرین علل و بسبب احتیاج دائمی شاه بپول درین دوره میل غالب بر آن بود که زمینهای خالصه ازطریق فروش (ودر بعضی موارد از راه غصب) مبدل باملاك شخصی گردد.

در گزارش مورخ ۱۸۷۸/۱۲۹۶–۹ مربوط به خوار و «بلوك» طهران نوشته‌اند که بسیاری ازدهات خوار اعم از «اربابی و خالصه» رو بویرانی نهاده [۱] ووضع زمینهای اربابی درهمه جابهتر ازوضع زمینهای خالصه است.[۲]

باتوجه باینکه املاك خالصه عموماً رو بویرانی نهاده بود، امین‌السلطان، وزیر ناصرالدین شاه (در اواخر دورهٔ سلطنت او) دید که انتقال املاك خالصه باشخاص بهتر از آنست که بنام همان اشخاص حواله‌هائی برعهدهٔ املاك مزبور بنویسند واین کارموجب پیشرفت بیشتری درامرزراعت خواهد شد. از اینرو بموقع فرمانهائی مبنی بر انتقال املاك مزبور صادرومقررشد که آنها مشمول پرداخت مالیاتی نسبةً سنگین شوند. این مالیات را نخست بجنس برآورد میکردند وسپس بمأخذ معینی مبدّل بنقد می‌ساختند واین کارمعروف به «تسعیر» بودو گاه برای مقاصد خاصی مانند تعمیر یا ساختن قنات در مقدار مالیات مزبور تخفیفی قائل میشدند. این خالصه‌ها بعدها معروف به «خالصجات انتقالی» شد و صاحبان آنها میتوانستند که آنها رابفرزندان خود انتقال دهند اما حق فروش آنها رابشخص ثالث نداشتند. ازین گذشته چون همیشه امکان داشت که دیوان املاك مزبوررا پس بگیرد ارزش آنها بطور کلی کمتر ازارزش زمین‌های «اربابی» بود.

در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه عدهٔ بیشتری از املاك خالصه فروخته

۱ــ آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲۶، ورق ۱۶۳.   ۲ــ همانجا، ورق ۱۵۸.

شد . باین‌ترتیب که فرمانی برای فروش همهٔ املاك خالصه بغیراز خالصجات حومهٔ طهران صادر گشت ودرظرف ده سال بسیاری از آنهابفروش رفت .[۱]

درفصل سابق به تغییرات وتحولاتی که درمورد املاك خالصه‌واقع درحومه اصفهان پس ازدورهٔ صفویه روی داد اشاره کرده‌ایم وحال باید دانست که در سلطنت ناصرالدین شاه تحولات بیشتری درین باب وقوع یافت . درآغاز پادشاهی او۱،۰۰۰ ده و«مزرعه» درحوالی اصفهان وجود داشت که بعضی از آنها املاك شخصی و برخی وقفی و عده‌ای خالصه بود و کسی آنها را زراعت نمیکرد. پس مبلغ چهارده هزار تومان نقد و ۱،۰۰۰ خروار جنس بعنوان مساعده بمیرزا عبدالحسین پیشکار مالیهٔ اصفهان دادند تا آنهارا آباد کند و اودر عوض بااین‌پول اسلحه خرید و یاغی شد و براثرهرج ومرج ناشی ازین طغیان عدهٔ بیشتری از دهات ویران گشت . هنگامی که آتش‌فتنه فرونشست املاك کسانی که درین شورش دست داشتند بعضاً بضبط دیوان درآمد وهرچند صاحبان آنها پس از چندین سال آنها را دوباره باز یافتند با اینهمه املاك مزبورهمچنان بنام«خالصجات‌ضبطی»دردفاتر دیوان ثبت‌میشد .[۲] مدتی کوتاه پس‌ازین وقایع‌میرزا عبدالوهاب‌مالیات اصفهان‌را ازنوممیزی کردوزمین‌های خالصه بدو قسمت تقسیم شد ، « خالصجات وقفی وخالصجات اربابی» .

درپاره‌ای‌ازموارد‌تخفیفی‌درمیزان‌مالیاتهاقائل‌می‌شدندومأموران دیوان‌را ازاخاذی منع‌می کردند. درنتیجهٔ این‌اقدامات زمین‌های بایرآباد شد وامور آبیاری بمرحلهٔ اجرادرآمد . پس ازمرگ میرزا تقی‌خان امیر کبیر که در ۱۸۵۱[۱۲۶۸] اتفاق افتاد باردیگر مأموران حکومت اخاذی راازسر گرفتند وپرداخت حقوق این‌وآن‌را ببعضی ازدهات «اربابی» حواله کردند .[۳] بدین

۱ـ انصاری، ص۵۹ـ۶۰ .   ۲ـ همان کتاب، ص۴٦ـ۷ .   ۳ـ همان کتاب ، ص۴۹ .

گونه تحدید عمران و آبادی کشور متوقف ماند و هنگامی که در سالهای ۱۲۸۶–۸/۱۸۶۹–۷۲ یك سلسله قحط و غلا در مملکت روی داد بسیاری از املاك خالصه و اربابی دوباره مبدل باراضی بایر شد و بسیاری از مالکان ملك خود را رها کردند و رفتند که سپس این املاك بصورت خالصه درآمد.[1] درضمن صاحبان بعضی املاك آنهارا برای فرار از پرداخت مالیات ببعضی ازافراد طبقهٔ روحانی انتقال داده بودند. درنتیجهٔ این وقایع گوناگون کار ثبت املاك خالصه و وقفی و اربابی اصفهان دچار هرج ومرج شد.[2]

دراواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه بسیاری از املاك خالصهٔ حوالی اصفهان فروخته شد و هنگامی که مظفرالدین‌شاه بتخت نشست تنها املاك خالصه‌ای که دراصفهان باقی مانده بود عبارت بود ازدهات مخروبهٔ برائان.[3] درضمن این احوال بازار فروش زمین رونق داشت. چون دربار مانند معمول محتاج پول بود مشاوران مظفرالدین‌شاه باو پیشنهاد کردند که تمام زمین‌های حوالی اصفهان راخالصه اعلام کند و قصد او ازین کار فروش املاك مزبور باشد. این بود که دفاتر ثبت املاك نادرشاه معروف به «رقبات نادری» رابیرون کشیدند تابنیت خود جامهٔ عمل بپوشانند اما این صورت رقبات چنانکه درفصل ششم باز نمودیم موافق باواقع نبود و صد سالی بود که آنرا متروك نهاده بودند. با اینهمه مطابق اقلام دفاتر

۱ـ همان کتاب، ص ٥٤. براثر قحط وغلاء جمعیت قسمت مرکزی ایران خواه بعلت مهاجرت و خواه بسبب مرگ و میر بنسبت معتنابهی کاهش یافت. بموجب سرشماری قم که در ۱۲۸٤/۱۸٦۷–۸ صورت گرفت جمعیت آن شهر درآن سال ۲٥،۳۸۲ تن بود وحال آنکه مطابق سرشماری ۱۲۹۱/۱۸۷٤–٥ فقط بالغ بر ۱٤،۰۰۰ تن شده بود (آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲٥، تاریخ قم تألیف میرزا سید مهدی، ورق ۱۰۰). ظاهراً درین هنگام ناحیه قهستان قم از عواقب سالهای قحط رهائی نیافته بود و از سکنهٔ آن که سابقاً ۸،۰۰۰ تن میشد جزعدهٔ ناچیزی باقی نمانده بود. (تفصیل حالات واملاك وغیره ورق ٦۹).

۲ـ انصاری، ورق ٥۰ ـ ۱.   ۳ ـ همان کتاب، ورق ٦۲.

مزبور انواع مختلف زمینها «خالصه» اعلام و این اقدام موجب هرج و مرج بیشتری شد. زمینهائی را که ازقدیم «اربابی» بود «خالصه» اعلام کردند و اگرمالکی نمیتوانست درمقابل تقاضاهای عمال حکومت ایستادگی کند ملك اورا ضبط میکردند.[1] نتیجهٔ این اقدام واقدامات دیگر این بود که زمینهای خالصه بانواع و دسته‌های ذیل منقسم شد: (۱) «املاك دیوانی» یا «خالصه» حقیقی که دردست «مباشران» دیوان بود ودیوان آنها رامستقیماً زراعت میگرد یابدهقانان ودیگران اجاره میداد، (۲) «املاك ضبطی» یااملاکی که بسبب شورش صاحبانش موقةً وبرای تنبیه آنان ازطرف دیوان ضبط شده بود وهمچنین املاکی که صاحبانش مجهول بودند.[2] (۳) «املاك انتقالی» (٤) «املاك ثبتی» یااملاکی که هرگز عملاً دردست دیوان نبود اما درصورت ناقص «رقبات نادری» بنام دیوان ثبت شده بود وباو تعلق داشت و(٥) «املاك بذری» یااملاکی که بوسیلهٔ صاحبانش درسالهای قحط زراعت نشده بود و دیوان برای آباد شدن آنها بذر بآنان داده بود. این املاك پس از برداشت محصول وپس گرفتن بذر دیوان بصاحبانش مسترد شد بااینهمه اسامی آنها همچنان بغلط دردفاتر دیوان وبنام دیوان باقی‌ماند.[3]

همچنین دربعضی موارد مأموران دیوان زمینهای اربابی رابدلخواه خود مبدل بزمین‌های خالصه میکردند. مثلاً ادعا کرده‌اند که درسلطنت ناصرالدین شاه هنگامی که ظل‌السلطان حاکم اصفهان بود فرمان‌هایی صادر وبموجب

۱ـ انصاری، ۶۳ـ٤.
۲ـ دردفاتر جزو جمع این دوره غالباً باشاراتی که در بارهٔ املاك ضبطی» و«املاك متصرفی» شده‌است برمیخوریم (مثلاً آرشیوهای کتابخانه‌وزارت‌دارائی، شماره ۷۲۲۷، ورق ۸۱ـ۲ که مشتمل است بردفترجزوجمع «بلوکات» فارس (ورق ۸۲ـ۱۰۸). دربعضی موارد املاك ضبطی راپس‌ازمدتی بصاحبانش برمیگرداندند.
۳ـ انصاری، ص۷٦ـ۷.

آنها بعضی زمینهای اربابی خالصه اعلام شد.[۱] ستك[۲] نیز که کتاب خودرا در ۱۸۸۲ [۱۳۰۰] نوشته است چنین اظهار نظر میکند که پیوسته میل غالب برین بود که برشمارهٔ املاك «دیوانی» (یعنی خالصه) بوسیله تصرف موقوفات و غصب زمین این و آن وضبط املاك اشخاص بلاوارث افزوده شود.[۳]

علاوه براملاك خالصه، بعضی اراضی را «قرق» یا شکارگاه سلطنتی اعلام میکردند چنانکه اراضی مجاور طهران ولار به‌قرق اختصاص داده شد.[٤]

کرزن نیز مینویسد که بعضی مراتع واقع در دامنهٔ تپه‌ها اختصاص بچراگاه اسبان واستران دیوان داشت ومیگوید که بخود صاحبان اصلی این زمین‌ها حق معافیت از چراندن ستوران فروخته میشد. همچنین در بعضی موارد مردم رااز شکار کردن در تپه‌ها وچراندن اغنام واحشام ببهانهٔ ممانعت از رمیدن صید منع میکردند وسپس بزور حق مرتعی بعنوان حق بازخرید از اشخاص اخاذی میکردندو بآنان اجازهٔ صید حیوانات وچراندن گله میدادند.[٥]

تغییرات وتحولاتی که درین دوره درمورد املاك وقفی روی داد شاید کمتر ازآن بود که درمورد املاك خالصه پدید آمد. درفصل سابق گفتیم که در زمان سلطنت نادر تمایل او برین بود که اوقاف مبدل باملاك شخصی شود. حال گوئیم که دراواخر دورهٔ قاجاریه حیف ومیل اموال اوقاف وتبدیل اوقاف باملاك شخصی امری بیسابقه نبود.[٦]

۱ـ همان کتاب، ص۸۱ـ۲. ۲ـ Stack ۳ـ شش ماه در ایران Six Months in Persia (لندن، ۱۸۸۲) ج۲، ص۲٤۸. ٤ ـ آرشیو های کتابخانهٔ وزارت دارائی شماره ۷۲۶، گزارشی که عنوان آن اینست: «شمیران به لار» ورق ۵۱. ۵ ـ ایران و مسألهٔ ایران، ج ۲، ص٤۷۳. ٦ ـ چنانکه «رباطی» که واقع در ٤ فرسخی طبس بود دارای موقوفات بسیاری بود که حکام طبس بتدریج آنها را غصب و مبدل باملاك شخصی خود ←

عدهٔ بسیاری از دهات مانند سابق بشکل تیول ازنظارت حکومت مرکزی خارج شد. دربعضی مواردتیول ازمحل املاك خالصه وهمچنین املاك شخصی‌ای داده میشد که ممکن بود به تیولدار تعلق داشته باشد یا نداشته باشد. در بعضی موارد تیول عبارت اززمین واحد معینی بود که بشاغل یکی ازمقامات دیوانی تعلق میگرفت ودرموارد دیگر تیول درحکم عطیه‌ای بود که باشخاص داده میشد.

تخمین مقدارنسبی زمین‌هائی که بعنوان «تیول» باشخاص داده میشد و همچنین انواع مختلف اززمین‌هائی که دردست مردم بودکاریست مشکل واین امر درولایات تابع تغییرات معتنابهی بوده است. چنانکه درسیاهه‌ای مربوط بزنجان ومحال زنجان که تاریخ آن ۱۲۹۶/۱۸۷۸–۹ است اسامی ۸۰۰ تا ۹۰۰ ده دیده میشود. معمول ترین نوع دهات، دهات «اربابی» و پس ازآن دهات «خرده مالك» بود. بدبختانه ازین سیاهه نمیتوان معلوم کرد که آیا درینجا مقصود از کلمهٔ «خرده مالك» دهیست که مالك آن واقعاً رعیت و دهقانست یا غرض دهیست که بحکم وراثت یا بیع میان چندین مالك تقسیم شده و درواقع مانند ده اربابی معمولی اداره میشود.[۱] این دو دسته ازدهات برروی‌هم تشکیل دهات نوع سوم رامیداد که ازسایر انواع

⟵ کردند (آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی‌شماره ۷۲۶، «سفرنامه» میرزاعلی‌خان نائینی ازمشهدالی‌یزدونائین، ورق ۹۶)، همچنین در گزارشی مربوط بطالقان که تاریخ آن ۱۳۰۱/۱۸۸۳–٤ است نوشته شده است که باستناد قول «متولی امامزاده» تکیه‌ای که واقع درمرکز طالقان‌است امامزاده مزبور اوقاف بسیاری دارد که عواید آنها بمصارف واقعی خود نمیرسد. (همان‌آرشیو، شماره ۷۳۰ ورق ۳۵۵). ازقراری که گفته‌اند این‌حال‌شامل‌اوقافی هم بوده‌است که درزمان صفویه ببقعهٔ مهدی‌حنفیه واقع در مرجان اختصاص داده‌بودند (همانجا، ورق ۳۵۷).

۱– برای بحثی که درباره این‌نوع زمین‌داری شده است نگاه کنید بفصل سیزدهم.

بیشتر بود و عبارت بود از دهاتی که به تیول اختصاص داشت . متجاوز از نصف عدهٔ دهاتی که بعنوان تیول اعطا شده بود متعلق به تیولداران بود ونوع دوم تیول که بسیار معمول بود عبارت بود ازتیولی که ازمحل دهات خالصه اعطا میشد . و اما گذشته از تیول حقوق و مواجبی را که بمناصب گوناگون تعلق میگرفته برعهدهٔ بعضی دهات می‌نوشتند و این نکته نیز در معدودی ازمواردشامل حال مستمریهای افراد میشد. بموجب همین سیاهه دو ده ازدهات مورد بحث از پرداخت مالیات معاف وعده دهات وقفی معدود بود و عده‌ای ازدهات بعشایروخوانین ایلات تعلق داشت . عدهٔ معتنابهی ازدهات نیز ظاهراً ملك افراد طبقهٔ روحانی بود و بسیاری ازدهات وجود داشت که قسمتی ازهر کدام را اشخاص بعناوین مختلف متصرف بودند . [1]

از گزارش مورخ ۱۲۹۸/۱۸۸۰–۱ [2] که راجع بخرقان نوشته شده است جزئیات ذیل بدست میآید : غالب دهات آن ناحیه کوچك بود و از ۳۴ ده که ذکری از جمعیت آنها شده است ۱۲ قریه (که ۳ تای آن کلاً یابعضاً «خرده مالك» بود) کمتر از ۵۰ خانوار و۱۲قریه (که۴ تای آن کلاً یابعضاً خرده مالك بود) بیش از ۵۰ و کمتر از۱۰۰ خانوار و۹ قریه (که ۳تای آن کلاً یابعضاً خرده مالك بود) بیش از ۱۰۰ و کمتر از۲۰۰ و یك قریه(که خرده مالك بود) بیش از ۲۰۰ خانوار جمعیت داشت . تقریباً نیمی از دهات مزبور بعضاً دارای زراعت « آبی » و بعضاً دارای زراعت « دیمی » وسه قریه تماماً « آبی » وچهار قریه غالباً « آبی » و یك قریه تماماً آبی و یك قریه تماماً «دیمی» و بقیه قرا غالباً «دیمی» بود .

۱– آرشیوهای کتابخانهٔ وزارت دارائی ، شماره ۷۳، ورق ۴۹۸–۶۳۶ .

۲– همانجا ، شماره ۷۲۸ ، ورق ۳۴۳–۷۲.

درمورد مسألـه مالکیت قرای مزبور باید گفت کـه تقریباً ٤٦ ده تماماً «اربابی» و ۱۳ ده بعضاً «اربابی» بود و ازین عده تقریباً ۱۷ ده کلاً و ۵ ده بعضاً متعلق بشاهسونها و ۱ ده کلاً و ۱ ده بعضاً تعلق بکردها داشت. ٤ ده خرده مالك و ۱۰ ده بعضاً خرده مالك بود. نکتهٔ جالب توجه اینست که نوشته‌اند ۷ ده که کلاً یابعضاً خرده مالك است رفته‌رفته‌مبدّل بدهات‌اربابی میشودوازین‌عده۳قریه راناصر الملك و۳قریه راشاهسونها خریده‌اند. ازمیان همهٔ اینهاثلث یك ده را«خالصه» ونصف یك ده وثلث ده دیگروهمچنین یك ششم ده دیگررا «وقفی» نوشته‌اند.

گزارش دیگری که درتاریخ ۱۸۷۹/۱۲۹۷- ۸۰ دربارهٔ ملایر[۱] نوشته شده است نشان میدهد که جمعیت ۵۹ ده کمتر از ۵۰ خانوار وجمعیت ٤۸ ده بیش از ۵۰ و کمتر از ۱۰۰ خانواروجمعیت ۲٤ ده بیش‌از ۱۰۰ و کمتر از ۲۰۰ خانوار وجمعیت ۸ ده بیش‌از ۲۰۰ و کمتر از ۳۰۰ خانوار وجمعیت ۱۵ ده‌بیش از ۳۰۰خانواربوده وعدهٔ این‌دهات‌جمعاً ۱۵٤ تابوده‌است. درین گزارش‌جمعیت عدهٔ دیگری ازدهات رامعلوم نکرده‌اند. ازمجموع۲۳٦ ده۲۰٦ ده کلاً و۷ ده بعضاً اربابی بوده است.۱٦ده کلاً و۵ ده بعضاً خالصه و۲ده وقفی ذکرشده است. هشت ده ازدهات اربابی بخوانین ترکمان تعلـق داشته است. عـدهٔ فراوانی ازین دهات دردامنهٔ کوهستان قرارداشته وبسیاری‌ازآنها، هم دارای زراعت آبی بوده است وهم دارای زراعت دیمی. هیچ ذکری ازخرده مالك بمیان نیامده وممکنست که کلمهٔ اربابی درمورد تمام املاك شخصی بمعنی اعم بکاررفته باشد.

گزارشی که‌دربارهٔ‌نهاوندوخزل[بفتح‌اول ودوم] درتاریخ۱۸۸۰/۱۲۹۸-۱-۸[۲]

۱- آرشیوهای کتابخانه‌وزارت دارائی شماره ۷۲۹، ورق ۱-۱۵۱.
۲- همانجا، ورق ۱۲٤-۹٤.

نوشته شده است نشان میدهد که ۷ ده کمتر از ۵۰ رعیت (نه خانوار) و۱۴ ده بیش از۵۰ و کمتر از۱۰۰ و۱۴ده بیش از۱۰۰ و کمتر از۲۰۰ و ۲۰ ده بیش از۲۰۰ و کمتر از۳۰۰ و۱۰ ده بیش از۳۰۰ و کمتر از ۴۰۰ و۷ ده بیش از۴۰۰ و کمتر از۵۰۰ و۴ ده بیش از۵۰۰ و کمتر از۶۰۰ و۲ ده بیش از ۶۰۰ رعیت داشته است . نویسندهٔ این گزارش همچنین گنجایش هرده را ازنظر «زوج» یا عدهٔ جفتها (جفت زمین) تعیین میکند.[۱] ۵ ده کمتر از۵ زوج و۹ ده بین۵ تا۱۰ و۲۰ده میان ۱۰ تا ۱۵ و۱۲ده میان ۱۴ تا۲۰ و۱۷ ده میان ۲۰تا ۳۰ و۱۴ده میان ۳۰تا ۴۰ و۷ده میان ۴۰ تا۵۰ و۵ ده میان ۵۰ تا ۷۵ و یك ده میان۱۰۰تا ۱۵۰ و یك‌ده میان ۱۵۰تا۲۰۰«زوج» داشته است . شمارهٔ متوسط رعایا ازقرار هرزوج ۹/۹ بوده اما این عده بطورغیرمساوی و باین ترتیب تقسیم میشده است : ۳۷ده بطورمتوسط ازقرار هرزوج۱۰ رعیت ، ۳۶ ده ازقرار هرزوج ۱۰تا ۵۰ رعیت و۵ده ازقرار هرزوج بیش از۲۰رعیت . سیزده ده تماماً خالصه بوده که ۳ تای آنها ویران و ۴ ده بعداً خالصه بوده است . بنابرین گزارش «خالصجات» خزل (مغرب دماوند) رو بخرابی نهاده بوده اما دوسال بوده است که عزّالدوله بعنوان مساعده بذر بآنها میداده و ازینرو در تاریخ انشاءِ گزارش دهات مزبور روبآبادی نهاده بوده‌است . ازین گذشته ناحیهٔ خزل رویهمرفته درحال ویرانی بوده و بهمین‌سبب ازآنجامالیاتی نمیگرفته‌اند وغالب دهقانان آن ناحیه پراکنده شده بوده‌اند .

درزمان قاجاریه مانند ادوار سابق یك دسته مهم اززمینها عبارت بوده است اززمینهای متعلق بایلات وعشایر واگرنیمه دوم قرن‌نوزدهم را ازحیث وسعت این‌نوع اراضی یاازحیث طرز اداره نواحی ایل‌نشین بااوائل قرن

۱ـ نگاه کنید به شرحی که در صفحهٔ ۳۷ به بعد آمده است .

نوزدهم بسنجیم اختلافی چندان مشاهده نمیکنیم . درین دوره حدفاصل میان زمینهای ایلی وغیر ایلی واضح ومشخص نبوده و این دودسته درهم میآمیخته و زمینهای متعلق بعشایر نیمه بیابانگرد دروسط یا کنار زمینهای شهرنشینان و ده نشینان قرارداشته است. دربسیاری موارد رؤسای عشایر درخارج ازمناطق عشایری (بمعنی اخص) صاحب زمینهائی بوده‌اند ودرین صورت وضعشان مانند وضع مالکان عادی بوده است .

دربعضی نواحی خاصه دربعضی نقاط خوزستان روشهای مخصوص معینی در مورد زمین‌داری معمول بوده است . درهویزه و درسایر نواحی تمام ناحیه به «والی» یا «شیخ» وقت تعلق میگرفت وحتی املاك و خانه‌های والی یا شیخ متوفی بوالی جدید میرسید و خانوادهٔ شیخ سابق مجبور بمهاجرت میشدند . در فلاحیّه ومحمّره ورام هرمز حال بدین‌منوال بوده است . نجم‌الملك که در ۱۸۸۱/۱۲۹۹-۲ بخوزستان سفر کرده است مینویسد که بهمین سبب کسی جرأت آباد کردن زمین راندارد .[1]

غالب ایلات وعشایر مختلف درنقاط مختلف مملکت هرسال ییلاق وقشلاق میکردند وشك نیست که غالباً تمرد وسر کشی ازآنان سرمیزد . هنگام کوچ کردن ازجاهائی که میگذشتند دربیشترموارد آسیب فراوان بغلات وباغهای مردم غیرایلی میرساندند . فی‌المثل در خوزستان هیچ اقدام کافی برای حفظ مردم شهری وروستائی ازتطاول عشایرو عناصر نیمه بیابانگرد معمول نمیشد . درگزارشی که در۱۸۶۹/۱۲۸۶-۷ در بارهٔ فلاحیه نوشته‌اند چنین‌آمده است که بلوك دیمچه [بفتح دال و کسر چ] واقع درمغرب شوشتر که سابقاً دارای دهات آباد بوده است بسبب تاخت و تازلرها و بختیاریها رو بویرانی نهاده

۱ـ آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی ، شماره ۷۲۵ ،«سفرنامهٔ عربستان» ورق ۲۷۸-۹.

است . ازین گذشته رمه‌های عشایر بختیاری و بواسحقی [۱] کماکان حاصل دهقانان را خراب میکنند . نجم‌الملك که پس ازچند سال دیگر بخوزستان سفر کرده است مینویسد که علت عقب ماندن امور زراعتی آن ایالت ناامنی حاصل از طبع نیمه بدوی قبایل عربست . [۲]

در گزارشی که دراواخر قرن سیزدهم هجری (نیمهٔ دوم قرن‌نوزدهم) در بارهٔ خرم‌آباد نوشته‌شده‌است‌متذکرشده‌اند که ایلات وعشایرهنگام ییلاق و قشلاق کردن سالیانهٔ خود ازمیان بعضی‌اراضی گذشته ودرختان وباغهای آنجا رانابود کرده‌اند . [۳] همچنین در گزارش زنجان سخن‌ازخرابیهائی رفته است که عشایرشاهسون هنگام ییلاق وقشلاق کردن سالیانه ببارآورده‌اند . [٤]

درنقاط ییلاقی‌وقشلاقی‌ای که‌مخصوص‌بعضی‌عشایر بودمراتعی‌بآنان‌واگذار میشد واین‌مراتع درحکم‌قسمتی‌از وجوهی بود که دیوان بعشایر میپرداخت تا درعوض عده‌ای سربازبنیچه‌برای خدمت‌آماده کنند . همچنین ازهرخانوار بنسبت دارائی و شمارهٔ اغنام و احشامی که داشت مالیات میگرفتند ووجوه مالیاتی را رئیس‌عشیره یا نمایندگانی که ازطرف او تعیین میشدند وصول میکردند . [۵] نرخ مالیات درهرجا متفاوت بود . درحوالی شیراز نرخ‌مالیات ازقرار هر گاوشیرده ۳۰۰ دینار وازقرارهرخر ۲۰۰ دینار وازقرارهرمادیان آبستن ۱۰۰۰ دینار و از قرار هر شتر ۳۰۰ دینار واز قرارهر گوسفند یا بز ۱۰۰ دینار بود . [٦] در بختیاری برحسب عدهٔ مادیانها یعنی از قرار هر ۲ مادیان ۵ قران ازعشایر مالیات میگرفتند ونرخ مالیات بسته بعشایر مختلف

۱ــ همانجا شماره ۷۲۷، ورق ۳۰۹ . ۲ــ آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی ، شماره ۷۲۵، ورق ٤۹۵ــ٦ . ۳ ــ همانجا ،شماره ۸۲۹ ، ورق ۱٥٤ . ٤ ــ همانجا ، شماره ۷۳۰ ورق ۵۰۸ ، ۵۲۰ ، ۵۲۲ ، ۵۲٦ ، ۵۲۹ ، ٦۱٦ ، ٦۲٤ . ۵ــ مالکم ، تاریخ ایران ، ج ۲ ، ص ۳۳۹ . ٦ــ سردار اسعد ، ورق ۱۹۷ــ۸ .

فرق میکرد . چهار گاو ماده و بیست میش یا بز ماده بترتیب یك مادیان بشمار میرفت . از بختیاریها بابت زمینهای زراعتی مالیاتی نمیگرفتند مگر یك مبلغ اسمی که بابت هرخیش (یا «جفت») در املاك مزروع واقع در قشلاقهای آنان وصول میکردند .

رؤسای ایلات وعشایر در آغاز سال نومالیات مخصوصی بشاه میپرداختند . این مالیاتها را رؤسای عشایر بموقع وصول میکردند ورویهمرفته تشکیل باج سنگینی رامیداد .[۱] فرمانروائی خوانین ایلات وعشایر غالباً توأم باستمکاری فراوان بود . عبدالغفار نجم الملك در ۱۲۹۹/۱۸۸۱–۲ هنگامی که درعربستان سیر میکرده است مینویسد که چندروز درحوالی کرکنان [بفتح کاف اول و ضم کاف دوم] سفر کرده و بسیاری از دهات ایران را دیده است که سابقاً تشکیل بلوك چناررود را میداده و شمارهٔ آنها بیش از ۳۰۰ بوده است وخود بختیاریها باو گفته بودند که آن دهات براثر جوروستم خوانین ویران شده است[۲] .

اعمال قدرت و نظارت در نواحی ایل‌نشین براستی یکی از مسائل مشکل بود که قاجاریه با آن روبرو بودند. بطورکلی قاجاریه دراین دوره مانند سلاطین سلف بجد کوشیدند که بر عشایر بوسیلهٔ خوانین عشایر فرمانروائی کنند اما پایهٔ قدرت و نظارت آنان غالباً متزلزل بود[۳] بنابرآنچه گفتیم

۱– همان کتاب (درقسمتی که صفحات کتاب شماره ندارد). همچنین نگاه کنید به کرزن، ج۲، ص ۴۷۲–۳.

۲– آرشیوهای کتابخانهٔ وزارت دارائی ، شماره ۷۲۵ ، ورق ۳۵۷ . نجم الملك همچنین مینویسد که ایلخان زمین موقوفهٔ باب حیدررا که براعقاب امام موسی[ع] وسادات باب حیدر وقف گشته و اززمان اتابکان ازپرداخت مالیات معاف شده بودتصرف کرد (ورق ۳۵۲) .

۳– در ۱۸۹۶[۱۳۱۴] دردورهٔ سلطنت مظفرالدین‌شاه پیشنهادشد که وزارتخانهٔ مخصوص یا یك شورای عالی برای رسیدگی بامور ایلات و عشایر تأسیس شود (ج . دمرن‌بی G.Demorgny مطالعاتی درباره طرزحکومت ایران» Essai Sur L'administration de la Perse (پاریس، ۱۹۱۳) ، ص ۸) .

قاجاریه یك ایلخان و یك ایل‌بیگ بر ایلات بزرگ می گماشتند که وظیفهٔ آنان جمع مالیات دیوان بود و بطورکلی مسؤول امور عشایری بودند. این مأموران معمولاً، اما نه الزاماً، همان رؤسای عشایر بودند و تمایل آنان بر این بود که این مقام موروثی باشد. درفارس دو ایل مهم وجود داشت یکی خمسه و دیگری قشقائی و ایل خمسه در اوائل دورهٔ قاجاریه از دیگری مقتدرتر بود و چنانکه از نام آن برمیآید عبارت بود ازپنج طایفه که ازاینها سه‌طایفه‌ترك (اینالو [بفتح‌اول‌وسکون‌دوم]، بهارلو و نفر[بفتح‌اول ودوم]) و دوطایفه عرب (باصری و ایل عرب) بودند. طایفهٔ اینالو که از قشلاق واقع در خفر و داراب و فسا به‌ییلاق واقع در رامجرد و مرودشت کوچ میکردند در نیمهٔ دوم قرن‌سیزدهم هجری (نیمهٔ قرن نوزدهم‌میلادی)پیوسته مایهٔ فتنه بودند و بیشتر ازراه غارتگری و راهزنی در فارس و کرمان و یزد بسر میبردند. از ۱۲۹۳/۱۸۷۶–۷ ببعد تاحدی براثر مجاهدات معتمدالدوله حاجی‌فرهاد میرزا و میرزا علیمحمدخان قوام‌الملك شیرازی منقاد شدند و آنان‌را درحوالی قرابولاغ [1] ساکن کردند. همچنین دراواخر قرن سیزدهم و اوائل قرن چهاردهم هجری رفته‌رفته طایفهٔ بهارلو را در حوالی داراب مستقر ساختند [2]. ایل عرب که بدو طایفه یعنی عرب جبّاره وعرب‌شیبانی تقسیم میشد از قدیم ریاست آنان دردست خوانین عرب شیبانی‌بود. یك‌طایفه در حوالی رام‌هرمز و جرّاحی و دوراق [بضم‌اول وسکون‌دوم] بسرمیبردند و درتابستان در بوّانات درساحل رودخانه میزیستند و طایفهٔ دیگر درهفت‌بلوك و روادان و احمدی قشلاق میکردند و تابستان را در بوانات و قونقری [باشباع واو و سکون نون و فتح قاف‌دوم] و سرچاهان میگذراندند و فاصلهٔ

۱– فسائی، ج ۲، ص ۳۰۹. ۲– همان کتاب، ص ۳۱۰.

میان ییلاق و قشلاق آنان قریب به۱۰۰فرسخ (درحدود ۳۵۰میل) بود[۱].

ریاست عشایر باصری که محل قشلاقی آنان در سروستان و کربال [بضم اول و سکون دوم] و کوار [بضم اول] و محل ییلاقی آنان در ارسنجان و کمین [بفتح اول] بود از زمان صفویه بایل عرب واگذار شده بود[۲].

قشقائی‌ها از «گرمسیر» فارس به‌چهار بلوك وافزر [بفتح اول وسوم]وجره [بفتح اول و تشدیددوم] وخشت[بکسر اوّل]وخنج[بضم اول] ودشتی ودشتستان و فراش‌بند وماهور میلاتی به‌ییلاق خودواقع درمحال دز کرد [بکسر دال و کاف]و «سرحدِّ» چهاردانگه و«سرحد» شش‌ناحیه و کام‌فیروز وناحیه کاکان و کهر [بروزن گهر] واقع در ممسنی کوچ میکردند. مقام ایلخانی و ایل‌بیگی به خوانین عشایر تعلق‌داشت[۳].

در فارس چندین ایل دیگر وجود داشت که اصل و منشاء هر کدام مختلف بود. بعضی از آنان در یك‌جا ساکن بودند. برخی زند گانی نیمه‌ایلی داشتند و جمعی یکسره بیابانگرد بودند[۴]. ایل شریفات که نزدیك بندر هندیان میزیستند حکومت آنجا را دردست داشتند[۵].

نظارت بر ترکمانان گوکلان [باشباع واو و سکون‌کاف] و یموت [بفتح اول] مانند اوائل دورهٔ قاجاریه بر اساسی متزلزل قرار داشت. سیف‌الدوله که در ۱۳۲۰-۱/ ۱۹۰۲-٤ «فرمانفرما»ی استراباد شد شرحی دربارهٔ این دو ایل بمظفرالدین شاه نوشت[۶]. میگوید که بمحض ورود باستراباد همهٔ خوانین گوکلان را احضار کرده و سیاهه‌های مالیاتی («دستورالعمل»ها) و

۱- همان کتاب،ص۳۱۱. ۲- همان کتاب، ص۳۱۰. ۳- همان کتاب،ص۳۱۳.
٤- همان کتاب، ص ۳۳۰-۲. ۵- فسائی، ص ۳۳۱. ۶- نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی.

صورت مالیاتهای زائد(« تکالیف ») را بآنان داده و درآمد های مالیاتی را برآورد کرده و شمارهٔ نفوس را معلوم ساخته و حدود مراتع و اراضی هر ایلی را مشخص کرده‌است [1] . مینویسد که هر ایل ازچندین«اوبه» [بروزن توبه] تشکیل شده و هر اوبه را رهبریست که صاحب «یورت» شخصی یا موروثی‌است . تمام ایل زیر فرمان یك ایلخان نیست. درمواقع‌لازم بزرگان و شیوخ و ریش‌سفیدهای اوبه گردهم میآیند و باهم مشورت میکنند و بر وفق نظر اشخاص مبرز و بزرگان و حتی افراد سادهٔ ایلی نسبت بکارهائی که باید انجام‌دهند تصمیم‌میگیرند [2] . افراد ایل‌یموت بیشتر ازراه‌غارتگری زندگانی میکنند. زمین آنان بینهایت حاصلخیزست وهر قبیله درهرجا که فرود آید در زمین پیرامون خود همچون یورت شخصی یا موروثی خود عمل میکنند . قاطرچی‌های سمنان و شاهرود و استراباد معمولاً چهارپایان خودرا برای چراندن به‌ترکمانان میدهند و دربرابر ازقرار هر رأس یک تومان بآنان میدهند [3] . سیف الدوله میگوید که از قدیم معمول بوده است که تمام دهات استراباد به‌یموت‌ها باج بدهند . دهقانان استراباد سهم‌معینی از غلهٔ خودرا بخانی که درمجاورت آنان بسر میبرد میدهند ودرعوض این‌خان و قبیلهٔ او از دزدیدن اموال دهقانان خودداری میکنند و اگر قبیلهٔ دیگر

۱ـ همانجا ، ورق ۵۲ ـ ۵ . ۲ ـ همانجا ورق ۹۸ . فریزر که کتاب خود را در ۱۸۳۱ ـ ۲ [۱۲۳۷ ـ ۸] نوشته است متذکر میشود که یموتها و گوکلانها خان ندارند بلکه ریش‌سفیدهائی دارند که درحق‌آنان نهایت احترام را بجا میآورند و درتمام مواردی که مربوط به مصالح عامه باشد پند آنان را میشنوند و این ریش سفیدها دعواهای جزئی را فیصل میدهند(داستان سفر خراسان ، ص ۲۶۲. همچنین مقایسه کنیدبا نی‌پیر G. C. Napier «مجموعهٔ یادداشتهای روزانه و گزارشهای کاپیتان نی‌پیرهنگام مأموریت مخصوص اودرایران Collection of Journals and Reports from Capt . the Hon . G .C . Napier on Special duty in Persia ، 1874 (لندن ، ۱۸۷۶ ، ص۳۲۲ ببعد) .

۳ ـ نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی ، ورق ۱۱۰ .

چیزی ازآنان دزدیده باشد میگیرند و بدهقانان پس میدهند[۱].

رابینو شرحی نظیر این بیان میکند و چنین مینویسد :

(یموتها و گوکلانها) هیچ مرجع قدرت دائمی ندارند گرچه هرتیره یك «آقسقل» یاریش سفید دارد . با اینهمه هیچ قدرت و اختیاری باین مقام تعلق نمیگیرد و موقع او فقط بستگی بسن و تجربه و نفوذ شخصی او دارد . خصومت های قبیله‌ای که در میان ترکمانان برقرار است بسبب همین عدم قدرت مرکزی و نداشتن ایلخانیست که باید طوایف مختلف را زیرفرمان خوددرآورد ودرجه نفوذ وقدرت حکومت ایران بحدیست که ازترکمانان باج میگیرد اما آنانرا در اعمال وحرکات خودآزاد میگذارد ومجازات خطاکاران را از طرف مراجع عالیه جایز نمیشمارد. قدرت حکومت مرکزی بازیچهٔ هوی وهوس مردم محل یاز عمای قوم است ویا هردو دسته دربرابر آن مقاومت مینماید واین قدرت بسته بشدت و ضعف عمل حاکم وثبات و تزلزل ارادهٔ او کمتر یابیشتراعمال میگردد . باج وخراج بعمال مخصوص یا «سرکردگانی» که از طرف حکومت مرکزی تعیین میشوند پرداخته میشود واین سرکردگان مسؤول وصول مالیات و همچنین بسیج کردن عدهٔ سوارانی هستند که تیره های متعدد هر قبیله باید هنگام احضار برای خدمت آماده کنند . مقام سرکرده عملاً دربعضی خانواده‌ها موروثی شد وچیزی نگذشت که صاحبان این مقام از موقع خودبهره برداری کردند و درغارت کردن مردم شوربخت دهات استراباد با ترکمانان همدست شدند.[۲]

ایل یموت به دو طایفه تقسیم میشد : کشاورزان و برزگران معروف به چمور [بضم اول و اشباع واو] و افراد ایلی بیابانگرد موسوم به چاروا و دستهٔ اخیر اگرهم باج وخراج میپرداختند مقدار آن بسیارناچیز بود[۳].

بطورکلی روابط میان یموت‌ها ودهقانان اتك هرگزدوستانه نیست وهرچندروستائیان چاروا هارا مسؤول بیشتر تاخت و تازها میدانندبا اینهمه چمورهای آتابای و حتی جعفربای غالباً درین غارتگریها شرکت میجویند ودهقانان کرد محله که یگانه همسایهٔ آنان چمورهای جعفربای هستند بایددائماً مراقب دفع حملات دشمنان خونی خودباشند . روزی نمیگذرد که خونی نریزد یا قتل وغارتی روی ندهد یاجنگی بقصدخونخواهی درنگیرد ... برای ممانعت ازین تاخت و تازها بسیاری ازدهقانان اتك هرسال مقداری برنج بخان یموتها میدهند واودرعوض موظف بحفظ جان آنان وجبران زیانهائی است که احتمال دارد یموتها ببار آورند و این ترتیب را در

۱ ـ همانجا، ورق ۱۲۳ . ۲ ـ هـ . ل. رابینو ، مازندران و استراباد، ص ۹٤-٥ .
۳ ـ همان کتاب ، ص ۹۷

اصطلاح «ساخلو» [باشباع واو] گویند .[۱]

گوکلانها بیابانگرد نبودند . پیوسته از یموتها وحشت داشتند و میانهٔ آنها با کردهای بجنورد و حاجی‌لر کبودجامه و سایر سکنهٔ محال استراباد خوب نبود . ازینرو غالباً این‌و آن بهم میتاختنند .[۲]

ترکمانان مانند سایر ایلات و عشایر یکی از عوامل ناامنی بودند اما مانند سایر ایلات وعشایر غالباً درحق آنان ستم میرفت و کراراً درمیان‌آنان تحریکاتی صورت میگرفت . در نامه ای که احتشام‌الوزاره مأمور سابق دولت ایران در گنبد قابوس‌نوشته و رابینو از کتابی که ناصرالکتاب[۳] دربارهٔ دشت گرگان پرداخته است نقل کرده ، میگوید که بعقیدهٔ او یموتها و گوکلانها ازرعایای‌وفادار شاه‌اند و :

اگر آنها شهرت بدی‌پیدا کرده اند علتش آنست که هیچوقت نماینده ای‌در دربار برای برطرف ساختن سوء تفاهمات نداشتند . حکام ومأمورین دولتی برای‌نفع‌شخصی و ازدیادشهرت خویش همواره‌چنین وا نمود کرده اند که‌بعضی قبایل ترکمن نسبت بدولت علناً رویهٔ‌سرکشی دارند ودولت برای‌سرکوبی اشرارفوری دستورات فرستاده‌است . چه‌بسا طوایف بیگناهی را دیده ام که‌با نهایت بی‌رحمی مورد چپاول وغارت واقع‌شده اندو سران‌وریش سفیدان‌بارهابمن گفته‌اند از تبعهٔ روس‌شدن نفرت دارند اماحاکم استراباد آنهارا بشورش‌وادار میکند ...[۴]

رابینو همچنین متذکر می‌شود که بسیاری از سکنهٔ استراباد باو اقرار کرده‌اند که : « ترکمانان دستخوش تحریکات فراوان دهقانان اتك‌اند و اینان پیوسته اسب‌ها و گله‌های آنان را میدزدیدند . آنگاه حکام استراباد

---

۱ ـ همان کتاب ، ص ۹۹ ، همچنین مقایسه کنید با نی پیر که از خصومت میان ده نشینان استراباد و عشایر آن سامان سخن رانده است (مجموعهٔ یادداشتهای روزانه وگزارشها ، ص۲۶۶) . ۲ـ را بینو ، ص۱۰۰ . ۳ـ در ترجمهٔ فارسی آقای وحید مازندرانی نصیر الکتاب آمده است (مترجم) . ٤ ـ همان کتاب ، ص ۹٦ .
[این چند سطر استثنائاً از کتاب مازندران و استراباد رابینو ترجمهٔ آقای غلامعلی وحید مازندرانی (ص۱۳۲)نقل شد] .

ببهانهٔ گوشمال دادن تر کمانان لشکر میکشند و با گرفتن جریمه‌های گزاف از افراد عشایر خودرا با پول آنان توانگر میکنند.[۱]

درسایر مناطق عشایری نیزحال بدین منوال بوده است. سردار اسعد در کتاب خود یعنی تاریخ بختیاری گزارشی از عبدالرحیم کاشانی نقل میکند که تاریخ آن ۱۳۱۳/۱۹۰۵-۶ است. نویسنده میگوید که ازبس بختیاریها جور وستم دیده‌اند هنگامی که مسافری را می‌بینند میگریزند مبادا آن مسافر مأمور دیوان یا فرستادهٔ خان یا «ضابطحکمران» (محصل مالیات که ازطرف حاکم اعزام‌میشد) باشد. نویسندهٔ گزارش هنگام عبور از دهات واقع در میان پل‌عمارت و مالمیر [بفتح‌لام] می‌بیند که زراعتی بچشم نمیخورد. ازمردم میپرسد که چرا سبزیجات وبقولات عمل‌نمیآورندتاهم خود بخورند وهم‌مازاد آنهارا بمسافران بفروشند. پیرمردی درپاسخ او چنین میگوید:

راست میگوئی اما در صورتیست که مارا بحال خودبگذارند. چه‌فایده‌ای‌برای‌من‌دارد که عمر خودرا صرف کنم‌ومتحمل زحمت بشوم وحاصل زحمت‌مرا حاکم‌وضابط با کمال‌تسلط بخورند و حتی‌خود مرا از انتفاع آن‌محروم سازند و اگریك‌دفعه این کاررا بنمایم زحمت آن باید موروثی خانوادهٔ من بشود و همه ساله ضابط حکام همان را بلا عوض از من میخواهند.[۲]

ظاهرا کردستان تاحدّی دارای چنین اوضاع و احوالی بوده است. در گزارشی که تاریخ آن ۱۲۹٦/۱۸۷۸-۹ است نویسنده از حاصلخیزی خاك کردستان یاد میکند و افسوس میخورد بر اینکه آن ولایت برائر فقر عمومی و هرج و مرج و شورشهای پیاپی و ناامنی خراب شده‌است. وی از

---

۱ - همان کتاب، ص ۹۹ - ۱۰۰. ۲ - ص۵۰، مقایسه کنید با تمایل «فلاحان» مصر نسبت بمحدود کردن میزان محصول (هـ. ا. ر. گیب وهارلدباون H. A. R. Gibb and Harolb Bowen «جامعهٔ اسلامی ومغرب زمین» Islamic Society and the West (لندن، ۱۹۵۰)، ج۱، بخش ۱، ص ۲٦٤).

مشاهدهٔ پریشان حالی مردم باین نتیجه میرسد که حکام ولایت تنها در اندیشهٔ گرد آوردن مال‌اند و دست ظلم و ستم را از سر ضعیفان کوتاه نمی کنند. مدعی است که حکام مصالح ملی را مهمل میگذارند و تنها درپی منافع نامشروع خود میروند و اشاره می کند که در این گونه موارد مردم چاره‌ای ندارند جز اینکه جلای وطن کنند. ۱

در پاره‌ای از نواحی سرحدی شمال‌شرقی عشایری بودند که‌ظاهراً زمین‌های آنان از پرداخت‌مالیات‌معاف بوده است و درعوض میبایست بسهم خودعده‌ای سرباز بنیچه‌آماده کنند یا برای دفاع از سرحدات خدمات‌نظامی انجام‌دهند واین وضع شامل‌حال بجنورد و دره گز واشرف بوده است. نی‌پیر در ۱۸۷۴ [۱۲۹۱] می‌نویسد که خان دره گز ۸۰۰ سواردارد که همه اسب و سلاح‌دارند و آن ناحیه را بشرط مجهز کردن این‌عده درتصرف او نهاده‌اند. وی‌بسخنان خود ادامه میدهد و مینویسد:

از آنجا که سراسرمرز های شمالی قلمرو خان دره گز درمعرض تاخت‌وتازقوای‌جراری فرار گرفته که از کویرو از اَخَل «اتك» حملات خود را آغاز میکنند ازینرو مردم ناچار بحفظ جان خودند واین‌بار سنگین‌بردوش‌آنان افتاده است. دراتك‌سواران‌خان دره گزمعمولاً هنگامی برای تعاقب مهاجمان از راه‌فرا میرسند که اینان آنچه لازمهٔ شرارت‌بوده‌است‌انجام داده‌اندوبهمین سبب‌ازقراری که میگویندمردم‌آن‌سامان پیوسته‌ازسرزمین‌خودپاسداری‌می کنند و برفراز دیوارهای هردهی روز وشب دیده‌بانان درحال دیده بانی اندوهردسته از برزگران اعم از بذرافشان ودروگر با تفنگهای سرپر بدنبال کار خود میروند و دیده‌بانانی در هریك از برجهای بلندومدور که درهرسوی‌دشت‌ودرفواصل‌بسیار کوتاه‌اینجاوآنجابچشم‌میخورد بدیده‌بانی میگمارند.

خط داخلی دفاعی از ارتفاعات بالای رودورواقع در مشرق دره شروع و تا کلاته چنار در سرحد قوچان امتداد مییابد ودرین خط هرمعبرو کوره راهی دارای برجهای دیده‌بانیست که‌پیوسته دسته‌هائی از روستائیان آنهارا اشغال کرده اند.

---

۱ ـ آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۳۰، ورق ۴۵۴.

اراضی خان دره گز ازپرداخت مالیات معاف اما مشمول پرداخت باجهای سالیانه ایست که خان دره گز بشکل هدایای نقدی یا عده‌ای اسب میدهد ومقدارو مبلغ این هدایا مایهٔ تعدیل رفتار حکومت مرکزی یاولایتی نسبت بخان میگردد . هرسال مبلغ ۷۵۰ تومان برای پرداخت مواجب سوارانی که جهت دفاع از سرحدات اجیر میشوند از طرف خزانهٔ مشهد منظور میشود. سابقاً مبلغ این عطیه عبارت بوداز ۱۵۰۰ تومان اما این نیز نسبةً اندك بودزیرا فقط پرداخت مواجب ۸۰۰ سوار بالغ به ۸۰۰۰ تومان میگردد . با اینهمه همان ۷۵۰ تومان مقرر نیز مبلغی اسمی بیش نیست زیرا هیچ مقدار از آن از دست مأموران مشهد خارج نمیشود. [۱]

بهمین نحو ایلخانان شادلوی بجنورد ازپرداخت مالیات بشرط آماده کردن عده‌ای برای خدمات نظامی معاف بودند . نی پیر در وصف این حال چنین می گوید :

آنان مکلف بحفظ مرزهای خود وپاسداری از معبرهائی هستند که نقاط مرزی رابنواحی داخلی متصل میکنند .

از مردم مالیات نمیگیرند مگرآنچه خود ایلخان بخواهدبگیرد . حقوق عدهٔ قوای سوارو پیاده ای که مأمور دفاع ازسرحداتند از محل حواله هائی تأمین میشود که بعهدهٔ دهات مینویسند و بسیاری ازدهات به بستگان و کسان ایلخان واگذارشده است و اومیتواندبرای مخارج شخصی خود فقط مبلغ ناچیزی یعنی ۴۰۰۰ تومان = ۱۶۰۰۰ روپیه درسال وصول کند. ازین مبلغ ۳۰۰۰ تومان بوسیلهٔ گرفتن عوارض شهری از دکانها وفروش گله های گاو و اسب وغیره تامین میشود . مابقی بنا برنرخهائی که از دهات آزاد یعنی دهاتی که باتباع خان واگذار نشده است وصول میگردد .

مالیات مقرر سالیانه اسماً عبارتست ازمبلغ چهارهزار تومان اما من چنین دریافتم که گاهگاه بیش ازین ازمردم اخاذی میشود وپرداخت مبلغ زائد بعهدهٔ مردم دهاتیست که عشایر خان مزبور درآنها سکونت ندارند .

هر سال عده‌ای اسب و معمولاً مبلغ ۱۰۰۰ تومان یا بیشتر سکهٔ طلا بشاه پیشکش میشود . [۲]

افغانهای غلزائی که نادرشاه آنان را در قراتپهٔ گرگان ساکن کرده بود نیز از پرداخت مالیات ارضی معاف بودند و سالانه مبلغ ۴۰۰ تومان بابت

۱ـ مجموعهٔ یادداشت‌های روزانه و گزارشها ، ص۳۰۳ـ۴.

۲ـ مجموعهٔ یادداشت‌های روزانه و گزارش‌ها ، ص۲۸۶ـ۷ .

مواجب پنجاه سوار میگرفتند (اما این مبلغ همیشه بآنها پرداخته نمیشد) و موظف بودند که برای دفاع از سرحد این عده را مجهز و مسلح نگاه دارند [1] .

هرچند دورهٔ قاجاریه از بعضی جهات بازگشت براه و رسم سلجوقیان بشمار میرود بااینهمه گذشته از مناطق عشایری اصول سربازگیری درولایات با اصولی که درعهد سلجوقیان دراینباره معمول بود اندکی تفاوت داشت و این تفاوت وتغییررا میرزا تقیخان امیر کبیر صدراعظم ناصرالدینشاه پدید آورده بود . وی مردم هرمحلرا مکلف کرد که گذشته ازپرداخت مالیات مقرر عدهٔ معینی سرباز و دربعضی موارد مبلغی معادل با مواجب عدهٔ معینی سرباز فراهم کنند [2] . ازینرو نظراً اینکار باعث میشد که اینسربازان بحکومت مرکزی یا حکومت محلی وفادار مانند نه بمالك و تیولدار محل . وظیفهٔ تیولدار فقط این بود که سربازان را سریعاً بپایتخت یا مرکز ولایت اعزام کند . بدین گونه امر سربازگیری خدمتی بود که بصاحبان اراضی و املاك تعلق میگرفت . سابقاً این وظیفه بعهدهٔ مقطع یا تیولدار بود نه برعهدهٔ ناحیه‌ای معین . تیولی یا اقطاعی بمقطع میدادند تا او بنا بوظیفه‌ای که داشت هنگام احضارسپاه مخارج عده‌ای از سپاهیان بنیچه را متحمل شود ، ازینرو سپاهیانی که او فراهم میکرد در وهلهٔ اول باو وفادار بودند و در وهلهٔ ثانی به «سلطان» .

ازنظر ادارهٔ امورمحلی و اجرای عدالت درمملکت چندان اختلافی میان اواخر و اوائل دورهٔ قاجاریه وجود نداشت . دردهات متعلق بعمده مالکان تمام مرافعات مربوط بمردم دهرا مالك رسیدگی میکرد و قدرتاو ازطریق

1 - مجموعهٔ یادداشتها وگزارشها ، ص ۹۰ . 2 - مستوفی ، ج۱، ص۹۱ .

«مباشر» یا کدخدای ده اعمال میشد. همین قدرت را تیولدار در دهی که تیول او بود داشت. در دهات خرده مالك مردم داوری نزد کسانی از روستائیان میبردند که آنانرا بی‌طرف میپنداشتند.

اگر دعاوی درمحل حل وفصل نمیشد آنها را بنایب‌الحکومه یا حاکم ارجاع میکردند اما غالباً کار باینجا نمیکشید [۱]. ادارهٔ امور مالیات با «مستوفی» بود. در دفاتر مالیاتی [=جزو جمع] اسامی ایالات و ولایات و بلوکات و دهات هر ولایت را با مقدار مالیات هر کدام ثبت میکردند و هر تغییری که درمیزان‌مالیات روی‌میداد دردفتر جزوجمع یادداشت‌میکردند. مستوفی هرولایت هرسال میزان درآمدهای مالیاتی را برآوردمیکرد که‌آنرا در دفتری موسوم به«دفتر دستورالعمل» واردمیکردند و جمع این دستور-العمل خلاصهٔ دفتر«جزوجمع» همان ولایت بود ودرآمدهای‌مالیاتی‌ای که در محل وصول میشد برای تأمین مصارف دائمی محل بکار میرفت. اگر بعدازین جمع‌و خرج مبلغی باقی میماند بمصرف مخارجی میرسید که مقامات بالاتر درآن سال مقرر کرده بودند. همچنین مواجب کسانی که می‌بایست حقوقشان را ازآن ولایت دریافت دارند بخرج این باقی منظورمیگردید. اگر بازهم تفاضلی پیدامیشد میبایست عایدخزانه گردد [۲]

«دستورالعمل» هر ولایت پیش از نوروز تکمیل میشد و بامضای مستوفی‌الممالك و صدراعظم و صحهٔ شاه میرسید. سپس ازروی آن مالیاتها را وصول میکردند و مصارف‌را میپرداختند. قبوضی که بتصدیق مستوفی میرسید برای پرداخت حقوق مأموران و کسان دیگری که حقوق آنان بخرج ولایت میآمد برای حاکم فرستاده میشد و مضمون آنها چنین بود:

---

۱ - همان کتاب، ص ۱۳۸. ۲ - همان کتاب، ص۵۶۵.

« مبلغ حقوق .... بخرج دستورالعمل .... منظور شده است » .
صاحبان حقوق پس از دریافت مبلغی که برای آنان معین شده بـود قبض رسید میدادند .[۱]

مالیات دهات را یك کاسه تعیین میکردند و این مبلغ بوسیلهٔ مقامات محلی درمیان افراد روستائی تقسیم میشدو این کار در دهات خرده مالك بدست ریش سفیدان صورت میگرفت . این نوع مالیات بندی دسته جمعی را « بنیچه » میخواندند و مشتمل بود بر عدهٔ سربازان و خدمتگزاران دولت (« نوکران دولتی ») که هر ناحیه میبایست تدارك کند. تحصیل مالیات های گوناگون و امر سربازگیری و وصول مخارج سربازان غالباً وسیلهٔ ظلم و تعدی فراوان محصلان مالیات بمردم بود[۲] .

دراین ممیزیهاء واملی ازقبیـل آب و ملك و کشت وکار و حرفهٔ مـردم را برفرض که عملاً در نظر نمیگرفتند اسماً منظور میداشتند . و امـا دلیل آنکه قسمتی از مالیات را نقدی و قسمتی را جنسی معین میکردند بنابرآنچه ادعا میشد این بود که سود و زیان حاصل از ترقی و تنزل قیمت ها یکسان عاید دولت و مودیان مالیات گردد . درولایاتی نظیر یزد و کاشان که خودمردم بغله احتیاج داشتند مالیات را میتوانستند نقدی بپردازند و « در تسعیر هم اسفل‌القیم را در نظر میگرفتند » . هرچند وقت یکبار در نواحی مختلف ممیزی جدیدی صورت میگرفت .[۳]

۱ـ همان کتاب ، ص ۵۶۶ . ۲ـ نگاه کنید بهمان کتاب ، ج۱، ص ۱۳۹ . همچنین نگاه کنید به کرزن ، ج ۲ ص ۴۷۱ . ۳ ـ مثلاً املاکی که درقم با آب قناتهای مختلف مشروب میشد در زمان وزارت میرزا تقی خان فراهانـی امیرکبیر و بـوسیلهٔ میرزا زین العابدین تبریزی ممیزی شد و سپس ممیزی اخیر بواسطهٔ میرزا حبیب الله گرکانی تغییر یافت (تفصیل حالات و املاك و مستغلات و قنوات و بلوکات قم، آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی ، شماره ۷۲۵ ورق ۴۷ـ۸) . فارس دراواسط قرن سیزدهم هجری بوسیلهٔ محمدحسین ←

مأخذ مالیات درنواحی مختلف فرق میکرده است . ستك که کتاب خود را در ۱۸۸۲ [۱۳۰۰] نوشته است متذکر میشود که مالیات آن عده از دهات فارس که واقع در نواحی کوهستانی یا سواحل دریا بود برحسب « گاو یعنی خیش[۱] » تعیین‌می‌شود ونرخ مالیات بسته بنوع زمین از ٤ تومان تا ۱٦ تومان فرق میکند[۲] . وی مینویسد که مالك میبایست مالیاتی نقدی به حاکم محل بدهد :

این قسم ممیزی مالیات ازیادگارهای قرون ماضی‌است. اگرقحط وغلائی روی دهد تخفیفی درمقدار مالیات قائل میشوند واگرمصالح حکومت مرکزی اقتضا کندبر مقدار آن‌میافزایند. مثلاً ممکنست مالیات قریه‌ای‌را ۵۰۰ تومان ارزیابی کنندو معادل ۵۰ تومان هم بیگاری («خدمتانه») برای آن ده‌قائل شوند . اما بمرور دهوراین‌مطالبات دوگانه‌مبدل بیك‌مطالبه یعنی ۵۵۰ تومان مالیات ارضی میشود و آنگاه برین مبلغ ۱۰درصد یا ۵۵ تومان بعنوان خدمتانه علاوه میگردد . تجدیدنظر درمالیات هاکه‌هر چندگاه یکبار اتفاق میافتد بجهتی و مناسبتی صورت میپذیرد و خاطرهٔ آن در ذهن مردم باقی میماند اما بنحوی کاملاً مبهم . چنانکه کسی نتوانست در بارهٔ آخرین تجدید نظر («جمع‌بندی») چیزی بمن بگوید مگر هنگامی که در کوار [بضم‌کاف] بودم ودر آنجا «ارباب» هوشمند جوانی بخاطر آورد که از قراری‌که شنیده بود پنجاه سال پیش از آن‌چنین تجدید نظری صورت گرفته بود . ممیزی انفرادی هریك از دهات بمنظور تعیین کیفیت توزیع مالیات کل اراضی دارای ارزش‌فراوانی نمیباشد . بعلاوه کیفیت ممیزی مالیات هرده بدون مراجعه بدفاتر مالیاتی دیوان‌تقریباً امریست محال زیرا هرگاه نام‌دهی‌را میآورند اسم «بلوکات» یادهات ومزارع وابسته بآن را نیز ذکرمیکنند و عده‌ومساحت آنها نیز معلوم‌نیست . با اینهمه درموارد معدود میتوان بطورکلی حکم کرد باینکه ظاهراً مالیاتی که بر دهات‌دیوانی [= خالصه] میبندندبیش‌از مالیات دهات اربابیست چه ارباب میتواند مقاومتی از خود نشان دهدوحال آنکه عده‌ای از

← رئیس‌شیادانی(متولددر۱۲۲۱/۱۸۰٦-۷، نگاه کنید بفارسنامهٔ فسائی ، ج ۲ ، ص۵۷) تحدید حدود شد . در دورهٔ مظفرالدین شاه میرزا محمود قرا اضافه جمعهائی بر خراسان کرد و در بعضی جاها مانند قوچان مردم از سنگینی مالیات وبی انصافی حکام در تقسیم اضافات در بین مؤدیان مالیات شکایت کردند . لاجرم یك هیأت ممیزی مأمور تعدیل مالیات آنجاشد و این‌کار انجام یافت (مستوفی ، ج۲،ص٦۵۱) .

۱ - ج۲ ، ص ۲٤۹ . ۲- همان کتاب ، ص ۲۵۰.

مستأجران فقیرنه‌میتوانند مقاومت نمایندو نه قادر بپرداخت رشوهٔقابلی‌هستند . ده‌نوواقع‌در دشت شیراز هرسال ۴۰۰ تومان مالیات میپردازد . همچنین فتح‌آباد واقع‌در دشت کوار و حال آنکه خود کوار که از هردوی آنها بسیار بزرگترست هرسال فقط ۱۲۰ تومان نقدو۴۰ خروار (ازقرار هر خروارصدمن تبریز) غله‌بقیمت تقریباً پنج تومان‌مالیات میدهد. جوکان [بفتح اول ودوم] بااینکه نسبةً ازده نوبزرگترست فقط ۱۰۰ تومان مالیات میدهد. جوکان در محلی مرتفع‌تر قرار گرفته است و اراضی آن چندان مساعد نیست . [۱]

بنظر ستك ازطرفی مالیاتی که بر دهات می‌بندند سنگین‌است و از طرف دیگر چنین مینماید که زمین سرمایهٔ خوبی بشمارمیرود زیرا آن را ازروی اشتیاق میخرند [۲] . در دشتهای بیدشهر و عوض و لار که زمین‌را باآب‌چاه مشروب میکردند دیوان از هرچاهی مالیاتی بنام «سرچرخی» میگرفت . چاهها حتی در دهات «دیوانی» (یعنی خالصه) ملك شخصی بشمار میرفت[۳] . بااینهمه در دشت‌های یزد و در شیر کوه مالیات را برمبنای احتساب ذخیرهٔ آب ممیزی میکردند [۴] . در مرودشت و شیراز و دشت کوار و همچنین در جوکان وفیروزآباد وقیرمالیاتی که بابت حاصل دیمی میدادند عبارت بود از یك پنجم که مقدار آن در خرمن گاه برآورد میشد [۵] . ستك مینویسد که مالیات را بطرز دیگری که وی در ناحیهٔ میان فورگ [بسکون را] و سیرجان دیده است ممیزی میکنند واین طرزیادآور روش‌هائیست که در قدیم در مورد تسعیر مالیات معمول بود [۶] مینویسد که طرز ممیزی وتقسیم مالیات ارضی:

با مراجعه به بنیچه یامالیات موهوم صورت میگرفت و این مقدار را در عدد معینی ضرب میکردند تا مقدار مالیات واقعی دهات بدست آید. مقداربنیچه (که بمعنی بنیاد واساس‌است) معمولاً به تومان نوشته میشود ومقدار مالیات ارضی ازقرار قرانی چند قران وپولی چند پول

---

۱ ـ همان کتاب ، ص۲۵۶ ـ ۷. ۲ ـ همان کتاب ، ص۲۵۷ . ۳ ـ همان کتاب ، ص۲۵۹. ۴ ـ همان کتاب ، ص ۲۷۳ . ۵ ـ همان کتاب ، ص ۲۵۲ . ۶ ـ نگاه کنید بفصل دوم .

وشاهی چندشاهی وصول میشود . چنانکه در کهه [بفتح اول‌و دوم] بنیچه پنج قرانست اما مالیاتی کـه مطالبه میشود عبارتست از قرار پولی ۳۰۰ پول یعنی بابت هر قران بنیچه ۳۰۰ قران یعنی ۵ × ۳۰۰ = ۱۵۰۰ قران یا ۱۵۰ تومان . در بر کوه [۱] و دهستان نرخ مالیات از همان قرارست که گفتیم اما ظاهراً این نرخ در دهات واقع در کوهستانهای شمال دشت سیرجان کمترست وبابت هرقران بنیچه از ۱۲۰ تا ۱۵۰ قران فرق‌میکند . در دهات واقع در کوهپایه شمال دشت زرند وهمچنین در سر آسیاب و خانوك وطغرالجرد [۲] از قراری که میگفتند نرخ مالیات فقط عبارتست از قرار هر تومان بنیچه ۴۰ تومان . [۳]

گذشته از مالیات ارضی مستمر مردم ناچار بپرداخت مالیات اتفاقی یا اعانه بودند . ستك هنگامی که در سراسر فارس سفر میکـرده نوشته است که مردم دارند باجی میپردازند کـه بمناسبت حملهٔ کردها به آذربایجان وضع شده است و بعنوان مالیات سرانه وصول می‌شود [٤] .

در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه اقداماتی بمنظور ادارهٔ امور مالیـهٔ مملکت و افزایش مالیات و تسلیم عین مالیات وصول شده بخـزانه صـورت گرفت . بااینهمه توفیقی نمایان در این کار حاصل نشد و کرزن کـه در ۹۰-۱۸۸۹ [۱۳۰۷/۱۲۶۸] در ایران بوده است مینویسد طرز ممیزی مالیات از نظر نوع و کیفیت و تاریخ وزمان کهنه و منسوخ بشمارمیرود .[۵] بموجب فرمان مورخ ۱۳۰۳/۱۸۸۵-٦ که دربارهٔ «شورای‌تنظیمات» صـادرشد بعضی طرحهای‌اصلاحی جهت‌وصول مالیات تعیین شد وخواستند که این طرح‌ها را رفته رفته شامل حال همه نواحی ایران سازند . درین فرمان کـوشیده اند که حدود مسؤولیت‌های مالی حاکم‌را تعیین کنند .

---

۱ ـ بر کوه Barkuh که ستك آن‌را Birakun ضبط کرده «ده کوچکی‌است ... ازشهرستان بندرعبـاس » (فرهنگـك جغرافیائـی ارتش ، ج ٦) (مترجم) .

۲ ـ طغرالجرد ـ Toqrol – jerd کـه ستك آن را Tughraja ضبط کـرده است بنا بفرهنگك جغرافیائـی ارتش (ج ۸) «نام‌یکی از ۸ دهستان بخش‌زرند شهرستان کرمان » وهمچنین « مرکزدهستان طغرالجردبخش‌زرندشهرستان کرمان» میباشد (مترجم) .

۳ـ همان کتاب،ص۲۵۹-۲٦۰.

٤ ـ همان کتاب،ص۲۵۰ - ۱.

۵ ـ همان کتاب ، ص٤۷۲ .

بموجب مادهٔ اول حکام مکلف بودند که در ماه اول و دوم سال یعنی حمل و ثور در مرکز ولایتی که زیر فرمان آنان بود گرد آیند و همهٔ کدخدایان و ریش‌سفیدان دهات نیز میبایست چنین کنند. آنگاه مالیات هر ده از روی دفاتر مستوفیان و بانظر شورای محلی اصلاحات ولایتی تعیین و یك نسخه از آن بکدخدایان مربوط داده میشد و کدخدا موظف بود که بدهی مالیاتی را باقساط مرتب ماهیانه بپردازد و تا وقتیکه بر این قاعده رفتار میکرد محصلان مالیات از ورود بدهات ممنوع بودند. مادهٔ چهار مقرر میدارد که برای حمایت دهقانان در برابر اخاذی کدخدایان و محصلان مالیات متن فرمان را باید در دهات بعامهٔ مردم اعلام دارند و دیگر مالیات زائد از کسی نگیرند. اختیار وضع مالیات جهت مصارف محلی از محصلان سلب شد و اخذ هر تصمیمی دربارهٔ برقرار کردن این قبیل مالیات و تعیین مصرف آنها به اهل محل واگذار شد (مادهٔ ۵). برای هر «ولایت» یك «مستوفی» و یك «سررشته‌دار» تعیین شد تا باتفاق صورتهای مالیاتی را تهیه کنند. در دهات ویران و در دهاتی که مردم آن فقیر بودند و در دهات نوبنیاد میبایست عمال مخصوصی از طرف حکومت منصوب شوند تا طبق دستورات شورای اداری محلی در امور مالی ده نظارت کنند (مادهٔ ۸). بکسانی که مالك چندین ده بودند بعلت خرابی یك یا چند ده تخفیف مالیاتی داده نمی‌شد و این در صورتی بود که با دهات دیگر خود می‌توانستند جبران خسارتهای مورد ادعا را بکنند (مادهٔ ۱۰). از آنجا که محصلان مالیات بموجب فرمان از رفتن بدهات ممنوع شده بودند مقامات مرکزی دیگر حق مطالبهٔ مالیات اضافی مانند «پیشکش» و «خلعت بها» (که برای خلعت‌های شاهانه وصول میشد) و «قلوق» [بضم اول و تشدید دوم و اشباع واو] (که برای محصلان مالیات وصول میشد) و «نازشست» (که برای

کسانی که خدمتی انجام داده بودند وصول می‌شد) یا مالیاتی که بمناسبت اعیاد میگرفتند نداشتند. حکام مکلف بپرداخت باج شخصی نبودند مگر بنا باحکام مخصوص حکومت مرکزی (مادهٔ ۸). مواجب مأموران محلی و کدخدایان میبایست مرتباً پرداخته شود (مادهٔ ١٤).

درین زمینه در ۱۸۸۹/۱۳۰۷ـ۹۰ قدم دیگری برداشته شد و بوزارت مالیه دستور دادند که املاك را از نو ممیزی کند. درنتیجهٔ این ممیزی املاك بدسته‌های مختلف تقسیم شد ومالیات را براساس محصول وازقرار هر ۱۰٫۰۰۰ ذرع مربع ممیزی کردند. تقسیمات املاك ازاین قرار بود: (۱) «املاك سلطنتی» مرکب از ساختمانها و باغها وکارگاهها سربازخانه‌ها و انبارها وجنگلها و «قرق‌های مخصوص دولتی» و تلگرافخانه‌ها و قراولخانه‌ها و سفارتخانه‌ها و قنسولگریها و ییلاقاتی که دردست مأموران دولتهای بیگانه بود اما بحکومت تعلق داشت و امثال آن؛ (۲) «املاك عمومی» از قبیل مساجد و «تکایا» و «زوایا» و سقاخانه‌ها و آب‌انبارها و معابد بیگانگان و بیمارستانها وباغهای عمومی و ایستگاهها و مراکز راه‌آهن و گورستانها؛ (۳) مستغلات مانند گرمابه‌ها وکاروانسراها و دکانها و مستغلات مشابه استیجاری دیوانی وآسیاها و زمینهائی‌را که اشخاص دربرابر مطالبات نقدی یا جنسی خود موقةً برهن گرفته بودند و(٤) «املاك خاصّه» مرکب ازخانه‌ها و باغها و باغهای میوه و املاك قابل زراعت [1].

مقرر شد که هر تغییری که در آبادی نسبی املاك حاصل میشود در دفاتر ثبت گردد [2] و دردهات ازهر ۱۸۰ تن مسلمان ذکور یك تن برای خدمت سربازی و از هر ۱۸۰ نفر غیرمسلمان ۱۵۰ تومان گرفته شود [3]. بنا شد

۱ - کراسهٔ‌المعی، ورق ۱۰۲۰ ـ ۲. ۲ - همان کتاب، ورق ۱۰۳۷.
۳ ـ همان کتاب، ورق ۱۰۵۹.

مالیات را باین ترتیب وصول کنند که هنگام برداشت محصول مأموری بده برود و از هر گونه غلات و حبوبات و یونجه و علف ده‌درصد بعنوان مالیات جنسی بردارد و در انبارهای دیوانی بگذارد و از تنباکو و خیار و خربزه و هندوانه و کدو و تریاك و پنبه و ابریشم و نیشکر و چغندر ده درصد مالیات نقدی باقساط وصول کند [۱] .

قرارشد که شتر و گوسفند وبز هرده و «قبیله» را هرسال درآغاز بهار بشمارند و سه‌قران («سه‌هزار») بابت هرشتر و یك‌قران بابت‌هر گوسفند یا بز («گوسفند») بگیرند و در وسط پائیز از هر کندوی زنبور عسل ۱۰ شاهی («نیم‌قران») وصول کنند. بسایر حیوانات متعلق بدهات یا عشایر مالیات تعلق نمیگرفت[۲]

عوارض دیگری میبایست وصول شود. چنانکه قبالهٔ عروسی دختران دوشیزه ۲ قران (دوهزاردینار) ارزش داشت. قرار شد که از اصل قیمت یا مال‌اجاره یك‌سالهٔ املاك و اراضی ای که اسناد آنها بتصدیق مقامات روحانی میرسید تومانی ۵ شاهی ($\frac{1}{4}$ قران) وبابت پروانهٔ تعمیرات ده‌شاهی ($\frac{1}{2}$ قران) و بابت پروانهٔ ساختمانهای جدید از قرار هر ذرع مربع یك عباسی و بابت هر پروانهٔ عبور ۲ قران (دوهزار دینار) وصول شود [۳] . اگر کسی را از ولایتی به«ادارهٔ» دولتی میفرستادند وجواز عبور نداشت آن اداره موظف بود که اورا تحت الحفظ به ولایت خود باز گرداند [۴]

بموجب قانون ۱۸۸۹/۱۳۰۷-۹۰ قرارشد که از مردم برای راهسازی بیگاری بگیرند. هر فرد ذکوری از ۱۶ تا پنجاه سالگی موظف شد که

---

۱ ـ همان کتاب ، ورق ۱۰۵۹ - ۶۰ .

۲ ـ همان کتاب، ورق ۱۰۶۰ .

ـ همان کتاب ،ورق ۱۰۶۰ – ۱.

۴ ـ همان کتاب ، ورق ۱۰۷۰ – ۱

سالی چندروز درراهها بیگاری کندو کسانی که‌قادر به‌بیگاری نبودندمیبایست بپرداخت یك مبلغی نقدی مصالحه کنند تا بجای آنان کسان دیگری اجیر شوند . طبقات روحانی متعلق بهرمذهب و معلمان‌مدارس و سربازان‌زیرپرچم و پاسبانان ازاین‌کار معاف بودند [۱] . قرار شد هرپنج سال یك بار حیوانات بارکش هر ولایت را بمدت بیست الی سی‌روز برای حمل‌و نقل مواد ومصالح راهسازی از صاحبانشان بگیرند [۲] . برای‌تساوی مقدارکار کسانی که‌بیگاری میکردند مقرراتی براساس مسافتی که هر کس تا محل راهسازی می‌پیمود وضع شد چنانکه بیست وپنج تن از دهی که متصل بمحل‌کار بود میبایست سالی پنج روزکار کنند و حال‌آنکه همین عده اگر از دهی آمده بودند که تا مجل‌کار ٤ فرسخ (تقریباً ١٤میل) مسافت داشت فقط موظف بچهار روز بیگاری میشدند [۳] . جواز مسافرت تنها بکسانی داده میشد که خدمات راهسازی را انجام داده‌بودند [٤]

معلوم نیست که این مقررات در سراسر کشور تا چه‌حد اجرا میشد . با اینهمه پیداست که تا آنجا که حکومت مرکزی قادر به اعمال قدرت بود بعضی خدمات را بزور بمردم تحمیل میکرد و دهقانان تاحدی وابسته بزمین بودند . از هردهی مالیات را یك کاسه میگرفتند و علاوه بر مالیات نقدی، و جنسی هر دهی مجبور بآماده کردن عده ای سرباز بود . درآن جاکه قدرت‌حکومت مرکزی محسوس‌نبود خدماتی مانند آنچه گفتیم قطعاً ازطرف مالکان بدهقانان تحمیل میشد .

درمورد ممیزی مالیات و وصول آن هنوز درین دوره روشهای گوناگون

---

۱ ـ همان کتاب ، ورق١٠٨٩.   ٢ ـ همان کتاب ، ورق١٠٩٠.   ٣ ـ همان کتاب، ورق ١٠٩٣.   ٤ ـ همان کتاب ، ورق ١٠٩٤.

نسبةً فراوانی وجود داشته [۱] بعلاوه امر وصول توأم با مشکلات بسیاری بوده است . بااینهمه رویهمرفته میل حکومت برین بود که تا میتواند مالیات مستمر و ازهمه مهمتر انواع و اقسام مالیاتهای زائد از مردم بگیرد وکاررا بجائی برساند که‌سراسر قسمت‌هائی‌ازمملکت‌پاك ویران‌شود . سابقاً از ظلم و زور عمال حکومت که موجب خرابی قرا و قصبات شده بود مواردی ذکر کرده‌ایم . نجم‌الملك نظیر این احوال را در خوزستان یا چنانکه در آن زمان گفته میشد عربستان بسال ۱۲۹۹/۱۸۸۱-۲ که‌در آنجا سفرمیکرده بچشم‌خود دیده است [۲] . وی بوصف خرابی نقاط‌مختلف خوزستان پرداخته است‌ومی‌نویسد :باوجود اینکه نقاط مزبور حاصلخیزست تاحدی بسبب غفلت حکومت‌مرکزی وتااندازه‌ای بعلت روش ظالمانهٔ شیوخ وحکام و مالکان محلی بآن‌روزافتاده‌است [۳] . فی‌المثل مینویسد که عقیلی براثر ظلم‌فراوان ویران گشته است ، چنین معمول است که ازقرارهرجفت گاو تامبلغ ۳تومان‌مالیات بگیرندومالیات هرجریبی بمبلغ ۲۰ الی ۳۰تومان رسیده‌است وازینرومردم

---

۱ - بگفتهٔ کرزن مقدار مالیات غالباًبه۳۰ درصدجمع محصول وبطور متوسط به۲۵ در صد میرسد . با اینهمه وی متذکر میشود که درین مورد روش کار هر نقطه با سایر نقاط فرق معتنابهی دارد ومالیات را گاهی ازمالك وزمانی اززارع میگیرند(ج۲،ص۴۷۱) . همچنین مینویسد که« املاك موقوفه و تیولها از پرداخت مالیات معاف‌اند . » (ج۲ ، ص ۴۷۰) .

۲ - درگزارش دیگری که تاریخ آن ۱۲۸۶/۱۸۶۹ - ۷۰ است نوشته‌اندکه مردم گرگر (ازمحال‌شوشتر) قادربپرداخت مالیات نیستند(آرشیوهای کتابخانه‌وزارت‌دارائی ، شماره۲۲۷، ورق ۳۰۹) .

۳ - یکی از عوامل‌عمدهٔ خرابی خوزستان دشمنی عرب وعجم بود . نجم‌الملك مینویسدکه اعراب اهواز باساختن سد دراهواز وآبادشدن آنجا مخالف‌اند مبادا این‌کارباعث نفوذ یافتن‌ایرانیان شود . وی ادعامیکند که اعراب‌فرزندان خود را از کودکی ازایرانیان میترسانند . سپس بسخنان خود ادامه میدهد و میگوید این‌کار دلیل‌دارد وآن‌ظلم وتعدی‌مأمورانیست که باهوازمیآیند وهیچ‌قصد ونیتی‌ندارند مگراینکه کیسه خودرا پر کنند. همچنین متذکر میشود که اعراب شعیبیه‌هم میترسند که اگربرنامه‌های عمرانی درآنجاجرا شود ایرانیان درشعیبیه نفوذ یابند . (سواد کتابچهٔ... مسافرت عربستان ، ورق۱۸۵).

بترك دیار خود گفته‌اند. میگوید که در دزفول و شوشتر کسی قادر بزندگانی نیست مگر اینکه اجاره‌دار مالیات یا مستأجر املاك خالصه شود و اگر هم مالیات حکومت را اجاره کند باز قادر به‌ادای اقساط خود در موعد معین نخواهد بود و ناچار مدیون خواهد شد. هیچ توانگری در دزفول و شوشتر پیدا نمیشود. هر خانواده‌ای بروز سیاه افتاده‌است و مردم همه فقیر و تنگدست‌اند[1]. جمعیت رامهرمز نیز به ۲۰۰ خانوار تقلیل یافته‌است و همه فقیرند[2]. اعراب خمیس [بضم خاو فتح میم] (؟) بزراعت دیمی مشغول‌اند و بابت هر «خیش» ۲ تومان یا بیشتر مالیات میدهند. زمینهای آبی مالیات ثابت و معینی ندارد بلکه از صاحبان آنها تا میتوانند بزور مالیات میگیرند. مالیات مستمر ۱۳۰۰۰ تومان و مالیات غیر مستمر ۱۵۰۰ تومان است و این فوق قدرت مردم آن‌سامان است و بهمین سبب دهقانان پراکنده شده‌اند. از آنان انواع و اقسام مالیات مطالبه میکنند از قبیل «سرخانگی» و باین عنوان از هر خانه‌ای نسبت بوسعتی که دارد از ۵۰ تا ۲۰ تومان میگیرند. سابقاً رامهرمز دارای باغهای میوه بود اما در ۱۲۹۹/۱۸۸۱ـ۲ که نجم‌الملك در آنجا سفر میکرده تنها یك درخت لیمو دیده که میوه‌هایش رسیده بوده است. وی علت این خرابی را ستمکاری عمال حکومت و پراکندگی دهقانان میداند. مینویسد سبب دیگر آنست که هرچه آب بدست میآید بمصرف آبیاری حاصل «صیفی و شتوی» میرسد[3]. در گزارش دیگری که هم‌و بسال ۱۳۰۰/۱۸۸۲ـ۳ نوشته است نظر خود را دربارهٔ خرابی رامهرمز تکرار میکند و مینویسد که علت این امر تعدی محصلان مالیات است. دیگر آنکه حکام زود بزود عوض میشوند[4].

---

۱ ـ سفرنامهٔ عربستان، ورق ۳۳۳. ۲ ـ همان کتاب، ورق ۳۳۷. ۳ ـ همان کتاب، ورق ۳۳۸. ٤ ـ سواد کتابچه ... مسافرت عربستان، ورق ۲۱۶.

روابط مالك و زارع بنسبت معتنابی ازمحل تامحل فرق میکرده‌است . در پاره‌ای ازموارد زمینی که دراختیار زارع میگذاشتند دائمی بود و در برخی موارد هرسال یادر فواصل معین زمین راازنودرمیان کشاورزان توزیع میکردند. ستك میگوید که در دهات کوهستانی و ساحلی فارس اراضی ده بقطعات عدیده‌ای موسوم به« صحرا » و برحسب موقع ومزایای محلی تقسیم میشود. در زمستان اندکی قبل از موسم بذرافشانی همه زمین های ده بتعداد جفت‌های گاو که میتوان درده گرد آورد میان دهقانان برای زراعت قسمت میشود . هر «صحرائی» را ازطول به‌باریکه‌هائی قسمت میکنند و بهر جفت گاو یك یا چندین باریکه‌را اختصاص میدهند تا بدین گونه عمل تقسیم عادلانه صورت گیرد [1] . وی مینویسد از شیراز گرفته تا لار و از فرگ [بضم فا] تا لار زمین‌های آبی‌را هرسال میان برزگرانی که خیش دارند تقسیم میکنند . زمین‌ها را نخست بباریکه‌هائی تقسیم و مساحت میکنند وآنگاه این باریکه‌ها را بحکم قرعه یا برحسب قرار دوجانبه میان زارعان قسمت میکنند [2] . در دشت ارژن نیز هرسال زمین‌را برحسب خیش‌های ده قسمت میکنند [3] . بااینهمه دربعضی جاهادهقانان زمین‌رابرای مدت طولانی‌تری دراختیاردارند. درجوکان [بفتح اول ودوم] زمین‌های آبی‌را تقسیم و بطور دائم بدهقانان سپرده‌اند و هر زارع چندین سهم زمین دارد . اگر زارعی بمیرد زمین بوراث او میرسد و اگر نسل خانواری منقرض گردد زمین آن خانوار را به بیگانه‌ای میدهند . این‌حقی که برزگران دارند قابل‌فروش نیست [4] .

بگفتهٔ فریزر که کتاب‌خودرا در ۱۸۲۰ [۱۲۳۶] نوشته‌است درآذربایجان

۱ ـ ج۲،ص ۲۵۰ . ۲ ـ همان کتاب ،ص۲۵۳ . ۳ ـ همان کتاب ، ص۲۵۵.

۴ ـ همان کتاب ، ص۲۵۴ ـ ۵.

دهقانان برحسب عرف‌وعادت ازنوعی‌تأمین برخوردار بوده‌اند . وی‌می‌نویسد:

عرف و عادت معمول بنحوی بارز حقوق رعیت را تا حدودبسیاری تأمین کرده و حق‌دهقان دست کم بقدرحق ارباب خود وبهمان‌دقت حفظ‌شده‌است . ازنخستین روزی که ده‌یعنی‌دهی که وطن فلان‌دهقانست بناشده وی استحقاق این‌را داشته است که زمین یعنی زمینی را که حصهٔ اوست زراعت کند و این حق‌را نه‌میتوان ازو گرفت و نه میتوان در آن چون و چرا کرد و دهقان‌نیز نمیتواندآنرا ازدست‌بدهد . مالك قریه مادام که زارع بخوبی رفتار میکند و بهرهٔ مالکانه را میدهد نمیتواند اورا ازده اخراج کند درواقع مالك‌کاری بکار افرادده ندارد بلکه معاملهٔ اوبامردم‌ده بطوردسته جمعی‌صورت میگیرد و کسی‌نمیتواندحق زراعت زمینی‌راکه سهم خوداوست‌ازدست بدهدمگر بارضایت‌اجتماعی ازدهقانان که‌بریاست ریش‌سفید تشکیل میشود، چه ریش سفید در چنین موارد عالی ترین مرجع‌بشمارمیرود . بااینهمه اگر رعیت ازشرایط قرار داد یا کار خوددلخوش نباشد یا خواهان شرایط دیگری باشدحق‌دارد که از هردهی که درآن سکونت دارد بجای‌دیگربرود مگر درموردی که مشمول پرداخت قسمتی ازمالیات‌است که دراین‌صورت حق ندارد به ترك‌ده گوید مگراینکه سایرروستائیان پرداخت‌سهم‌مالیات اورا بگردن گیرند . اما اکنون این‌حق مهاجرت را علی‌رغم‌اشتیاق دهقانان‌بدین‌کار غالباً ازروی جورو ستم از آنان‌سلب میکنند و .... عرف‌و عادتی که بآن اشار شد بر اثرماهیت‌استبدادی وطبع تجاوز طلب حکومت و عمال آن‌یکباره هیچ‌و پوچ شده است .[۱]

وی بسخنان خود چنین ادامه میدهد :

رعیت نمیتواند بدلخواه خودومنحصراً وعلی‌رغم رعایای همقطار خویش بر مقدار زراعت مخصوص خود بیفزاید . زمین‌های ده از ابتدا میان‌دهقانان بقطعاتی تقسیم میشود یا بمقتضای مورد گاهگاه بنابرضایت عامهٔ زارعان ، مالکان قراردادهای جدیدی‌با آنان میبندند و دیگر کسی ازین اصول تجاوز نمیکند . اما اگردهقان آب بدست آوردمیتواند زمینهای بایر را زراعت کندیا میتواند حق زراعت کسی راکه حاضربفروش آنست بخرد آنهم با شرایطی که مورد توافق طرفین‌باشد. بسا اتفاق میافتد که رعیت ازمالك‌ده‌مزرعهٔ کوچکی‌راکه در اراضی‌ده واقع شده‌است میخرد و چنین ملکی‌مانند سایر املاك قابل انتقال‌است .[۲]

این شرحی که فریزر نوشته است بسیار جالب است و نشان میدهد که در اوائل قرن نوزدهم لااقل دربعضی دهات آذربایجان هنوز پایه‌های تشکیلات ابتدائی‌اشتراکی‌محکم‌واستوار بوده‌است. بااینهمه فریزر خودشاهد تجاوزات حکومت و عمال حکومت بعرف وعادت رایج و معمول بوده‌و این‌نکته کمتر

۱ ــ داستان سفر خراسان ، ص ۲۰۸ ــ ۹ .
۲ ــ همان کتاب ، ص۲۰۹.

محل تردیدست که در قرن نوزدهم بقایای تشکیلات قدیم روستائی از میان رفته است ، ازاین گذشته قوانینی که درین دوره گذرانده‌اند عملاً مایهٔ بهبود حال وروز دهقانان نشده است . چنانکه پیش‌ازین باز نمودیم ممیزی‌ای که در ۱۳۰۷/۱۸۸۹–۹۰ انجام گرفت تااندازه‌ای دهقانان‌را بزمین‌وابسته کرد و آنان را مشمول بیگاری‌ساخت، شك نیست که این‌نکته نمودار وضع‌موجود آن زمان‌بود اما همینکه بآن رسمیت دادند باری که دهقانان از آن‌مینالیدند بیش از پیش سنگین شد .

در ناحیهٔ میان شیراز ولار زارع دوسوم حاصل‌را بمالك میداد . بنابگفتهٔ ستك زارع :

ممکنست رعیت‌املاك «ارباب» یادیوان‌یاخودنوعی خرده‌مالك باشد . برزگران‌مرودشت وشیراز ودشت کوار غالباً رعایای عمده مالکان‌عربی‌هستند که غایب‌اند و در املاك خودبسر نمیبرند . این زارعان بنابمیل مالك عرب دوسوم‌حاصل یا معادل قیمت آن‌را نقد میپردازند و ازوبعنوان مساعده بذر میگیرند . اگرامرزراعت بسته‌بوجود سد وبندباشد درصورت لزوم‌مالك‌عزب‌وسایل تعمیرآنهارا فراهم میکند امادرین حال کارکردن بعهدهٔ دهقانانست . تقسیم آب با «میراب» است‌که نوکر ارباب بشمارمیرود وبابت مزدخود ازهردهی گندم میگیرد . مباشر ارباب نیز مزد میگیرد وکار او نظارت درتقسیم حاصل است .[۱]

بااینهمه در جوکان دهقانان نیمی از محصول را بعنوان بهرهٔ مالکانه بمالك میدادند[۲] . فریزر مینویسد که در حوالی نیشابور مالك دوسوم غله سهم میبرد و در برابر حکومت مسؤول پرداخت همهٔ مالیاتهاست[۳] . وی

۱ – ج ۲ ، ص ۲۵۳ – ٤. ۲ – همان کتاب ، ص ۲۵۵. ۳ –وی‌درشرح‌این‌معنی مینویسد که این‌مالیاتها نه‌با دقت تعریف‌شده است ونه‌مرتباً وصول میشود ومیگوید که آنها ظاهراً عبارتست از قرارهر «جفت گاو» ۱۰ تومان ومطابق حساب محصول‌هرجفت گاوعبارتست از ۳۰ خروار غله . مینویسد «چون قیمت‌غله عبارتست از ۷ تا ۸ من‌یك ریال بنابرین مقدار مالیاتی که بابت هر «جفت» گرفته میشود تقریباً بمیزان معمول یعنی یك‌پنجم‌محصول‌میرسد. دهقانان بابت هرحیوان اهلی که نگاه‌بدارند مالیاتی بالغ‌برنیم‌ریال از قرار هر گوسفند یا بز میپردازند(داستان‌سفر خراسان ، ص ۳۹۰).

مدعی است که در آذربایجان حق مالك نسبت بزمینی که ملك اوست یا نسبت بخالصه و موقوفه (که بعنوان تیول یا اجاره درتصرف اوست) چنانچه زمین «دیم» باشد بالغ بر ده یك محصول سالانه است وحال آنکه اززمینهای آبی درصورتی که آب آن‌را بوسائل مصنوعی فراهم کرده‌باشد سهم بیشتری میبرد [1] . بااینهمه اگر مالك بذر و گاو دراختیار زارع بگذارد دوسوم محصول یابیشتر باو میرسد وحساب مطالبات حکومت‌را خود تصفیه‌میکند [2] .

بهرهٔ مالکانه بانواع مختلف تعیین میشود : « بوسیله تقویم و اجاره دادن آبی که زمین را آبیاری میکند ، بوسیلهٔ اندازه گرفتن زمین پیش‌از بذرافشانی یا اندازه گرفتن مقدار غله درونشده یا غلهٔ رسیده و غیره وغیره» [3]

فریزر همچنین متذکر میشود که :

عرف و عادت معمول مالك‌را بحدی‌اززراعت ملك خویش‌دلسردمیکند که‌درپاره‌ای‌ازموارد وی‌را از اقامت‌در ملك‌خود بازمیدارندوبیگانه‌ای را بعنوان دهداربرای جمع‌مال‌الاجاره‌بملك اومیفرستند . بحکم صریح عرف وعادت مقصود ازین‌کار آنست که مالك‌ازتعدی‌بررعایای خویش منع‌شود چه این‌عمل که بانواع‌فراوان صورت میگیردبسیار معمول ومتداول است و مالکانی که خود زمینهای خویش را زراعت میکنند اگرهم بزور وجوه زائد از رعایای خود نگیرند باز کارهای شاق بر آنان تحمیل ومن غیر مستقیم انواع واقسام مساعدتهارا از آنان درخواست میکنند . [4]

شاید بیفایده نباشد که تحولات وسیعی را که در این دوره در مسألهٔ زمین‌داری روی داده و درفصول سابق طرح شده‌است دراینجا خلاصه کنیم . پس گوئیم که پس‌از ظهور اسلام و منضم شدن ایران بممالك اسلامی مالکیت زمین بدو نوع تقسیم‌شد : یکی املاك‌شخصی‌ودیگری‌املاکی که‌مالك‌خصوصی نداشت و مالکیت نهائی آنها بجامعهٔ اسلامی و به«امام» که نمایندهٔ‌آن‌جامعه

---

۱ ـ همان کتاب ، ص۲۰۸. ۲ ـ همان کتاب ، ص۲۰۹. ۳ ـ همان کتاب،ص ۲۰۸ . ٤ ـ همان کتاب [صفحهٔ کتاب ذکرنشده‌است] .

بود تعلق میگرفت . با تقسیم «دار الأسلام» به عده ای از ممالك نیم مستقل و مستقل که گاهی هر دو دسته باهم میجنگیدند ناگزیر درین نظریّه که همهٔ زمینهائی که مالك خصوصی ندارد بامام تعلق میگیرد و او اینهارا برای مردم نگاه میدارد تغییری حاصل شد و این تمایل بوجود آمد که حق امام درین باره بفرمانروایان دنیوی انتقال یابد . درزمان سلجوقیان ممالك قسمت های شرقی ممالك خلفای عباسی وحدت یافت و مالکیت نهائی زمین هائی که مالك خصوصی نداشت بقوم سلجوقی و به «سلطان» که نمایندهٔ آنان بود تعلق گرفت . درضمن امام درین زمینه وظیفهٔ دشواری بر عهده داشت . او قدرت دنیوی خودرا بسلطان تفویض نکرد بلکه تنها چیزی که ازو میخواستند این بود که بر اعمال «خان ِ فرمانروا» یعنی خانی که بسلطنت رسیده بود از نظر شرعی ومذهبی صحه بگذارد . کلمهٔ «مردم» هر گز مفهومی بسیار قوی نداشت و بتدریج که عوامل حکومت مطلقه بر اثر ضعیف شدن سنن صحرانشینی سلجوقیان پیشرفت حاصل میکرد مفهوم کلمهٔ «مردم» را تحت الشعاع خود قرار میداد . وضع مغول ازین حیث بطور کلی شبیه بوضع سلجوقیان بود اما عواملی که طرف مشورت اولی قرار میگرفتند ضعیف تر بودند و تجزیه ای که پس از بر افتادن سلسلهٔ ایلخانان مغول در ممالك آنان روی داد بر اثر ضعف و انقراض نهائی دستگاه خلافت بیشتر بود . با تجزیهٔ ممالك ایلخانان و تقسیم آن بامارت هائی که دائم باهم در جنگ بودند موضوع روی کار آمدن فرمانروای واحد اهمیت حاصل کرد . درزمان صفویه دوباره مفهوم کلمهٔ «مردم» تاحدی مصداق یافت. دیگر این لفظ بمعنی اقوام وحشی[1] ترك ومغول که مالك مشترك متصرفات خود بودند ـ ویك دسته یا یك تن ازمیان آنان بارضایت عامّه رهبر قوم میشد ـ نبود بلکه بمعنی مجموع افراد ملتی بود که «شاه» بر

---

۱ ـ باصطلاح اروپائی Horde که مأخوذ ازلغت «یورت» و «اردو» میباشد (مترجم) .

آنان فرمان میراند . مالکیت نهائی و هر حقی که بود باو میرسید امانه بعنوان نمایندهٔ مردم بلکه بعنوان سلطانی که ازجانب خدا معین شده بود یا بقول آن عده از پیروان شاه که بیشتر غلو میکردند تجلی ذات الهی بود. بنابرین حکومت اوچیزی جزحکومت مطلقه نمیتوانست باشد و اطاعت از او مستلزم هیچ مشورتی باافرادی که درزیرحکم وی بودند نبودولازم نبود که این افراد آزادانه وباتفاق رضایت خودرا ابراز کنند. درزمان قاجاریه عامل مذهبی حکومت بمقدار معتنابهی ضعیف شد اما عامل استبداد باقی ماند وهیچیك ازعناصر مسؤولیت مایهٔ تخفیف آن نشد. این قوت یافتن عامل حکومت مطلقه درجامعه ریشه دوانده ودر طرز تفکر عامّه نسبت بمسألهٔ زمین داری وهمچنین دروضع رعایائی که زندگی آنان وابسته بزمین بود مؤثر افتاد.

درمورد طبقهٔ زمین دار بایددانست که اشراف «فئودال» ایران دورهٔ ساسانی پس ازغلبهٔ عرب منقرض شدند . امااز طرف دیگر «دهقانان» [بمعنی اخص کلمه] همچنان مسؤول ادارهٔ امورمحلی وجمع خراج ازجوامع مورد حمایت مسلمین بودند وپس ازآنکه اسلام آوردند بیشتر زمین‌های خود راحفظ کردند واین طبقه بصورت یکی از ذخایر عمده‌ای در آمدند که دستگاه کاغذ بازی وباصطلاح «بوروکراسی» برای استخدام مأموران جدید از آن بهره میجست . درضمن طبقهٔ جدیدی ازمالکان نشو ونما یافتند . هستهٔ اصلی این طبقه تازیانی بودند که یاعده‌ای از املاك زراعتی وسیع خودرا بعنوان عطیه از «امام» گرفته بودند ویابعضی رابراثر فتح وغلبه مالك شده ویابرخی را ازراه خرید وفروش بدست آورده بودند . بمرور دهور افراد غیر عربی که باسلام گرویده بودند باین طبقه افزوده شدند . فرق این طبقه با اشراف تیولدار دورهٔ ساسانی درین بود که افراد دستهٔ اول زمین را درمقابل خدمات نظامی نمیگرفتند واما فرقی

که با «دهقانان» داشتند این بود که اصولاً در برابر اینان نه نمایندهٔ حکومت بشمار میرفتند و نه عامل خراج ، اگرچه بمرور دهور در غالب موارد این امور را بر عهده گرفتند . با ظهور حکومت لشکری ترکها طبقهٔ جدیدی میان حکومت وطبقهٔ زمین‌دار و همچنین میان حکومت و رعیت قرار گرفت وآن عبارت بود از «مُقطِع» که نخست حق جمع خراج وسرانجام حق استفاده ازخود زمین باووا گذارشد . درنواحی غیر ایلی محتملاً مالك قدیم جای خود رابیشتر به «مقطع» داد ودرصورت قبول خدمت دیوانی درطبقهٔ «مقطع» مستحیل شد. واما درنواحی ایلی ودرجاهای دوردست یعنی جاهائی مانندولایات متصل بدریای خزرحکام محلی تاحدود معتنابهی هم املاك خود راحفظ کردند و هم نفوذ خودرا . بطورکلی ظهور سلسله‌های جدید تغییر اساسی در ماهیت طبقهٔ زمین‌دار نداد هرچند اعضاء و کارگزاران آن و تاحدی اهمیت نسبی دسته‌های مختلف طبقهٔ زمین‌داررا تغییرداد .

یکی ازخواص بارزسراسردوران پیش ازمغول نیروی بازیافتهٔ کشاورزیست. در توجیه این معنی شاید تا حدی بتوان گفت که مردم ده نشینی که تابع «کدخدایان» خودبودند نسبةً دارای وضع ثابت وتاحدی حق خود مختاری شدند و کدخدا واسطه‌ای بود میان مردم ده ودیوان ، یا «مقطع» . اگرچه گاهی عدهٔ کثیری ازمردم ده‌نشین درنقاط تازه‌ای سکونت می‌یافتند بااینهمه بر رویهم مهاجرت از دهی بده دیگر کمتر صورت میگرفت زیرا در واقع مردم‌دهات مجاور غالباً بالهجه‌های مختلف سخن‌میگفتند. هنگامی که‌برزگری بترك دیارخود میگفت زمین اوبظن غالب بدست همروستائیان اومیافتاد . مهمترین وسیلهٔ ارتباط روستائیان بادنیای خارج محصل مالیات بود. از طرف دیگر این نکته نیز درست است که دهقانان دربسیاری مواردا صولاً برمین

وابسته‌بودند ومشمول پرداخت انواع واقسام مالیاتهای سنگین میشدند. همچنین راست است که مااز اوضاع واحوال واقعی آنان در آن روزگاران کمتر اطلاع داریم . بااینهمه چنین مینماید که تاهنگامی که طبقات مختلف قادر بحفظ نوعی استقلال ودارای احساسات صنفی بودند وتازمانی که همهٔ قدرت دردست یك فرد یایك دسته ازافراد متمرکز نبود ومردم محلی تادرجه‌ای ازخودمختاری برخوردار بودند امکان دادخواهی برای دهقانان باقی بود . اگرهم از هرجا ناامید میشدند میتوانستند بامرا یاملاکان نواحی مجاور پناه برند . در ضمن احتیاج حکومت ببهبود وضع اقتصادی بطور کلی سبب میشد که اخاذی مالك وعمال حکومت محدود گردد ، گرچه بنقل مواردی میتوان پرداخت که بسیاری جاها براثروضع مالیات زائد ویران شده‌است. باظهورمغول آن قید و منعی که دین اسلام موجب شده بودموقةً برطرف گشت ودیگر ازنظر تأمین منافع شخصی حدی برای وضع مالیات قائل نشدند. بعلاوه کارمداخله مأموران اشکری و کشوری درامور مردم محلی بدرجات بیش ازحدی شد که تاآن هنگام معمول بود واین نکته باعث میشد که بهمان نسبت ازمیزان خودمختاری هرمحل کاسته شود . ازین گذشته روشهائی که سابقاً فقط رنگ عُرف وعادت داشت بوسیلهٔ فرمانهای سلطنتی، قوت قانونی حاصل کرد . درنتیجه زارع بنحوی مؤثرتر وبیش ازپیش بزمین وابسته شد واین وابستگی درزمان قاجاریه بازهم بیشترشد زیرا دراین دوره آماده کردن افراد برای خدمت نظام بر عهدهٔ صاحبان اراضی واملاك بود واین کار ازوظایف فردفرد مردم بشمارنمیرفت .

مادام که رعیت میتوانست ازمحکمه‌ای دادخواهی کند که رئیس آن «قاضی» بود ـ واین قاضی یامستقل بود یادست کم یکباره تابع مالك و «مقطع» و «تیولدار» نبود ـ تاحدی امکان داشت که بشکایت او برسند واین مطلب تا

اندازه‌ای در زمان سلجوقیان مصداق داشت. راست است که دستگاه مذهبی اصولاً ضمیمهٔ تشکیلات کلی حکومت شده بود اما هنوز میان دستگاههای مختلف اداری موازنه‌ای برقرار بود.[۱] در دولت مغول مرافعات ملکی در پاره‌ای ازموارد هنوز بمحاکمی که «قاضی» بر آنها ریاست میکرد ارجاع میشد.[۲] درروزگار صفویه تغییری درین وضع پدید آمد. ازیك طرف ازمیزان استقلال «قاضی»ها کاسته شد و حال آنکه ازطرف دیگر چون رفته رفته طبقهٔ قضات در طبقه زمین‌دار مستحیل میشد کمتر محتمل بود که قضات ازدعوای رعیّت علیه ارباب حمایت کنند. ازین گذشته دربسیاری مواردهم به «تیولداران» وهم بصاحبان «سیورغالهای» موروثی اختیارات کامل داده میشد تابهمه قضایائی که درزمین‌های اعطائی اتفاق میافتاد رسیدگی کنند و درین مورد مأموران حکومت مرکزی ومحلی اختیاری نداشتند (نگاه کنید بصفحه ۲۱۹-۲۲، ۲۳۰). این تمایل یعنی توسعهٔ اختیارات مالك و تیولدار محلی و تمرکز تمام قدرت دردست آنان همچنان دردورهٔ قاجاریه دوام یافت. درنتیجه عامل خود مختاری محلی بیشتر دچار ضعف و فتور ورعیّت بزمین بیشتر وابسته شد.

بااینهمه درطی این احوال تأثیرات دیگری احساس میشد. ارتباط ایران باکشورهای بیگانه روبفزونی نهاده بود. شکست‌های نظامی ایران از روسیه که دراوائل قرن نوزدهم وقوع یافت ثابت کرده بود که اگر ایران نخواهد ازبعضی ممالك خارجی بسبب برتری فنی (تکنیکی) آنان عقب بماند محتاج

۱- ا. تیان E.Tyan خاطرنشان کرده‌است که درنیمهٔ اول قرن سوم هجری (نیمه قرن نهم میلادی) رفته رفته «قاضی»ها زادررأس محاکم «مظالم» منصوب میکردند (تاریخ تشکیلات قضائی در ممالك اسلامی Histoire de L'organisation Judiciaire en pays d,islam (پاریس، ۱۹۳۸ - ۴۳) ج ۲، ص ۲۳۴). در زمان سلجوقیان قضات حیثیت فراوانی داشتند و بعید نیست که این راه رسم ودوام یافته باشد.

۲- نگاه کنید به بیش ازین، ص ۱۷۹-۱۸۲.

تغییری در اوضاع است ؛ در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم نهضت جوانان ترك و نهضت اصلاح طلبی ای که سید جمال الدین اسدآبادی (افغانی) در رأس آن قرار داشت اثری عمیق در ایرانیان کرد. از این گذشته وخامت روزافزون اوضاع اقتصادی هم ذهن طبقهٔ حاکمه وهم ذهن طبقهٔ درس خوانده را بخود مشغول کرده بود . اما درحالی که اولی درجستجوی راههائی برآمده بود که خودرا باقوای نظامی بهتر مجهز کند وپول بیشتری برای ولخرجی دربارهای سلطنتی بدست آورد، دومی از تمایل شاهان که میکوشیدند مشکلات اقتصادی را از طریق اعطای امتیازات به بیگانگان حل کنند خشمگین و بیزار بود زیرا این کار باعث میشد که ایران ازنظر اقتصادی وسیاسی تحت قیمومت اجانب درآید . طبقهٔ درس خوانده میخواست که سهم نسبةً بیشتری در ادارهٔ امور مملکت بدست آورد وامیدوار بود که کسب معلومات فنی ممالك اروپای غربی بتواند آسایش بیشتری برای او فراهم کند . این جنبش ها و تمایلات مختلف ومتخالف در انقلاب مشروطیت ۱۹۰۵-٦ [۱۳۲٤] باوج خود رسید ودر ۱۹۰٦ منجر باعطای مشروطیت ازطرف مظفرالدین شاه شد . بااین ترتیب دورهٔ جدیدی در تاریخ ایران آغاز گشت . درمورد زمین داری شاید بتوان گفت که نقض نظریهٔ شرعی بیش از تغییری بود که درروش زمین داری وهمچنین درطرز تفکر عامه نسبت باین مطلب پدیدآمد ومسأله مالکیت وزمین داری اصولاً ازبعضی جهات بهمان حالی که درقرون وسطی داشت باقی ماند . ازین گذشته قسمت اعظم قدرت همچنان دردست مالکان وخوانین عشایر باقی ماند وتنها هنگامی که رضاشاه زمام امور رابدست گرفت این وضع بکلی تغییر کرد .

بخش دوم

تاریخ زمین‌داری و ادارهٔ درآمدهای اراضی و املاك در ایران از اعطای مشروطیت تا عصر حاضر

Title Made in America.

Author Kouwenhoven, J. A.

Accession No 4485

Call No. 973 K 849 M

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
207	Replace		
	27		1297
37	31		

فصل هشتم

دورهٔ مشروطیت:

روی کار آمدن رضاشاه

اعطای مشروطیت در ۱۹۰۶ [۱۳۲۴] نشانهٔ دوران تازه‌ای از تاریخ روابط میان طبقات مختلف اعم از مالك و متصرف زمین است. قانون اساسی مالکیت فردی را مقدس میشمارد. ماده ۱۵ متمم قانون اساسی مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۰۷ [۲۹ شعبان ۱۳۲۵] میگوید که «هیچ ملکی را از تصرف صاحب ملك نمیتوان بیرون کرد مگر با مجوز شرعی و آن نیز پس از تعیین و تأدیه قیمت عادله است».

باز در مادهٔ شانزدهم چنین آمده است که «ضبط املاك و اموال مردم بعنوان مجازات و سیاست ممنوعست مگر بحکم قانون». بتدریج مجموعه‌ای از مقررات قانونی مربوط باملاك فراهم آمد و در فصول مربوطه قانون مدنی تنظیم شد.[۱]

یکی از اقدامات مجلس شورای ملی که در ۱۹۰۷ [۱۳۲۵] تازه افتتاح شده بود تعیین کمیسیونی[۲] برای مطالعه درمسألهٔ اصلاحات اقتصادی بود که ارتباط کامل بامسألهٔ زمین‌داری و اداره کردن امور مالیات ارضی داشت. حاصل کار کمیسیون چهار قدم اصلاحی بزرگ بود که تمام آنها درمسألهٔ زمین‌داری و وظایف مختلفی که بر عهدهٔ زمین‌داران بود سخت مؤثر افتاد:

۱ـ پس از مطالعهٔ دقیق محاسبات مالیاتی ولایات مختلف کمیسیون مزبور یعنی انجمن مالیّه قسمت اعظم و در بعضی موارد تمام مستمریها و امتیازاتی که بعدهٔ کثیری از افراد خاصه بافراد متشخص و شاهزادگان خاندان سلطنتی مانند شعاع‌السلطنه، ظل‌السلطان، کامران میرزا نایب‌السلطنه، سالارالدوله و عضدالدوله داده

۱ـ نگاه کنید بفصل نهم.

۲ ـ این کمیسیون معروف بود به «انجمن مالیه».

میشد لغو کرد .

۲ـ انجمن مبالغی را که حکام محلی علاوه برمالیات مستمر برای مصارف خود و دستگاه حکومتی خود وصول میکردند[۱] براصل مالیات مستمر افزود و برای مخارج دستگاههای اداری شهرستانها مقرراتی وضع کرد . مثلاً مالیات کرمان قبلا درحدود ۵٤،۰۰۰ تومان بود اما مبلغی که عملاً وصول میکردند بالغ بر ۱۷۰،۰۰۰ تومان میشد ومالیات بلوچستان که قبلا ۱۸،۰۰۰ تومان بود هنگام وصول به ٤۰،۰۰۰ تومان میرسید .

۳ـ روش تیولداری لغوشد[۲] .

٤ـ «تسعیر» منسوخ شد .[۳] نرخهای موجود ازقدیم الأیام باقی مانده بود وبا وجود افزایش قیمت غلات مالك ، واگرملك ازنوع خالصه بود مستأجر ، غلات راازقرارنرخ قدیم میفروخت . بامنسوخ شدن این راه ورسم عواید ملی بمقدار فراوانی افزایش یافت. درمورد املاك خالصه مسائل مخصوص دیگری بوجود آمد[٤] .

ازین اقدامات چهارگانه لغو تیولداری بیش ازهمه جالب توجه بود . چنانچه بگذشته نظر کنیم می بینیم که این کار نشانهٔ پایان دوران قرون وسطائیست. شاید بتوان گفت که عملاً تأثیرات آنی این اقدام تاحد زیادی نسبت بدوری و نزدیکی ناحیهٔ مربوط فرق میکرده است . بنظر یکی ازنویسندگان این اقدام درواقع برای زارع زیان بخش بوده است . دلیلی که اومیآورد اینست که مقارن سال ۱۳۲۵/۱۹۰۷ـ۸ تیولداران دیگرمنافع کلان ازتیول های خود نمیبردند . بنابرین هنگامی که این گونه امتیازات ملکی لغوشد متحمل زیانی عظیم نشدند بلکه بعقیدهٔ اوازطرف دیگررعایا مورد انواع واقسام ظلم وتعدی و اخاذی

---

۱ ـ یعنی «تفاوت عمل» .

۲ ـ نگاه کنید به ص ، ۲٦٦ .

۳ـ دربارهٔ تسعیر نگاه کنید به پیش ازین، ص ۲۸۷ .

٤ ـ نگاه کنید بفصل دوازدهم.

مأموران دولت واقع شدند و دیگر نیروئی برای مقابله با آنان و ممانعت از اعمال آنان باقی نبود. [۱] بیشك در این نکته حقیقتی نهفته است اما جای تردید نیست که پس از لغو تیولداری وجود عمال دولت در دورترین نقاط مملکت هر چند یکسره مفید نبود با اینهمه این کار باعث شد که عامل جدیدی در اوضاع محلی دخالت یابد و تا اندازه‌ای از وابستگی رعیت بمالك یا تیولدار کاسته شود. با اینهمه در بسیاری موارد مأموران محلی کسانی جز نمایندگان مالك نبودند و اگر تا حدی حسن ظن او را نسبت بخود جلب نمیکردند نمیتوانستند بانجام دادن وظایف خود امیدوار باشند، چه تا حد زیادی مقام خود را مدیون مالك بودند، خاصه اینکه همین مقام و منصب بنوبهٔ خود غالباً در نتیجهٔ دادن امتیازاتی حاصل شده بود. بدین گونه قدرت همچنان بیشتر در دست عمده مالکان و خوانین ایلاتی بود که هنوز قادر بودند قسمت معتنابهی از عواید املاك خود را صرف نگاهداری قوای چریك کنند و بهنگام لزوم سر از فرمان دولت بپیچند.

مقصود از تصویب قانون ربیع الثانی ۱۳۲۵ (مه - ژوئن ۱۹۰۷) راجع به تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی این بود که تا اندازه‌ای مانع از تمرکز امور مملکتی شوند. [۲] اما این قانون هرگز جامهٔ عمل نپوشید. بدنبال این قانون قانون چهارم ذوالقعدهٔ ۱۳۲۵ (دسامبر ۱۹۰۷) تصویب شد که مقصود از آن تجدید تشکیلات مربوط باداره امور ولایات بود. مادهٔ ۵۱ این قانون امتیاز مهمی میان مالیاتی که باید بمصرف امور مملکتی برسد و مالیاتی که باید برای امور محلی صرف شود قائل شده است. بر اثر اجرای این قانون که تا اندازه‌ای عبارت بود از

۱ـ مستوفی، ج ۲، ص: ۳۵.

۲ـ نگاه کنید به دمورنی، ص. ۱۱۴ـ۱۱۵. مسأله انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی بعدها در موارد متعدد مطرح شد اما هیچ اقدام موثری برای اجرای قانون مربوط بعمل نیامد. در سال ۱۹۵۱ [۱۳۲۹ - ۳۰ ش.] پیشنهادهای جدیدی برای تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی مطرح شد که سپس متوقف ماند.

مداومت دراجرای فرمان مورخ ۱۳۰۳/۱۸۸۵-۶ ناصرالدین‌شاه اختیارات حکام محلی کمتر ونظارت حکومت مرکزی بیشتر شد . بااینهمه وعلی رغم مقررات ماده ۵۲ الی‌مادهٔ ۶۰ که مربوط باداره‌ٔ امورمالی ولایات بود عملاً تغییرات ناچیزی پدیدآمد . در۱۹۱۱[۱۳۲۹/۱۲۹۰] شوستربخزانه‌داری کل ایران منصوب شد تابوضع کهنه و فرسوده و پرهرج و مرج خزانه داری سروصورتی دهد . وی دستگاه مالی آذربایجان راچنین وصف میکند :

در زمان استخدامم‌درایران درآن ایالت‌یعنی درشهر تبریز که مقرحکومت‌ایالت مزبور ودوم شهرمعظم مملکت‌بشمار است یکنفر پیشکارمالیه بود . آن‌ایالت بقسمت‌وقطعات کوچکی منقسم میشود که‌در هریك از آنها یك امین مالیه (مأموره‌الیه جزء) میباشدوهریکی ازآن قطعات‌هم نسبت‌بوسعتش بقسمت‌های کوچکتر منقسم ودرهرقسمت یك‌نفر مأمور مالیه‌میباشد. مالیات آن حصص و قطعات کوچك صنف سوم بتوسط کدخدایان محلی آن‌قصبات و دهات وصول میشد . مثلاً وظیفهٔ پیشکار یا رئیس مالیهٔ تبریز منحصر باین بود که همه ساله مبلغ معینی نقدو مقدار مشخصی جنس از قبیل گندم‌و جو وکاه‌و سایر محصولات فلاحتی جمع کرده و بحساب حکومت مرکزی بگذارد . حکومت مرکزی ازمأخذومحلهای‌طبقه اولی که باید مالیات آنها وصول شود اطلاع کاملی نداشت بجز تصور مبهمی که در اذهان مستوفیان یعنی محاسبین دولتی طهران‌بود . ایشان مسبوق بودند که مثلاً چه مبلغ از کدام حصه از فلان ایالت باید وصول شود . روابط حکومت مرکزی در طهران با مالیات دهندگان آذربایجان بتوسط همان پیشکار مالیه تبریز بودو پیشکار میدانست که ازمامورمالیهٔ‌هرقسمتی چقدر نقدو جنس بایدوصول شود ولی‌خود آن پیشکار هم‌از مأخذ و محلهائی که مامورین جزء مالیات وصول میکردند اطلاع کامل تحقیقی‌نداشت. مثلاً پیشکار مالیهٔ تبریز دفتری‌برای خودداشت که آن را کتابچه یا دستورالعمل مینامیدندو هرمامور جزئی هم‌تا وقتی که مأمور بود کتابچهٔ مخصوص راجع بمیزان مالیات ابواب جمعی خود داشت . آن کتابچه‌ها بسبك مخصوص ایرانیان برقطعات کوچك‌کاغذ وبدون جلد نوشته شده‌بود که درجیب‌حمل میکردند وبهرحال‌بآنان تعلق‌داشت.آن کتابچه(فرد) هارابشکل‌مخصوصی نوشته‌اند که‌مشکل بلکه‌محال بود که هیچ فرد ایرانی‌عادی آن را بفهمد . ازنسلهاو ازمنهٔ سالفه مردمانی در ایران‌میباشند که آنهارا مستوفی میخوانند . پیشه‌وشغل اکثر آنها ارثیست که ازپدر بپسررسیده‌است. آنها از وضع این کتابچه‌هامسبوق واز طریقهٔ پیچیده و درهمی که مالیات هرمحل بوسیلهٔ آن‌حساب یا وصول میشد مطلع بودند . هر یکی از پیشکاران یا مامورین جزء کتابچه‌های‌مالیاتی‌نقاط ابوابجمی‌خودشان را ملك‌طلق خود میدانست نه‌متعلق‌بدولت . اگر کسی‌میخواست‌ازتفصیل‌آن

کتابچه‌ها مسبوق شود یا بداند که چقدر ازمالیات هرمحل بوسیلهٔ آنان وصول شده وچقدرآن‌را برای خود ذخیره‌و پس‌انداز نموده اند مستوفیان مزبور متغیر و غضبناك میشدند ... یکی از نقایص بزرگی که در طریقهٔ وصول مالیات بود این بود که حتی غالب آن کتابچه ها کهنه وقدیمی‌و از یك‌نسل قبل مرتب‌شده بود (یعنی‌مناسبتی با حالت حاضره‌نداشت) ونمیشد آنها را مأخذ وبنیاد صحیحی برای وصول مالیات قرارداد . در زمان ترتیب کتابچه‌های مزبوره بسیاری ازقراودهات بود که همه‌معمور ودارای‌عدهٔ‌نفوس بسیاری بوده‌اندولی‌اکنون‌بکلی‌ویران ورعایای آن متفرق‌و پراکنده شده‌اند و همچنین از بعضی دهات که سابقاً هزارنفر یا بیشتر عدهٔ نفوس داشته‌ولی حالیه‌دویست یا سیصدنفر رعیت بیشتر ندارد همان مالیات رعایای سابق را که سه‌چهار برابرجمعیت حالیه بودمیگرفتند وبالعکس آبادی که درزمان‌ترتیب کتابچه‌ها دارای قلیل نفوسی سکنه‌بوده و اکنون ترقی ووسعت فوق‌العاده یافته همان مالیات سابق را بخزانهٔ مرکزی میپرداختند بملاحظهٔ اینکه درکتابچهٔ‌ریاست مرکزی همان‌قدر ثبت ومنظور شده بودو حال آنکه‌مأمورین جزء ازفرد فرد رعایا مالیات لازمهٔ‌کامل را وصول‌مینمودندولی با این حال کتابچه‌ها بهمان حال سابق‌مانده و تغییر نیافته بود . [1]

رقابت انگلیس وروس کار شوستر راپیچیده کرد وپیش ازآنکه بتواند اقدامات مؤثری درطریق اصلاح مالیهٔ ایران انجام دهدفشاردیپلوماسی روس اورا مجبور بترك‌ایران کرد . درسالهائی که منتهی‌بجنگ اول‌جهانی شدفشار روسها برایران قوی‌تر گشت . درضمن ازلحاظ داخلی‌اقتصاد ایران دچاروضع آشفته‌ای شد وبطورکلی دستگاه دولت نتوانست کارخود را بنحوی مؤثر انجام دهد . سرانجام درطی سالهای جنگ قدرت حکومت مرکزی یکباره ازمیان رفت وزعمای محلی وملاکان وخوانین‌ایلات وعشایرودیگران توانستند ادعای استقلال واقعی‌خود رافاش کنند ودوباره برای خود امتیازات ومعافیت‌هائی که سابقاً «تیولدار» ازآنها برخوردار بود قائل‌شوند .

---

۱ ـ و.م. شوستر W. M. Shuster اختناق‌ایران The Strangling of Persia (لندن، ۱۹۱۲) ص۲۴۵ـ۶، ۲۴۸ـ۹ [این‌قسمت از کتاب شوسترازترجمهٔ فارسی آن که به‌اختناق‌ایران‌معروف ومترجم آن سیدابوالحسن موسوی شوشتری جزایری‌است ودرسال ۱۳۳۰ قمری دربمبئی بطبع رسیده است پس‌ازمقایسه با اصل ومختصر اصلاحاتی که از لحاظ دقیق بودن ترجمه لازم مینمود نقل‌شد (ص۲۰۸ـ۲۰۹ وص۲۱۱ـ۲۱۲)].

روی کار آمدن رضاشاه :

پس ازجنگ اول جهانی رضاخان که سپس رضاشاه پهلوی شد بعنوان مقتدرترین فرد درصحنهٔ سیاست ایران ظاهر گشت [1] ومابین سال ۱۹۲۱–۵ [۱۳۴۰–۱۳۴۴/۱۳۰۱ ـ ۱۳۰۵] پیشرفت‌هائی درزمینهٔ اصلاحات داخلی ایران حاصل‌شد. رضاخان که از «اندیشهٔ کمال مطلوب استقلال حقیقی ملی برای مقابله باقدرتهای خارجی وحق حاکمیت حقیقی ملی» [2] الهام گرفته بود نخست توجه خودرابتشکیل یك قشون واقعی ملی معطوف نمود ویك سلسله اردوکشی علیه رؤسای متمرد عشایر متعدد بگردن گرفت تابتواند دوباره فرمان حکومت مرکزی رادرسراسر کشورنافذ کند. این عملیات جنگی مشتمل بودبرفرونشاندن شورش خراسان وشکست دادن جنگلیهای تابع میرزاکوچك خان درولایات ساحلی بحرخزردر ۱۹۲۱ [۱۲۴۰/۱۳۰۱] وجنگهائی که با کردهای تابع سیمکو (سیمتقو) در مشرق درباچهٔ ارومیه (رضائیه) و شاهسونها در حوالی اردبیل درگرفت ودرهم شکستن شورش لرستان در ۱۹۲۲ [۱۳۴۱/۱۳۰۳] . در ۱۹۲۴ [۱۳۴۳/۱۳۰۴] باز هم عملیات نظامی علیه لرها انجام یافت و شیخ خزعل فرمانروای نیمه خود مختارخوزستان راهم تابع سیاست مرکزیت دادن رضاشاه گرداندند .

درضمن رضاخان دانسته بود که ادامهٔ اصلاحات نظامی بی آنکه تاحدی امور مالی واداری اصلاح گردد ممکن نیست . پس در تابستان ۱۹۲۲ [۱۳۰۰] هیأتی

۱ـ رضاخان بریگاد قزاق راازقزوین بطهران آوردودرفوریه ۱۹۲۱ (حوت ۱۲۹۹) کودتا کرد . وی سپس بفرماندهی کل‌قوای ایران و وزارت جنگ منصوب شد . دراکتبر ۱۹۲۳ [میزان ۱۳۰۲] رئیس‌الوزراشد ودراکتبر ۱۹۲۵ [مهر ۱۳۰۴] مجلس‌شورای ملی پس ازخلع سلسلهٔ قاجاریه‌ادارهٔ امورمملکت‌راموقة" برضاخان‌سپرد. در ۱۲ دسامبر [آذر ۱۳۰۴] تخت وتاج ازطرف مجلس‌شورای ملی برضاشاه واعقابش واگذارگردید .

۲ ـ بررسی‌امور بین‌المللی Survey of International Affairs ، ج ۹، ص ۵۳۵.

ازمتخصصان امریکائی بریاست دکترمیلسپو استخدام شدند.

پیش ازورودمیلسپواقداماتی جهت اصلاح روش‌مالیات‌ارضی‌صورت گرفته بود و لایحه ای برای طرح در مجلس شورای‌ملی تقدیم شده بود. این‌قانون مقرر میکرد که همهٔ املاك زراعتی ممیزی شود و مالیات اراضی یکسان تعیین گردد.[۱] در۲۰ دلو ۱۳۰۰ (۱۹۲۲) قانون ثبت املاك و اسناد بتصویب رسید. بموجب این قانون اداره‌ای برای ثبت املاك و اسناد در وزارت عدلیه تأسیس‌شد (همچنین‌نگاه کنید بصفحهٔ ۳۴۱ وصفحات پس‌ازآن).

میلسپوپس از ورود بایران دید که دستگاه اقتصادی توأم باهرج ومرج است پیش‌ازوبعضی‌قوانین‌مالی‌بتصویب‌مجلس‌شورای‌ملّی‌رسیده‌بودامابیشترآنها اجرانشده بود. وی روش‌مالیاتی ایران راچنین وصف میکند: «ترکیب‌درهم برهمی ازبقایای عرف وعادت ومقررات قانونی».[۲] مالیات املاك و اراضی‌از قرار ده درصدسهم خالص مالك یابرحسب مبالغی تعیین میشد که در کتابچه‌ها نوشته‌بودندیعنی کتابچه‌هائی که‌دردست «مستوفیان» بود.مطالب این کتابچه‌ها کهنه‌بودوازهنگام‌تدوین‌آنهاتغییرات‌بسیاری حاصل شده‌بود. دهات جدیدی بوجودآمده بود که مردم آن مالیات نمیپرداختند وحال‌آنکه هنوزنام دهات دیگری کـه ازمیان رفته بود در کتابچه‌ها باقـی بود. از بقیهٔ دهات بنسبت خرابی وآبادانی آنهابیشتر یاکمتر ازاندازه مالیات میگرفتند.[۳]

ازین گذشته مرافعات ملکی‌فراوان بود. بسیاری ازدهات خالصه‌بخصوص درمازندران‌بدست این وآن افتاده‌بود وحال‌آنکه ملکیت عدهٔ دیگرازدهاتی که بضبط دولت در آمده بود مورد ادعای افـراد بود. کمیسیونهای متعددی

۱ــ میلسپو، کار امریکائیها درایران، The American Task in Persia (لندن، ۱۹۲۵)، ص۶۳.   ۲ــ همان کتاب، ص۶۱.   ۳ــ همان کتاب، ص۶۲ـ۳.

جهت رسیدگی بدعاوی ملکی تشکیل شده‌بود وهنگام ورود میلسپو رسیدگی باین گونه دعاوی در صلاحیت دیوان محاکمات مالیه بود. همچنین هیأت وزیران کمیسیونی راامأمورمطالعه ورسیدگی بصحت اسناد مربوط بزمین‌هائی کرده بود که‌باشخاص بخشیده بودند ودرتصرف آنها بود. بعلاوه مقرر کرده بود که هردهی که متجاوز ازسی‌سال متوالیاً درتصرف کسی باقی مانده باشد ملك شخصی او بشمار رود.[۱] با اینهمه بعداً هیأت وزیران تصویب نامه‌هائی دربارهٔ املاك متنازع فیه صادر کرد که برخلاف تصویب نامهٔ اولی بود وبنا بگفتهٔ میلسپو درامرحل وفصل دعاوی ملکی اندك پیشرفتی حاصل‌شده بود.[۲]

هنگامی که میلسپو وارد ایران شد نه‌همان روش تعیین مالیات را کهنه ومنسوخ یافت بلکه مشاهده کرد که مالیات املاك واراضی درردیف مالیات معوق درآمده است. مینویسد:

دراعطای معافیت‌ها وتخفیف‌های مالیاتی هیچ اصل درست و منصفانه‌ای رعایت نشده‌بود و سالها بود که بعضی از عمده ترین مودیان مالیات بدهی خود را نپرداخته بودند و از چند هزار تومان گرفته تا چندین‌صدهزار تومان بدولت مدیون بودند .... هنگامیکه میخواستند عملاً مالیات‌راوصول کنند بی‌نظمی‌های‌فراوانی بروزمیکرد. محصلان مالیات غالباً رسیدهای‌شخصی بمودیان میدادند وعوایدی‌را که وصول میشد بکیسهٔ خود میریختند. گاهگاه رسیدهائی در مقابل مبالغ عمده میدادند وحال‌آنکه هیچ‌مبلغی وصول نشده‌بود[۳].

همچنین انواع‌مختلف مالیات غیرمستقیم ومالیات سرانه وصول میشد واخاذی باشکال گوناگون صورت میگرفت. دعاوی علیه دولت روی‌هم جمع شده بود وهنگامی که فلان‌طلبکار ایرانی بی موقع مایهٔ دردسر میشد حواله‌ای بمبلغی که اومیخواست بنام‌یکی‌ازمؤدیان مالیات که درپرداخت مالیات قصورورزیده

۱- ملکشاه وغازان خان که درطریق‌حل مشکل قباله‌های مشکوك میکوشیدند نیزچنین مدتی رامقرر کردند (نگاه کنید به‌پیش‌ازین،ص۱۸۰ و۱۴۹).

۲-کار امریکائی‌ها درایران، ص۶۵-۶.

۳- همان کتاب، ص۶۸.

بود مینوشتند و بطلبکار میدادند و انتظار داشتند که خود او حواله را وصول کند وخواه اوموفق بوصول حواله میشد خواه نمی‌شد درهر حال مبلغ مورد مطالبه ومالیات مورد حواله را بعنوان مبلغ پرداختی بحساب میگذاشتند.[1]

بتدریج نظم و ترتیبی در وضع مالی مملکت پدید آمد و همینکه دوباره فرمان حکومت مرکزی در اقصی نقاط مملکت نافذ شد ادارات مالیه در آنجاها تأسیس گشت تا ترتیب وصول مالیات داده شود. چنانکه در زمستان ۱۹۲۳ [۱۳۰۳/۱۳۴۲] پس از پیروزیهائی که نصیب قشون شد ادارهٔ مالیه در بعضی نواحی کرمان، فارس و لرستان[2] تأسیس شد و دولت تمشیت امور مالی سراسر ایالت خوزستان را بدست گرفت. در ۱۹۲۶ [۱۳۰۴/۱۳۴۳] بموجب قانون ۲۰ دی ۱۳۰۴ ممیزی املاك شروع شده بود با اینهمه این کار شامل تمام کشور نشد.[3]

قانون ۲۰ دیماه ۱۳۰۴ (ژانویهٔ ۱۹۲۶) موسوم به «قانون املاك اربابی و دواب» مالیات ارضی یکسانی رادرسراسر کشور برقرار کرد ومبنای آن جمع کل محصولی بود که میبایست بوسیلهٔ ممیزی جدید تعیین شود. بناشد از زمین‌های آبی و دیمی ۳ درصد کل محصول را پیش از آنکه غلّه میان مالك وزارع قسمت شود و پیش از کسر مخارجی که بغله تعلق میگیرد بعنوان مالیات بگیرند[4] واز جنگل و مرتع ده درصد واز آسیاها ۵ درصد عایدات مالکانه وصول شود. مالیات قنواتی که آب آنها بمصرف آبیاری میرسد نیز ۵ درصد عایدات مالکانه (اعم از مال‌الاجاره یا محصول) تعیین شد. بموجب همین قانون مالیاتی بر حیوانات ازین قرار بسته شد: شتر سه ساله ببالا ۱۰ قران. مادیان سه ساله ۸

۱ـ همان کتاب، ص ۷۲. ۲ـ همان کتاب ص ۲۱۶ـ۱۷.

۳ـ بعدها ممیزی جزئی در ۱۳۱۳/۱۹۳۴ـ۵ و در ۱۳۲۹/۱۹۵۰ صورت گرفت.

۴. این نرخ بعدها تا ۵ درصد و در ژوئیه ۱۹۳۰ [۱۳۰۸ـ۹ش] تا ۸ درصد افزایش یافت. (ا.ت. ویلسون A.T. Wilson، ایران Persia (لندن، ۱۹۳۲)، ص ۳۰۰).

قران ، اسب سه ساله یاقاطرسه ساله ۶ قران ، الاغ سه ساله ۵ قران ، گوسفند[1] یا بز دوساله ۳/۴ قران . بهرخانوار اجازه دادند که یك رأس شتر ویك رأس ماده گاو یاماده گاومیش ، یك رأس مادیان ، یـك رأس اسب ، یك رأس قاطر یك رأس الاغ و ۵ رأس بـزومیش معاف ازمالیات داشته باشد.[2] در سالهای بعدی سلطنت رضاشاه تغییرعمده‌ای در امور مالیات ارضی پدیـد آمد وعلت آن تصویب قانون ۲۴ آذر ۱۳۱۳ (دسامبر۱۹۳۴) بود که قانون مصوب ۲۰ دی ۱۳۰۴ رالغو کرد . بجای مالیات سابق الذکر قرارشد که ازهر گونه محصولات ارضی یا مواد حیوانی هنگام ورودبشهر یاقصبه یاهنگام صدوراز مملکت سه درصد قیمت جنسی مالیات گرفته شود وهرجنس فقط یك بارمالیات بپردازد (مادهٔ۲) وتعرفهٔ مالیات اجناس مختلف هر سال بطـور مقطوع معین گـردد (مادهٔ۳) . اجرای این قانون عملاً بارمالیات دهقانان راسنگین‌تر کرد.[3]

تقریباً ازسال ۱۹۲۹[۱۳۰۹/۱۳۴۸] ببعد تمایل دولت براین بود که نقش مهمتری درارشاد اقتصادیات ایران داشته باشد. درفوریهٔ ۱۹۳۱[۱۳۱۱/۱۳۵۰] بموجب قانون ۶ اسفند ۱۳۰۹ تجارت خارجـی بـانحصاردولت درآمـد وسپس دولت بنابااجازه‌ای که این قانون بطور کلی باوداده بود انحصارات متعدددیگری

---

۱ - درقانون موردبحث بجای گوسفند «میش» ومالیات آنراهم یك قران نوشته‌اند (مترجم).

۲ - ف. مشاور، تحول اقتصادیات ایران L'évolution des finances Iraniennes (پاریس ، ۱۹۳۸) ، ص ۲۸۰-۱ .

۳- پس از ۱۹۴۱[۱۳۲۰ش .] لوایح متعددی دربارهٔ مالیات بردرآمد ومالیات ارضی بمجلس شورای ملی تقدیم شد . درغالب موارد این لوایح بتصویب نرسید اما درپاره‌ای ازموارد دولت لایحه تقدیمی را اجرامیکرد ودلیلی که داشت این بود که چون درقوانین بودجه ببعضی مبالغ مالیاتی رأی موافق داده شده بنابرین بدولت اختیار داده شده است که این مالیاتها را وصول کند . بنابرهمین استدلال بود که در ۱۹۴۸[۱۳۲۸/۱۳۶۸ .] دوباره مالیاتی ارضی بر بعضی نقاط بر مبنای ممیزی‌ای که در ۱۳۰۴ش/۱۹۲۶ آغاز شده بود بسته‌شد .

رابرقرار کرد . دربسیاری موارد دولت حق خودرا بشرکت‌هائی که برای معاملات مخصوص بوجود آمده بود واگذار کرد . بدین گونه شرکت‌های انحصاری برای دادوستد قند وچای وتریاك وابریشم وپنبه و گندم وخشکبار وکتیرا وغیره بوجود آمد.[۱] باایجاد این انحصارات دولت گندم ودرسایر موارد شرکت‌های انحصاری اجناس انحصاری رابقیمت مقطوع میخریدند . این امرتا حدی بسود رعایابود زیرا آنانرا ازوجود بازاری که غلاتشان را ببهای معینی میخرید مطمئن میکرد . ازطرف دیگرمعنی این کار زیاد شدن رفت و آمد مأموران دولت بنواحی روستائی بود وازآنجا که تمایل آنان برین بود که انگل مردم دهات شوند این کار بارزندگانی زارع راسنگین‌ترمیکرد.

پیش ازین ازتشکیل ادارهٔ کل ثبت املاك و اسنادیاد کرده‌ایم(ص۳۳۷). بعدها بازهم قوانینی درین‌باره بتصویب‌رسید که یکی ازآنهاعبارتست ازقانون «ثبت عمومی املاك ومرور زمان» مصوب۲۱بهمن ۱۳۰۶(۱۹۲۸) ودیگری متمم قانون ثبت املاك مصوب ۱۱دی[۲] ۱۳۰۷(۱۹۲۹) واین‌قوانین حدود وظایف ثبت کل رامعین کرده‌است . در هشتم خرداد [۳] ۱۳۰۸(۱۹۲۹) مدتی که‌بجهت اعتراض به ثبت ملك اشخاص‌مقررشده بود بموجب قانون «اصلاح قانون ثبت عمومی املاك ومرورزمان راجع بمدت اعتراض» اصلاح شد. قانون « ثبت اسناد و املاك» مصوب مهر۱۳۰۸ (۱۹۲۹) که مربوط بتشکیل ادارات ثبت اسناد واملاك است ثبت اموال غیرمنقول رابمدت دوسال ازتاریخ

۱ـ انحصار پنبه وابریشم لغو شده‌است. شرکت انحصاری که درسال۱۹۳۵ [۱۳۱۵/۱۳۵۴] برای معاملهٔ گندم تأسیس شد بعدها ضمیمهٔ وزارت دارائی گشت وبصورت یکی از ادارات آن وزارتخانه درآمد . انحصار گندم در ۱۹۴۹ [۱۳۲۹/۱۳۶۹] لغو شد .

۲ـ یازده دی غلط و شش دی درست است . (مترجم)

۳ـ هشت خرداد غلطو دوخرداد درست است(مترجم) .

افتتاح ادارهٔ ثبت املاك درهر ناحیه اجباری کرده (باب دوم فصل اول، مادهٔ ١٦) ومقرر داشته است که اگر کسی در طی مدت مزبور ملك خود را بثبت نرساند دولت اختیار خواهد داشت که ملك را باسم متصرف ثبت کند. چنانکه مادهٔ ۱۹ مقرر میدارد ملك کسی که اقدام بثبت ملك خود نکرده است از طرف دولت بثبت خواهد رسید ودرین صورت مالك حق نخواهد داشت که نسبت بتحدید حدود آن اعتراض کند وسند مالکیت او تا پنج سال صادر نخواهد شد. اگر مالك ملکی معلوم نباشد ملك مزبور بانظارت «مدعی العموم» محل بثبت خواهد رسید، واگر تا بیست سال مالك آن معلوم نشد بنام دولت ثبت خواهد شد وعواید آن بمصارف خیریه خواهد رسید. اگر مالك ملکی معلوم ولی غائب ومفقود الاثر باشد پس از اینکه امین بوسیلهٔ مدعی العموم معین شد اقدام به ثبت خواهد کرد (مادهٔ ۲۰). بموجب ماده ۱۸ مدتی که برای اعتراض نسبت بثبت هر ملك درهر محل معین شده چهار ماه است.

در ۲٦ اسفند ۱۳۱۰ (۱۹۳۲) قانون دیگری دربارهٔ تأسیس ادارات ثبت اسناد بتصویب رسید. نظامنامهٔ این قانون (فصل سوم، ماده ۱۲، بند ۵) ثبت هر گونه حقی را که دیگران در ملك مالك دارند («حقوق عینی») وهمچنین ثبت حقوق ارتفاقی را مقرر داشته است وهمهٔ این نکات باید در اسناد مالکیت ذکر شود (فصل چهارم، ماده ۳۰، بند ٦ وفصل ششم، ماده ٥١). همچنین ایجاد حقوق جدید مالکیت باید ثبت شود (فصل ششم، ماده ٥۲). مقررات مخصوصی برای ثبت اوقاف وضع شده (فصل سوم، ماده ١٤ـ۱۸) و مسؤولیت این کار بر عهدهٔ متولی گذاشته شده است. چنانچه او درظرف مدت مصرح در قانون تقاضای ثبت موقوفه را نکند نمایندهٔ اوقاف محل تقاضای ثبت خواهد کرد (و یحتمل امور چنین موقوفه‌ای را ادارهٔ اوقاف بدست میگیرد). درمورد اوقاف

«خاصّه» تقاضای ثبت بعهدهٔ «متصدی» [امور حبس] است.[۱] فصل سوم، مادهٔ ۲۰ چنین مقرر میدارد: «نسبت به املاکی که مالك خاص ندارد مانند طرق و شوارع واراضی وجبال وموات ومباحه تقاضای ثبت پذیرفته نمیشود». بموجب تبصره ماده ۲۰ «نسبت بجنگل های عمومی از افراد تقاضای ثبت پذیرفته نخواهد شد». مادهٔ ۷۷ از فصل هفتم شور کردن با اهل خبره را درمورد لزوم پیش بینی میکند.

چنین مینماید که در بعضی موارد خاصه در فارس مشکلاتی در تعیین مالکیت پیش آمده بوده است زیرا نسبت بملك واحد چند تن دارای حق مالکیت بوده‌اند. چنین بنظر میرسد که درفارس ونقاط متعدّد دیگر املاکی بوده است که متصرفان از آنها بهره برداری میکرده ونسبت بآنها واجد بعضی حقوق مالکیت بوده‌اند وبانواع مختلف آنهارا مورد «نقل وانتقال وصلح وهبه واجاره وغیره» قرارمیداده‌اند. درضمن مبلغ مقطوعی طبق قراری که داشته‌اند یا برحسب عرف محلی بمالکان واقعی میداده‌اند واین مالکان درعین آنکه اختیارات مذکور را در بارهٔ متصرفان مورد بحث تأیید میکرده‌اند بهرهٔ مالکانه خودرا میگرفته‌اند. برای رفع این ابهام در تاریخ ۵ دی ۱۳۱۳ (۱۹۳۴) نامه‌ای بامضای مدیر کل ثبت صادرشد مبنی براینکه حق تبعی هرچند ازطرف مالك برسمیت شناخته شده باشد بااینهمه حق قانونی راایجاد نمیکند. بعلاوه دربن نامه این نکته مطرح شده‌است که یك ملك دومالك نمیتواند داشته باشد واز اینرو باوجود حقی که بمتصرفان داده شده‌است نمیتوان آنان رامالك شناخت. مالکان حقیقی کسانی هستند که ازمتصرفان طبق قراری که باآنان دارند حق مالکانه میگیرند ومتصرفان تنها ازحقوقی بهره‌مندند که‌مالك بآنان داده است.

۱ـ بموجب مادهٔ ۱۸ «تقاضای ثبت نسبت بموقوفات خاصه بعهدهٔ متولی و نسبت به‌املاکی که بنفع اشخاص معین حبس شده بعهدهٔ متصدی امور حبس‌است» (مترجم).

بنابرین درخواست ثبت فقط ازمالکان حقیقی پذیرفته میشود واما برای تأیید حقوق تبعی دیگران شرایطی پیش بینی میگردد .

کار ثبت املاك درصورتی که ممیزی املاك بطور کامل صورت نگرفته باشد تاحدی کاریست دشوار ودر ایران روش معمول آنست که ملك را بیشتر باشرح حدود آن ثبت میکنند نه باتعیین مساحت واقعی آن . شهادت صاحبان املاك مجاور بعنوان دلیل مالکیت مقبول است . اقدامات مقدماتی ثبت معروف است به « پلاك کوبی » . مالك، نسبت بقطعهٔ زمینی که مورد ادعای اوست اظهارنامه‌ای باداره ثبت محل میدهد ، سپس ادارهٔ ثبت بادعا وهمچنین باسناد واستشهادنامهٔ اورسیدگی میکند وبهراعتراضی که بشود ترتیب اثرمیدهد .

درصورتی که ده، مالك مشترك داشته باشد آنرابنام ملك مشترك که باصطلاح «مشاع» خوانده میشود ثبت می کنند واگرنوع مالکیت ده انفرادی باشد این نکته راتصریح میکنند ودرین صورت میگویند که ملك «مفروز» است . اگرده ، مشاع باشد قراردادهای مربوط به بهره‌برداری از آب وزمین راباید با تمام مالکان ده منعقد کرد . فی‌المثل فرض کنید که فلان شرکت آبیاری میخواهد در زمین بایری واقع در قریهٔ مشاعی که چندین مالك مشترك دارد چاهی حفر کند ، درین حال شرکت باید باهمهٔ مالکان مشترکی که در آن ده بنسبت زمین های دایر ده ، سهم دارند قرار داد ببندند . پیداست که درین صورت انجام یافتن کار قرارداد ممکنست بمدتی طولانی محتاج گردد . معمولاً « حریم »[1] ده خرده مالك یعنی ده متعلق بیك زارع مالك یا چندین مالك غیرزارع یکجابنام مالکان مشترك ثبت‌میشود (امااسم خرده‌مالکان را جداگانه ذکرمیکنند) . حریم رامیتوان باارائهٔ «استشهادنامه» ده یادهات مجاور

۱ ـ نگاه کنید به مطالبی که تحت عنوان «حریم» درفصل نهم بیان شده است .

بثبت رساند. مضمون استشهادنامه اینست که فلان قطعه زمین متعلق بفلان ادعا کننده یا ادعا کنندگانست.. اگر حریم بثبت نرسد درین صورت هر کس چاهی درآن حفر وزمین را زراعت کند مالك آن زمین میشود ومیتواند آنرا بنام خود بثبت رساند.

بموجب قانون مصوب مهر ۱۳۰۸ (۱۹۲۹) حق مالکیت آب را نیز میتوان ثبت کرد. بموجب بخشنامهٔ شماره ۱۴۳ که در تاریخ ۱۰ فروردین ۱۳۰۹ (۱۹۳۰) ازطرف مدیر کل ثبت اسناد واملاك صادرشده است تقاضای ثبت آب ازچهارصورت خارج نیست: یا تقاضا مربوط است به قنات[1] یا به چشمه سار یا به نهرها و یا بررودخانه.

اگر قناتی بیش از یك مالك داشته باشد، سهم متصرفی هرمالکی ازروی ساعت و گردش شبانه روز آب باید تصریح شود. قنوات واملاك هریك جداگانه باید بثبت رسد ودرمورد چشمه‌ها نیز بهمین ترتیب باید عمل کرد. اگرسهم صاحبان متعدد آب یك چشمه‌سار را نتوان بدقت معلوم کرد درین صورت باید تقاضای ثبت آب رافقط درضمن تقاضای ثبت ملك و بعنوان «حقّابه» (یعنی حق داشتن سهمی ازآب) ثبت کرد. آبهای منشعب ازچشمه سارها تابع همین قاعده است و تقاضای ثبت نهرهای منشعب راباید درضمن تقاضای ثبت خودملك قبول کردولازم است که صاحب ملك اظهار نظر کند که چه مقدار آب برحسب زمان وبرطبق معمول محل باو تعلق میگیرد و «فورمولی» که درین مورد باید قید کرد اینست «یك شبانه روز [آب] ازنهر فلان مطابق معمول محل» واگر تقسیم آب برحسب زمان صورت نگیرد باید قید کرد که مالك دارای حقابه از فلان نهر مطابق معمول محل است. تقاضای ثبت آب رودخانه رافقط بعنوان «حق الشرب»

۱ـ نگاه کنید بفصل دهم.

ودرضمن تقاضای ثبت خود ملك باید پذیرفت زیرا برای کیفیت وطرز تقسیم آب رودخانه‌ها هنوزروش وقاعده‌ای تنظیم نشده‌است. فقط رودخانه‌هائی که‌آب آنها میان عدهٔ معینی مالك تقسیم شده باشد ازین قاعده مستثنی است واین گونه مالکان میتوانند مقدار سهم‌های متعلق بخودرا بثبت برسانند.

این‌حقیقتی جالب توجه است که ایران ازقرون وسطی ببعد درمسألهٔ ثبت املاك عقب‌مانده است. در گذشته درین‌طریق کوششهائی شد اماهمهٔ آنها بی‌ثمرماند. امروزهم باوجود اینکه بیش‌از بیست وپنج سال ازتصویب قانون ثبت میگذردعدهٔ معتنابهی‌ازاراضی واملاك دهات‌بثبت نرسیده‌است ومرافعات ملکی ازمسائل نسبةً عادی بشمار میرود. در آذربایجان باستثنای ناحیهٔ رضائیه مساحت دقیق اراضی‌دهات معلوم نیست. درغالب جاهااراضی ده رابر حسب تعیین حدود ثبت کرده‌اند ومساحت واقعی زمین راننوشته‌اند. بیشتر زمین‌های بلوچستان [1] هنوزبثبت نرسیده است. درقائنات عمل‌ثبت رافقط در حوالی شهرها ودرمورد املاك بعضی عمده مالکان انجام داده‌اند. دربعضی‌جاها اقدام مقدماتی‌ثبت یعنی «پلاك کوبی» صورت گرفته است. ازطرف دیگر قسمت اعظم فارس‌بثبت رسیده‌است. نواحی‌معینی‌واقع در کوهستانهای مجاور اصطهبانات ازین‌قاعده مستثنی‌است وهنوزدرمناطق‌متعدّد عشایری‌حق‌مالکیت عده‌ای ازاملاك مورد مرافعه است. درخوزستان درناحیهٔ خرمشهر-شادگان زمین‌هابااینکه بطورکلی خالصه است بیشترآنهابثبت نرسیده است. درسایر نواحی که زمین‌های خالصه بین زارعان تقسیم شده‌است تصرف کنندگان غالباً فاقداسنادمالکیت‌اند. [2] درقسمت‌مرکزی‌ایران درناحیهٔ کاشان- قم-

---

۱- درینجا و در صفحات بعد کلمه بلوچستان به‌ایالتی که بهمین نام در ایران وجود دارد اطلاق می‌شود.

۲- نگاه کنید بفصل دوازدهم.

اصفهان ـ یزد بعضی اراضی هنوز بثبت نرسیده است . درساوه قریب به ثلث اراضی ثبت شده است .

قانون مربوط بتصرف عدوانی واسترداد املاك سبب شده‌است که باز هم اصول مالکیت تقویت گردد . قانون «طرز جلوگیری از تصرف عدوانی» مصوّب اردیبهشت ۱۳۰۹ (۱۹۳۰) اجازه میدهد که مأموران انتظامی یعنی «نظمیه ودرنبودن آنها حکام ونوّاب حکام ودرصورت نبودن آنها مأمورین امنیّه» از تصرف عدوانی اموال [منقول یاغیرمنقول] ممانعت کنند. بااینهمه پیداست که مقصوداز تصویب این قانون منع تصرفات عدوانی حال بوده نه منع تصرفات عدوانی گذشته یعنی مقصود موردی بوده است که شخص پس از آنکه ملك یا مالش بتصرف عدوانی دیگری درآمد بلافاصله شکایت میکند. درچنین موارد مأموران انتظامی مکلف‌اند که پس ازباز گرداندن ملك بمتصرف اول مدعی را درصورتی که بخواهد حق مالکیت خودرا ثابت کند بمحکمهٔ مربوط مراجعه دهند . درصورتی که یك ماه ازتاریخ تصرف عدوانی گذشته باشد قوای انتظامی حق مداخله نخواهد داشت . تصرف عدوانی برسه نوع است : تصرف عدوانی ، ممانعت ازحق و مزاحمت . مادهٔ ۷۴۹ «آئین دادرسی مدنی» میگوید تصرفی که بواسطهٔ قهرو اجبار باشد درنتیجهٔ «مرورزمان» منشاء حق مطلق نمیگردد . بااینهمه چنین مینماید که قانون برای اصل جبروقهر امتیازی قائل شده باشد زیرا در همین ماده پس از ذکرمطالب مزبور گفته شده‌است که «پس اززوال قهرو جبر مدت «مرورزمان» از آن زمان شروع میشود». دربعضی موارد دعاوی مربوط بتصرف عدوانی مردودست، چنانکه بموجب مادهٔ ۳۳۱ آئین دادرسی مدنی اگر دعاوی مربوط بتصرف عدوانی باسند مالکیت اداره کل ثبت اسناد مخالف باشد مردودست . بموجب مادهٔ ۲۲ قانون ثبت اسناد و املاك مصوّب اسفند ۱۳۱۰

دولت فقط کسی رامالك میشناسد که ملك باسم او ثبت شده یا کسی که ملك باو منتقل گردیده و این انتقال دردفتر املاك به ثبت رسیده یا کسی که ملك از مالك رسمی ارثاً باورسیده باشد . بااینهمه قانون جزااموال مردم راتا حدی از تصرف عدوانی مصون داشته است زیرا درقانون مزبور مجازاتی دربن مورد پیش بینی شده‌است . باوجود این درنخستین ایام اجرای عمل ثبت این مقررات متعددی که بیشك بمنظور حفظ نظم عمومی بوجود آمده بود گویا دربعضی موارد باعث شد که ملکیّت ناشی از قهر و غلبه مبدل بملکیّت مطلق گردد . این قوانین مربوط بتصرف عدوانی و استرداد اموال منبعث ازشرع اسلام نیست و شاید دربن‌مورد بتوان نفوذ قوانین فرانسه راباز یافت .[۱]

همچنین میگویند که دربعضی مواردا شخاص متنفذ توانسته‌اند املاکی را علی‌رغم ادعای دهقانانی که ازقدیم خودرا صاحب آنهامیدانسته‌اند بنام خود بثبت رسانند . هرچند اثبات این گونه موارد بدون دسترسی بمدارك مربوط دشوارست با اینهمه پیداست که دهقانان کمتر ازطبقات متنفذ موفق بطرح دعاوی خود میشده‌اند وبمحاکم‌عدلیه کمتر دسترسی داشته اند و بعید نیست که مواردی ازقبیل آنچه گفتیم روی داده باشد .

درصورتی که مورد تصرف عدوانی ملك زراعتی باشد پای منافع شخص ثالث یعنی زارع سهم‌بر بمیانست وشرایط معینی بجهت مقابله باچنین احتمالاتی مقرر شده‌است . اگردرملك مورد تصرف عدوانی «محصول رسیده باشد متصرف عدوانی باید محصول رابا تأدیهٔ اجرة‌المثل فوراً بردارد ودرصورتی که موقع برداشت محصول نرسیده باشد اعم ازاینکه بذرروئیده شده یانشده باشد

۱ـ برای آگاه‌شدن ازبحث دربارهٔ جنبه‌های مختلف تصرف‌عدوانی نگاه کنید بآئین دادرسی مدنی تألیف دکتر متین‌دفتری (طهران، ۱۳۲۴) ، صفحه ۲۹۰ ببعد [یا به «مجموعهٔ اصول محاکمات قضائی» گردآوردهٔ احمد کمانگر (طهران، ۱۳۳۴ش.) ، ص ۱۱۵-۱۱۷] .

محکوم‌له مخیّرست بین اینکه قیمت زراعت رانسبت بسهم صاحب بذرودسترنج بدهد وملك راتصرف کند یاملك رابتصرف عدوانی باقی بگذاردواجرة المثل بگیرد» (مادهٔ ۳۳٤ [آئین دادرسی مدنی]).[۱] بتدریج درزمان سلطنت رضاشاه تغییراتی درادارهٔ امورمحلی پدیدآمد ، درپاره‌ای ازموارد اساس این تغییرات فقط عبارت ازین بود که بآنچه سابقاً «عُرف» خوانده میشد قوت قانونی بخشند . درآذر ۱۳۱٤ (دسامبر ۱۹۳۵) قانون مربوط به «کدخدایان» بنام «قانون کدخدائی» بتصویب رسید. بموجب این قانون «کدخدانمایندهٔ مالك ومسؤول اجرای قوانین ونظامنامه‌هائیست که ازطرف دولت باومراجعه میشود» (مادهٔ ۱) . «برای هرده یا قصبه یك نفر کدخدا تعیین میشود» (مادهٔ ۲) . «درخالصجات ازطرف مالیهٔ محل، درموقوفات ازطرف متولّی یا نمایندهٔ او، درامالاك اربابی ازطرف مالکین ودر دهات خرده مالك اشخاصی که اکثریت ملك رامالك هستند یکنفر... برای کدخدائی بحکومت یانایب الحکومهٔ محل معرفی میشود که حکم‌انتصاب اوراصادر نمایند» (مادهٔ۳). شرایط کدخدائی عبارتست از «تابعیت ایران، عدم محکومیت بجنحه و جنایت ، معروفیت به درستکاری وامانت ولیاقت ، مقیم بودن دریکی ازدهات محل مأموریت خود و داشتن رعیتی دریکی ازمحال مأموریت خود» (مادهٔ٤) . «کدخدایان باید اموررعیتی وفلاحتی رامطابق دستور ونظریات مالك تحت مراقبت قرار دهند ومیتوانند دعاوی جزئی بین اهالی‌ده راکه قیمت آن ازپنجاه ریال تجاوزنکند بکدخدامنشی حل وتسویه نمایند و منازعات واختلافات حاصله بین‌اهالی را

۱ـ ظاهراً آثار شریعت اسلامی دراین موردمشهودست . شیخ طوسی درین باب در «کتاب المبسوط» ، فصل مربوط به «مزارعه» بحث میکند . برای وقوف بر عقود «مزارعه» نگاه کنید بآنچه درفصل نهم کتاب حاضر خواهد آمد . همچنین نگاه کنید بآئین دادرسی مدنی، دکتر متین دفتری ، ص ۳۱۷ـ۱۸

جلوگیری و در صورت وقوع حتی‌الأمکان بصلح خاتمه دهند » (مادهٔ ۷) . « کدخدا مکلف است طبق مادهٔ ۲۳ قانون اصول محاکمات جزائی درجلوگیری از فرارمتهم واز بین رفتن اثرات جرم اقدام نموده ونتیجهٔ اقدامات راباسرع اوقات بنزدیك ترین پست امنیه یا نایب الحکومه اطلاع دهد » (مادهٔ ۸) . « مالك یامالکین تاپانزده روزاگر درتعیین ومعرفی کدخدا تعلل نمایند حکومت محل کدخدا را ... انتخاب خواهد نمود » (مادهٔ ۱۰) . « هرگاه کدخدا از انتظامات امورزراعتی فروگذار نماید بتقاضای مالك یامالکین منعزل میشود » (مادهٔ ۱۱) . [1]

بدین گونه کدخدا نوکرمالك وحافظ منافع اوبشمار رفته است . بنابرین او بهیچوجه نمایندهٔ مردم شناخته نشده ودرین قانون مقرراتی راجع بمشورت بامردم ساکن دهات اربابی دربارهٔ درخواست‌های آنان وضع نشده وتنها ازمالکان آنهم در مورد انتصاب کدخدایان ذکری بمیان آمده است .

علاوه برقانون کدخدائی قوانین دیگری دربارهٔ ادارهٔ امورمحلی بتصویب رسید که بیش‌ازهمه قانون تقسیمات کشوری ووظایف فرمانداران وبخشداران قابل‌ذکراست . بموجب مادهٔ ۸ این‌قانون « دهدار ازبین ساکنین بخش به‌پیشنهاد بخشدار وحکم فرماندار تعیین میشود » . بنابتبصرهٔ این‌ماده « وزارت داخله نیز میتواند دهداررا ازبین مستخدمین کشور به‌پیشنهاد فرماندارانتخاب نماید » . بموجب مادّهٔ ۹ « کدخدا ازبین ساکنین دائمی ده یادهات بمعرفی مالك و به پیشنهاد

۱ــ مؤلف محترم ذکری از « قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام » مصوب ۱۴ ذی‌القعده ۱۳۲۵ نکرده است . عنوان فصل دهم این‌قانون اینست : « درباب کدخداها و امور راجعه بقرا. بموجب ماده ۳۷۸ همین‌قانون « اداره کردن اموره بعهدهٔ کدخداست که‌برضایت اکثر ساکنین ده و بتصویب مباشر و مالك و امضای نایب‌الحکومه بدین‌سمت استقرارمییابد » (مجموعهٔ مصوبات ادوار اول و دوم قانونگزاری مجلس شورای‌ملی ، نشریهٔ ادارهٔ قوانین و مطبوعات مجلس شورای‌ملی ، طهران ۱۳۱۸ ، ص ۲۰۱ــ۲۰۴) (مترجم) .

بخشدار و حکم فرماندار تعیین میگردد ». بنابه تبصرهٔ این ماده «هر گاه کدخدا از انتظامات امور زراعتی فرو گذار نماید بتقاضای مالك یا مالکین منعزل میشود » . مادهٔ ۲۱ میگوید که «درهر بخش شورای بخش تشکیل میشود از بخشدار و رؤسای امور کشوری بخش. بعلاوه بقدر لزوم از بین مالکین و زارعین محل بعضویت انتخاب میشوند . مدعوین مالکین و زارعین کمتر از سه نفر نخواهند بود . وظایف شورای بخش بقرار ذیل است : (الف) بررسی در وضع هر يك از قراءِ محل و علل خرابی و وسائل عمران آنها و پیشنهاد وسائل مقتضی برای توسعه و پیشرفت عمران ؛ (ب) مراقبت در رفع احتیاجات بهداشت و سایر احتیاجات عمومی قراءِ واقعه در بخش ؛ (ج) اهتمام در تأسیس شرکت های فلاحتی و بهره برداری؛ (د) راهنمائی و دادن تعلیمات فلاحتی بمالکین و رغایای محل ». بموجب تبصره مادهٔ ۲۲ «دهدار نمایندهٔ دولت و کدخدا نمایندهٔ دولت و مالکین میباشد » . پس این قانون نیز بزیان زارع و بسود مالك است . همچنین عدهٔ نمایندگان مردم محل غیر کافی بنظر میرسد . درواقع این قانون رویهمرفته درسراسر کشور هرگز بموقع اجرا گذاشته نشده است . شوراهای بخش عمل مؤثری انجام نمیدهند و دهدار هرگز منصوب نشده است . از ین گذشته چون بموجب این قانون مقرر ست که کدخدا نمایندهٔ دولت و مالکان باشد پس ظاهراً دلیل نداشته است که مأمور دیگری که نمایندهٔ منافع دولت باشد بکار گماشته شود .[1]

۱- در اسفند ۱۳۲۳ (فوریهٔ ۱۹۴۵) لایحهٔ قانونی دیگری راجع بتشکیل انجمن های کشاورزی ازطرف نخست وزیر وقت درمجلس شوری مطرح شد که هنوز بمرحله اجرا در نیامده است . بموجب مادهٔ يك این لایحه که عنوان آن «قانون انجمن های کشاورزی و حمایت روستائیان » است « درهر شهرستان و درصورت لزوم درهر بخش انجمنی بنام انجمن کشاورزی تشکیل خواهد شد». بموجب ماده دو انجمن های کشاورزی مرکب خواهد بود از پنج تا نه نفر عضو که يك نفر آنها

←

ازدیاد محصول ومیزان تولید پیوسته مطمح نظر دولت ایران بوده‌است ،

← نمایندهٔ وزارت کشاورزی و دیگری نمایندهٔ بانك کشاورزی (درصورتی که شعبهٔ این بانك در محل دایر باشد) خواهد بود و بقیهٔ اعضاء ازمیان کسانی انتخاب خواهند شد که در محل بامور کشاورزی اشتغال دارند (ماده ۳-۵) . «نمایندگان انجمن کشاورزی ... برای مدت چهارسال انتخاب میشوند» (مادهٔ ٦) . «انجمن کشاورزی شهرستان مرکب خواهد بود از یك یا دو تن نماینده از هربخش آن شهرستان بتشخیص وزارت کشاورزی و نمایندهٔ وزارت کشاورزی و نمایندهٔ بانك کشاورزی و یك تا سه نفر ازکارشناسان کشاورزی بانتخاب وزارت کشاورزی» (ماده ۷) . «نمایندگان انجمن کشاورزی شهرستان برای مدت چهارسال انتخاب میشوند» (ماده ۹). سالی یك‌بار شورای مرکزی کشاورزی مرکب از نمایندگان انجمن‌های کشاورزی شهرستانها در طهران تشکیل خواهدشد (ماده ۱۰) و ریاست انجمن مزبور با وزیر کشاورزی یا معاون وزارت کشاورزی خواهدبود (مادهٔ ۱۰) . «وظایف انجمن‌های کشاورزی شهرستان و بخش بقرارزیرست: ۱- اظهارنظرراجع باصلاحاتی که برای پیشرفت کشاورزی باید بعمل آید وبررسی درطرزاجرای آنها . ۲- اظهارنظر دربارهٔ مسائل کشاورزی و لوایح قانونی که تماس باامور کشاورزی داشته‌وازطرف‌وزارت کشاورزی‌بآنهارجوع میشود. ۳- دادن اطلاعات لازم‌بوزارت کشاورزی راجع‌بامور مربوطه . ٤- بررسی واقدام درباره پیشنهاداتی که ازطرف کشاورزان دربارهٔ امور مربوطه باین‌قانون بانجمن کشاورزی میرسد . ۵- همکاری با وزارت کشاورزی در اجرای برنامه‌های کشاورزی وکلیه اقداماتی که برای پیشرفت کشاورزی-آبیاری-دفع آفات‌نباتی و حیوانی - بهداشت و رفاه حال روستائیان باید بعمل آید . ٦- تشکیل نمایشگاه و مسابقه‌های کشاورزی و تشویق کشاورزان و دادن جوائز ۷- کمك درتهیه آمار با وزارت کشاورزی . ۸- اظهارنظر دربهای محصولات کشاورزی و پیشنهاد بوزارت کشاورزی . ۹- تنظیم گزارش سالیانه راجع باقدامات انجمن و تسلیم آن بوزارت کشاورزی . ۱۰-تهیهٔ گزارش‌های مرتب راجع بوضع محصول‌های کشاورزی شهرستان و ارسال آن بوزارت کشاورزی . ۱۱- تشکیل شرکت‌های تعاونی تولید و مصرف و مختلط ازقبیل : شرکت ماشین‌های کشاورزی و شیار ، شرکت لبنیات ، شرکت تولید محصول‌های کشاورزی ، شرکت تأمین مصارف روستائیان ، شرکت فروش محصولات کشاورزی ، شرکت خشکبار ، شرکت آبیاری و ترمیم قنوات و مجاری آب ، شرکت گله‌داری و بیمهٔ تلفات دامی، شرکت پشم و پوست، شرکت دامپروری ، شرکت‌هائی بمنظور دادن وام بکشاورزان وتأسیس صندوقهای روستائی ، شرکت تهیهٔ کودهای مصنوعی ، شرکت‌باربری . ۱۲-انجام وظائفی که‌برای حمایت روستائیان درین قانون و آئین‌نامه‌های مربوط بعهدهٔ انجمن محول میگردد» . درین قانون نیز مقرراتی برای تأسیس مؤسسه‌ای بمنظور کمك‌بعائله روستائیانی که‌قدرت‌کار سنگین ←

هر چند در نیل بدین منظور قدمهای مؤثر کمتر برداشته‌شده‌است . تکثیر محصول پیوسته مترادف با ازدیاد عواید دولت بوده‌است و دوران سلطنت رضاشاه از ین قاعده مستثنی بشمار نمیرود . در ۲۵ آبان ۱۳۱۶ (نوامبر ۱۹۳۷) «قانون عمران» به تصویب رسید . این قانون مشتمل است بر پاره‌ای از مقررات وسیع‌دامنه دار . بموجب ماده ۱ «مالکین اراضی فلاحتی مکلف به عمران آن هستند و این تکلیف نسبت باملاك وقف بعهدهٔ متولی یاقائم مقام او... است . مقصود از عمران ... حاصل‌شدن حداکثر استفادهٔ فلاحتی است بوسیلهٔ احداث واحیاء و تعمیر قنوات ، دایر کردن اراضی بایر ، دایر نگاه داشتن انهار بطریق اصول فنی فلاحتی و بهداشتی ، احداث و اصلاح خانه های رعیتی با رعایت اصول بهداشتی ، تأسیس راههای فرعی بین دهات ، ایجاد پست های بهداشتی ، خشك کردن اراضی باتلاقی بوسیلهٔ زه کشی » .بنابه تبصرهٔ این ماده «عمران خانه‌های رعیّتی ... بعهدهٔ صاحب «اعیانی» میباشد » . بموجب ماده ۲ شورای بخش برنامهٔ عمران راتنظیم وسهم هریك ازمالکان را دراجرای آن تعیین خواهد کرد و «برنامهٔ نامبرده پس ازموافقت فرماندار شهرستان بموقع اجرا گذاشته

→ زراعتی ندارند وازدیاددرآمد آنان (مادهٔ ۱۲ و ۱۳) وتأسیس دبستانها [یعنی دبستانهای روستائی] و پست‌های بهداشتی (مادهٔ ۱۵) وضع شده است . « درآمد انجمن‌های کشاورزی و سازمان حمایت روستائیان ازمحل‌های زیر تأمین خواهد شد : ۱ـ سه‌درصد از کل محصول ... قبل از تقسیم‌بین مالك و کشاورز... ۲ـ سودی که از سرمایهٔ‌مصرف‌نشده عایدمیگردد.
۳ـ کمك‌های مالی که ازطرف مالکین و کشاورزان و بنگاهها و اشخاص مختلف میشود .
٤ـ کمك‌هائی که بنگاه کل آبیاری ..... ازمحل درآمدهای خود خواهدنمود» و از محل‌های مختلف دیگر (ماده ۱۹) . «وزارت کشاورزی درکلیهٔ امور سازمان حمایت‌روستائیان وانجمن های کشاورزی حق بازرسی و نظارت دائمی‌خواهد داشت» (تبصره ماده ۲۱) . [این قانون که ازطرف‌مرحوم مرتضی‌قلی بیات(سهام‌السلطان) نخست‌وزیروزیر کشاورزی‌وقت باقید یك‌فوریت بمجلس‌شورای ملی تقدیم‌شد بتصویب‌نرسید و بطریق اولی بمرحلهٔ‌اجرا درنیامد] .

خواهد شد». بموجب ماده۳هرگاه علت خرابی ملکی نداشتن پول باشدبمالك وام داده‌خواهد شد . بموجب مادهٔ٤«درصورتی که علت خرابی باداشتن‌قدرت مالی عدم موفقیت مالك در تهیهٔ وسائل عمران ... ویا با موجود بودن وسائل عمران خرابی ملك براثرمسامحه وبی‌قیدی ... باشد ، ملك بوسیلهٔ شرکت‌ها ومؤسسات بهره‌برداری فلاحتی (که قرار بود بموجب قانون مصوّب ۲۰آبان ۱۳۱٦تشکیل شود)بحساب مالك یابعنوان اجاره... اداره وعمران‌خواهدشد».

هرچند این‌قانون درمجموعهٔ قوانین مصوب مندرج‌است بااینهمه در واقع هرگز بموقع اجرا گذاشته نشده وآئین‌نامه آن تنظیم نگشته است . شاید پی‌بردن بعلت این‌امر چندان دشوار نباشد . مادهٔ ٤ این قانون بطرزی نوشته شده که ممکنست مخالفت طبقهٔ مالك را برانگیزد . بعلاوه بااحوال و اوضاع حاضر دولت دروضعی قرار گرفته است که مشکل بتواند مقررات چنین قانونی رااجرا کند .

مسامحه و غفلتی که در اجرای این قانون وپاره‌ای‌ازاقدامات سابق‌الذکر روا داشته‌اندمشتی است از خروار ونموداریست از وضع جدید قانون گزاری در ایران . فقهای قرون اولیهٔ اسلامی شور و شوقی داشتند که آنچه بعقیدهٔ آنان سنّت مسلمین‌صدر اسلام‌بشمارمیرفت حفظ کنند امااین فقهابمرور دهورازحقیقت دور افتادند. قوهٔقانونگزاری‌امروزایران نیزشاید بهمان‌نسبت ازحقیقت دورمانده‌باشد زیرا درنظراوچیدن عده‌ای ازکلمات روی‌کاغذ غایت مقصود بشمارمیرود ودیگرهیچ توجه باین‌ندارد که قانون بچه وسیله ودر کدام اوضاع واصول بابد اجرا شود .

تااینهمه‌اگراین فصل رابااین نظرکاملا منفی بپایان آوریم شاید موجب

گمراهی‌شود. دردورانی که از۱۹۰۶ [۱۲۸۴/۱۳۲۴] شروع میشود تغییرات بارزی چه درترکیب دستگاه اداری ایران وچه دروضع اجتماعی‌این سامان پدیدآمده‌است که‌از تأثیر آن‌درمسألهٔ ملک‌داری در فصل سیزدهم بحث خواهد شد.

فصل نهم

قانون مدنی

گذشته از اقداماتی که در فصل سابق بذکر خلاصهٔ آنها پرداختیم مجموعه‌ای از قوانین مربوط باراضی واملاك درضمن انتشار قانون مدنی باطلاع عامه رسید واین قانون بیشتر عبارتست ازباز گو کردن نظریات [فقه] اسلامی . درصفحات بعد بمقایسهٔ میان فصول مختلف قانون مدنی وروش مسلمین صدراسلام خواهیم پرداخت تابدین گونه بعضی از خصایص بارز قانون مدنی بهتر فهمیده شود . قانون مدنی طبعاً درمورد بعضی جنبه‌های شریعت اسلامی ساکت است . فقهای صدر اسلام تا حدّی به تنظیم و تعدیل وضعی توجه داشتند که براثر فتوحات مسلمانان درسرزمین‌هائی بوجود آمده که سابقاً به امپراتوری بیزانس و شاهنشاهی ایران تعلق داشت و نیز باموری از قبیل تقسیم اراضی واقع در ممالك مغلوب مابین مسلمین[1] می‌پرداختندواین مسأله که درقرون اولای اسلامی ازمسائل مهم و حیاتی بشمارمیرفت امروز اهمیّت خودراازدست داده‌است . همچنین قانون مدنی دربارهٔ تحولاتی که نخست در مورد روش اقطاع وسپس درمورد روش تیول بخشی[2] بترتیب دردوران خلفای اخیر بنی‌عباس ودوران پس ازبنی‌عباس پدید آمد ساکت است زیرا پس از اعطای مشروطیت[3] رسم تیول داری برافتاد . بااینهمه جای گفتگونیست که شریعت اسلامی بتنهائی تأثیر عظیمی درقانون مدنی داشته‌است . قانون مدنی مشتمل براصول کلی است که فقهای

۱ـ نگاه کنید به‌پیش ازاین، ص ۶۵ ببعد .

۲ـ نگاه کنید بفصل سوم تا هفتم .

۳ـ نگاه کنید بپیش‌ازین . ص ۳۳۲ .

شیعهٔ [1] اثنی‌عشری یاجعفری دربارهٔ آنها متفق اند و تدوین کنندگان قانون مدنی کوشیده‌اند که آن اصول رابکسوت امروزی در آورند.

طریقهٔ جعفری که تدوین کنندگان قانون مدنی بیشتر از آن الهام گرفته‌اند در بعضی موارد بامذهب اهل‌سنت و جماعت متفاوتست. مبنای طریقهٔ جعفری قرآن واحادیث و «عقل» و «اجماع» است وسنی‌ها اولی ودومی‌راقبول دارند هرچند مجموعهٔ احادیثی که بآن معتقدند ازمجموعهٔ احادیث موردقبول‌شیعه اندکی تفاوت دارد. نه قرآن مشتمل برمجموعهٔ‌منظم‌مدونی‌ازشرایع‌است‌ونه احادیث. پس‌ازظهور اسلام‌بسیاری مسائل‌بوجود آمد که‌احکام‌واضح وغیر مبهم [باصطلاح «محکمات»] واوامر و نواهی مذکور درقرآن و احادیث شامل آنها نمیشد. برای رفع این‌مشکل اهل‌سنت «قیاس» راتجویز کردند که رکن سوم شرع قرار گرفت. شیعه منکرقیاس‌اند و «عقل» راجانشین آن میکنند واستدلال[و باصطلاح اجتهاد] را منحصر بر جال مبرز عصر یا «مجتهدان» میدانند. هردومذهب «اجماع» را که عملاً وواقعاً مبنای شرع است قبول دارند زیرا اجماع است که ضامن صحت قرآن واحادیث بشمارمیرود. ابتدا درنظر اهل سنّت «اجماع» بمعنی اتفاق آراء اصحاب پیغمبر وجانشینان بلافصل آنان‌بود و بعدها این‌لفظ معنی‌اتفاق آرای «علما»ی تسنن‌راحاصل کرد. واما درنظرشیعه اجماع بمعنی اتفاق آرای‌ائمه است. تاهنگامی که ائمه درمیان مردم بودند تکلیف خلق روشن‌بود ولی‌پس‌ازغیبت امام دوازدهم در ۲۶۰/۸۷۳-٤ مشکلات بروز کرد. اجماع بمعنی دقیق‌کلمه ازمیان رفت امّادرواقع اجماعی که مبتنی برقرآن واحادیث وعقل و «فتوی» ها بودبوجود آمد ومقصود ازفتاوی‌آرائی بود که درطی‌قرون واعصار ازطرف «علما» صادرشده‌بود ومجموعهٔ آنها در

۱ـ درصفحات بعدی مراد ازشیعه، شیعه اثنی‌عشری یا جعفری است مگرخلاف‌آن قیدشود.

کتب ورسالات فراوانی آمده که مشتمل است برفتاوی علمای هرعصر.[۱]

ازنظر ما دونکته حائز اهمیت خاص است: اول آنکه قانون مدنی مانند شریعت اولیهٔ اسلامی اصولاً بامفهوم مجرد ونظرمطلق مربوط بهاصل مالکیت سروکاری ندارد بلکه بیشتر بنتایج و آثار واقعی و فعلی مالکیّت میپردازد. راست است که قانون مدنی انواع مختلف اموال را ازهم متمایز کرده اما این امتیازات دردرجهٔ دوم اهمیت قرار گرفتهاست. در قانون مزبور نیز ذکری ازانواع مختلف زمین از قبیل موقوفه و خالصه شده است.[۲] دومین نکتهٔ مهم آنست که روابط میان مالك و زارع که در قوانین انگلستان مشمول مقررات مفصّل است درقانون مدنی ایران کمترمورد توجه قرار گرفتهاست. درسالهای اخیرهم مقررات قانونی بالنسبه فراوانی دربن‌مورد جانشین حقوق مدنی نشدهاست. فصل مزارعهومساقاة ازقانون مدنی‌تاحدی روابط میان مالك وزارع سهم‌بر را تعدیل میکند (نگاه کنید بصفحات بعد) امّاآنچه درتعیین روابط میان مالك وزارع تأثیرمهمتری داردغالباً عرف وعادت است نهقوانین مدّون.

تعریف قانون مدنی‌از اموال وتقسیم آنهابمنقول وغیرمنقول (مادهٔ۱۱) تا

۱- محمدبن‌الحسن‌بن‌علی ابوجعفرالطوسی که درنیمهٔ اول قرن پنجم هجری = یازدهم‌میلادی میزیسته است در تکامل شریعت شیعه بالاترین مقام را حائزست. درآثار بیشمار خودمنجمله «مبسوط»و«خلاف»و«نهایه»و«محیط»و«رسائل جعفریه» بتلخیص‌شرایع سابق کوشیدهوخودرابمقام بزرگترین‌مرجع‌شیعه‌رسانده است. شرایع‌الاسلام فی‌مسائل‌الحلال والحرام‌تألیف فقیه مشهور نجم‌الدین ابوالقاسم جعفربن‌الحسین بن‌یحیی‌المحقق‌الاول متوفی بسال ۱۲۷۷/۶۷۶ بیشتر عبارتست از تکرار مطالب شیخ‌طوسی. یکی از بهترین شروحی که بر «شرایع» نوشتهاند عبارتست از «جواهرالکلام» شیخ‌محمدحسن نجفی. جانشینان فقهای اولیه دربارهٔ شروح مزبور کار کردهاند. دانشمندان اروپائی خاصه بیلی Baillie و کری Querry قسمت‌اعظم تصانیف خودرا برمبنای شرایع محققاول نهادهاند.

۲- نگاه کنید بفصل یازدهم و دوازدهم.

حدّی دقیق‌تر از نظر فقهای شیعه در ین باب است. در قانون مدنی تحت عنوان اموال غیرمنقول اشیائی ذکر شده‌است که بمعنی دقیق کلمه، غیرمنقول بشمار نمیرود چنانکه قانون مدنی ایران مانندقوانین روم و انگلستان میوه وحاصل رامادام که چیده نشده باشد غیرمنقول میداند (ماده ۱۵) وهمچنین اشجاروشاخه‌های آن و نهال وقلمه را مادام که بریده یا کنده نشده باشد غیرمنقول میشمارد (ماده ۱۶). اما برای حفظ وضع و موقع زارع بعضی استثنائات هم قائل شده است ازاین قرار:

حیوانات و اشیائی که مالك آنرا برای عمل‌زراعت اختصاص داده باشد ازقبیل گاو و گاومیش و ماشین و اسباب وادوات زراعت و تخم و غیره وبطور کلی‌هرمال منقول که برای استفاده ازعمل زراعت لازم و مالك آنرا باین‌امر تخصیص داده‌باشد ازجهت صلاحیت محاکم و توقیف اموال جزو ملك محسوب و درحکم مال غیرمنقولست وهمچنین‌است تلمبه و گاو ویا حیوان دیگری که برای آبیاری زراعت یا خانه و باغ اختصاص داده شده‌است (مادۀ ۱۷)

این قسمت نظیر Fundus Constructus است که درقوانین روم آمده و همچنین شبیه است ببعضی مواد و مقررات مذکور در «مجله ترکی[۱]» درقسمت مربوط به «چفتلك[۲]»، همچنین:

حق انتفاع از اشیاء غیرمنقوله مثل حق عمری و سکنی و همچنین حق ارتفاق نسبت بملك غیر ازقبیل حق‌العبور و دعاوی راجعه باموال‌غیرمنقوله ازقبیل تقاضای خلع‌ید وامثال آن تابع اموال غیرمنقول است (ماده ۱۸).

همچنین:

انتقال عین ازطرف مالك بغیر موجب بطلان حق انتفاع نمیشود ولی اگر منتقل‌الیه جاهل باشد که حق انتفاع متعلق بدیگریست اختیار فسخ‌معامله را خواهدداشت (مادۀ ۵۳).

باب دوم قانون مدنی از حقوق مختلف اشخاص نسبت باموال یا حقوقی که باشخاص براثر حیازت اموال تعلق‌میگیرد بحث‌میکنند وآن عبارتست‌از سه

۱ـ «مجله» مجموعۀقوانین عثمانی را گویند (مترجم).

۲ـ چفتلك ازلغات ترکی و بمعنی «جفت» (زمین) است(از افادات مؤلف)

حق : حق مالکیت (اعم ازعین یا منفعت) ، حق انتفاع و حق ارتفاق بملك غیر (مادهٔ ۲۹) . دربارهٔ مالکیت (باب‌دوم ، فصل‌اول) نوشته‌شده است: «هر مالکی نسبت بمایملك خود حق همه گونه تصرف‌وانتفاع دارد مگردرمواردی که قانون استثنا کرده باشد» . (ماده ۳۰)و هیچ ملکی را نمیتوان ازروی هوی و هوس از تصرف صاحب آن بدرآورد (ماده ۳۱) .

این تکرار همان اصل از اصول مذهب اسلام است که میگوید : «الناس مسلّطون علی اموالهم» و برای مالك‌اختیاراتی بیش‌ازآنچه در دوران پس از بنی‌عباس معمول بود میشناسد . مادهٔ ۲۳ نیز مطابق با یکی از اصول اسلامیست که میگوید : «الزرع للزارع» . دراین‌ماده چنین آمده‌است:

نما و محصولی که از زمین حاصل میشود مال مالك زمین‌است چه بخودی‌خود روئیده باشد یا بواسطهٔ عملیات مالك مگراینکه نما یا حاصل ازحبهٔ غیر حاصل شده باشد که درین سورت درخت و محصول مال صاحب اصله خواهدبود اگرچه بدون رضای صاحب زمین کاشته شده باشد .

«تصرف بعنوان‌مالکیت‌دلیل مالکیت است مگر اینکه خلاف‌آن ثابت شود» (ماده۳۵) . با اینهمه‌تملك‌اراضی بایر منوط‌ببعضی‌شرایط دیگرست (نگاه کنید به‌صفحات‌بعد). مقصوداز مادهٔ ۳۵ شاید بیشتر این بوده است که اگر مالك اصلی که دیگری ملك او را غصب کرده است بعداً در استرداد ملك خود کوشید اختلالی در امور ظاهر نشود . محکمه‌ای که‌بدعاوی‌مربوط بتصرف عدوانی رسیدگی میکند برای آنکه مطابق این ماده از قانون مدنی عمل کرده باشد نباید در آن واحد وارد رسیدگی بدلائل مالکیت شود [۱] . بنابرین هرچند اصولاً مقصود قانونگزار حفظ مالکیت خصوصی بوده‌است بااینهمه خودقانون ممکنست در واقع متضمن تصدیق وتأیید عمل

۱ـ همچنین نگاه کنید به‌ص ۳۴۷ـ۳۴۹.

غصب باشد . سبب این امررا باید در تمایلاتی جستجو کرد که ازاوائل قرون وسطی در ایران بوجود آمده و ازآن زمان همچنان درافکار سیاسی این سامان باقی مانده است بدین معنی که مصالح قانون و حفظ نظم و انتظام ایجاب میکند که مردم حتی مطیع فرمانروای غیر قانونی شوند [۱] . طلاب آن قسمت از قوانین روم که «مناهی روم [۲] » نام دارد و طلاب آن قسمت از قوانین انگلستان که مربوط بمرافعات ملکی [۳] میباشد بتاریخ تأیید اعمال غاصبانه درین ممالك که اندك شباهتی بتاریخ تأیید اعمال غاصبانه در ایران دارد

۱- مقایسه کنید با ج.ا.فن گرونباوم G. E von Grunebaum « اسلام در قرون وسطی » ، Medieval Islam (شیکاگو، ۱۹۴۶) ، ص ۱۶۸ . همچنین نگاه کنید بغزالی ، کیمیای سعادت ، ص ۱۵۶ و احیاء علوم‌الدین (۱۳۴۶) ، ج۲ ، ص ۱۲۵ . باید متوجه بود که درصفحات بعد غالباً هم بمراجع سنت اشاره شده و هم بمراجع شیعه و اختلاف نظریه این دودسته ناچیزست مگر درمواردی که پای نظریات سیاسی شیعه درمیان باشد. درضمن بعضی مراجع مانند غزالی که سنّی اما ایرانی بود شهرتی عظیم دارند .

۲- Roman Interdicts درقانون روم اطلاق باحکامی میشد که ازطرف قضات روم (معروف به پرتور Praetor=Préteur) درمورد مرافعات ملکی علیه شاکی صادر میشد و فی‌المثل او را از تجاوز بوضع موجود status quo نهی ومنع میکرد (مقتبس از یادداشتهای مؤلف بنویسندهٔ این سطور) .

۳- این قسمت از قوانین انگلستان معروفست به English Possessory Assizes و تفصیل مطلب چنین است : در مورد دعاوی مربوط بملکیت اراضی اصلاحاتی در زمان سلطنت هانری دوم بعمل آمد . اگر میان دو کس مرافعهٔ ملکی واقع میشد قضاتی که ازطرف پادشاه بمقام قضاوت منصوب می‌شدند طرفین را به بیان حقیقت سوگند میدادند و پس از رسیدگی مختصری به ماهیت دعوی، ملك مورد مرافعه را موقةً بیکی ازطرفین واگذارمیکردند وبطورکلی اصلی که دراین گونه مواردازطرف قضات پیروی میشد از مقولهٔ تصدیق وضع موجود status quo بود . بزعم آنان مقصود ازین رویه آن بود که موقةً دعوی رافیصل دهندتاسپس «بدون تبعیض واعمال غرض» بین طرفین دعوی حکومت کنند ومالك واقعی را از مالك بالفعل تمیز دهند. اما این تشخیص و تمییز آنقدر زمان میگرفت که همان رأی نخستین کار خودرا میکرد و دعوی را برای ابد فیصل میداد . همین نکته موجب شد که رفته رفته قضات و حقوقدانان باصل تصرف تکیه کنند و آن‌را پایه و دلیل مالکیت قراردهند و ازآن زمان تاکنون این مطلب اهمیت بی‌مانندی در قوانین ارضی انگلستان حاصل کرده‌است (مقتبس از یادداشتهای مؤلف به مترجم) .

پی میبرند.

آنچه درقانون مدنی دربارهٔ حق انتفاع آمده بیشتر عبارتست از تکرار نظر محقق اول که قائل بحق عمری و رقبی و سکنی است [۱]. «.... حق انتفاع را فقط دربارهٔ شخص یا اشخاصی میتوان برقرار کرد که درحین ایجاد حق مزبور وجود داشته باشند ولی ممکن است حق انتفاع تبعاً برای کسانی هم که درحین عقد بوجود نیامده‌اند برقرار شود...» (مادهٔ ۴۵). «حق انتفاع ممکن است فقط نسبت بمالی برقرار شود که استفاده از آن بابقاء عین ممکن باشد» (res quae usu non consumata [۲] مادهٔ ۴۶). «منتفع باید از مالی که موضوع حق انتفاع است سوءاستفاده نکرده ودرحفاظت آن تعدی یا تفریط ننماید» (مادهٔ ۴۸). «مخارج لازمه برای نگاهداری مالی که موضوع انتفاع است برعهدهٔ منتفع نیست مگر اینکه خلاف آن شرط شده باشد» (مادهٔ ۴۹). «اگرمالی که موضوع حق انتفاع است بدون تعدی یاتفریط منتفع تلف شود مشارالیه مسؤول آن نخواهد بود» (مادهٔ ۵۰). «حق انتفاع در موارد ذیل زایل میشود: (۱) درصورت انقضاء مدت (۲) درصورت تلف‌شدن مالی که موضوع انتفاع است» (مادهٔ ۵۱). مادهٔ ۵۴ که میگوید «سایر کیفیات انتفاع از مال دیگری بنحوی خواهد بود که مالك قرارداده یا عرف و عادت اقتضاء بنماید» ظاهراً امتیازیست که برای عرف و عادت قائل شده‌اند وبطور ضمنی تصدیق کرده‌اند که هنوز در غالب نقاط ایران عرف و عادت بموازات قانون مدنی بقوت خود باقیست. بعلاوه این نکته شرطی را بخاطر میآورد که غالباً

---

۱. نگاه کنید به ج ۱، ص ۵۹۳ (ترجمهٔ کری Querry).

۲ـ معنی جمله لاتینی چنانکه مؤلف درنامهٔ خود به‌مترجم نوشته چنین است: اشیائی که برا[ی] استفاده بکلی مصرف نشده‌اند:

« Things which are not used up (consumed) by (in the course of) use».

در اسناد دورهٔ صفویه و سایر اسناد بآن برمیخوریم و آن عبارتست از رعایت عرف و عادت در تعیین روابط مالك و رعیت .

« صاحبان املاك میتوانند درملك خود هر حقی را که بخواهند نسبت بدیگری قرار دهند . درین صورت کیفیت استحقاق تابع قرارداد عقدیست که مطابق آن حق داده شده است » (مادهٔ ۹۴) . « هر گاه زمین یا خانه کسی مجرای فاضل آب یا آب باران زمین یا خانهٔ دیگری بوده است صاحب آن خانه یا زمین نمی‌تواند جلوگیری از آن کند مگر در صورتی که عدم استحقاق او معلوم شود » (ماده ۹۵) . « اگر کسی حق عبور از ملك غیر ندارد ولی صاحب ملك اذن داده باشد که از ملك او عبور کند هر وقت بخواهد میتواند از اذن خود رجوع کرده و مانع عبور او بشود و همچنین است سایر ارتفاقات » (مادهٔ ۹۸ ، ۱۰۸) . « هر گاه کسی از آبی که ملك دیگریست بنحوی از انحا حق انتفاع داشته باشد از قبیل دایر کردن آسیا و امثال آن صاحب آن نمیتواند مجری را تغییر دهد بنحوی که مانع از استفاده حق دیگری باشد » (مادهٔ ۱۰۱) . همچنین « مالك ملکی که مورد حق الارتفاق غیرست نمیتواند در ملك خود تصرفاتی نماید که باعث تضییع یا تعطیل حق مزبور باشد مگر با اجازهٔ صاحب حق » (مادهٔ ۱۰۶) . همچنین « حق ارتفاق مستلزم وسائل انتفاع از آن حق نیز خواهد بود مثل اینکه اگر کسی حق شرب از چشمه یا حوض یا آب انبار غیر دارد و حق عبور تا آن چشمه یا حوض و آب انبار هم برای برداشتن آب دارد » (مادهٔ ۱۰۴) . « هر گاه ملکی کلاً یا جزئاً بکسی منتقل شود و برای آن ملك حق الارتفاقی در ملك دیگر یا در جزء دیگر همان ملك موجود باشد آن حق بحال خود باقی میماند مگر اینکه خلاف آن تصریح شده باشد » (مادهٔ ۱۰۲) . « کسی که حق الارتفاق در ملك غیر دارد مخارجی که برای تمتع

ازآن حق لازم‌شود بعهدهٔ صاحب‌حق میباشد مگراینکه بین او و صاحب‌ملك قراری داده شده‌باشد » (مادهٔ ۱۰۵) . درین مورد نیز مانند آنچه در مورد حق‌انتفاع آمده است بعرف و عادت اشاره شده است چنانکه مادهٔ ۱۰۷ میگوید : «تصرفات صاحب‌حق درملك‌غیر که متعلق‌حق اوست بایدباندازه‌ای باشد که قرارداده‌اندو یا بمقدار متعارف و آنچه‌ضرورت‌انتفاع‌اقتضامیکند». بعضی حقوق و مزایا نیز بملکی که‌درمجاورت ملك‌دیگری قرار گرفته است تعلق میگیرد چنانکه « دیواری که مابین دو ملك واقع است مشترك مابین صاحب آن دوملك محسوب می‌شود مگراینکه قرینه یا دلیلی برخلاف آن موجود باشد » (مادهٔ ۱۰۹) . «درخت و حفیره و نحو آنها که فاصل مابین املاك باشد درحکم دیوار مابین خواهد بود » (مادهٔ ۱۳۵) . « هیچیك از اشخاصی که دریك معبر یا مجری‌شریکند نمی‌توانند شرکاء دیگررا مانع از عبور یا بردن آب شوند » (مادهٔ ۱۳٤) .

حریم

مطابق شرع اسلام تمتع کامل از حق مالکیت متضمن داشتن حق حریم است. درمیان فقهای صدر اسلام نسبت بمساحت حریم انواع مختلف ملك اختلاف عقیده بوده است [1] . مبحث سوم ازفصل‌سوم از باب‌دوم قانون‌مدنی که دربارهٔ حریم املاك است آنرا چنین تعریف‌و تحدید میکند :

مادهٔ ۱۳٦ - حریم مقداری از اراضی اطراف ملك و قنات و نهر و امثال آنست که برای کمال انتفاع ازآن ضرورت دارد .

مادهٔ ۱۳۷ - حریم چاه برای‌آب خوردن ۲۰ گز و برای زراعت ۳۰ گزاست .

مادهٔ۱۳۸- حریم چشمه وقنات‌ازهرطرف درزمین‌رخوه ۵۰۰ گز و درزمین‌سخت ۲۵۰ گز

۱- نگاه کنید به‌ماوردی ، ص ۲۱۳ ، ۱۸-۳۱۸ ، ۳۲۱ و به محقق‌اول ، ج۲ ، ص۲۹۷ ؛ به‌ابویوسف،ترجمهٔفانیان، ۱۵۲-۳ .

است لیکن اگرمقادیرمذکوره دراین ماده‌ومادهٔقبل برای جلوگیری‌ازضرر کافی‌نباشد باندازه‌ای که برای دفع‌ضررکافی‌باشد بآن افزوده میشود .

مادهٔ ۱۳۹ - حریم درحکم ملك صاحب حریم است و تملك و تصرف در آن که منافی باشد باآنچه مقصود از حریم است بدون اذن ازطرف مالك صحیح نیست و بنابرین کسی نمیتواند درحریم چشمه ویا قنات دیگری چاه یاقنات بکند ولی تصرفاتی که موجب‌تضرر نشود جایزست.

قانون مدنی صریحاً حق‌حریم‌رامحدود نمیکند وحال آنکه بعقیدهٔ بعضی فقها داشتن حق حریم مشروط‌برآنست که حریم درزمینی واقع شود که کسی نسبت بآن حقی‌نداشته باشد . یعنی حق حریم درصورتی که مایهٔ تجاوز بحق دیگری شود باطل است . سایر مقررات قانون مدنی هم بطور ضمنی مؤیّد همین نکته است .

تملك بطرق مختلف حاصل میشود : باحیاء اراضی موات وحیازت اشیاءِ مباحه ، (نگاه کنید بصفحات بعد) بوسیله عقود و تعهدات ، بوسیلهٔ اخذ بشفعه ، بوسیلهٔ وصایا وارث‌یاهبه .

هبه

قانون مدنی درباب هبه در کتاب دوم، قسمت دوم ، فصل ۱۹ باختصار بحث کرده‌است . [۱] «هبه واقع نمیشود مگر با ... قبض متهب ... یا وکیل او» (ماده ۷۹۸) . «بعدازقبض نیزواهب میتواند بابقاءِ عین موهوبه ازهبه رجوع کند مگردرموارد ذیل : (۱) درصورتی که متهب پدر یا مادر یا اولاد واهب باشد . (۲) درصورتی که هبه معوّض‌بوده وعوض هم داده شده باشد . (۳) در صورتی که عین‌موهوبه ازملکیت متهب خارج شده یامتعلق حق غیرواقع شود خواه قهراً مثل‌اینکه‌متهب‌بواسطهٔ فلس محجورشود خواه اختیاراً مثل‌اینکه

۱- محقق اول مینویسد که پدری ممکنست یك یا چند فرزند خودرا مشمول‌هبه کنداما‌بهترست که ازین کار امتناع‌ورزد (ج۱ ، ص۵۹۸) .

عین موهوبه برهن داده شود. (٤) درصورتی که درعین موهوبه تغییری حاصل شود» (مادهٔ ۸۰۳).

یکی از عواملی که نمیگذارد ملك بحکم قانون ارث بقطعات بیشمار قسمت شود واین امر را تا حدی محدود میسازد اینست که مالك ملك خودرا درزمان حیات بیك یاچند تن ازوراث خود میبخشد امّا چنین معاملهای ازنوع هبه نیست بلکه «صلح» نام دارد. قانون مدنی صلح راچنین تعریف میکند: «صلح ممکنست یا در مورد رفع تنازع موجود یا جلوگیری از تنازع احتمالی در مورد معامله وغیر آن واقع شود» (مادهٔ ۷۵۲). «برای صحت صلح طرفین باید اهلیّت معامله وتصرف درمورد صلح داشته باشند» (ماده ۷۵۳). «صلح بلاعوض نیز جایز ست» (مادهٔ ۷۵۷). «حق شفعه درصلح نیست» (مادهٔ ۷۵۹). «صلح عقد لازمست» (ماده ۷۶۰) اما «صلح باکراه نافذنیست» (ماده ۷۶۳). «درعقد صلح ممکنست احد طرفین در عوض مال الصلحی که میگیرد متعهد شود که نفقهٔ معینی همه ساله یا همه ماهه تامدت معینی تأدیه کند. این تعهد ممکنست بنفع طرفین مصالحه یابنفع شخص یااشخاص ثالث واقع شود» (مادهٔ ۷۶۸). همچنین «در تعهد مذکور درمادهٔ قبل بنفع هر کس که واقع شده باشد ممکنست شرط نمود که بعد از فوت منتفع نفقه بوارث او داده شود» (مادهٔ ۷۶۹). بعلاوه چنین نفقهای «بورشکستگی یا افلاس متعهد نفقه فسخ نمیشود» (ماده ۷۷۰). معنی «صلح» در قانون مدنی نسبةً وسیع تر از آنست که درشرایع محقق اول آمدهاست وظاهراً ازنظراو صلح عبارتست ازوسیلهٔ رفع تنازع.[۱] این نکته حاکی ازمیزان اهمیّتی است که صلح در روزگارنو بعنوان وسیلهٔ منع تجزیهٔ املاك بقطعات وتقسیمات جزء حاصل کرده است.

۱ـ ج ۱، ص ٤۸۷ ببعد.

حق شفعه

ازحق «شفعه» درقسمت سوم از کتاب دوم قانون مدنی بحث شده است. این مسأله باتوجه باینکه مالکیت مشترك از امور نسبةً متداول می باشد تاحدّی حائز اهمیت است. اینکه شریك ملکی حق داشته باشد حصهٔ تقسیم نشده در آن ملك را ازخریدار ثالثی بخرد یعنی بااین ترتیب حصه‌ای را که شریك دیگر بشخص ثالث فروخته‌است دوبارهٔ تملّك کند ازرسوم بسیار کهن است. مذاهب مختلف اسلامی درین باب بحث کرده‌اند و این رسم بغالب احتمال مأخوذ از رسوم قبل‌ازاسلام‌است[1].

قانون مدنی حق شفعه رامنحصر باموال غیرمنقولی کرده‌است که بین دوتن مشترك باشد وامتیازی میان مسلمان وغیرمسلمان قائل نشده‌است. بموجب مادهٔ ۸۰۸ «هرگاه مال غیرمنقول قابل تقسیمی بین دونفرمشترك باشد ویکی ازشرکا حصّهٔ خودرا بقصد بیع بشخص ثالثی منتقل کند شریك دیگرحق‌دارد قیمتی‌را که مشتری داده‌است باو بدهد و حصهٔ مبیعه را تملّك کند، این حق راحق شفعه وصاحب آنرا شفیع میگویند». «حق شفعه بعد از موت شفیع بوارث یا وراث اومنتقل‌میشود» (ماده۸۲۳). بدین گونه هرچند درمورد معامله‌فقط

۱ـ محقق‌اول حق‌شفعه را درموردمسکن واماکن غیرمسکون وباغهای میوه جایزمی‌شمارد. وی صاحب حق شفعه را شفیع میناممد و میگوید که هرکس درملك‌مشاع غیرقابل‌تقسیمی صاحب حصه باشد و بتواند قیمت حصهٔ شریك خودرا که بشخص ثالث فروخته‌است ازو بخرد شفیع‌است. اما اگر خریدار مسلمان‌باشد شفیع نیز باید مسلمان‌باشد و غیرمسلمان فقط نسبت به‌غیرمسلمان دیگر صاحب حق‌شفعه است. محقق درمورد (۱) شرکائی که دوتن باشند و (۲) شرکائی که‌بیش از دوتن باشند شرایطی بجهت اخذ بشفعه قائل است (ج ۲، ص۲۷۱ـ۹٤). وی برای همسایه حق‌شفعه قائل‌نیست و ازین‌حیث عقیدهٔ او با عقیده حنفی‌ها اختلاف دارد. (همچنین نگاه کنید به ا. د. راسل A. D. Russell و عبدالله‌المامون سهروردی، «شرع اسلام»، Muslim Law (لندن، ۱۹۲۵)، ص ٦۷).

پای دومالك باید در میان باشد با اینهمه هنگام اجرای معامله عدهٔ متعاملان ممکنست بیش ازدوتن باشد . مادهٔ ۸۲۴ میگوید «هر گاه یك یا چند نفر از وراث حق خود را اسقاط کند باقی وراث نمیتوانند آنرا فقط نسبت به سهم خود اجرا نمایند وباید یاازآن صرف نظر کنند یانسبت بتمام مبیع اجرا نمایند».

«هر گاه بنا و درخت بدون زمین فروخته شود حق شفعه نخواهد بود» . (ماده ۸۰۹) . «اگر ملك دونفر در ممرّ یامجری مشترك باشد و یکی از آنها ملك خودرا باحق ممرّ یا مجری بفروشد دیگری حق شفعه دارد اگرچه در خود ملك مشاعاً شریك نباشد ولی اگرملك رابدون ممر یامجری بفروشد دیگری حق شفعه ندارد» (مادهٔ ۸۱۰) . «اگرحصّهٔ یکی از دو شریك وقف باشد متولی یا موقوف علیهم حق شفعه ندارند» (مادهٔ ۸۱۱) . سبب این امر آنست که نه متولی رامیتوان صاحب ملك شناخت و نه موقوف علیه را و مالك بودن یکی ازشرایط حق شفعه است. «خیاری بودن بیع مانع از اخذ بشفعه نیست» (مادهٔ ۸۱۴) . «حق شفعه را نمیتوان فقط نسبت بیك قسمت ازمبیع اجرانمود . صاحب حق مزبور یاباید ازآن صرف نظر کند یانسبت بتمام مبیع اجرانماید» (ماده ۸۱۵) . «در مقابل شریکی که بحق شفعه تملّك میکند مشتری ضامن درك است» مگراینکه « مورد شفعه هنوز بتصرف مشتری داده نشده باشد » (مادهٔ ۸۱۷) . «مشتری نسبت بعیب وخرابی و تلفی که قبل از اخذ بشفعه در ید اوحادث شده باشد ضامن نیست وهمچنین است بعد ازاخذ بشفعه و مطالبه درصورتی که تعدی یاتفریط نکرده باشد » (ماده ۸۱۸).[1] «نماآتی که قبل

۱ـ دراینجا کلمه تعدی و تفریط به negligence ترجمه شد و اما تعریف تعدی و تفریط بترتیب در مادهٔ ۹۵۱ و ۹۵۲ چنین آمده‌است: « تعدی تجاوز نمودن ازحدود اذن یا متعارف‌است نسبت بمال یا حق دیگری» و « تفریط عبارتست از ترك عملی که بموجب قرارداد متعارف برای حفظ مال غیرلازم است » .

ازاخذ بشفعه درمبیع حاصل میشود در صورتی که [از ملك] منفصل باشد مال مشتری ودر صورتی که [بملك] متصل باشد مال شفیع است ولی مشتری میتواند بنائی را که کرده یا درختی را که کاشته قلع کند» (مادهٔ ۸۱۹) . «حق شفعه فوریست» (ماده ۸۲۱) . [۱]

وصایا

شرع اسلام میزان مالی را که ممکن است موصی برحسب وصیت بدیگری منتقل کند منحصر بیك ثلث کرده است . [۲] قانون مدنی هم که درقسمت چهارم از کتاب دوم دربارهٔ وصایا بحث میکند تصریح کرده است که وصیت باید بر ثلث ترکه نافذ باشد ومیزان ثلث باعتبار دارائی موصی در حین وفات معین شود. واگر ترکه،ازین میزان تجاوز نکند اجازهٔ وراث لازم نیست(ماده۸۰۳ و۸۴۵) . صحت وصیت مشروط بشرایط متعدّد است : « موصی باید نسبت به مورد وصیت جایز التصرف باشد »(ماده ۱۳۵). [۳] «قبول موصی له قبل ازفوت موصی مؤثر نیست و موصی میتواند از وصیت خود رجوع کند حتی در صورتی که موصی له موصی به راقبض کرده باشد»(مادهٔ ۸۲۹). «نسبت بموصی له رد یاقبول وصیت بعد ازفوت موصی معتبرست بنا برین اگر موصی له قبل از

۱ـ مؤلف این جمله را چنین ترجمه کرده است : «حق شفعه باید فورا اعمال شود» ، آنگاه در حاشیه مینویسد : «یحتمل معنی عبارت مذکور درمتن قانون چنین است . درین موردحدی برای مدت اقامهٔ دعوی قائل نشده‌اند وحال آنکه محقق اول این مدت را محدود بسه‌روز کرده است که دربعضی موارد میتوان آن را تمدید کرد (ج ۲ ، ص۲۴۷) . ۲ـ طریقهٔ جعفری درین مورد باطریقهٔ بعضی مذاهب اهل سنت فرق دارد . اولی اجازه میدهد که چنین وصیتی بنفع وارث شرعی یا کس دیگری بغیر از وراث شرعی صورت پذیرد (مقایسه کنید بامحقق اول ، ج۱ ، ص۶۲۳) و حال آنکه بحکم تمام مذاهب اهل سنت وصیت کردن برای یك یا چند وارث تنها درصورت رضایت سایر وراث معتبرست . اسماعیلیه نیز درین‌مورد ازطریقهٔ اهل سنت پیروی‌میکنند . ۳ـ درمتن انگلیسی بجای ۸۳۵ سهوا ۸۴۱ نوشته شده‌است (مترجم).

فوت موصی وصیت را رد کرده باشد بعد از فوت میتواند آنرا قبول کند و اگر بعد از فوت آنرا قبول وموصی به را قبض کرد دیگر نمیتواند آنرا رد کند لیکن اگر قبل از فوت قبول کرده باشد بعد از فوت قبول ثانوی لازم نیست» (مادهٔ ۸۳۰). «اگر کسی بموجب وصیت یك یا چند نفر ازورثهٔ خود رااز ارث محروم کند وصیت مزبور نافذ نیست» (ماده ۸۳۷) . «اگر موصی به کلی باشد تعیین فرد با ورثه است مگر اینکه دروصیت طوردیگر مقررشده باشد» (ماده ۸۴۷). «اگر موصی به جزء مشاع ترکه باشد مثل ربع یا ثلث موصی له باورثه درهمان مقدار ازتر که مشاعاً شریك خواهد بود» (ماده ۸۴۸). «اگر موصی لهم متعدد ومحصور باشند موصی به بین آنها بالسویه تقسیم میشود مگر این که موصی طور دیگر مقرر داشته باشد» (ماده ۸۵۳) .

ارث

قانون مدنی (کتاب دوم ، قسمت چهارم ، باب دوم) متضمن احکام عمدهٔ طریقهٔ شیعه درباب ارث است ودرواقع اصولاً عبارتست از تکرار سنن شیعه . حق ارث بر بنیاد «نسب» و «سبب» استوارست . برای طبقات مختلف وارث سهم‌های مقطوعی معین‌شده و قاعدهٔ ترکیب این حصّه‌ها و ترتیب تقدم وراث بتفصیل تعیین گشته‌است . اگر وراث ذکور واناث ازیك درجه ویك طبقه واز یك پشت باشند پسر دوبرابر دختر ارث میبرد (ماده ۹۰۷) . زوجه تنها ازاموال منقول وابنیه‌واشجار ارث میبرد (ماده ۹۴۶) ودرمورد ابنیه و اشجار ازقیمت آنها ارث‌میبرد نه از عین آنها وطرز تعیین قیمت چنانست که «ابنیه واشجار با فرض استحقاق بقاء درزمین... تقویم میگردد» (ماده ۹۴۷). بااینهمه «هرگاه... ورثه ازاداء قیمت ... امتناع کنندزن میتواندحق خودرا ازعین آنها استیفانماید» (مادهٔ

۹۴۸) . « در صورت نبودن وارث امر ترکهٔ متوفی راجع بحاکم[۱] است» (ماده ۸۶۶) . ترکیب قانون ارث چنانست که ناگزیر موجب تقسیم ملک به قطعات کوچك میگردد . چنانکه پیش ازین گفتیم روش «صلح» تاحدی این کاررا جبران میکند امابطور کلی کفهٔ سنّت‌سنگین‌ترست ومعمولاً پس‌از گذشت چند نسل املاك بقطعات نسبتهً کوچك تقسیم یابااملاك مشاع تبدیل‌میشود .

اراضی‌موات

برحسب اصول ونظریّات‌اسلامی‌حکومت متعلق بامام یانایب اوست وبطور ضمنی‌چنین‌فرض‌شده است که حقوق وامتیازات‌امام درموردمسألهٔ زمین‌داری باسایر حقوق و امتیازات او بحکومت هـای دنیوی تفویض شده است .[۲] ازین‌گذشته چون حکومت دنیوی که جانشین‌امامت است نمایندهٔ مردم‌بشمار میرود هرچه بملکیت‌جامعه درآیدبحکومت دنیوی‌هم تعلق‌میگیرد. بااینهمه حقوق مدنی این نکات رابطور واضح تفسیر نمی کند وصورت جامع کاملی‌از آنچه بحکومت دنیوی بعنوان جانشین امام یانایب او یابعنوان نمایندهٔ مردم تعلق میگیرد بدست‌نمیدهد. ظاهراً وبطور ضمنی‌چنین مستفادمیشود که بعضی چیزها مانند رودخانه‌هـای بزرگ بملکیت انفرادی درنمیآید . همچنین ملکـی که متعلق بـه‌افراد معینی‌نیست بحکومت دنیوی تعلق‌میگیرد .

۱ـ «حاکم» را بمعنی «حکومت‌دنیوی» گرفته‌اند که جانشین امام یا نایب اوشده است (همچنین نگاه کنید به‌ص۳۲۳ـ۳۲۴) . این‌امرتاحدی‌بمنزلهٔ دورشدن‌ازرسم قدیم شیعه‌است که‌بموجب‌آن میراث درصورت نبودن وارث به‌بیت‌المال منتقل نمیشود بلکه در ید تصرف امام یا نایب او قرار میگیرد و او عواید حاصل را میـان بینوایان زادوبوم شخص بلاوصیت قسمت میکند (نگاه کنید به امیرعلی ، «خطابه‌هائی دربارهٔ شرع‌اسلام» Lectures on Mohammedan Law (کلکته ، ۱۸۸۵) ، ص ۱۱-۱۲) .

۲ـ نگاه کنید به‌پیش‌ازین ، ص۶۴ ، حاشیه ۳ و ص۲۰۳ ، حاشیه ۱ .

در مورد مراتع و زمین های بایری که بملکیت اشخاص در نیامده است راه ورسم معمول یکسان نیست. ظاهراً در پاره‌ای‌ازموارد دسته‌هائی از مردم بنابرسنّت ازحق معبرومرتع درجاهای معینی استفاده میکنند ودرسایرموارد بطورکلی تمام افراد جامعه میتوانند ازین‌حق‌بهره مند شوند (همچنین نگاه کنید به فصل‌بیستم). مادهٔ۲۷ ازفصل‌سوم ازباب اول از کتاب‌اول قانون مدنی دربارهٔاموالی که ملك اشخاص نیست‌چنین میگوید:

اموالی که ملك اشخاص نمیباشد و افراد مردم میتوانند آنها را مطابق مقررات مندرجه درین قانون و قوانین مخصوصه مربوطهٔ بهر يك از اقسام مختلفه آنها تملك کرده و یا از آنها استفاده کنند مباحات نامیده میشود مثل اراضی موات یعنی زمین هائی که معطل‌افتاده وآبادی و کشت و زرع درآنها نباشد.

قسمت‌مهمی ازشروح‌فقهای اسلامی‌اعم ازسنی وشیعه بمسألهٔ اراضی‌موات اختصاص یافته است. بعقیدهٔ فقیه شهیر سنّی ابو حنیفه احیاءِ اراضی موات دلیل مالکیت آنهاست فقط مشروط بر اینکه امام[1] اجازه داده باشد. از طرف دیگر ماوردی مینویسد که هر کس زمین مواتی را آباد کند مالك آن زمین است‌اعم ازاینکه امام‌اجازه بدهد یاندهد.[2] بعقیدهٔ محقق اول‌اراضی مواتی که با قهر و غلبه تسخیر شده‌است بامام تعلق دارد ودر زمان او کسی نمیتواند بدون اجازهٔ او آنها را زراعت کند. هر کس در زمان امام قطعه‌ای ازاراضی موات راتصرف کرد باید مال الأجاره آن رابدهد. با اینهمه اگر کسی در غیبت امام قطعه‌ای از اراضی موات را احیا کرد مالك آن میگردد گواینکه ناچار نتوانسته باشد اجازهٔ امام را کسب کند.[3] سایر زمین های مواتی‌هم که باقهر وغلبه تسخیر نشده باشد متعلق بامام است و کسی نمیتواند که بی‌اجازهٔ اوآنهارا تملّك کند. بعلاوه تصرف این گونه اراضی بااین نوع

۱- ابویوسف، ترجمه فانیان، ص ۹۶-۷.　۲- احکام‌السلطانیه، ص۳۷۹-۸۲.

۳- ج ۱، ص۳۳۷.

کسب اجازه صحیح ومعتبرست .[۱]

بعقیدهٔ ماوردی احیاءِ اراضی موات برای مقاصد فلاحتی سه شرط دارد : (۱) خاك حدود زمین مواتی که مقصود از تصرف، احیای آنست باید توده شود و زمین مزبور ازسایر اراضی مفروز گردد . (۲) رساندن آب بزمین و اگر آب درزمین جمع شده‌است خشکاندن آن. (۳) شخم زدن وتسطیح آن . اگر کسی بتحدید حدود اراضی موات پرداخت نسبت باحیای آن از دیگران احق و اولی است اما اگر کسی زمین را ازو گرفت و آباد کرد حق اولویت با دومی است.[۲] بنظر ابویوسف اگر کسی عمل « تحجیر » یعنی تحدید حدود زمینی را که میخواهد آباد کند انجام داد اما تا سه سال پس از آن زمین را آباد نکرد در ین صورت حقی را که نسبت بآن دارد اسقاط میشود .[۳] با اینهمه بعقیدهٔ بعضی مراجع دیگر روا نیست که کسی زمینی را از تصرف شخصی که عمل تحجیر را انجام داده‌است خارج کند اگرچه اولی پس از سه سال زمین را نکشته باشد .

امروز نیز مسألهٔ اراضی موات تاحدی اهمیت دارد . قانون مدنی خصایص عمدهٔ سنّت اسلامی را در مورد احیای آنها حفظ کرده‌است. با اینهمه علی‌رغم نظر

۱- ج ۲ ، ص ۲۹۵ ؛ همچنین نگاه کنید به ج. شاخت J. Schacht « مبادی فقه اسلامی » Origins of Mohammedan Jurisprudence (آکسفرد ، ۱۹۵۰) ، ص ۲۰۲-۳ .

۲- ص ۳۰۸-۹ . ۳- ترجمه فانیان ، ص ۱۵۳-٤ . احتمال دارد که منشأ آداب و عادات مربوط بتملك و احیای اراضی موات ، راه و رسم عرب سوریه در دوران قبل از اسلام باشد : نگاه کنید به شوون V. Chauvin ، مقایسه قوانین ثیودوسی (تئودوزی) باقوانین اسلامی درمورد اراضی موات ، از انتشارات فرهنگستان علوم و ادبیات و هنرهای زیبای شهر انو (ازبلادبلژیك).
La Constitution de code théodosien sur les Agri deserti et les droit arabe, Mém. et publ. des sciences , des arts , et des lettres du Hainaut .
[مراد ازقوانین تئودوزی یا بقول نویسندگان اسلامی ثیودوسی مجموعهٔ قوانین روم از زمان قسطنطنین (کنستانتین) تا زمان ثیودوسیوس (تئودوز) دوم است که بفرمان این امپراتور تدوین و نخستین بار در ٤۳۸ میلادی انتشار یافت] .

بعضی فقهای اسلام در قانون مدنی هیچ قید نشده است که احراز مالکیت اراضی موات بسبب احیای آنها مستلزم اجازهٔ دولت است. ماده ۱٤۱ احیای زمین را چنین تعریف میکند «مراد از احیای زمین آنست که اراضی موات ومباحه را بوسیلهٔ عملیاتی که درعرف آباد کردن محسوبست از قبیل زراعت، درخت کاری، بناساختن وغیره قابل استفاده نمایند». مادهٔ ۱٤۲ اقدامات مقدماتی معروف به «تحجیر» راچنین تعریف میکند: «شروع دراحیاء ازقبیل سنگ چیدن اطراف زمین یا کندن چاه وغیره تحجیر است» ومیگوید که این عمل «موجب مالکیّت نمیشود ولی برای تحجیر کننده ایجاد حق اولویت دراحیاء مینماید».

«هر کس ازاراضی موات و مباحه قسمتی را بقصد تملّک احیاء کند مالک آن قسمت میشود» (ماده۱٤۳). «احیاء اطراف زمین موجب تملّک وسط آن نیزمیباشد» (ماده۱٤٤). بموجب قانون مدنی اگر شخصی بر اثر تحجیر صاحب حق اولویت شود این حق بر اثر مرور زمان محدود نمیگردد وصاحب آن میتواند تاهروقت که بخواهدازآن استفاده کند مگراینکه خود عالماً عامداً آنرا ازدست بدهد.

جنگلها

درحال حاضر وضع جنگلها کاملاً روشن نیست. چنین مینماید که دولت بعنوان نمایندهٔ مردم اسماً مدعی مالکیت تمام اراضی جنگلی است مگر درمواردی که آنها بنام اشخاص ثبت شده باشد. در بعضی موارد دیگر جنگلها در تصرف واقعی اشخاص یا گروهی ازمردم است. درچنین مواردی ظاهراً این اشخاص ازحقی استفاده میکنند که بموجب آن و بحکم سنّت تمام مسلمانان میتوانند ازدرختان جنگلی بهره‌مند شوند وظاهراً دربعضی نواحی بختیاری و باشت و جاهای دیگرحال بدین‌منوال است. قانون مدنی درمورد جنگلها ساکت است

وشاید این امر نشانهٔ آن باشد که درین باره توافق نظر کلی درمیان نبوده است.[۱]

مزارعه

فصل پنجم از باب سوم قانون مدنی دربارهٔ قرارداد های مربوط بزراعت و برداشت محصول بحث میکند و هردوی آنها از نوع مزارعه و مساقاة است[۲]. اولی یعنی مزارعه درماده ۵۱۸ چنین تعریف شده است: «عقدیست که بموجب آن احد طرفین زمینی برای مدت معینی بطرف دیگر میدهد که آنرا زراعت کرده و حاصل را تقسیم کنند». این نوع عقد بیشك ازقدیم در ایران معمول بوده است [۳]. مادهٔ ۵۱۹ قانون مدنی قید میکند که حصهٔ هریك از طرفین «باید بنحو اشاعه از قبیل ربع یا ثلث یا نصف و غیره معین گردد». مادهٔ ۵۲۰ میگوید: «در مزارعه جایزست شرط شود که یکی از دو طرف علاوه برحصه ازحاصل مال دیگری نیز بطرف مقابل بدهد» [۴]. بموجب قانون مدنی (مادهٔ ۵۳۲) «درعقد مزارعه اگر شرط شود که تمام ثمره، مال

۱- بااینهمه درتبصرهٔ مادهٔ ۲۰ از«نظامنامه قانون ثبت اسناد و املاك مصوب ۲۶اسفندماه ۱۳۱۰» ذکری از «جنگل های عمومی» شده است (نگاه کنید به پیش ازین، ص۳۴۲-۴۴) . بعقیدهٔ ابویوسف درختانی که در مرداب روئیده است اگر مرداب مالك داشته باشد کسی نمی تواند از آنها استفاده کند . بااینهمه اگر زمین مالك نداشته باشد یا مالك آن مجهول باشد هر کس میتواند ازدرختان آن بهره مند شود. این قاعده شامل حال درختان خودرو که در کوهها ومردابها و دره ها میروید نیز می شود (ترجمهٔ فانیان ، ص۱۵۷) .

۲- برای ترجمهٔ این فصل از قانون مدنی نگاه کنید بتعلیقیهٔ شماره ۱ .

۳- گروهی ازفقهای قدیم دربارهٔ مشروع بودن این عقد بحث کرده اند. ابوحنیفه آنرا جایز نشمرده اما بعقیدهٔ ابویوسف که ازپیروان اوست این نوع عقد ازعقود جاری و شبیه «مضاربه» است که در آن کار وسرمایه مشترك است و عواید حاصل بنسبت معین تقسیم میشود (ص۱۳۴) .

۴- محقق اول درین باره مینویسد که بعضی از فقها در مشروع بودن چنین عملی اختلاف پیدا کرده اند اما بهتر آنست که آنرا جایز شماریم (ترجمهٔ کری، ج۱ ، ص ۵۱۶) . همچنین نگاه کنید به ن.ب . ا . بیلی N.B.E. Baillie ، مالیات ارضی هندوستان The Land Tax of India (لندن، ۱۸۷۳) ، ص ۵۲ ببعد .

مزارع یا عامل تنها باشد عقد باطل است »[1] . « هریك از مالك عامل و مزارع میتوانند درصورت عبن معاملهرا فسخ کنند » (مادهٔ ۵۲۶). محقق اول قائل باین‌شرط است که زمین مورد مزارعه باید با آبی که جهت زراعت آن لازم است بعامل تسلیم شود[2] . قانون مدنی کمتر درین‌باب صراحت‌دارد و همین‌قدر میگوید که :

زمینی که مورد مزارعه‌است باید برای زرع مقصود قابل‌باشد اگرچه محتاج‌باصلاح‌یاتحصیل آب باشد و اگر زرع محتاج بعملیاتی باشد ازقبیل حفر نهر یا چاه وغیره و عامل درحین عقد جاهل بآن بوده‌باشد حق فسخ معامله‌را خواهد داشت (مادهٔ ۵۲۳) .

بعقیدهٔ محقق اول دربعضی موارد عقد باطل میشود . همچنین بموجب قانون مدنی« هرگاه زمین‌بواسطهٔ فقدان‌آب‌یا علل دیگرازین قبیل‌ازقابلیت انتفاع خارج شود و رفع مانع ممکن نباشد عقد مزارعه منفسخ میشود » (مادهٔ ۵۲۷) . محقق‌اول نکات دیگری هم بسبب حفظ منافع عامل قید میکند بدین‌ترتیب که درمورد بروز اختلاف بین طرفین برسرمقدارحصه، قول مردی را باید معتبر دانست که بذررا تهیه کرده است و اگر طرفین‌دلائلی‌بنفع‌خود فراهم کردند درین‌صورت باید دلائل عامل‌را مرجح‌شمرد (هرچند بعضی‌فقها معتقدند که درین گونه‌مواردبایدبحکم‌قرعه اختلاف راحل کرد)[3] . بموجب مادهٔ ۵۴۱ قانون مدنی «عامل میتواند برای زراعت‌اجیر‌بگیرد یا با دیگری شریك شود ولی برای انتقال‌معامله یا تسلیم زمین بدیگری رضای مزارع‌لازم است » . بااینهمه محقق اول‌این‌حق‌راهم بعامل‌میدهد مگر اینکه خلاف‌این

۱ـ نگاه کنید به‌بیلی ، ص۵٦ . وی شرایط متعدد دیگری را ذکر میکند که موجب بطلان‌عقد مزارعه است ؛ همچنین نگاه کنید به «مجله» ترجمهٔ تایزر C. R. Tyser ، دمیتریاد D. G. Demetriadesواسماعیل حق افندی (قبرس ، ۱۹۰۱) ، کتاب دهم، باب ۸، فصل ۱ .

۲ـج ۱ ، ص ۵۱۷ .   ۳ـ ج ، ص ۵۲۰ .

مطلب درعقدنامه شرط شده باشد . ماده ۵۴۲ میگوید که «خراج زمین بعهدهٔ مالك است مگر اینکه خلاف آن شرط شده باشد . سایر مخارج زمین برحسب تعیین طرفین یا متعارف است » . این موافق با نظریست که در سنت فقهای قدیم آمده و بموجب آن پرداخت خراج بعهدهٔ مالك زمین است[1] .

ابویوسف عنوان مزارعه را شامل عقدی میکند که قانون مدنی هم آنرا برسمیت شناخته است یعنی عقدی که بموجب آن مالك زمین تمام وسایل زرع و حیوانات بارکش و بذر و آلات زرع را فراهم میکند و اینها را به اجیری میسپارد که شش یك یا هفت یك محصول سهم میبرد . ابوحنیفه این نوع عقد را جایز نمیداند و هرچه درین مورد بمزارع پرداخته شود مزد او میشمارد [2] . مراجع شیعه چنین عقدی را صحیح میدانند. محقق اول معتقدست که مزارع میتواند بی رضای عامل بجای حصه‌ای از غله اجرتی تقریبی برای عامل تعیین کند اما لازمهٔ اجرای این شرط آنست که غله رسیده باشد. اگر محصول اتفاقاً بواسطهٔ تگرگ یا بعلت دیگری از بین برود که ربطی بعامل نداشته باشد وی تعهدی درقبال مزارع نخواهد داشت[3] . این شرط اصلاً درقانون مدنی منعکس نشده اما ظاهراً درعرف وعادت باقی مانده است چنانکه درمورد حوادث غیرطبیعی معمولاً مالك نماینده خودرا جهت برآورد میزان خسارت وارد و تخفیف مقداری ازسهمی که از عامل طلبکارست میفرستند .

بطورکلی مقررات مربوط بمزارعه که در قانون مدنی آمده است ظاهراً بنفع «مزارع» است چنانکه بموجب ماده ۵۲۸ :

اگر شخص ثالثی قبل از اینکه زمین مورد مزارعه تسلیم عامل شود آنرا غصب کند عامل مختار بر فسخ میشود ولی اگر غصب بعد از تسلیم واقع شود حق فسخ ندارد .

۱ـ ابویوسف ، ترجمه فانیان ، ص ۱۳۷   ۲ـ همان کتاب ، ص ۱۳۸ .

۳ـ ترجمهٔ کری ، ج ۱ ، ص ۵۲۱ .

بعلاوه بموجب مادهٔ ۵۳۴ :

هر گاه عامل در اثنا یا در ابتدای عمل آنرا ترك كند و كسی نباشد كه عمل را بجای او انجام دهد حاكم بتقاضای مزارع عامل را اجبار بانجام میكند و یا عمل را بخرج عامل ادامه میدهد و درصورت عدم امكان مزارع حق فسخ دارد .

همچنین مادهٔ ۵۳۵ مقرر میدارد كه «اگر عامل زراعت نكند و مدت منقضی شود مزارع مستحق اجرة المثل است». ازین گذشته «هر گاه عامل بطور متعارف مواظبت در زراعت ننماید و ازین حیث حاصل كم شود یا ضرر دیگر متوجه مزارع گردد عامل ضامن تفاوت خواهد بود» (مادهٔ ۵۳۶) .

نوع دوم معامله موسوم است به مساقاة و آن «معامله ایست كه بین صاحب درخت و امثال آن با عامل در مقابل حصهٔ مشاع معین از ثمره واقع میشود [۱]» ؛ بموجب قانون مدنی مشمول همان مقررات مزارعه است جز اینكه درصورت فسخ یا باطل شدن مساقاة تمام ثمره بمالك تعلق میگیرد و عامل مستحق اجرة المثل میشود (مادهٔ ۵۴۴) . بعلاوه «عامل نمیتواند بدون اجازهٔ مالك معامله را بدیگری واگذار یا با دیگری شركت نماید» (ماده ۵۴۵) .

مسألهٔ مزارعه در ایران اهمیت بسیار دارد . گاهگاه ازین سخن بمیان آمده است كه حداقل سهم عامل یعنی زارع سهم بر را مطابق قانون معین كنند بااینهمه درواقع هیچ دولتی جرأت اینرا نداشته است كه باین مسأله توجه كند. ظاهراً رضاشاه در اواخر سلطنت خود در اندیشهٔ این كار بوده است . قانون مصوب ۲۵ شهریور ۱۳۱۸ [۲] مربوط است بتعیین سهم مالك و زارع نسبت بمحصول زمین های زراعتی . مادهٔ ۱ این قانون وزارت دادگستری را

۱. بعضی از فقهای قدیم منجمله ابوحنیفه این عقد را جایز ندانسته اند (ابویوسف ، ترجمهٔ فانیان ، ص ۱۳۴) . محقق اول درین باره تاحدی بتفصیل بحث میكند (ج ۱ ، ص ۵۲۱–۸) .

۲. درمتن انگلیسی اشتباهاً بجای ۲۵ شهریور ۲۷ آبان نوشته شده است (مترجم) .

مجاز کرده‌است که سهم مالك و زارع را معین کند و آئین نامه‌ای بر اساس عوامل پنج گانه آب و زمین و کار و گاو و بذر تنظیم کند و پس از تصویب هیأت وزیران در تمام نقاط کشور بموقع اجرا گذارد. مادهٔ ۳ وزارت دادگستری را مجاز کرده است که بشرایطی که بموجب آن رعایا میتوانند در املاك اربابی باغ و گله داشته باشند رسیدگی کند. پیش‌نویس آئین‌نامهٔ اجرای این قانون در ۲۵ شهریور [۱] ۱۳۱۸ (۱۹۳۹) تهیه گشت اما می گویند که رضاشاه بر آن شد که این اقدام را با توجه باوضاع بین المللی راکد گذارد و دید طرح چنین مطلبی که ممکن بود مایهٔ چون و چرا شود در آن هنگام بر خلاف مصلحت است. در ژوئیه ۱۹۴۴ [تیر ۱۳۲۳] این سؤال در مجلس شورای ملی مطرح شد که چرا آئین‌نامه مزبور بعامهٔ مردم اعلام نشده است اما باین سؤال جوابی داده نشد. در کابینهٔ احمد قوام که در سپتامبر ۱۹۴۷ [شهریور ۱۳۲۶] تشکیل شد قانونی مبنی بر افزایش سهم زارع بمیزان ۱۵ درصد بتصویب رسید اما در واقع جز در موارد استثنائی بمرحلهٔ اجرا در نیامد.[۲]

چنانکه ملاحظه میشود شریعت اسلام در قانون‌مدنی و درمورد مسألهٔ زمین‌داری تأثیری عمیق داشته است. چنین مینماید که براستی در تکمیل قوانین قدیم که قسمت‌اعظم آن مجدداً بعنوان قوانین جدیدوضع شده است کمتر کوشش بکار رفته‌است. ازین گذشته پیداست که‌قانون‌مدنی (یاهرقانون دیگر) توجه بسیار ناچیزی بتعدیل روابط مالك و زارع مبذول داشته‌است. بطور کلی در ترازوی عدالت کفهٔ مالك را سنگین کرده‌اند وازحق زارع یا کمتر حمایت کرده یا هیچ نکرده‌اند.

۱- قطعاً این تاریخ نیز غلط است زیرا درین تاریخ قانون بتصویب رسیده وآئین نامه آن میبایست پس ازتاریخ مزبور تهیه شده باشد و شاید تاریخ تهیهٔ آئین نامه همان ۲۷ آبان باشد که درحاشیهٔ قبل متذکر شدم (مترجم).

۲- در ۱۹۴۸ [۱۳۲۸ ش.] دولت پانزده درصدازسهم مستاجران املاك خالصه بمپوررا کسر کرد وبزارعان داد.

فصل دهم
آبیاری

در فصل هشتم و نهم خلاصه‌ای از جنبه‌های قانونی و حقوقی زمین‌داری را بیان کرده‌ایم. اما پیش از آنکه بحث خود را در باب انواع مختلف زمین‌داری و روابط مالك و زارع ادامه دهیم باید نخست دربارهٔ مطلبی گفتگو کنیم که با ملاحظات قانونی و بطور کلی بامسألهٔ زمین‌داری و طرز ادارهٔ املاك و اراضی پیوندی بس استوار دارد و آن عبارتست از مسألهٔ آبیاری. دراینجا نیز لازم است که تاحدی بتفصیل بشریعت اسلام مراجعه کنیم:

آب چنانکه در مقدمهٔ کتاب باز نمودیم یکی از عوامل مهم زراعتی ایرانست، ازینرو عجب نیست که مجموعه‌ای از قوانین مربوط بآبیاری که اساس آنها بر شرع و عرف است بوجود آمده باشد[1]. آب را بحکم شرع نمیتوان خرید و فروش کرد[2] و فقط مجرای آب و حق استفاده از آن قابل فروش است. منشاء این امر ظاهراً خبریست که از عایشه روایت میکنند که گفت:

۱- همچنین نگاه کنید به شوون Chauvin، احکام شرعی اسلام در بارهٔ آب Le Regime légal des eaux ches les Arabes، گزارش‌های علمی پنجمین کنگرهٔ بین‌المللی آب‌شناسی از نظر طبی Proc. 5th Int. Cong. Medical Hydrology (لیژ، ۱۸۹۹). بعضی روشهای آبیاری بدوران پیش‌از اسلام بازمیگردد. نگاه کنید به‌بارتولومه Bartholomae، حقوق دورهٔ ساسانی Zum sasanidischen Recht (هایدلبرگ، ۱۹۱۸-۲۳)، ج۳، ص۴۰

۲-مقایسه کنید با بلکستون Blackstone، ج۲، ص۱۸، بنقل ه. پاتر H. Potter «قانون جدید اموال منقول وغیرمنقول» The Modern Law of Real Property and Chattels Real (مبتنی برچاپ پنجم «اموال غیرمتقول» Real Property تألیف گودیو Goodeve: «آب شئی منقول متحرکی‌است که باید بحکم طبیعت مباح باشد چنانکه من فقط بتوانم نسبت بآن موقةً دارای حق انتفاع باشم .....» (ص۱۱، (t)).

«نهی رسول‌الله [ص ع] عن بیع الماء» . بااینهمه ابویوسف در تفسیر این نکته میگوید که مقصود آبیست که درظرف ومخزن وجود نداشته‌باشد [۱] . صاحب چشمه و «کاریز» (یعنی «قنات» [۲]) وچاه ونهر نمیتواند از دادن آب بمسافر یا گله اباورزد اما کسی‌هم نمیتواند بدون‌اجازهٔ قبلی‌او آنرا بمصرف آبیاری برساند . منشاء این نهی نیز خبریست که از پیغمبر نقل‌میکنند [۳] .

شاید بواسطهٔ همین منع‌فروش آبست که از حقوق مربوط بآب در قانون مدنی (در کتاب دوم ، قسمت اول ، باب دوم) تحت عنوان حیازت مباحات بحث شده است .

بنابشریعت اسلام آب بسه‌نوع قسمت میشود : (۱) آبی که در رودخانه جاریست (۲) چاه (۳) چشمه . رودخانه تقسیمات فرعی دیگری هم دارد . نخست آب رودخانه‌های بزرگ مانند دجله و فرات و سایر رودهای بزرگ که آب آنها جهت تأمین تمام حوائج‌زراعتی‌کافیست و هر کس میتواندنهری ازآنها برای آبیاری زمین خود جدا کند . آب این‌قبیل رودها متعلق‌بعموم مسلمین است [۴] . دوم رودهای کوچکتر که بازهم تقسیم میشود به (۱) رودخانه‌هائی که آب آنها را بدون‌بستن‌سد میتوان در زمین‌های مجاور ساحل رودخانه بجهت آبیاری جاری کرد و همچنین نهرهائی برای آبیاری زمین‌های‌دیگری که بموازات‌ساحل رودخانه قرار گرفته‌است‌ازآن‌جدا کرد مشروط براینکه این‌کار لطمه‌ای بوضع زمین‌های مجاور ساحل‌رودخانه وارد نیاورد و (۲) رودخانه‌هائی که باید بند برآنهابست که دراین صورت‌زمینهای بالاتر از سطح رودخانه نسبت بزمین‌های پائین‌تر از سطح‌رودخانه حق تقدم

۱- ابویوسف ، ترجمه فانیان ،ص ۱۴۴-۵ ، ۱۴۷ [چاپ‌قاهره (۱۳۴۶) ، ص ۱۱۵].

۲- نگاه کنید بصفحات بعدی‌همین فصل.

۳- نگاه کنید به ابویوسف ، ترجمهٔ فانیان ، ص۱۴۴-۵، ۲۴۷.

۴- همان کتاب ، ص ۱۴۸ .

دارند. مقدار آبی که میتوان ازچنین رودخانهائی گرفت بستگی بمقتضیات و حوائج محلی و عرف و عادت دارد. (۳) نهرهائی که برای رساندن آب باراضی موات حفر میشود و این نهر ها متعلق بکسانیست که آنها را حفر میکنند. آب نهر تقسیم میشود: (۱) برحسب نوبت و براساس روز یا ساعت، (۲) بوسیلهٔ سد و بندی که آب را بعدهٔ سهم [یا باصطلاح قانون‌مدنی نصیب]های مورد لزوم تقسیم میکند و (۳) بوسیلهٔ دهانه یا دریچه‌ای که آب نهر اصلی از آن بهر قطعه زمین جاری میشود [1].

قانون‌مدنی صریحاً وضع رودخانه‌ها و کیفیت تملک آنها را تعریف نمیکند. با اینهمه ظاهراً بطور ضمنی چنین فرض شده است که چون سابقاً رودهای بزرگ درردیف اشیاء متعلق بعامهٔ مردم بوده‌است، اکنون بدولت تعلق دارد [2]. روش‌های تقسیم آب که فقهای اسلام بیان کرده‌اند همانست که امروز معمول است. قانون مدنی مقرر میدارد که اگر زمینی زودتر از دیگری احیا شده باشد نسبت بآن دارای حق تقدم است (مادهٔ ۱۵۸) و اگر حق تقدم ثابت نشود هرزمینی که بمنبع آب نزدیکتر باشد نسبت بزمین پائین‌تر حق تقدم دارد (مادهٔ ۱۵۶). زمین اطراف رودخانه‌را برای نخستین بار درصورتی میتوان احیا کرد که آب رودخانه فراوان باشد و برای صاحبان اراضی موجود تضییقی فراهم نگردد (مادهٔ ۱۵۹). موارد بسیاری از تقسیم آب رودخانه برمبنای همین اصول میتوان یافت چنانکه طرق [بضم اول و دوم] نزدیک مشهد که از آب رودخانه مشروب میشود نوبت آب وقتی بآن میرسد که دهات بالاتر رودخانه یعنی مغان، خانرود و اَرْدَمه تمام آب مورد نیاز خودرا برداشته باشند و درین مورد دیگر آب بعدهٔ نصیب‌ها قسمت نمی‌شود. هر دهی که بالاتر قرار گرفته باشد

۱- ماوردی، ص ۳۱۳-۲۲. ۲- مقایسه کنید باآنچه پیش‌ازین درص ۳۷۱-۲ گفته‌ایم.

تمام آب مورد نیاز خودرا برمیدارد وفقط دراین صورت ده پائین تر میتواند از بقیهٔ آب بهره‌مند شود. در کردستان «حقابه» دهاتی که از آب رودخانه مشروب میگردد بهمین نحو معین میشود، اول دهات بالای رودخانه آب برمیدارند و هر کس نمیتواند هر قدر آب لازم دارد و ازملك او میگذرد بردارد. با اینهمه دهات بالاتر نمیتوانند سد بسازند یا نهرهای جدید از رودخانه جدا کنند مگر اینکه نخست ازمالکان دهات پائین تر رودخانه اجازه بگیرند، با این وصف درپاره‌ای ازموارد دهات واملاك اطراف رودخانه دارای سهم معینی از آب آن میباشند و نصیب خودرا بیکی ازطرق مذکور برمیگیرند

درآب رود (اُوْرو) نزدیك تربت حیدری قسمتی از آبیاری بوسیلهٔ آب رودخانه که به ۲۱ «شبانه‌روز» تقسیم میشود صورت میگیرد. درناحیهٔ رضائیه هر دهی دارای «حقابه» ایست که بساعت تقسیم میشود. درپاره‌ای ازموارد حقابهٔ رودخانه ممکنست منحصر بیك ده باشد، چنانکه ا بیانه نزدیك کاشان تنها دهی است که نسبت برودخانه‌ای که در کنار آن واقع است حقابه دارد. دهات پائین تر از رودخانه نصیبی ازآب رودخانه ندارند و بوسیلهٔ قنات مشروب میشوند. درسو [بضم اول] نیز حال بدین منوال است وحق استفاده از آب رودخانه‌ای که در کنار آن قرارداد منحصر بهمان قریه است و نوبت آب ۲۴ روزست.

ازآب غالب رودخانه‌های ایران دربعضی فصول سال بمقداری فراوان کاسته می‌شود. ازینرو درهر جا که آب برحسب نوبت یانصیب قسمت میشود این کار مشمول مقررات دقیق و کامل است. برای مثال زاینده رود را ذکر میکنیم [۱] : روش تقسیم آب زاینده‌رود را برحسب سنت بدوره صفویه نسبت

۱- نگاه کنید بمقالهٔ من تحت عنوان «تنظیم آب زاینده‌رود» The Regulation of the Waters of Zâyande Rûde در «نشریهٔ مدرسهٔ مطالعات شرقی و افریقائی»، ج ۹، شماره ۳، ص ۶۶۳-۷۳.

میدهند ومبتنی برسندیست که گویا درزمان‌شاه‌طهماسپ(۹۳۰-۸۴/۱۵۲٤-۷٦) صادر شده‌باشد . بموجب این‌سند از آذر (نوامبر ـ دسامبر) تا ۱۵ خرداد (۵ژوئن) استفاده از آب زاینده‌رود بلامانع است یعنی تابع مقرراتی نیست . از نیمهٔ دوم خرداد تا نیمهٔ دوم ابان (نوامبر) ببلوك رودشتین [بضم‌دال و تا] وبلوك برائان اختصاص دارد . مقصود از ایجاد این‌روش تأمین‌آب موردنیاز محصولات نقاط مختلف بوده‌است تا هرمحلی بتواند درهنگامی که نیاز مبرم بآب دارد از آن بهره‌مند شود . درداخل «بلوك» آب زاینده‌رود بنهرهای مختلف تقسیم‌میشد و صاحب هرقطعه زمین حق‌داشت که بوسیلهٔاین‌نهرها در مدت‌معین زمین خود را مشروب کند . در گزارش مورخ ۱۲۹٤ / ۱۸۷۷-۸ نوشته‌اند که از تقسیم‌بندی («دستور») شاه‌طهماسپ باآنکه نسخه‌ای از آن در «دفترخانهٔ» اصفهان موجودست تبعیت نمیشود. این گزارش‌حکایت‌میکند که هنگامی که آب روبنقصان مینهد زارعانی که تنگدست یابی‌پشت‌وپناه‌اند دچاراضطرابی عظیم میشوند زیرا اغنیا واقویا بزور وبارشوه‌دادن‌جریان‌آب را بزمین‌های خود برمیگردانند . تمام دهات و محلات، آب همسایگان‌خود را غصب میکنند و مباشران دراین‌کار بدیدهٔ اغماض مینگرند [۱] .

در ۱۹۲۹/۱۳۰۸ باردیگر روش قدیم را با بعضی تغییرات بمرحلهٔ اجرا درآوردند . در۱۹۳٦/۱۳۱۵ کشت برنج در لنجان و اِلنجان ممنوع شد. در عوض مردم توانستند باغ و درخت بمقدار فراوان احداث کنند و بکارند و درنتیجهٔ‌بعضی تغییرات دیگر درروش‌تنظیم‌آب زاینده‌رود که بالاخص بمنظور تأمین احتیاجات محصول برنج و گندم آن ناحیه بوجود آمده بود ضرورت

۱ ـ حسین بن ابراهیم‌خان اصفهانی ، «تاریخ‌اصفهان» ، ورق ۵۳٤ در آرشیوهای کتابخانهٔ وزارت دارائی ، شماره ۷۲٦ .

یافت . امروز کشت برنج را از سر گرفته‌اند اما آب کافی برای زراعت برنج وهمچنین باغها و درخت‌ها وجود ندارد [۱] .

آب جاجرود واقع در مجاورت قشلاق ، شمال ورامین برحسب روشی تقسیم میشود که مبتنی بر سنت است . بعضی دهات این ناحیه حق دارند که فلان «سنگ [۲] » آب بردارند و دهات دیگری که سهمی از آب رودخانه دارند باید آب بخرند .

باتوجه بکمیابی آب که در غالب نقاط دیده میشود نزاع برسر آب امری عادی بوده و هست . احیای اراضی باوجود شرایط شرعی و مقررات قانون مدنی غالباً مشکلاتی ببارآورده است . برای مثال تاریخ رودخانهٔ قم را ذکر میکنیم . چنین روایت کرده‌اند که پیش از آمدن اعراب به‌قم (درحدود ۹۹/۷۱۷–۱۸) مردم تیمره وانار پس‌از نوروز مانع از طغیان آب می‌شدند . پس‌از آنکه اعراب بقم آمدند از مردم تیمره و انار درخواست کردند که آبرا بالمناصفه میان خود قسمت کنند و اگر حاضر باین‌کار نیستند ازجریان مازاد آب در قم و در فصل زمستان مانع‌شوند زیرا این امر غالباً باعث خرابی فراوان در قم و املاک آن سامان میشد . چون این تقاضا پذیرفته نشد اعراب سدهائی را که مردم تیمره و انار بسته‌بودند شکستند و باعث شدند که هرچه آب بود درقم جاری شود و سرانجام اراضی تیمره و انار خشك وبی‌آب ماند . نزاع برسر این‌کار همچنان دوام یافت تا مردم تیمره وانار بجان‌آمدند وناگزیر اتمام حجت تازیان را پذیرفتند . بااینهمه باین‌کار اعتراض داشتند

۱– اگر نقشهٔ رساندن آب کارون بزاینده‌رود بوسیلهٔ ترعهٔ زرد کوه تحقق یابد رفع این نقصان خواهد شد (نگاه کنید بصفحات بعد این فصل) . ۲– برای درك معنی این لغت نگاه کنید بتعلیقهٔ دوم کتاب .

میگفتند که زمینهایشان شنی است و آب در خود نگاه نمیدارد و ازینرو احتیاج بآب بیشتردارد و پس‌از آزمایش معلوم‌شد درحالی که زمین‌های‌قم‌در ظرف ده‌روز پس‌از آبیاری نمی‌خشکد زمینهای تیمره درمدت پنج‌روزخشك میشود . پس طرفین براین اتفاق کردند که هریك درهرماه سهم‌آب خود را در دووعده بر گیرد باین‌ترتیب که نخست در پانزده‌روز نیمهٔ اول ماه مردم قم سهم خودرا درطی پنج‌روز بر گیرند و سپس مردم تیمره و انار از آب ده‌روز باقی‌مانده بهره‌مند شوند و در پانزده روز نیمهٔ‌دوم ماه نیز بهمین نحو رفتارشود . بنابرروایت دیگر قرارشد که مردم قم درنیمهٔ دوم ماه بجای‌پنج روز اول از پنج روز آخر ماه استفاده کنند . سپس قرار برین شد که مردم قم سواری را بفرستند تا هنگام طلوع آفتاب بر اسب سوار شود و تا غروب آفتاب از قم تا تیمره درطول ساحل براند و بهرسدی که رسیدآنرا بگشاید تا آب در رودخانهٔ قم جاری شود . این‌کار را هم کردند و چنانکه روایت شده است آن سوار چنان بسرعت راه پیمود که هنگام غروب بپل واقع در قریه تبرِه ازمحال تیمره ، بیست و چهار فرسنگی قم رسید . همین که باین نقطه رسید بفاصله چند ذرع از آخرین سد رودخانه مهلت مقرر بسرآمد و سوار تازیانهٔ خودرا ازپیش‌رو درسد افکندو اسب‌او که سخت‌خسته‌وفرسوده شده بود در دم ازپای درآمد. پس‌آن رسم مردم قم برین‌شد که هرماه‌بیرون آیند و سدهای مردم تیمره و انار را بگشایند تا آب در رودخانه قم جاری شود [1] .

بموجب شرحی که در ۲۸۶/۸۹۹–۹۰۰ و ۳۴۷/۹۵۸–۹ نوشته‌اند بیست نهر از رودخانهٔ قم برای آبیاری نواحی مجاور قم جدا کرده‌بودند. این‌نهرها

۱– تاریخ قم ، ص ٤۸ – ۹ .

باز بنوبه خود بسهمهائی معروف به‌مستقه تقسیم میشد. بعدها پس‌از آنکه گیلها و دیلمها بر آن ناحیه دست‌یافتند تغییراتی در اداره امور آب [۱] که تا آن هنگام تابع دیوان مخصوصی بنام «دیوان‌آب» بود پدیدآمد. گزارشی که تاریخ آن ۱۸۷۸/۱۲۹۶-۹ است حکایت میکند که روش تقسیم آب که در آن هنگام معمول بوده است بقرنهای متمادی پیش‌ازآن بازمیگشته است. در تاریخ‌تحریر این گزارش آب به‌هفتاد سهم قسمت میشد و ده‌نهر ازرودخانه منشعب میگشت که نه‌تا ازین نهرها متعلق باشخاص‌و بقیه خالصه بود [۲].

تقسیم آب بوسیلهٔ بستن‌سد و بند دربسیاری از نقاط کشور دیده میشود خواه درین نقاط آب از رودخانه سرچشمه گرفته باشد خواه از نهر یا قنات. در خوزستان چندین‌سد وجود دارد و بقایای چندین سد دیگر را میتوان مشاهده کرد ازجمله بندی که پادشاه ساسانی شاپور پس‌از شکست دادن امپراتور روم، والرین در سال ۲۶۰ ق.م. بدست اسرای رومی ساخت. در گزارش مورخ ۱۸۸۲/۱۲۰۰ نام یازده سد اعم از ویران و جز آن برده شده است [۳]. امروز عده‌ای از شرکتها امر سدسازی‌و تقسیم آب‌رابوسیلهٔ سد بندی بر عهده دارند. ادارهٔ امور و تأمین اعتبار این شرکتها بیشتر با دولت است مانند سد آهودشت که در میان شاعور و حمیدیه ساخته شده است. درسایر نقاط ایران خرابه‌های چندین بند که برای ذخیرهٔ‌آب‌ساخته بوده‌اند دیده می‌شود منجمله سدی که نزدیك ساوه است و بند امیر درفارس و سد قمصر و سد قهرود نزدیك‌کاشان و سدهای فریمان و طرق و گلستان

۱- همان کتاب، ص ۵۰-۳. ۲- آرشیوهای کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲۵، تفصیل حالات واملاك و مستغلات و غیره؛ ورق ۴۸. ۳- نجم‌الملك، سواد کتابچه... مسافرت عربستان، ورق ۱۹۵ درآرشیوهای کتابخانه‌وزارت دارائی، شماره ۷۲۵.

درخراسان . ازسه سد اخیر هنوز استفاده می‌شود اما ازبس لای ولجن گرفته گنجایش آب آنها کم است . درزمان سلطنت رضاشاه نقشهٔ ساختمان عده‌ای از سدها و بندهای جدید تهیه‌شد و سدهای مزبوررا هم دولت و هم اشخاص ساختند خاصه در سمنان و روانسر و شبانکاره و آهودشت و حمیدیه چنانکه ذکر آن گذشت .

دربرنامهٔ هفت ساله پیشنهاد شده است که عده‌ای از سدهای جدید ساخته شود ازجمله سد نزدیك بمپور که اکنون طرز تقسیم آب در آنجا رضایت‌بخش نیست زیرا چندان بمقادیر کوچك تقسیم میشود که جریان آب ازحیز انتفاع میافتد . همچنین طرح ساختن‌تونلی برای بر گرداندن‌آب‌کارون بزاینده رود در دست تهیه است[۱] .

مسؤولیت‌نگهداری«رودخانه‌های‌بزرگ» که هرگز آب‌آنها تقسیم‌بندی نشده است بموجب شرع اسلام بـا « امام » است . اگر کف این رودخانه‌ها محتاج کندن و سواحل آنها نیازمند مرمت باشد این کار را امام بخـرج بیت‌المال انجام می‌دهد و اگر مالی در بیت‌المال نباشد مسلمانان ناگزیرند که در نیل باین‌مقسود خدمت کنند . اگر فردی از افراد مسلمان بخـواهد نهری ازاین رودخانه‌ها بقصد آبیاری زمین های خود جدا کـند درین کار مأذون‌است‌مشروط برآنکه بضرر عامه‌نباشد. تنقیه‌وتعمیر نهرهای‌رودخانه‌های بزرگی که آب آنها قسمت بندی و در میان دهات توزیع شده است بعهدهٔ صاحبان آنهاست. اگر ازین‌کار اباکنند آنان‌را میتوان‌مجبور کرد زیرا اگر در ادای چنین‌تکلیفی غفلت‌ورزند این‌کار بضرر‌عامه تمام می‌شود و ممکنست

۱ـ شاه‌عباس نیز نقشه‌ای طرح کرده‌بود که باکندن نهری درمیان برآمدگی کوههائی کـه سرچشمه‌های‌کارون را از زاینده‌رود جدامیکند آب‌کارون را به‌اصفهان برساند اما این‌کار پس ازحفر تقریباً ۱۰۰ فوت [یاسه‌مترونیم] ازنهر موقوف ماند

از ذخیرهٔ آب کسانی که استحقاق استفاده از آن را دارند کاسته شود کسی حق ندارد از چنین رودخانه‌هائی نهری بقصد مشروب ساختن زمین خود جدا کند، خواه این کار باعث زیان صاحبان رودخانه شود خواه نشود [۱]

هرچند قانون مدنی دربارهٔ مسألهٔ تعمیر و مرمّت رودخانه‌ها و نهرها ساکت است با اینهمه وظیفه‌ای را که امام از حیث مرمت ساحل رودخانه‌ها و تعمیر نهرها بعهده دارد و درصورت لزوم میتواند بوسیلهٔ بیگاری گرفتن از اشخاص باین کار مبادرت کند، بعلاوه حقی را که وی درمورد مجبور کردن صاحبان رودخانه‌های کوچك به تنقیه و تعمیر مجاری آب دارد ظاهراً دولت بدست گرفته است وشاید همین اصل زمینهٔ «حشر» گیری را که امروز در سیستان برای تنقیه و تعمیر نهرها و مجاری آب معمول است [۲] فراهم کرده باشد.

ادارهٔ امور رودخانه‌هائی که متعلق بدولت است تحت نظارت بنگاه آبیاری است که یکی از ادارات وزارت کشاورزی بشمار میرود [۳]. آب بها را مأموران دولت به نرخهای مختلف وصول میکنند. مثلاً درخوزستان که تقسیم آب بعهدهٔ یك شرکت آبیاری است آب بها را شرکت مزبور وصول می کند ومأخذ این عوارض متفاوت است. در دوغ آباد نزدیك تربت حیدری که از آب رودخانه از قند [بفتح اول وسوّم] مشروب می شود رعایا از قرار هر واحد زمین مقدار معینی آب بها می پردازند و چهارتن مأمور توزیع آب و تحصیل این عوارض از دهقانانند.

۱ـ نگاه کنید به بیلی، «مالیات ارضی هندوستان»، ص ۴۹ـ۵۰. ۲ـ نگاه کنید بفصل هیجدهم. ۳ـ چنانکه خود مؤلف درصفحات بعد اشاره کرده است عنوان بنگاه آبیاری «بنگاه مستقل آبیاری» و وابسته بوزارت کشاورزی میباشد: در تاریخ تحریر این سطور لایحه‌ای ازطرف وزارت کشاورزی بمجلس سنا تقدیم شده است که درصورت تصویب عنوان بنگاه مزبور مبدل به «سازمان آبیاری» خواهدشد (مترجم).

درمیاندوآب نرخ آب‌بهائی که بابت آب رودخانه در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳ ش.] پرداخته شده ازقرار هر ۱۰۰ مترمربع زمین مشروب یك ریال بوده‌است. در سیستان آب‌بهائی که ازقرار هرسهم به‌بنگاه آبیاری پرداخته‌می‌شد بالغ بر ۱۵ریال بود تااینکه در ۱۹۴۸ [۱۳۲۷ش.] دوبرابر شد ومقصود ازین‌افزایش آن بود که وجوه اضافی بمصرف ساختن سدی در بند زهك [بفتح اول و دوم] برسد.

درجاهائی که‌شرکت‌های‌آبیاری‌تشکیل‌شده‌است(نگاه کنید‌بصفحات‌بعد) آب‌بها غالباً بشکل سهمی ازمحصول اخذ میشود. درشوش‌شرکت‌آبیاری یك چهارم‌محصول آبی‌رابرمیدارد ودر نقاطی که‌زمین نامساعدیا کمتر حاصلخیز باشد یك‌پنجم‌همان‌محصول‌را. دربهبهان‌شرکت آبیاری یك هشتم محصولات شتوی‌ویك‌ششم‌محصولات صیفی‌ویك‌پنجم‌محصول باغهارامی گیرد ودرهر مورد سهم خودرا ازجمع کل‌محصول کسرمی کند. باغها درپنج‌سال اول از پرداخت آب بها معاف اند.

درموردرودخانه‌هائی که‌آب‌آنهاتقسیم‌شده‌است‌طبعاً تنقیه‌و تعمیرمجاری آب همچنانکه‌شرع اسلام مقرر کرده برعهدهٔ صاحبان نهرها و جویهاست. فی‌المثل در دزفول‌حال‌بدین‌منوال است ودر آنجاآب‌بمسافتی بعید ازرودخانه منشعب‌ودرنهرها جاری‌میشود واین نهرهاپیوسته‌نیازمند تنقیه و تعمیر است. همینکه‌جریان‌آب‌دربستررودخانه- که‌دردزفول‌عرض‌آن‌نسبةً بسیارست - در تابستان کاهش گرفت‌لازم میآید که‌این نهرهاتادرون‌بستررودخانه‌امتداد یابد اما دربهارسال دیگر که‌سیلاب جاری‌میشوددهانهٔ این‌نهرهارامیشویدومیبردو ناچارهر سال باید آنهارا از نوساخت. از بهارتا مهرماه (سپتامبر-اکتبر) جریان‌آب کاهش‌می‌یابد وبرای‌بالاآمدن‌سطح‌آب‌سدهائی که‌بیشتراز چوب و

سر شاخه است بر بستر رود می بندند. بعد که آب طغیان کرد این سدها را هم میبرد. درحدود ده اسفند (اول مارس) بمحصول آب میدهند. ساختن و پرداختن مجاری آب نیز تقریباً از بیست روز بنوروز مانده آغاز میشود و تامهرماه (سپتامبر) دوام مییابد. در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷-۲۸ش.] مزد کارگران از قرار هر روز (روزی تقریباً پنج ساعت) کار در اسفندماه (فوریه-مارس) بیست ریال بوده است. سپس در موسمی که میزان کار افزایش مییافته مزدشان بروزی ۴۰ ریال میرسیده است. نهرهائی که کنده‌اند تقریباً بپهنای ۶ فوت [تقریباً ۲ متر] است و خاکریزی طرفین نهرها مرتفع است و در بحبوحهٔ عملیّات برای کندن هر نهر قریب دویست سیصد کارگر بکار گماشته‌اند. مخارج سالانه‌ای که صرف این نهرها و سدها می‌شود سنگین است. از قراری که میگفتند جمع کل هزینهٔ سالانهٔ آبیاری املاک حوالی دزفول درحدود ۴ میلیون ریال است. نکتهٔ شایان توجه آنست که این نهرها و سدهارا باپرداخت مزد بکارگران ساخته‌اند نه بوسیلهٔ بیگاری گرفتن که غالباً درین گونه موارد در جاهای دیگر معمول است.

در کردستان اگر لازم باشد که نهرهائی از رودخانه جدا کنندو بزمین‌هائی برسانند که مالك آنها را کشت و زرع می کند و بر اساس مزارعه زراعت نمی‌شود، درین صورت این کاررا رعایا بعنوان قسمتی از بیگاری انجام میدهند. اما اگر زمین های مورد مزارعه محتاج چنین نهرهائی شود درین صورت برزگران برای ساختن نهرهای لازم باهم همکاری میکنند.

قنات ها یا کاریزها یعنی مجاری آبهای زیرزمینی از ممیزات خاص ایرانست. در قسمت اعظم فلات ایران قنات دیده می‌شود بخصوص درحوالی طهران و قم و اصفهان و یزد و کرمان. قنات عبارت از مجاری زیر زمینی است که بابکار بردن شیبی کمتر از شیب سطح زمین آب را بسطح زمین

میرسانند. منبع قنات طبقه‌ای از زمین است که آب در آنجا جمع شده و عمق آن از ۵۰ تا ۸۰ فوت [تقریباً ۱۶ تا ۲۶ متر] است و وسعت آن به ۳۰۰ فوت [تقریباً ۱۰۰متر] میرسد. در قسمت علیای قنات آب از یك یا چند دالان زیرزمینی جاری و دریك‌جا جمع میشود. درقسمت سفلای قنات آب ازطبقات خشك زمین میگذردو بنقطه‌ای که درسطح‌زمین قراردارد میرسد و ازینجا ببعد در نهری روباز جاری می‌شود. مقطع قنات قریب به ٤ فوت [تقریباً یك‌متر] ارتفاع و ۲/۵ تا ۳ فوت [تقریباً ۷۷ سانتیمتر تا یك متر] عرض دارد. خاك‌زمینی را که کنده‌اند ازمیان چاهی عمودی وبوسیلهٔ دلوهای چرمینی که آنها را باطناب یا چرخ چوبین بالا میکشند بسطح زمین میرسانند. این چاه‌هانیز برای «مقنی» یعنی کسی که قنات را می کند هوای تازه فراهم میکند. هرگاه طبقه‌ای از زمین که محتوی آبست عمیق و شیب دهات کم باشد مسیر قنات طولانی میگردد. آبی که از قنات بدست میآید ازثانیه‌ای‌چند کوارت[1] تاقریب۲۱ گالون [۹۵/٤۰۳لیتر] درثانیه‌فرق‌میکند. دورترین نقطه از مظهر قنات «مادرچاه» نام دارد.

ساختن قنات مهارت بسیار لازم دارد و پیشهٔ مقنی‌گری[2] غالباً ارثی‌است. از قراری که میگویند ماهرترین مقنی‌ها یزدی هستند. روشهای بهره‌برداری از قنات گویا تاحدی تابع عرف‌و عادت و متعلق بدوران پیش ازاسلام‌باشد. گردیزی در زین‌الأخبار مؤلّف بقرن یازدهم میلادی [قرن پنجم‌هجری] روایت میکندکه بروزگار عبدالله بن طاهر که از ۲۱۳ تا ۲۳۰/۸۲۸–٤٤ والی خراسان بود پیوسته دربارهٔ کاریزها نزاع میکردند و در

۱- هر کوارت Quart عبارتست ازقریب‌یك‌و $\frac{1}{8}$ لیتر (مترجم).

۲- درکرمان مقنی را «چاه‌خو» نامند.

در کتب فقه و اخبار رسول [صلعم] چیزی درباب کاریز و احکام مربوط بتقسیم آب نیامده بود . پس عبدالله همه فقهای خراسان و عده‌ای ازفقهای عراق را جمع کرد تا در احکام کاریزها کتابی ساختند و بنابگفتهٔ گردیزی آن را «کتاب قنی» نام کردند و این کتاب درزمان گردیزی برجا بود [1] .

قانون مدنی بالأخص از قنات یا کاریز ذکری نمیکند . بااینهمه قانون مصوب ششم شهریور ۱۳۱۰ (۲۸ اوت ۱۹۳۰) موسوم به «قانون راجع بقنوات» درین باب بحث کرده است . پیداست که مقصود از تصویب این قانون تشویق مردم بساختن قنات بوده است . بموجب مادهٔ ۳ اگر کسی بخواهد قنات نوی احداث یا قنات کهنی را تعمیر کند و لازمهٔ این کارحفر چاه املاك مزروعی و باغهای متعلق بدیگران باشد ، صاحبان املاك مزبور حق ممانعت ندارند مشروط براینکه ساختمانی درآن ملك نکرده باشند و « قیمت عادلهٔ زمین و اعیان که چاه و استخر و مجرای جدید در آنجا حفر میشود قبلاً تأدیه گردد » . درمورد املاك غیرقابل انتقال مانند موقوفات ، حق‌الارض عادله‌ای پرداخته می‌شود . بعلاوه بموجب مادهٔ ٤ «هرگاه کسی برای کشیدن زه‌آب و خشکانیدن باتلاق متعلق بخود و یا برای بستن سد ویا سیل‌برگردان و یا جدا کردن آب از رودخانه و یا رد کردن جوی از رو یا زیر قنات یا مجری محتاج بتصرف درملك غیر باشد و نتواند با صاحب زمین درفروش یا اجارهٔ زمین تراضی نماید محکمه » بر له او حکم میدهد .

درپاره‌ای ازموارد روش تقسیم آب قنات بصدها سال پیش بازمیگردد . چنانکه میرزا علی‌خان نائینی که در اواخر قرن‌سیزدهم (اواسط قرن‌نوزدهم) سفر میکرده و ازمیان اردستان میگذشته است مینویسد که بنا بر سنت‌محلی

---

۱ ــ زین‌اخبار ، ص۸ .

هنگامی که هلاگو نوهٔ چنگیزخان از اردستان عبورمیکرد فرمان داد که آبرا تقسیم کنند. پس این کار تحت نظارت خواجه نصیرالدین طوسی انجام گرفت و به۲۱ سهم یا فرزه تقسیم شد و بدهات و محلات اختصاص یافت. میرزا علی‌خان مینویسد که درزمانی که مشغول نوشتن این‌مطلب است هنوز این‌روش تقسیم آب بقوت خود باقی‌است [۱] و این سنت که روش تقسیم آب بزمان خواجه نصیرالدین بازمیگردد همچنان برقرار است.

در نیریز بنابر سنت، روش تقسیم آب یکی از قنات‌های محلی را بشیخ بهائی نسبت میدهند (عامهٔ مردم‌نیز می‌پندارند که‌روش تقسیم‌آب زاینده‌رود را او تنظیم کرده است). عمل تقسیم آب قنات مزبور در۱۶مهر (۸ا کتبر) یعنی در آغاز سال کشاورزی شروع‌میشود. ازین تاریخ ببعد تا ۳۰ مهر (۲۲ا کتبر) کسانی ازآب استفاده میکنند که در آن سهیم‌اند. ظاهراً هیچ حق تقدمی درین مورد قائل نشده‌اند و ازقراری که ادعا می‌شود هر کس طالب آب باشد میآید و در طی دورهٔ اول میبرد. سپس گردش آب بهمین ترتیب تابهمن(ژانویه)تکرارمیشود. چنانکه‌اگر کسی در۱۶مهرآب‌بر گیرد حق دارد که در اول و شانزدهم هرماه تا بهمن ماه ازآن بهره‌مند شود. همچنین اگر کسی در ۱۷ مهر (۹ا کتبر) آب ببرد حق دارد که در دوم و هفدهم هرماه تا بهمن‌ماه از آن‌فایده برگیرد. عدهٔ سهامی که‌آب‌قناتهای مختلف برحسب آن قسمت میشود متفاوتست.

قنات هور [بضم‌اول وفتح‌دوم] ۱۰٬۸۰۰ سهم‌دارد که میان تقریباً دویست تا سیصد صاحب سهم تقسیم می‌شود. سابقاً اوقات تقسیم‌آب ازروی ستارگان

۱- سفرنامهٔ میرزا علی‌خان نائینی از مشهد الی یزد و نائین. درآرشیوهای کتابخانهٔ وزارت دارائی، شمارهٔ ۷۲۶، ورق ۱۳۱

و آفتاب تعیین میشد اما امروز روز از روی ساعت تعیین میشود، واحد زمانی که دراین مورد بکار میرود فین [بفتح اول و سکون دوم] نام دارد و آن عبارتست از مقدار بیست دقیقه آب (نگاه کنید بصفحات بعد).

در کاشمر آب قنات به ۱۲ سهم ۱۲ دانگی یعنی جمعاً به ۱۴۴ دانگ قسمت میگردد. در قائنات که بیشتر با آب قنات مشروب می شود گردش آب در هر دهی فرق میکند [۱]. در قائنات بیست و چهار ساعت آب عبارتست از یك سهم که به ۱۲۰ فنجان تقسیم میگردد. عده و مساحت «تیر کار» یعنی قطعاتی که اراضی ده برحسب آن تقسیم می شود [۲] بیشتر بستگی بگردش آب دارد چنانکه در علی آباد واقع در مشرق جنوب شرقی بیرجند آب به ۱۴ سهم و زمین به ۷ تیر کار تقسیم می شود، ازین رو به هر تیر کار دو سهم میرسد. در گیو گردش آب ۱۶ روزست، بعبارت دیگر عدهٔ سهم ها ۱۶ تاست که باز بهر تیر کار ۲ سهم می افتد. هر سال میان تیر کارها برای تعیین حق تقدم در توزیع آب پشك می اندازند و گردش آب سال آینده را ازروی آن تعیین می کنند. در معصوم آباد واقع در مغرب بیرجند یك فنجان آب ۳۶۰ متر مربع را آبیاری میکند. در پاره ای از نقاط آذربایجان نیز زمین های ده برمبنای گردش آب تقسیم می شود.

در گز (جز) درمحال برخوار [بضم اول] واقع در نزدیك اصفهان آبیاری تماماً با آب قنات صورت میگیرد. گز داری هفت قنات است که هر کدام چهاردسته از «دشت»ها را مشروب میکنند. مساحت زمینی که با یك «طاق»

---

۱ - اصطلاحی که برای rotation of water بکار میرود، درمشرق ایران «مدار آب» یا «گردش آب» و اصطلاح نقاط مرکزی ایران «رشن» [بفتح اول] است. ۲- نگاه کنید بفصل شانزدهم.

آب مشروب می‌شود نسبت بهر قناتی متفاوت است چنانکه یك طاق از قنات گز آباد ۴۰ جریب[1] «کلوخ» (یعنی زمینی که برای کشت و کار شخم زده و آماده شده است) یا ۵۰ تا ۶۰ جریب زمین زیر کشت را مشروب می کند. قناتهای دیگر ازقرار هرطاق فقط ۱۰ تا ۲۰ جریب زمین را آبیاری میکنند. گردش آب قناتهای مختلف، مختلف است ودرمورد قنات گزآباد ورحمت آباد که هر کدام به ۲۸ طاق تقسیم میشود عبارتست از ۱۴ روز و درمورد قنات کلشاباد [بفتح اول ودوم] که به ۳۰ طاق تقسیم میشود ۱۵ روز ودرمورد قنات فیروزآباد وقنات حسین آباد و قنات حیدر آباد که هریك به ۳۲ طاق تقسیم میشود ۱۶ روز. بااینهمه گردش آب قنات امیرآباد هشت روزست وسبب این امر یعنی کوتاهی گردش آب آنست که خاك زمینی که باآب این قنات مشروب میشود سست ترست و ازخاك زمین مجاور متصل بآن یعنی گز زودتر خشك میگردد و بهمین سبب لازم است که بیشتر و مکرر آبیاری شود. درترق [بفتح اوّل] واقع دربین مورچه خورت وکاشان گردش آب برحسب قنات از ۹ تا ۱۲ و ۱۵ روزفرق میکند. دربید هند [بفتح ها] ۱۲ روز ودر مورچه خورت ۱۴ روزست. در اصطهبانات فارس که پنج قنات دارد آب آنها به ۲۵۰ سهم یا «رسد» [بفتح اوّل ودوّم] قسمت میشود.

در بعضی نواحی اگر بعلت خشك سالی نقصانی فاحش در آب قنات پدید آید گردش آب تغییر مییابد چنانکه در ۱۹۴۴ [۱۳۲۲-۲۳ش.] آب قنات بیشتر نقاط واقع در حومهٔ یزد باستثنای اردستان بمقداری عظیم کاهش یافت. فی المثل زمین علی آباد نزدیك یزد که معمولاً نوبت آب آن هشت روز یك بار بود فقط ۱۶ روز یك بار آبیاری میشد. در یزد گردش آب غالباً ۱۵ یا ۱۶

۱- درناحیهٔ گز جریب مساویست با ۱٬۴۴۴ ذرع مربع (تقریباً ۱٬۷۳۱ یاردمربع).

روزست . واحد آب جرّه [= جرعه ؟] یا «سبو» است که از تقریباً $\frac{1}{2}$۸ دقیقه آب درمیبد تا ۱۱ دقیقه در یزد و $\frac{1}{2}$۱۱ دقیقه در اشك زار فرق‌میکند .

در املاك اربابی قنات بمالکی متعلق است که آب قنات در ملك او جاریست. در بعضی نواحی که زمین بر اساس مزارعه زراعت میشود قطعه زمین‌هائی که از آب قنات مشروب میشوند نسبت بسهم معینی از آن دارای حق ناشی از مرور زمانند . درین گونه موارد هر کس بخواهد زمینی را احیا کند باید آب را از کسی بخرد که آب زائد بر مصرف دارد یا بعللی حاضر بفروش آنست. در بسیاری از نواحی اراك حال بدین‌منوال است . در بعضی نقاط مِلکیّت زمین و آب ازهم جداست چنانکه این نکته در مورد اصطهبانات (امّا نه درحوالی خیر [بکسر اول] وایج [بکسر اول]) مصداق دارد گرچه درواقع غالباً چنین اتفاق میافتد، که یك تن در آن واحد مالك آب و همچنین زمینی است که آنرا آبیاری میکند . در ناحیهٔ یزد باستثنای نجف‌آباد ، مهدی‌آباد ، صدرآباد ، جلال‌آباد وچند جای معدود دیگر ملکیت زمین و آب ازهم جداست ، دومی غالباً بیك مالك غایب تعلق دارد واولی بزارعی که آنرا زراعت میکند. همچنین در میمه ملکیت زمین و آب ازهم جداست ودر بعضی نواحی اردستان نیز حال بدین منوال است .

گاهی چنین اتفاق میافتد که قناتی بیش از یك قریه رامشروب میکند ، درین صورت هر دهی نسبت بآب آن قنات برای مدت معین و هر چند روز یك بار دارای حق ناشی از مرور زمانست . فی المثل خرم دشت که سه فرسخی از کاشان دورست و بر سر راه نطنز قرار دارد از دهات خرده مالك است که بیست سی خانوار سکنه دارد . این‌ده با ده مجاور موسوم به جنب خرم دشت (یعنی ده متصل به خرم دشت) در آب یك قنات شریك است ، اولی در ۲۴

ساعت ۱۸ ساعت و دومی ۶ ساعت آب می برد.

مخارج تعمیر و نگاهداری قنات بسته بنوع خاك و طول قنات یعنی فاصله میان «مادرچاه» ومظهر قنات فرق میکند، دریك جا کمتر و درجای دیگر بیشترست و در هرحال این مخارج تقریباً پیوسته گزاف است. اگر قنات در خاك سستی جاری باشد نه تنها دائم باید لاروبی شود بلکه باید حلقه های سفالینی درمجرای قنات بنشانند تا مانع ازنشست قنات شود.[1] در بعضی نقاط خاصّه در کرمان مسیر قنات بسیار طولانیست و بهمین سبب مخارج نگاهداری آن نسبةً سنگین است. گاهگاه قناتهای طویل درسایر نقاط نیز دیده میشود چنانکه فاصله میان مادرچاه قنات گزآباد واقع در برخوار ومظهر آن تقریباً پنج فرسخ است.

دربرخوار قناتها رامعمولاً درفاصلهٔ اول نوروز الی سی روز پس از آن(۱۹ آوریل) «لاروبی» میکنند وسایر تعمیرات را درسراسر سال انجام میدهند. لاروبی قنات بیشتر بعهدهٔ مالك است امّا لاروبی نهرهای زمینی که آب قنات در آن جاریست بعهدهٔ زارعانیست که آن زمین را زراعت میکنند. دریزد لاروبی نهرهای زمینی بعهدهٔ رعایاست و درنقاطی که «میراب» دارد این کار رابنا بدستور میراب برعهده میگیرند. باتوجه بکار فراوان و مخارج گزافی که غالباً لازمهٔ نگهداری قنات است برروی هم عجب نیست که عدهٔ فراوانی ازقناتهای ویران در نقاط مختلف ایران دیده شود. بعلاوه سرمایهٔ اولیّهای که در احداث قنات جدید یا تعمیر قنات قدیم ومتروك بکار میرود معمولاً هنگفت است وبهمین جهت این کار را بیشتر عمده مالکان بگردن میگیرند، این

۱ــ این حلقهها درطهران واطراف آن معروف به کول [فتح اول ودوم] (یا کول) [باشباع ضمهٔ واو] ودرفسا موسوم به کَم [بفتح اول] است. دربعضی نقاط دربن مورد اصطلاح «نی» رابکار میبرند.

نیز درصورتیست که از وجود امنیت نسبی مطمئن شوند . درپاره‌ای ازنقاط خاصّه در «گز» درسالهای اخیر ازطرف عمده مالکان کارهائی برای تعمیر و احیای قناتهای کهنه صورت گرفته است .[۱]

ارزش قنات‌ها درجاهای مختلف باهم فرق بسیاردارد . درمعصوم‌آباد ، مغربِ بیرجند ، ارزش یك فنجان یعنی آبی که تقریباً ٤۳۱ یارد مربع [در حدود ۳٦۰ مترمربع] را آبیاری میکند بالغ بر ۲٬۵۰۰ ریال است . در نیریز ارزش یك‌فین‌آب (یعنی ۲۰ دقیقه آب) ۱٬۰۰۰ ریال واجاره بهای سالانهٔ آن از ۵۰ تا ۷۰ریال میباشد ومیگویند که این‌قیمت‌ها نسبت بده سال پیش‌ترقی کرده است. دراصطهبانات ارزش یك رسد (یعنی $\frac{۱}{۲۵۰}$ آب پنج‌قنات واقع درآن محل) ٦۰،۰۰۰ریال وجمع کل «ارزش اجاره‌ای»[۲] آن یك میلیون ریال است . در اشك زار نزدیك یزد آب قناتی که میگفتند بهترین قناتست‌در ۱۹٤۵ [۱۳۲۳ـ٤ ش.] سالانه جرّه‌ای (یعنی $۱۱\frac{۱}{۲}$ دقیقه‌آب) تقریباً ٦۰ ریال بفروش میرفت . قیمت یك جرّه آبی که گاهگاه خریده میشد ۱،۰۰۰ ریال بود و میگفتند که قیمت آب سال بسال فرق میکند و ارزش یك جرّه ۲۰،۰۰۰ ریال بود . قنات دیگری را درهمان جا ازقرار سالانه جرّه‌ای ۵۰۰ ریال‌اجاره داده بودند . اجاره‌بها حتماً بپول‌نقد نیست . مثلاً قنات‌دیگری در اشك‌زار بااین شرط اجاره داده شده بود که صاحب قنات بمستأجر بذر بدهد وسه پنجم محصول سهم‌ببرد . درزاچ نزدیك یزدقیمت آب ازقرار جرّه‌ای یا سبوئی ۷۰۰ریال درسال است . درفیروزآباد در۱۹٤۵ [۱۳۲۳ـ٤ ش.] قیمت هرجرّه درسال ۵٤۰ ریال وارزش ملکی‌آن بابت هرجرّه ۱۵،۰۰۰ ریال بود .

۱ـ میگویند که سیل ۱۹٤۹ [۱۳۲۷ـ۸ ش.] بسیاری ازقناتها راخراب وبقیه راازبین برده‌است.
۲ـ rentable value

درده‌شیخی که‌آن‌نیز نزدیك یزداست‌ارزش هرجرّه‌درسال۱۹۴۵[۱۳۲۳-۴ش.] ۱۴،۰۰۰ ریال بود. در ۱۹۴۹ [۱۳۲۷ - ۸ ش.] آب حومهٔ یزد ساعتی۵۰ تا ۸۰ ریال وآب چاهی که با تلمبهٔ برقی کار میکرد ساعتی ۵۰ ریال فروخته میشد. درمحولات یعنی‌در «گرمسیر» تربت حیدری‌آب بی‌نهایت گرانبهاست، دربعضی موارد اجاره‌بهای یك ساعت آب درسال به ۵۰،۰۰۰ ریال میرسد.[۱]

مأمورمحلی‌ای که متصدی‌آبیاریست‌معمولاً معروف به«میراب» است. در قرون وسطی دربسیاری نقاط خاصّه درمرو، اصفهان وشیراز، مقام میرابی از مقامات مهم وغالباً موروثی بود. اصطخری‌آنجا که به بیان تقسیم رود مرغاب درمرو میپردازد مینویسد: «و یتوّلی هـذالماءِ امیر علی حدّه و هو اجلّ من‌والی»[۲] .درشیراز خانواده‌ای بوده‌است که چندین پشت‌آنان مقام میرابی داشته‌اندچنان که حاجی‌محمدعلی میراب که این‌مقام را از پدربارث برده‌بود دراواخر دورهٔ صفویه مستوفی هم شد. خلف او آقا خـداداد میراب نیز در زمان کریم‌خان زند (۱۱۶۳-۹۳/۱۷۵۰-۷۹) میراب شیراز بـود. هـمچنین فرزند اوحاجی‌تقی میراب مقام میرابی داشت وپس ازوفرزنـدش آقا هادی این مقام را یافت ومقام «مباشرحـومـه» شیراز را نیزبآن افـزود. پسر او حاجی‌میرزامحمّد میراب همین‌شغل راداشت وپس‌ازآنکه در۱۲۹۹/۱۸۸۱-۲ درگذشت پسرش میرزافضل‌الله میراب جانشین اوشد.[۳]

بموجب «طومار» صفویه راجع بطرز تقسیم وتنظیم آب زاینده رود کـه پیش ازین نقل کردیم میراب و نوکرانش ۶۳۰ تومان و۲ قران و ۱۲ شاهی

۱- فریزرکه در۱۸۳۳[۱۲۴۹ق.] کتاب خودرا نوشته‌است ذکری از قنات جعفرآباد نزدیك ری (درطهران) میکند که‌آب آن‌راسالی ۱۰۰۰ تومان اجاره میدادند وارزش‌ملکی‌آن ۱۰،۰۰۰ تومان یعنی‌ده برابر درآمد سالانهٔ‌قنات‌بود(سفرزمستانی،ج ۲، ص۶۴). ۲-ص، ۲۶۱-۲.

۳-فسائی، ج ۱، ص ۷۴.

حقوق میگرفتند. در دوره‌ای که بزمان حال بسیار نزدیك ترست حقوق سالانهٔ میراب درحدود ۶۰،۰۰۰ روپیه (تقریباً ۳۵۳ لیره) بود. این مبلغ میان «بلوکها» و در بلوکها مابین دهات تقسیم میشد. امروز روز میراپ را مانند زمان صفویه پیوسته از میان کدخدایان جی تعیین نمیکنند و همچنین کیفیت انتصاب او بنحوی که در زمان صفویه معمول بود نیست. آب زاینده رود وزمینی که با آن مشروب میشود بسی وسه سهم قسمت میگردد واز طرف صاحب هر سهم نماینده‌ای برای انتخاب میراب ومعرفی او بـه ادارهٔ کشاورزی تعیین میشود. ادارهٔ کشاورزی پس از حصول اطمینان باین که وی مورد اعتماد اکثریت است حکم انتصاب او را صادر میکند. دستمزد میراب را که مردم میپردازند بمأخذ روزست ومقدار آن راسی وسه تن نمایندگان مزبور معیّن میکنند. اگر این نمایندگان نتوانند در مورد تعیین میراب اتفاق آراء حاصل کنند هر بلوکی وقتی که نوبت آب باو رسید نماینده‌ای جهت نظارت در طرز تقسیم آب میفرستد. ناظران نهرها [و باصطلاح اصفهانیها مادی‌ها] یعنی «مادی سالاران» امروز رز از طرف مردم تعیین میشوند و مزد آنان را (در بسیاری موارد) مالکان میپردازند.

در طرق (نزدیك مشهد) شخصی بعنوان «سرمیراب» وجود دارد که بطرز تقسیم آب درسراسر آن محل نظارت میکند و تابع «داروغه» یا کدخداست[1]. مزد ماهانهٔ او ۱،۵۰۰ ریال و ۳ خروار گندم در سال و علیق اسب او درماه عبارتست از ۳ کیلوگرم جو و ۶ تا ۹ کیلوگرم کاه و $1\frac{1}{2}$ کیلوگرم یونجه. چهار میراب زیردست سرمیراب کار میکنند که هر کدام درماه ۳۳۰-۳۵۰ ریال مزد میگیرند بعلاوه سالی تقریباً ٤ خروار گندم و علیق اسب بشرحی که گفتیم. پول نقد را مستأجر (چون طرق موقوفه است)

۱ـ نگاه کنید باوایل فصل نوزدهم.

میپردازد و جنسی که باید بمیرابها بدهند از جمع کل محصول کسر میشود. «خیابان» واقع در نزدیکی مشهد دو میراب دارد که هر کدام ۴۰۰ ریال از مستأجر دریافت میکنند بعلاوه ۶ خروار گندم وجو که دو ثلث آن گندم و یك ثلث جوست و اینها را از مجموع محصول بمیرابها میدهند. در ناحیهٔ تربت حیدری معمولاً مزد میراب را براساس مقاطعه میپردازند نه بوسیلهٔ دادن سهمی از غله. در آبرود (اورو) میراب بابت هر سهم آب ده من غله میگیرد.

در بعضی جاها مانند اصفهان که تقسیم آب کار پیچیده‌ایست یا درپاره‌ای از نقاط که درفصول معینی از سال آب رو بنقصان میگذارد معمولاً یك مأمور رسمی جهت مراقبت در امر تقسیم آب بکار میگمارند یا چنین مأموری را درطول مدت کم‌آبی منصوب میکنند. دربسیاری‌ازنقاط دیگر تقسیم آب یکسره در دست خود دهقانانست، در اردستان حال بدین منوالست و در خراسان که‌آبیاری بوسیلهٔ قنات صورت میگیرد معمولاً میراب‌بکارنمیگمارند، در کردستان نیز چنین است چنانکه حتی در مورد تقسیم‌آب رودخانه کمتر پای میراب بمیان میآید. هرگاه وظایف میراب چندان نباشد که همهٔ وقت اورا بگیرد غالباً میراب را ازمیان کشاورزان انتخاب میکنند. فی‌المثل در جوشقان فقط در سالهائی که آب استثنائاً کمیابست میراب بکار میگمارند و زارعان از میان خود کسی راکه بدرستی او اعتماد دارند برای این کار معین میکنند. در ۱۹۴۸ [۱۳۲۶-۷ ش.] یك میراب که چهار وردست داشت برای مراقبت درتقسیم آب جوشقان تعیین شد. این چهار وردست همه دهقان بودند و بهر کدام از قرار هر ۱۰ «کیله» [۴۳۸ متر مربع] یك من شاه گندم و نیم‌من شاه جو بابت مزد میدادند و جمع مزد آنان به ۴۸۰ من

تبریز گندم و ۲۴۰من تبریز جو میرسید که بنسبت متساوی میانشان قسمت میشد . ازطرف دیگر در آبیانه هرسال میراب را مالکان عمده‌تری که‌مزد او را هم می‌پردازند تعیین میکنند . مزد او نقدی نیست ، جنسی‌است که هنگام برداشت محصول بوی میدهند .

در نیریز هر قناتی یك یا چندتن متصدی بنام «سرطاق» دارد که مأمور تقسیم آبند و هرسرطاق دوتن بنام«لاوان» زیردست خود دارند که درتقسیم آب نظارت میکنند . تمام معاملات مربوط بتقسیم آب و خرید و فروش تمام یا بعضی از سهام آب و انتقال آنها بدیگری ازطریق ارث بوسیلهٔ سرطاق در دفتری ثبت می‌شود که او بهمین منظور نزدخود نگاه میدارد. بجای‌مزدسالی پنج روز آب باو اختصاص میدهند و این‌را «خمسه» مینامند. این ایام‌خمسه ازین قرارست : ۳۱ فروردین، ۳۱ اردیبهشت ، ۳۱خرداد ، ۳۱ تیر و ۳۱ امرداد : از نظر تقسیم آب (بنحوی که پیش‌ازین بیان‌شد) بقیهٔ هفت ماه‌سال را از قرار ماهی سی‌روز حساب میکنند ، بااین ترتیب اول‌مهر به۳۱شهریور میافتدو ماههای‌بعد هر کدام یك‌روز زودتر ازماههای معمولی شروع میشودو یك روز هم باسفند می‌افزایند بطوریکه سی‌ام اسفند از سال آبیاری برابر می‌شود با ۲۹اسفند یعنی آخرین روز سال نجومی .

مزد لاوان‌ها را مالکان بجنس و باتعیین سهمی ازمحصول باغها و دشتهائی که لاوانها در آبیاری آنها نظارت میکنند، میدهند و بطورکلی مزد آنها در روز بالغ به۲۰ تا ۳۰ ریال می‌شود . سرطاق و لاوان ازطرف‌صاحب یاصاحبان قنات تعیین میشوند. اشک‌زار (نزدیك‌یزد) یك میراب دارد که ده «پاکار» تابع او می‌باشند . مزد هریك ازپاکارها در ۱۹۴۵ [۱۳۲۳-۴ ش.] درسال از قرارجره‌ای ۵۰ ریال بوده است . درممسنی که‌آب نسبةً فراوانست‌میراب را

بجهت زراعت برنج بکار میگمارند. در کرمان معمولاً میراب در دهات مشاع دیده میشود و ازمجموع محصول سهمی هم باو میرسد.

درسیستان مأموری، که متصدی آبیاری است معروف به «آبیار» است. تااین اواخر دونوع آبیار وجود داشت: یکی آبیاری بود که آب را بده میرساندو دیگری آبیاری که در تقسیم آب داخل ده مراقبت میکرد و بهر یك از این دو $1\frac{1}{2}$ درصد محصول را میدادند. شغل آبیار نوع دوم اکنون منسوخ شده و وظایف او بکدخدا انتقال یافته است. آبیارهائی که باقی مانده‌اند هر یك ۳ من گندم ازقرار هر حصه[1] از زمینی که مسؤول آبیاری آنندمیگیرند. در هر «بلوك» یك «سرآبیار» وجود دارد که مزد او را بنگاه مستقل آبیاری می‌پردازد.

دربعضی نقاط کرمان که هزینهٔ نگهداری و تعمیر قناتها قسمت عمده‌ای از مخارج مالك را تشکیل میدهد و مقنی (یا چنانکه در محل معروف است «چاه خو») پیوسته سرگرم کارست مقدار معینی از محصول را برای او ازمجموع محصول کسر میکنند. مثلاً در رفسنجان و فیض آباد (نزدیك رفسنجان) سهمی از مجموع محصول را برای مأموران مختلف منجمله مقنی برمیدارند[2]. مقنی همچنین در رفسنجان یك بغل («بافه») از غله هنگام درو و پیش از کوبیدن خرمن برمیدارد که مقدار آن به پنج الی شش من تبریز غله میرسد.

در ۱۹۴۳ [۱۳۲۱–۲ش.] قانونی گذشت که ظاهراً بدولت اختیار بیشتری در نظارت بر مسألهٔ آبیاری میداد یعنی بیش از آنچه شرع اسلام درنظر گرفته

۱– برای اطلاع از روش زمین‌داری در سیستان نگاه کنید بفصل دوازدهم. ۲–نگاه کنید بفصل نوزدهم [مقصود از مأموران مختلف کدخدا و پاکار و نجار و آهنگر و حمامی و امثال اینانست که در ده کار می کنند ودرفصل نوزدهم بتفصیل درباب هریك بحث شده است].

بود . هرچند پیدا بود که مقصود اصلی ازین قانون تسهیل امور آبیاریست بااینهمه مشتمل برمقرراتیست که بدولت اختیارات وسیعی درنظارت برمسألهٔ آبیاری میدهد ونظارت دولترا شامل‌حال قناتهای متعلق باشخاص‌هم‌می کند. باوصف این هنوز این اختیارات غالباً درمورد تأسیسات آبیاری که قبلاً وجود داشته اعمال نشده است . بموجب قانون « اجازهٔ تأسیس بنگاه آبیاری » مصوب ۲۹ اردی‌بهشت ۱۳۲۲(۱۹۴۳) تأسیس یك‌بنگاه آبیاری که تحت‌نظارت وزارت کشاورزی باشد اجازه داده شده‌است [۱] . مادهٔ ۲ مقرر داشته‌است که درظرف‌ده سال‌سالانه مبلغ ۴۵میلیون‌ریال بوسیلهٔ بانك کشاورزی وپیشه‌وهنر دراختیار بنگاه مستقل آبیاری گذاشته‌شود . بنگاه موظف است که نقشه‌های ساختمانهای آبیاری و زه کشی راکه قبل از تصویب قانون حاضر شده است عملی سازد و برای توسعهٔ بیشتر در امر آبیاری نقشه‌هائی طرح کند (مادهٔ۴) و درصورت لزوم بمالکانی که بخواهند بهزینهٔ خود بعملیات آبیاری اقدام کنند از نظر فنی کمك کند (مادهٔ۵) و بهای آبی راکه براثر عملیات بنگاه آبیاری فراهم‌شده طبق ارزش و قیمت معمول درهر محل دریافت کند (مادهٔ۶) و درآمد حاصل از تأسیسات آبیاری را بتوسعهٔ آبیاری اختصاص‌دهد (مادهٔ۷) باستثنای ۱۰درصدی که باید بمصرف اموربهداشت‌و فرهنگی‌دهقانان و اصلاحات کشاورزی برسد (مادهٔ۸) . « بنگاه مستقل آبیاری مکلف است برای انجام عملیات آبیاری یا زه کشی هرنقطه شرکت‌هائی با سرمایهٔ‌بنگاه وسرمایهٔ مالکین تشکیل‌دهد . ولی چنانکه پس‌از خاتمهٔ عمل مالکین یا اشخاص دیگر حاضر باشند که تمام یا قسمتی از سهام دولت را خریداری

---

۱ ــ عنوان‌کامل این بنگاه، بنگاه مستقل آبیاریست امادرصفحات بعد بنام بنگاه‌آبیاری‌ازآن یاد خواهیم کرد .

نمایند بنگاه آبیاری مجازست با تصویب هیأت وزیران سهام خودرا بمصرف فروش برساند و مبلغ حاصله ازفروش سهام‌را ... برای امور آبیاری تخصیص دهد . در خرید سهام مالکینی که از آب استفاده می کنند حق تقدم خواهند داشت و همچنین بنگاه آبیاری می‌تواند سهام شرکاء دیگررا بارضایت آنها از محل اعتبارات آبیاری خریداری نماید» (مادهٔ۹) . نظارت درکلیهٔ امور آبیاری کشوراز قبیل تأسیسات آبیاری‌ساختمان‌هاتقسیم آب‌رودخانه‌ها و انهار عمومی‌واستخرهای عمومی‌وچشمه‌سارهای عمومی که آب‌آنها بمصرف زراعت میرسد بارعایت قانون مدنی بمقدار حقابه و مطابق معمول هر محل بعهدهٔ بنگاه آبیاریست » (ماده۱۰) . « برای حسن جریان و تنظیم و تقسیم آبها ونگاهداری سدها ومخزن‌ها وانهار عمومی‌و آب‌بندآن‌ها واستخرها وقنواتی که صاحبان متعدد دارند بنگاه آبیاری مجازست هیئت‌هائی از مالکین و حقابه‌برها تشکیل‌دهد و صندوقهای مخصوصی برای تأمین این منظور ایجاد نماید. کلیهٔ مالکین وحقابه‌برها موظف‌خواهندبود بنسبت‌آبی که از آن‌استفاده میکنند یا مالك هستند سالیانه مبلغی بمیزانی که بتشخیص این‌هیأت‌ها معین خواهدشد بصندوق مزبور بپردازند تا درموارد لزوم تحت نظر خود هیأت‌ها بمصرف مرمت سدها و انهار و ساختمان مقسم‌ها و تعمیر قنوات و غیره برسد » . بااینهمه « مخارج تعمیر قنوات‌فقط تحت‌نظر مالك یا هیأت‌منتخبهٔ مالکین بعمل خواهد آمد » (مادهٔ۱۱) . دربن قانون مقرراتی برای استیفای مطالبات بنگاه از مالکان [یعنی مالکانی که‌بخواهند ازپرداخت‌سهمیهٔ‌مذکور در مادهٔ ۱۱ استنکاف کنند] پیش بینی شده است (مادهٔ ۱۲) . « نسبت بقنوات ... و مجاری میاه و اراضی مستعد برای احداث قنوات جدید که صاحبان متعدد دارند درمواردی که دایر کردن یك‌قنات بایر ویا تنقیه و یا

ازدیاد آب یك قنات دایر... ضرورت پیدا نماید بمحض تقاضای مالك یا مالکین یك دوازدهم آب قنات، بنگاه آبیاری باید در صدد بازجوئی بر آمده اولاً تشخیص دهد که عملیات مورد تقاضا لازم یا مفید میباشد. ثانیاً معین کند که اقدام بآن از لحاظ فنی ممکن بوده و مطابق قانون مدنی مزاحم قنوات دیگر نباشد. سپس مراتب را بمالکین عمده کتباً و یا بوسیلهٔ درج دریکی از روزنامه‌های کثیر الانتشار و الصاق اعلان درمحل بخرده مالکین اخطار نماید. مالکین مزبور موظف هستند در مدتی که کارشناس معین می کند و در هر صورت از دو ماه از تاریخ اخطار تجاوز نخواهد کرد نسبت بعمران قنات خود اقدام نمایند. چنانکه یك چند نفر از آنها نتوانند یا نخواهند درظرف مدت مزبور در قنوات خود اقدام بکار کنند بنگاه آبیاری مکلف است که بلافاصله کار قنوات مزبور را بشریك یا شرکائی که تقاضا نموده‌اند واگذار کرده و خود نسبت بکار آن نظارت نماید و سهمی ممتنعین را از اعتبارات آبیاری بپردازد و پس از انجام کار طلب خود را بانضمام سود صدی دوازده بعلاوه صدی ده جریمهٔ تأخیر تأدیه از ممتنعین مطالبه و دریافت دارد» (مادهٔ ۱۳).

پیش از تصویب این قانون چندین شرکت آبیاری وجود داشت که یکی از آنها شرکت آبیاری بهبهان است و این شرکت در ۱۹۳۹ [۱۳۱۷-۱۸ش.] تأسیس شده است. بهبهان درمیان دشتی، و تقریباً در ۱۵ میلی [۲۴ کیلومتری] جنوب رودخانه مارون قرار گرفته است. این رودخانه از مشرق بمغرب جاریست و نشیب دشت اندك اندك روبجنوب بیشتر میشود. درقرون وسطی دشت بهبهان با بکار بستن روش آبیاری پیچیده‌ای از آب قنات و نهر مشروب میشد اما براثر درهم شکستن سدی که از زمان ساسانیان بر رود مارون نزدیك شهر ارّجان بسته بودند این روش از میان رفت. مقصود شرکت آبیاری بهبهان این

بود که اولاً قسمتی از دشت بهبهان را مشروب کند وثانیاً برای‌شهر بهبهان آب‌فراهم‌آورد. ازینرونهری‌ازرود مارون جدا کرده‌اند که ازمجرائی بطول ۴،۴۰۰ متر میگذرد . از انتهای جنوبی‌مجری‌نهری بطول ۳،۳۲۲متر دردشت جاریست و ازآن سه نهر دیگر منشعب میگردد که آب هر کدام ازآنها در نهرهای فرعی جاری میشود . در ژوئن۱۹۴۵ [دیماه۱۳۲۳ش.] ظرفیت‌آبیاری آبی که در نهرها جاری بود به۵،۰۰۰ ایکر[۲۰۷۵هکتار] میرسید ونداشتن سرمایه موجب وقفهٔ عملیات شرکت تا دوسال پس‌ازآن تاریخ‌شد . دراکتبر ۱۹۴۷[مهر۱۳۲۵ش.] کاررا ازسر گرفتند ودر ژوئن۱۹۴۸ [خرداد۱۳۲۷ش.] ظرفیت آبیاری تا ۷،۵۰۰ ایکر [۳۱۱۲/۵۰۰هکتار] افزایش یافته‌بود[۱] .

ازجمله شرکتهای آبیاری که پس‌از تأسیس بنگاه مستقل آبیاری‌ایجاد شده‌است بایدشرکت‌آبیاری‌آذربایجان را نام برد که‌دربهمن ۱۳۲۶ (ژانویه-فوریه۱۹۴۸) با سرمایهٔ تقریباً ۳۰میلیون ریال تأسیس‌شد و ازین مبلغ ۱۰ میلیون ریال را بنگاه آبیاری و ۹میلیون ریال را شهرداری تبریز و بقیه را اشخاص تأمین کردند .

بموجب شریعت اسلام چاه‌ها تقسیم‌میشود به(الف) چاههای عمومی (ب) چاههای خصوصی مانند چاههای واقع در مراتع که اغنام و احشام و صاحبان آنها مادام که درمرتع‌اند نسبت باستفاده ازین گونه چاههادارای حق‌تقدم‌اند و (ج) چاههای خصوصی که درحکم ملك‌شخصی است . چشمه‌ها تقسیم‌میشود به(الف) چشمه‌های طبیعی که هر کس زودتر ازدیگران ازآب آنها برای احیای زمین استفاده کرد نسبت بآنها حق تقدم پیدامیکند ، (ب) چشمه‌هائی که اشخاص کنده‌اندواین چشمه‌ها با حریم[۲] آنها به‌صاحبان آنها تعلق‌دارد

۱- همچنین نگاه کنید بفصل‌هفدهم . ۲- نگاه کنید به‌مطالبی که درفصل‌نهم تحت‌عنوان «حریم» بیان کرده‌ایم .

و (ج) چشمه‌هائی که در املاك شخصی در آورده باشند و این چشمه‌ها بصاحبان آنها متعلق است[۱] .

چاههای واقع در مراتع غالباً مشمول حقوق و عوارض مخصوصی نیست . با اینهمه در ناحیهٔ تربت‌حیدری صاحبان چاههای واقع درمراتع عوارضی بنام «حق‌چاه» میگیرند که معمولاً عبارتست از یك یا چند بره ومقداری روغن و این حق چاه را از گله‌دارانی که از مراتع استفاده میکنند میستانند . در بعضی موارد ملکیت چاه و مرتع در شخص واحد جمع نیست و اگر کسی از مالك اجازهٔ حفر چاه گرفته‌باشد حق چاه‌را خود او از گله‌دارانی که از چاه استفاده میکنند میگیرد .

روش آبیاری با آب چاه در نقاط بسیار پراکنده و دور ازهم مانند خوزستان ، نواحی ساحلی خلیج‌فارس ، ایالت فارس ، اصفهان وبعضی نواحی شرقی و نواحی ساحلی دریاچهٔ رضائیه دیده میشود . درحوالی شیراز مقدار فراوانی ازصیفی‌کاری خاصه خربوزه و هندوانه با آب چاه مشروب میشود . در قرابولاغ فارس زراعت غالباً با آب چاه صورت میگیرد و چاهها دائماً درکارند مگر در ماههائی که انتظار بارندگی میرود. آب این‌چاهها را با یك الی شش یا هشت گاو میکشند و هردو نفر بایك گاو کارمیکنند. ناحیهٔ پیرامون شهر بهبهان باآب چاه مشروب میشود[۲] . زمین این ناحیه‌بدو نقطه نسبةً کوچك تقسیم میشود که هر کدام‌بیشتر بزراعت «صیفی‌کاری» اختصاص دارد. عمل چاه‌زدن درنقاط مختلف‌مملکت اختلاف کمی باهم‌دارد وبرو‌یهم اصل‌کلی که ازآن پیروی میشود یکیست ، درتمام موارد چاه را با روش و اسلوب ساده و ابتدائی میکنند وچاه کندن‌کاریست پرزحمت و کم بهره .

۱ـ نگاه کنید به‌ماوردی ، ص ۳۲۰-۲ .
۲ـ این ناحیه موسوم است به «چاه‌آب‌اطراف شهر» .

چرخ چوبینی را بطور عمودی در دهانهٔ چاه قرار میدهند و گاوی یا استری بآن میبندند که با پائین و بالارفتن ازمسیری که درمقابل چاه است چرخ را بگردش درمیآورد. طریقهٔ دوم آنست که گاوی یا استری را دائم در مسیر مدوری که پیرامون چاه احداث کرده‌اند میگردانند تا چرخ افقی دیگری (مانند «چرخ‌دول» معمول دراطراف شوشتر) بکار افتد و این چرخ هم چرخ عمودی اصلی را بحرکت درآورد. آب را با دلو چرمینی که به‌تسمه‌ای متصل است بالا میکشند و همینکه دلو بانتهای فوقانی تسمه رسید آب آنرا در مجرائی خالی میکنند که بزمین مورد شرب راه دارد.

در سالهای اخیر عده‌ای چاه درنقاط مختلف کنده‌اند که آب آنها را با تلمبه بیرون میآورند. مثلاً درحوالی یزد عده‌ای چاه‌عمیق حفر کرده‌اند که چنانکه میگفتند در ۱۹۴۹[۱۳۲۷–۸ش.] سی‌تائی از آنها کارمیکرد و چون باین‌وسیله برمقدار آب افزوده شده‌بود ازقراری که‌میگفتند قیمت‌آب کمی پائین‌آمده بود. صاحبان این‌چاهها بیشتر شهر نشین‌اند اما دربعضی موارد کشاورزان وخرده مالکان درآنها سهیم میباشند. میگفتند صاحبان این‌چاهها میتوانند امیدوار باشند که سرمایهٔ اولیهٔای را که درین راه بکار برده‌اند (درحدود ۹۰۰،۰۰۰ ریال‌بابت‌حفرهرچاه) درظرف یك دوسال بازیابند. اگر درواقع حال بدین‌منوال باشد قیمتی که برای آب معین کرده‌اند گران بنظر میرسد. این‌کار یعنی حفر چاه و افزایش آب را دهقانان بی‌چون و چرا نمی‌پذیرفتند و می‌ترسیدند که مبادا صاحبان چاه‌ها درابتدا آب را بقیمت نسبةً ارزانی بفروشند تا آنان باحداث باغو غیره تشویق شوند و همینکه بصرف سرمایه وکار در باغهای خود پرداختند قیمت آب افزایش‌یابد وناچار شوند که آن‌را ببهایی گزاف بخرند یا ناگزیر باغهارا رها کنند تا از بی‌آبی

ویران و نابود شود. اهالی کاشمر اخیراً در آنجا سه چاه کنده‌اند و آب این چاهها را از قرار ساعتی تقریباً ۱۰۰ ریال میفروشند که این قیمت نسبت بقیمت آب قنات مناسب است. در جهرم و قرابولاغ چندین چاه کنده‌اند که با تلمبه‌های بنزینی کار میکنند و میگویند این چاهها از چاههای سبك قدیم که با گاو آب آنهارا میکشند ارزانتر و پر بهره ترست.

در خوزستان مقداری از آبیاری بوسیلهٔ تلمبه‌های بنزینی که آب را از رودخانه بالا میکشد صورت میگیرد. چنین مینماید که اهالی هنوز از امکاناتی که حفر این گونه چاهها فراهم میکند استفادهٔ تام و تمام نکرده‌اند. درمورد املاك خالصهٔ خوزستان یکی از شرایط واگذاری زمین آنست که متصرف درزمین خود تلمبه‌ای نصب کند. بموجب گزارشی که دردست داریم در ۱۹۴۱/۱۳۲۰-۲ بیش از ۱۰۰ تلمبه ٤ تا ١٤ اینچی [تقریباً ۱۰ الی ۳۵ سانتیمتری] بین اهواز و خرمشهر کارمیکرده‌است و تلمبه‌های ١٤ اینچی را باموتورهائی بقوهٔ ۱۷۰ اسب بکارانداخته‌بوده‌اند. بااینهمه در ۱۹٤۷/۱۳۲۶-۸ فقط ٦۷ تلمبه در کنار رودکارون کارمیکرد. علت این کاهش شاید نبودن وسایل یدکی و دربعضی موارد مرافعات ارثی بوده است. بیشتر تلمبه‌ها متعلق بدورهٔ قبل از جنگ است. درناحیهٔ سوسنگرد-هویزه مقدار ناچیزی اززمین‌ها با تلمبه مشروب میشود. در کنار کرخه، از حمیدیه (باستثنای خود حمیدیه) تا سوسنگرد (بعلاوهٔ خود سوسنگرد) پنج تلمبه نصب کرده‌اند. در مغرب سوسنگرد تلمبه‌ای وجود ندارد ونزدیك هویزه فقط یك تلمبه کار گذاشته‌اند.